منتخبات

از

مكتوبات معصوميه

حضرت خواجه محمّد معصوم قدّس سرّه

و يليه

مسلك مجدد قدس سره

صاحبزاده ميان جميل احمد شرقبوري

نقشبندي مجددي

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56-532 58 43 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
ŞUBAT-2007

منتخبات

از

مكتوبات معصوميه

حضرت خواجه محمّد معصوم قدّس سرّه

و يليه

مسلك مجدد قدس سره

صاحبزاده ميان جميل احمد شرقبوري

نقشبندي مجددي

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00



مقدّمة

بفضله تعالی این مجموعه ثیستِ از مکتوبات شریفهٔ حضرت عروة الوثقٰی خواجه محمد معصوم سرهندی قدّس سرّه (سنة ۱۰۷۹ هـ.) ابن حضرت امام ربّانی مجددِ الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدّس سرّه (سنة ۱۰۳٤ هـ. [۱٦۲٤ م.]) بحسب ارشادِ صاحب الرشاد شیخنا و سندنا الحافظ الحاج سید زوّار حسین شاه صاحب [۱] دامت برکاته، صورت انطباع دیده نشر می شود

حضرت مولانا حافظ محمد هاشم جان مجدّدی [۲] مد ظلّه خیلی شفقتِ فرموده نسخهای خطی فراهم نمودند و از کابل نیز نسخهای آورده بتصحیح و تزیین شرف دادند و در معیّتِ حضرت مولانا عبد الرشید نعمانی مد ظلّه و مولانا غلام محمد عارفی مدّ ظلّه تصحیح دفتر اول فرمودند و برادر روحانی مولانا ڈاکٹر ابو الفتح محمد صغیر الدین مدّ مجده در تصحیح دفتر دوم سعی فرمودند، ولی این همه را حضرت شیخنا دامت برکاته در نظر ثانی تصحیح فرمودند جزاهم الله فی الدارین احسن الجزاء.

ترتیب دفتر اول از نسخهای که در سنه ۱۳٤۰ هـ. از کان پور (بسعی یکی از معتقدان حضرت فضل الرحمن نقشبندی گنج مراد آبادی رحمة الله علیه) طبع شده بود هم مطابقت کرده شد و دفتر سوم که از تصحیح و ترتیب مولانا نور احمد امرتسری علیه الرحمة طبع شده بود حالا بعد از چند حواشی بطرز عکسی شامل کرده می شود سنین مکتوب الیهم چندانکه از انتخاب این مکتوبات (از مولانا نسیم احمد امروهوی) هم مستفاد میشود درج کرده شد و در آخر این مجموعه اشاریه هم اضافه کرده می آید.

احقر ــ **غلام مصطفٰی خان** سنده یونیورسٹی حیدرآباد (سنده)

---

(۱) در سنه ۱٤۰۱ هـ. وفات یافت

(۲) افسوس که او بعد از تصحیح بروز دو شنبه ۲۲ رمضان المبارك سنة هـ ۱۳۹۵ وفات یافت وهم مولانا محمد اسحاق جان مجددی علیه الرحمة که او هم نسخه های خطی مرحمت فرموده بود بروز یکشنبه ۳ ذی الحجة سنة ۱۳۹۵ هـ بروقت روانکی برای حج وفات یافت

حالات از عمدة المقامات که تصنیفِ خواجه فضل الله فاروقی [۱] مجدّدی علیه الرحمه است

حالات و کوائف حضرت عروة الوثقی قدس سرّه

نقل می شود:

حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فرزند ثالث [۲] حضرت مجدد الف ثانی و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدّد الف ثانی ایشان را بر سائر فرزندان خود فضل می دادند و برادر بزرگ ایشان حضرت خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کلان سالی خود ایشان را از خود ممتاز دانسته مسند ارشاد را بایشان مسلم داشتند و نیز منصب قیومی که از جمیع مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف

(۱) بر وصال خواجه فضل الله رحمة الله علیه مولانا عبد الباقی مجددی رحمة الله علیه یك قطعهٔ تاریخ نوشته است:

آه بگذشت شیخ فضل الله — که مثالش درین زمانه نبود
عالم و فاضل و ولی الله — مبداء فیض و فضل و معدن جود
باکسی غیر حق نبودش کار — همه دم بود غرق بحر شهود
کرد عمر شریف خویش تمام — صرف اندر عبادتِ معبود
عملش با رعایتِ رخصت — همه اوقات بر عزیمت بود
خاطر هرکسی بُدش ظاهر — چه دهم شرح از کشوف و شهود
روز مشغول دیگران بودی — همه شب بود در قیام و سجود
گر شقی هم شدی بخدمت او — می شدش فیضِ خاصِ او مشهود

کرد باقی سوال تاریخش
عقل گفتا «در بهشت کشود»
۱۲٤۱ هـ

وَلی بر لوح مزار ایشان درقندهار سالِ وفات سنه ۱۲۳۸ هـ. درج است.

(۲) در مقامات خیر (مطبعه دهلی سنة ۱۳۹۲ هـ. صفحه: ۳۳) مولانا شاه ابو الحسن زید فاروقی مدّ ظلّه نسب نامهٔ حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بدین طور درج کرده است:

مخدوم عبد الاحد، زین العابدین، عبد الحی، محمد حبیب الله، امام رفیع الدین، نصیر الدین، سلیمان، یوسف، اسحق، عبدالله، شعیب، احمد، یوسف، شهاب الدین علی فرخ شاه، نور الدین، نصیر الدین، محمود، سلیمان، مسعود، عبد الله الواعظ الاصغر، عبدالله الواعظ الاکبر، ابو الفتح، اسحق، ابراهیم، ناصر، عبدالله، عمر، حفص، عاصم، حضرت عبدالله، حضرت عمر الفاروق رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

ثانی بایشان می فرمایند که اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور گردد انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند جائیکه فرموده اند که بقیّه از خلقت سرور دین و دنیا علیه و آله و صحبه التسلیمات و البرکات العلی مانده بود آنرا اولش گو یان بیك فردی از دولتمندان امت او عطا فرمودند و تخمیر طینت او از آن نمودند و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره‌ور ساخته اند. ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت او ازان فرموده‌اند و باندازهٔ آن حظی از اصالت نیز یافته (...اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ... *النجم :۳۲) انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی فرموده اند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان داده اند لهذا فضل ایشان علی العموم چه فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضانِ والدِ ایشان در رنگ قطعی است چنانکه حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه به کرّات و مرّات بایشان خطاب می فرمودند.

بیت:

بعد ازین هرگز نه بیند هیچ خمّاری دگر
همچو من می خوارهٔ و مثل تو سرشاری دگر

ونیز فرموده اند که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نو یسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصهٔ محمدی علی صاحبها الصلوة و التحیة چون ایمائی از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارك ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چیزی نوشته می شود بگوش هوش استماع نما ولادت کثیر السعادت ایشان در موضع بستی ملك حیدر که قریب بدو میل خام که از دار الارشاد سرهند است واقع شده یازدهم شهر شوال المکرم در حدود سنه یکهزار و هفت هجری بود که ابواب فتوح و برکات کافهٔ اهل عالم ازان روی داد.

فرد:

سرشتند از نور حق خاك او ★ نبی نیست لیکن برنگ نبی
بود چون نبی طینت پاك او ★ بجوشد زکو یش هزاران ولی



حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه فرمودند که قدوم میمنت لزوم محمد معصوم رحمة الله علیه یعنی ولادت او مارا بس مبارك و همایون آمد که بعد از تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجهٔ خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم.

فرد:

اقبال کشود در برو یم * کافتاد ترا گذر بسو یم

و نیز فرموده اند که از اقتضای علو استعداد وی بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و می گفت من آسمانم من زمینم من فلانم و من فلان، یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش و طیور و حجر و نباتات هر چه در نظر او می آمد می گفت آن منم آن منم.

فرد:

چون زلیخا از سپندان تا به عود
نام جمله چیز یوسف کرده بود

آنچه اکابر سلف عمرها در سلوك و جذبات گذرانیده حاصل نموده و کمال دانسته وی در اول فطرت بسیر مرادی قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته خواهان مطلبی شده که دست ادراك اکثری از اهل الله از دامان آن کوتاه.

مصرعه:

سالی که نکوست از بهارش پیداست.

می آرند که زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمه از سلوك بود هر کرا میدیدند می فرمودند از سلوك یعنی الزام السلوك و این کلمهٔ جامعه مشعر است بر کمال التزام سلوك در حق خود و در حق غیر خود که بمقام دعوت و ارشاد مناسبت کمال دارد و از شفقت عام که خاصهٔ مقام دعوت است خبر میدهند بدلالت بهدایة کلی می نماید (**ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ* الجمعة : ٤**)

مصرعه:

قیاس کن زگلستانِ من بهارِ مرا

و اسم مبارك ایشان که چون ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بعصمت ذاتی و محافظت جبلی اما لقب ایشان مجد الدین است وشیوهٔ ایشان ثبات و تمکین و مشهور به عروة الوثقی یعنی دست آو یز محکم چون فقیر بجز ایشان در وسائل دست آو یز ندارم لهذا در این کتاب هر جا اسم ایشان را عروة الوثقی می آرم و از ادب او زبان خود را لائق تکرار اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان می شمارم لله در القائل **قطعه:**

آنکه نامش بزبان بردنم از بی ادبیست
گرچه ذرات تنم جمله بنامش گو یاست
لیك ز انجا که زبان نیز سعادت طلب است
گر باین نام شریفش نرسانم ز جفاست

قطب حق هادئ دین خواجه محمد معصوم
آنکه پیشش بتواضع قد افلاك دوتاست
ظاهرش جمله بانوارِ شریعت روشن
باطنش جمله باسرار حقیقت داناست

قطع شد بر قد او خلعت قیومیّت
آری این خلعت فاخر بچنین قد زیباست

قدسنا الله تعالی بسره و افاض علینا و علی العالمین فیوضه و فتوحه.

فرد:

رشتهٔ عمر قلم بسیار بایستی دراز
تا نوشتی شرح آن پیچیده کاکل اندکی

حضرت مجدد الف ثانی فرمودند که اقتباس محمد معصوم نسبتهای مارا یوماً فیوماً آناً فآناً بصاحب شرح وقایه می ماند که در خطبهٔ کتاب خود آورده الّفها جدّی الوقایة سبقا سبقا و كنت اجری فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تألیفها مع اتمام حفظی.

حضرت وحدت قدس سره فرموده اند. **مثنوی:**

مجدد به توصیف او لب کشاد
زعرفان نوشتم ورق در ورق

بفرمود کای طفل عرفان نژاد
همه خواندی از من سبق در سبق

تو یك نقطه زین لوح نگذاشتی — تو آخر چو من قطب دوران شوی

هر آنچه نهادم تو بر داشتی — ز من این بشارت بیاد آوری

چون در نهاد ایشان آثارِ رشد و رشاد و علو استعداد از زمان صغر سن مشاهده می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکمن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند که چون علم مبدأ حال است از تحصیل آن چاره نبود ازان جهت به تحصیل علوم از معقول و منقول دلالت می نمودند و از کتب دقیقه بقرائت صفحه صفحه ورق ورق امر کرد و میفرمودند که بابا زود از تحصیل علوم فارغ شو ید که مارا بشما کارهای عظیم است و اکثر علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی نوشته اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بی خردان بوضوح آمده و فائدها برآن مرتب شد (...**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰینَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَآ اَنْ هَدٰینَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ**...* الاعراف:۴۳) بالجمله بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد صادق و برخی را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمای و اعاظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده اند و اذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجددی و موهبت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخو ین عالی مقدارِ خود در سنّ شانزدهم سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ به همگی همت و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی مقدارِ خو یش مقدار مشغول شدند و آناً فاناً باسرار خاصه و معاملاتِ مختصّه و مقامات فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند وُ در رنگ حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بجمیع فضائل ایشان منصبغ گردیدند. **نظم:**

هست این حضرت ایشان امام معصوم — صورت شرع مجسم بکمال تقوٰی

که چنان است مُبَرّا ز تلوّث یکسر — خلعت فاخرهٔ سنّتش آمد در بر

در کمالات مجدّد که تقرب بگذشت
کام برکام بهر مرتبه اش کرد گذر

و نسبت محبوبیّت آن قدر بایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر نمی تابد

فرد:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم
مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

لیکن ایمائی ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند برای نکـاح آن مخدوم زاده متوجه می شدند که مأذون گردند بدان مأمور نمی شدند مدتهای در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای بامی برآمدند بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت رعایت ادب آنجای بول ننمودند با وجود غلبهٔ آن در این اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع از این امر از کمال غیرت الّهی جل شانه که در حق این نو باوهٔ بوستان محبوبیت است بود

بیت:

بوی گل را نسیم می آرد ❋ زان بغیرت ز اشتمام تو ام

بعده بدلالت مولانا طاهر لاهوری قدس سره که از خلفای والد ایشان بودند صبیهٔ حضرت سید سند میر سفر احمد که حضرت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جملهٔ سادات کرام و خلیفهٔ عالی مقام حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بودند برای حضرت عروة الوثقی خواستند میر مذکور بجان منت نهاده قبول فرمودند آن بدر فلکِ سیادت را بآفتاب برج ولایت اقتران دادند و ازین اقتران تا مادام قیامت کواکب هدایت در شبستان عالم ماند (...اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ❋ هود :۶۱) و جناب والد بزرگوار ایشان با وجود حقوق شتی که در ذمهٔ ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد می آرند که در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه در دهلی تشریف داشتند وحضرت عروة الوثقی هم رکاب ایشان بودند روزی در محل اضطجاع قیلولهٔ والد خود خفته بودند خدمت والد ایشان جهت قیلوله تشریف فرما شدند بدر حجره چون رسیدند دیدندکه حضرت عروة الوثقی در

مقام ایشان آرام دارند خادم خواست که خدمت ایشان را بیدار سازد آنرا منع فرمودند و گفتند که دوستی از دوستان خدا جلّ شانه در استراحت است مبادا موجب ملال او شود در بیرون آن حجره نشستند با وجودیکه ایام گرما بود و فرش صحن از سنگ چون تابهٔ آهنی حرارت داشت باین همه مدتی آنجا ماندند تا حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه بطور خود بیدار شدند و مطلع شده آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه اندرون حجره تشریف برده قیلوله نمودند می آرند که خدمت ایشان در سنِ چهارده سالگی بودند که بعرض والد خود رسانیده بودند که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان منور است چون آفتاب اگر آن نور فرو رود عالم ظلمانی است حضرت مجدّد الف ثانی رحمة الله علیه بشارت قطبیت بایشان دادند و فرمودند که تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آر خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعود منجز گشت و اثر بشارت بحصول پیوست کذلك نور ارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر شد چنانچه این نوشتهٔ ایشان بر این مدعا شاهد عدل ست

ع: بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

بکرم خداوند جلّ شانه بطفیل رسول الله صلی الله علیه و آله وصحبه و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله تعالی بسره معاملهٔ تسلیك و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصل اقرب گشته و کار دهور بایام و شهور مقرر شده هر چند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گو یا بحوالی فنای نفس رسیده (وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ ابراهیم :۲۰) و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحیر می ماند

فرد: اگر پادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن

تم کلامه الشریف.

بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در بعضی مکتوبات خود نوشته اند که در نماز عصر بودم بسط عظیم روی داد و منزلت عالی و کیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بود بلکه مخطور و متصور هم نگشته شرف ورود یافت و اموری در میان آمد که مصداق لاعین رأت ولا اذن سمعت تواند بود نه زبان را یارای گفتن و نه قلم را تاب نوشتن.

فرد:

فریاد حافظ. این همه آخر بهرزه نیست
هم قصّهٔ غریب و حدیث عجیب است

انگارم که وصول آن وابسته بنشاء اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرد دید نتائج کلمهٔ طیبه وسائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجائش است قرآن را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل می نماید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبتِ صرف است سابقهٔ عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول است اعمال سودمند و نتائج بخش است که بوسیلهٔ آن سالك مستعد ترقیات می فرماید و از تکرار کلمهٔ نفی و اثبات از ظل باصل راه میکشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت بریاضات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت احدی که بالا مذکور شده چون نیك تامل دید از این راه گذر است که هرکس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را باصالت بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو شان در نظر در آمدند چنانکه عقل در وهم و ادراك آن حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و

قاصر، باید دانست که آن عالم را ظل حضرت حق جلّ سلطانه دانستن یا مرآت او تعالی تـصـور نمودن و مـوهـوم دیدن و کمالات منعکسهٔ ظل را باصل سپردن وظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق بودن همه درقرب ولایات است که از ظـل بـاصـل پیوستن است می فهمید بعد ازان که اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و بـحوالی آن حـریـم اقـدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه متصور نبود آنجا ظل دانـستن نیست اوصاف را باصل داده خود را فانی و مستهلك دیدن و بقای تحقیق باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جدا است از این به آن مقام رسیدن دشـوار اسـت تـم کلامه الشریف و نیز خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه ببعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایات که دربارهٔ این عاصی واقع است چه نو یسد.

مصرعه:

دادِ اورا قابلیت شرط نیست

قـبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش روند بعد ازان که گو ید و که شنود خوش گفت

بیت:

سـراپـا آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن
که خواهد سوخت مجلس تا تو می درجام خواهی کرد

ایضاً لطافت و علو زبان را می گیرد (وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلاَ يَنْطَلِقُ لِسَانِي...* الشعراء :۱۳)

مصرعه:

سخن از لب توگفتم به لبم سخن گره شد

کـه مـستمعان متکلم را معذور دارید الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نـیـز از مـرقـومـات ایـشـان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه که روزی حـضـرت ایـشـان قـدسـنـا الله تعالی بسره الاقدس پیش از انکه بسفر اجمیر رو آرند نـواحـی آب چناب در صوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال خریفی در ایام تشریق دقائق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند و سخن از وصول بکعبهٔ مقصود و نشان آن بر زبان مبارك داشتند و زیاده از یکماه شده بود

که همین قسم معارف در میان بود روز بروز غرائب دقائق آن کشود و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود آنحضرت همواره در تبیین و تفتیش حال باین بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشته توجه برآن میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقائق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور ازین کار نوازشها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند حمداًلله سبحانه علی ذلك وعلی جمیع نعمائه.

حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که دیروز بعد از نماز بامداد در مجلس سکوت داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت اورا بتمام پوشانیدند آن خلعتِ زائله کنایت از معاملهٔ قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصهٔ مجتمعهٔ او بوده است و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع مسئلت این معنی می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق این دولت می یابد.

ع:
با کریمان کارها دشوار نیست

اگر استعداد است هم داد اوست تعالی

فرد:
نیاوردم از خانه چیزی نخست
تو دادی همه چیز من چیز تست

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنهما هر دورا بشکر دلالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی(...اِعْمَلُوآ اٰلَ دَاوُدَ شُكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ* سبأ :۱۳) میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح و القوی الظاهرة و الباطنة الی ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله

سبحانه الموفق و هر دو مخدوم زادگان بحصول این معاملات شگرف در ماده خودها تصریح نموده اند چنانچه در محلش مذکور شود انشاء الله تعالی.

مخفی نماند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارفی اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند وتعظیم و توقیر کتاب و سنت و دین و شریعت کما ینبغی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان (که ان شاء الله زود طبع شود) واضح و لائح گردد که ما فوق آن متصور نباشد پس ذکر خوارق عادات و تصرفات وکرامات که تعلق بعالم کون و فساد دارد پایه ادنی است بآنها و حاجت نوشتن آن نیست اما چون عادت مؤلفان احوال بزرگان چنین جاری شده که ازآنها برخی نیز مینو یسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده برخی از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروة الوثقی ثبت می نمائیم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخی من خرق عاداته می نو یسم و هر ذکری که مشعر از تصرف ایشان بود افتتاح آن من تصرفاته بسرخی می نگارم می آرند که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغةالله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفهٔ اول و قائم مقام بی بدلِ ایشانند و منصب قیومیت فی سائر اخوان بر طریق اصالت بایشان رسیده و ممتاز تمامی فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود اند از ایشان مروی شده.

من خرق عاداته: که روزی حضرت عروة الوثقی باهل خانهٔ خود که والدهٔ فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امروز ظهور روح پر فتوح قطب المحققین وارث المرسلین شفای دلهای دردمند حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند رضی الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات من بچند واسطه در خانهٔ شما ورود میفرماید باید که در تعظیم و توقیر او کما ینبغی کوشش رود اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت در لباس او که از وراثت فقر است دیده بخنده پیش آید موجب مخاطرهٔ ایمان او خواهد بود حضرت ام المریدین از استماع این کلام از اول روز بدروازهٔ حرم سرای رفته انتظار قدوم برکتلزوم آن مخدومه نموده نشستند تا ورود سعادت آمود آن مخدومه گردید به ادب و تواضع بسیار پیش آمد نموده لوازم نیاز مندی بجا آورده و خدمات شائسته نموده تا مدتِ اقامت در ملازمتِ خدمتِ خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون

ایشان توجه برفتن فرمودند آنچه لوازم خدمتگاری است مهیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المریدین شکرانهٔ خداوندی جل شانه بجا آوردند که امر حضرت خواجهٔ بزرگ رضی الله عنه بجای آمد و نیز مخدومهٔ محترمه از خدمات ایشان راضی و مسرور رفتند.

من تصرفاته: می آرند که در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دارالارشاد سرهند واقع شده بود سلطان وقت اورنگ زیب عالمگیر بود که از جملهٔ مریدان بلکه از زمرهٔ مستفیضان و نسبت یافتگان ایشان بود چنانچه در مکتوبات ایشان بطرف سلطان مذکور بسا مکاتبات ورود یافته و بشارات عالی و اشارات متعالی در بارهٔ او مندرج شده بلکه بشارت فنای قلب و فنای نفس نیز مذکور گردیده و بطرف کشمیر عنان توجه ظل الله مصروف بود چون سلطان منسلك طریقه شده بود و بهرهٔ کلی یافته اهل عساکر تمام را رجوع نمودند و اکثر دست ارادت در فتراك ایشان زده و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاهری کامیاب مطالب دو جهانی گردیدند ازان جمله یك شخصی را بپا آوردند و پدرش که از مریدان قدیم بود بعرض حضرت عروة الوثقی رسانید که این فرزند من گرفتار چنگِ عشق مجازی شده دست از خدمت سلطان و جاه و منصب خود بر داشته اسیر و بیقرار دیوانه وار لیل و نهار در یاد قد و رخسار معشوق صوری گردیده اگر تصرفی در بارهٔ او رود تا بخود آید موجب آسائش این مخلص صمیمی خواهد بود خدمت ایشان خطاب بآن بیقرار نموده فرمودند که از این اندیشهٔ باطل و خیال لاطائل در گذشته روی همت بمرغزار حقیقت آری و از بستان معرفت ثمره یابی هر آئینه بهتر خواهد بود.

بیت:

عشق حقانی شعار خویش کن
عشق صوری را بطفلان واگذار

آن گرفتار بند یار فی الحال زبان را مترنم این فرد حضرت خواجه حافظ شیرازی نمود.

فرد:

در کوی نیك نامی مارا گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

ایشان در آن وقت بجذب فرمودند که تغیر کردند قضارا بمجرد استماع این کلام عقلِ رفته بسرش عود کرد و عشق مجازی مبدل بحقیقی شده و بسعادت ارادت مشرف شده از

فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمرهٔ اولیاء و صلحاء در آمد و کامل و مکمل گردید.

من خرق عاداته: روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند و برغبت تمام میخوردند می آرند که آن انبه بود که اعلای میوهای هندوستان است صالحه از مخلصات بزیارت آمده بود بخاطرش خطور نمود که اهل الله را اکل باین رغبت می باشد تا وجهش چه بود فی الحال از اشراف خاطر دریافته فرمودند و جهش آنست که هر چه اولیا تناول می فرمایند همه نور می شود پس نور هر قدر که بیش بود مرغوب است.

من تصرفاته: آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان آمده مشاهدهٔ کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار وجوه مداخل از صوفیان کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه اسبابی منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشان را ملاحظه نموده معروض داشت که این مخلص ارادهٔ حج دارم و این داعیه دامنگیر شده در نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دارد که مساسِ آن آهنِ اسود را طلاء احمر می سازد آنرا همراه نمی توانم برد و امینی چون شما منظور نیست و نیز موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آنچه جهت اخراجات فقرا ازان سنگ طلا نموده شود و بکار رود موجب رفاهیت ملازمان عالی باشد اگر حیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایت نمایند و الاّ نه بخدمت حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگ را گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد مرخص شد مدت دو سه سال که آن عزیز ازان سفر مراجعت نمود بدار الارشاد سرهند رسید و بملازمت عالی باریافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته بودیم افتاده است بر دارید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین سفر از نزد شما می رفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز میکرد آنگاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فرمودند که همه طلائی شوید به مجرد فرمودن طلای ناب شدند بعد ازان فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شده باشد اورا نمی رسد و نمی سزد که باین چیزها گراید.

فرد لمحرره: در مس قلبِ من ای مظهر حق کن نظری
زانکه اکسیر اثر نرگس شهلا داری

من تصرفاته: صاحب کتاب برکات معصومی می آرد و از والد خود نقل می نماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه یك سال مدخل خود را که یك لك شده بود و مصرف خانقاه معلی که یك لك و پنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارك و تعالی بزبان مبارك آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجه احرار قدس سره یك لك و پنجاه هزار بوده و مصرف ایشان یك لك ثابت شده مدخل ما یك لك و خرچ یك لك و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشائش کامله و رفاهیت تام شامل حال است زیاده چه تصرف باشد.

من خرق عاداته: چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد و انتقامات کلی از اینها خواهند نمود و تغیرات عظیم روی خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوّق می بود به نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیهٔ کریمه (**وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ**...* **الانفال :۳۳**) و چون باز مراجعت نمائی موجب رفاهیتِ امن و امان خواهد شد فَوَقَعَ كَماَ كُوشِفَ لَهُ می آرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان بارادهٔ مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مرا زوجهٔ جمیله بود که بسیار مطبوع و مقبول من بود روزی را نانام هندو که از رؤسای فرقهٔ هنود بود و مقرب سلطان اورا بدید و فریفتهٔ او شده و جبراً اورا از من ستاند از این ممرّ هرجا استغاثه بردم نظر بحشمت او نموده کسی عرض مرا بسلطان نرساند و غور من ننمود خدمت حضرت عروة الوثقی با برادر بزرگ خود خواجه حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنهما از استماع این مقدمه از کمال غیرت که لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند در نزد سلطان رفته احوال ترا اظهار خواهم ساخت اگر بغور تو رسید فبها و الانه تغیر سلطنت او خواهیم کنانید و دران وقت نزد سلطان رفتند در آن وقت دارا شکوه سلطان بود احوال سید مذکور باو رسانیدند و طلب غور فرمودند سلطان بنابر خاطر رانا که یکی از اعاظم امرا بود در غور این مقدمه تساهل نمود و گفت بخاطر یك زن نمی توان چنین امیری معتبری را فضیحت نمود بآن سید بنابر خاطر شما مبالیغ کثیر می دهم که

دیگر تزویج نماید حضرتین از این سخن متغیر شده فرمودند که هرگاه بغور این سید نمی رسی و آن کافر را بسزا نمی رسانی مایان از این سفر که درپیش داریم هرگز بملك هند مراجعت نخواهیم کرد تا تو پادشاه باشی در جواب ایشان گفت حضرات مخیر اند و من در این ایام عزیمت لشکر بطرف اورنگ زیب دارم بجانب دکن که از من باغی شده باین امور نمی توانم پرداخت و نمی توانم مثل رانا امیرِی را از خود رنجانیدن حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که تا رانا و اعوانش بسزا نرسند انشاءالله تعالی مایان بهند نخواهیم آمد و از مجلس سلطان برخاستند هیبت باطنی ایشان آن قدر برو غلبه کرد که هیچ نوع اذیّت بایشان نتوانست رسانید ایشان چون ببلاد دکن رسیدند و اورنگ زیب بدانطرف بود از اخبار قدوم ایشان بارادهٔ سفر حرمین و مشاجرت ایشان بداراشکوه باخبر گردید ازاین معنی امید قوی حاصل روزگار خود دانسته خود را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت من بداراشکوه هیچ گونه مقاومت را برنمیآید إلاّ بدست آو یز محکم ایشان که عروة الوثقی جهان جهانیان اند ایشان فرمودند باك مدار بموجب آیهٔ کریمه (...كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ... *البقرة: ۲۴۹) به عنایات ایزد تعالی تا سلطنت تومقرر شده هرگز رجوع ما بهند واقع نخواهد شد از این بشارت اورنگ زیب قوی دل گردیده تهیهٔ عساکر نمود و مقابلهٔ دارا شکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان بزیارت روضهٔ منورهٔ جناب اقدس کامیاب شدند وعده که باورنگ زیب فرموده بودند معرض داشتند چنان مأمور گردیدند که سلطنت را باورنگ زیب عنایت فرمودیم.

اما چون دارا شکوه خود را در زمرهٔ مریدان حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه درآورده است و خدمت ایشان جانب اورا دارند محمد صبغة الله فرزند اکبر خود را به بغداد فرست که رفته بایشان مقصودِ ترا حاصل سازد. تا بخاطر او ایشان از طرف دارا شکوه دست بر دارند لهذا حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه موجب فرمودهٔ امر شریف حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغةالله را ببغداد شریف فرستادند و ایشان بشرف زیارت مبارك مشرف شده مطلوب را معروض داشتند حضرت جناب غوث الجن والانس رحمة الله علیه

مقصود را قبول نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بحضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغةالله رحمة الله علیه عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد.

بر سر اصل سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در بلاد عرب بلدان هند به بلاهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط و وبا و زوال سلطنت و تغیر آن و قتل و نهب و انواع ابتلا سبب هلاکت و ذلت اهل آن گردید چون خبر زوال سلطنت دارا شکوه و تسلط اورنگ زیب عالمگیر رسید حضرت عروة الوثقی از احکام حج و زیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بهند آوردند با هزاران انعامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رسالهٔ یواقیت الحرمین مذکور است فی الجمله ورود ایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی گردید و اهل آن از مهالك نجات یافتند و اورنگ زیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدتی متمکن تخت سلطنت فیروزی میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان مستقیم بانواع دینداری و خداپرستی و ظاهر آرائی و استحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهورِ انام است حاجت بیان ندارد.

من خرق عاداته: خداپرست خان نام مردی از امراء از جهت تطبیق اسم با مسمی ترك امارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملتزم خانقاه عالی شان حضرت عروة الوثقی بود در آن هنگام که در ظلِ هما آثارِ آن دیار میگذرانید اتفاقاً روزی شش نفر مهمان از اعزهٔ زمان که بآن خان نسبت قرابت و معرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذبور از ممر افلاس که از لوازم فقر است در مهمانداری آنها مشوش شد و اظهار احوال خود را به متصدیان خانقاه از غایت تمکین نتوانست نمود و وقت ختم مقرره حضرت عروة الوثقی شد از خوف فوت آن وقت مهمانان را بجای خود گذاشته خود را به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده در ختم شریك شد اما در خاطر اندیشهٔ مذکور مرکوز بود بعد از ادای ختم بدستور معمول فواکه حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود که اهل ختم را ده ده دانه انبه می دادند و غیر حضار را پنج پنج دانه تقسیم می کردند بخان مذبور نیز بدستور معمول ده دانه دادند همانا در خاطر خان مذبور مهمانان عبور کردند فی الفور حضرت عروة الوثقی خان را طلب داشته و یك سبد انبه را

بخود قریب فرموده از دست مبارك خود ده انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم یك ضیف شما و ده دانه دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف دو یم شما همین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت کردند که جمله شصت دانه انبه شد و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند و فرمودند که شما بجای فرزند ما ئید هرگاه در وقت بودن خانقاه مهمانی ورود فرماید بلاتحاشی عیان مینموده باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل روزگار شما خواهد شد فوقع کما اخبر رضی الله تعالی عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است.

من خرق عاداته: مخدوم زادهٔ خامس حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره که فرزند پنجم ایشان بودند در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل و یکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود یافته نگارش فرموده اند و بعینه عبارت آن مخدوم زاده ایراد می رود در بلدهٔ کابل عزیزی حضرت ایشان را یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه را بخواب دید و آن حضرت اورا نیمه تبرکی عنایت فرمودند چون بافاقت آمده آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف.

من تصرفاته: از حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل قدس سره منقول می نویسند که روزی حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه بوضوی نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارك داشتند بجوش تمام بر دیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابهٔ دیگر را حاضر آورد از این مقدمه وهم بر داشته بخدمت حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا نمود ام المریدین احوال خوف خادمه را بعرض رسانید فرمودند باو بگوئید خوف نکند در آن اثنا یکی از مخلصان مارا در صحرای شیر غرنده مقابل شده بود و قصد هلاك او کرده او از کمال عجز متوجه باطن شده استخلاص خود خواست نزد ما در آنوقت جز آن آفتابه اسلحه حاضر نبود بر سینهٔ آن شیر زدیم و آن بیچاره را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مریدان حضرت عروة الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود که در صوبهٔ بنگاله بجائی می رفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار خود کردم فی الفور به چَشْم ِسَرْ (بفتح سین) دیدم که حضرت عروة الوثقی رسیدند آفتابه که در دست مبارك

داشتند بر آن شیر زدند که زهرهٔ آن شیر ترقید و از نظر من غائب شدند و مرا نجات از شر شیر دادند بعد ازان پرچهای آفتابهٔ مبارك را تبرکاً برداشته ام و تا حال درپیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پر نور یافت بی‌آنکه او عرض نماید فرمودند لله سبحانه الحمد که مدد بر وقت در حق شما ؤاقع شد و الاّ نه شیر کار شما را بآخر رسانیده بود

من تصرفاته: از زبان بادشاهزاده گوهر آرا بیگم که مرید مخلصهٔ ایشان بود مینویسند که دران ایام که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بابرادرم دارا شکوه مناظره روی داد و بشارت سلطنت را ببرادرم اورنگ زیب عنایت کردند بدست خط مبارك خود بشارت مذکور نوشته باورنگزیب دادند و متوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگ زیب بشارت مسطور را بوالدهٔ خود اظهار نمودند من حاضر بودم بیقین می دانم که برادرم محمد عالمگیر را سلطنت هندوستان از تصرف حضرت عروة الوثقی رسیده رضی الله تعالی عنه.

من تصرفاته: می آرند که سعدالله خان در حضور شاه جهان بتقریبی تکذیب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نمود فی الفور بدرد قولنج مبتلا شد و بر قبح کلمهٔ ناشائستهٔ خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز و کوزهٔ آب فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آب را دمیده بفریسند که بخوردن آن شفا یابد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدوم زادگان بشفاعت بسیار نمودند ایشان بغضب فرمودند دروغگویان دم نمیکنند بآدمیانِ او گفتند زود بروید که روح او منتظر همین جواب است خادمان او مأیوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده بودند معروض داشتند فی الفور رحلت نمود نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیائه.

بیت:

این قوم چو تیغ آبدارند * جان از تنِ بی ادب بر آرند

من تصرفاته: می نویسند که روزی یکی از امرای ایران که مذهب رفض داشت متوجه دار السلطنتِ هند بود و عبور بدار الارشاد سرهند نمود از روی استهزا خادم بخدمت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آئیم ایشان از روی (**اَکْرِمُوا الضَّیْفَ وَلَوْ کَانَ کَافِراً**) امر تیاری اسباب مهمانداری نمودند تا نماز عصر منتظر بودند که خبر

رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و غرض او استهزا بود. اتفاقاً در آن اثنا خدمت عرفان پناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعاظم خلفای ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر آوردند خواجهٔ مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذرانید در آن ها چند عدد کارد ولایتی بود. حضرت عروة الوثقی یك کارد برهنه نموده فرمودند تر بوزی حاضر آورید تر بوز حاضر کردند بآن کارد تر بوزه را بریدند و فرمودند که در اثنای بریدن تربوزه محسوس شدکه سرِ رافضی را بریدیم همچنان شدکه از این طرف بریدنِ تربوز بود و ازان طرف جدا شدنِ سر رافضی مذکور

بیت:

مکن بازی که سر اینجا ببازی
در این میدان نشاید ترکتازی

من تصرفاته: - می آرند که شخصی در بلدهٔ اکبر آباد بوده - در وقت احتضار خود خواهرزادهٔ خود را طلبید و فرمود که احوال تو ناتمام مانده باید که بخدمت عروةالوثقی رفته سلوك نمائی تا بکمال رسی بعده بز بان آورد که چنان معلوم می شود که بعد از دوازده سال باین دولت مستسعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند اورا سفر ها دست داد بدارالارشاد سرهند نتوانست خود را رسانید تا که مدت موعود بسر آمد.

بیت: گل بختش شگفتن کرد آغاز ٭ همای دولتش آمد بپرواز

خود را بسرهند مبارك رسانید و بشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون اورا دیدند فرمودند که دوازده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آنعزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشان برابر آمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه ازکمال او با خبر شو ید و عزیزِ مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالم پناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوك نموده بخلافت امتیاز یافته مرخص وطن مألوف خو یش گردید.

من تصرفاته: صاحب برکات می نو یسد که روزی این درو یش را صحبت پادشاه وقت محمد معظم شاه که فرزند اورنگ زیب بود دست داد ذکر تصرفات حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مرا در

ایامی که حضرت اورنگ زیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبور از دارالارشاد سرهند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگ زیب پنجاه سال بود. **بیت:**

اول و آخر ازل هم تا ابد ❋ پیش علم عارفان پیدا بود

من تصرفاته: می آرند که خواجه محمد حنیف کابلی که از اعاظم خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی بخواب دیدند که ایشان بدارالارشاد سرهند رفته اند و در خانقاه ملائك پناه رسیده می بینند که دو عزیز نورانی نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد خواجهٔ مذکور بخاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیانند فی الفور شخصی بطرف او آمد خواجه استفسار نمود که این دو عزیز کیانند آن شخص گفت که هر دو فرزندان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه اند یکی خازن الرحمة خواجه محمد سعید رضی الله تعالی عنه نام دارد و یکی عروة الوثقی خواجه محمد معصوم موسوم است خواجه بدان شخص گفت که مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجه محمد معصوم برسان آن شخص میگوید که من نیز باشارهٔ ایشان بنزد تو آمده ام آخر الامر خواجه را برده بخدمت ایشان رسانید چون خواجه ازان خواب دولت مآب بیدار شد احوال را باقارب خود در میان نهاد و شوق و جذب بخواجه غلبه کرد و با جمعی از احبّهٔ خود روانهٔ سرهند شریف شد اتفاقاً چون قریب دارالارشاد سرهند شریف رسیدند وقت شام بود تا بخانقاه عالم پناه می رسید شب شده بود بنوعی که دیده بود دید که دو عزیز نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد همان شخص که در خواب اورا دلیل کعبهٔ مقصود شده بود بخواجه ملاقی شده اورا بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید خواجهٔ مذکور در خدمت عالی مشغول شده در اندك مدت بدرجات کمال فائض شد و بخلافت ممتاز شده مراجعت وطن مألوف یافت بعد از رسیدن بوطن و اظهار خلافت اهل وطن متفق الکلمة بانکار برخاستند و باستهزا

میگفتند که خواجه از پیر خوابکی خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شدة بخواجه گفتند که مایان بغیر دیدن خارق بتو نمی گرو یم مایان تیاری مهمانی پیر تو می کنیم امروز وقت طعام اورا بما بگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان همه مریدان تو می شو یم و اگر حاضر نشدند پس اظهار کمال خود نزد مایان منما خواجه از کمال اعتقاد و غلبهٔ جذبه که لوازم مبتدیان است قبول نموده فرمود که غالباً وقت طعام ایشان بعد از نماز عشای می باشد شمایان تیاری طعام بکنید امید است که ایشان حاضر شوند جماعت متسخر کنان به تیاری طعام پرداختند و استبعاد می نمودند که پیر خواجه در یکروز از سرهند به کابل چگونه خواهد آمد همه اکابر کابل از اهالی و موالی وقت حاضر شدند و منتظر وقت بعد عشاء بودند وخواجه بعد از نماز عشاء مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند فرمودند طعام بر آرید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آواز پای بگوش غفلت زدگان رسید دیدند که از راه زینه حضرت خواجه عروة الوثقی با حضرات مخدوم زاده گان بصحن خرامیدند و بر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند و مخدوم زاده گان عالی شان گردا گرد والد مذکور خود حلقه بست نشستند جماعت مرضاء القلوب از مشاهدهٔ این حال متحیر شده بقدم مبارك افتادند و عذر تقصیر خواستند ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم و الّا مارا سرِ اظهار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیای طلب کرامات نمی نموده باشند که ضرر خالص است القصه طعام تناول فرموده و شب را با جماعت بسر بردند و اکثر آن جماعت داخل طریقهٔ علیه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدوم زاده گان برداشتند و فواکه خشك و غیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پشاور و لاهور بخدمت برساند و خود دریك لمحه بدارالارشاد سرهند رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز برای متوجه وطن شو ید فرمودند که خبر بکسی نکرده ایم از این واقعه مبادا اضطرابی در متعلقان واقع شود بالجمله نماز بامداد در مسجد خود بایاران ادا نمودند و فواکه مرطوبه را بذوی القربی و غیره محبان تقسیم نمودند.

فرد:
چه شود گر بسرِ وقتِ منِ خسته جگر
قدمی رنجه نمائی و دلم شاد کنی

من تصرفاته: از خدمت اخوند موسی صاحب ساکن بهٹی کوٹی[١] منقول است که چون حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه باجازت مرا ممتاز کردند و خلعت خلافت عنایت فرمودند و رخصت بوطن مألوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا افاغنه اند و شدید بی آنکه تصرفی ظاهر معائنه نمایند ارادت نخواهند آورد بلکه استهزا خواهند کرد اگر از تصرف عالی چیزی به بنده عنایت شود که دران سرزمین افاعی گزنده بسیار است و ایذای کلّی ازانها بخلق متعدی است درآنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند هر آئینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر هر گزنده که مذکور گردد سر از اطاعت شما نه بر دارد دیگر هر امراض دم شما موجب شفا است وجای دوا و همه مردمانِ آنجا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوقع کما اخبر رضی الله عنه.

من تصرفاته: از صوفی پاینده ملا کابلی منقول است که وقتیکه این مخلص را مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیخت را خرج خانقاه می باید و این درویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی قدری کاغذ سرخ و سفید بیارید فقیر تجسس نموده پارهٔ کاغذ سرخ و سفید بهم رسانیده بخدمت حاضر نمودم بدست مبارك خود ازآن کاغذ بطور روپیه و اشرفی مدوّر قطع نمودند و بلعاب دهن مبارك خود آلوده بدستِ بنده دادند روپیه و اشرفی شده بودند بخاطر فقیر خطور نمود که اگر این تصرف به بنده عنایت شود خوبتر خواهد بود از این روپیه و اشرفی، به مجرد این خطور امر نمودند که این تصرف بشما عنایت نمودیم بشرطیکه زیاده از احتیاج نکنید بعده هر وقت که محتاج می‌شدم کاغذ سرخ را مدور نموده بلعاب دهن آلوده می برآوردم اشرفی می‌شد واگر کاغذ سفید را می برآوردم روپیه می‌شد و این تصرف او مشهور بوده لهذا ملقب بصوفی پائنده ملا کابلی شده بود.

---

(١)جلال آبادی که از اعاظم خلفای حضرت عروة الوثقی اند قدس سرهما

من تصرفاته: کذلك صوفی پائنده کرباس نیز از مجازان ایشان بوده در وقتِ رخصت باو پارهٔ کرباس عنایت نموده بودند و فرمودند که در این کرباس برکت است صوفی مذکور مدت عمر خود ازان کرباس می فروخت و خرج مایحتاج خود می نمود و از کرباس هیچ کم نمی‌شد تا انقضای مدتِ حیات او، بعد از ارتحال صوفی مذکور همان کرباس را بامر او تکفین او نمودند و صوفی مزبور مشهور بصوفی کرباس پائنده بوده این قدر از خوارق و تصرفات که مذکور شد در رنگ آنست که از بحر بی پایان بجرعهٔ آب اکتفا رود.

بیت:

بحر را گر آوری در کوزهٔ * چند گنجد قسمت یکروزهٔ

اگر کتب و رسائل که در احوال ایشان و فرزندان و خلفای ایشان جمع شده و در آنها آنچه ذکر یافته جمع نمایم از قسم خوارق و تصرفات هر آئینه از احصای آن عاجز آیم.

فرد:

ذکر حالا تش نیاید در شمار * عاجزم گر یك نویسم از هزار

ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه

می آرند که خدمتِ ایشان دو سه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحال را از فراست معنوی در یافته به تهیه سفر اخروی مستعد شده دست حق پرست از جمیع بائست دنیا برداشته بترنم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اظهار این مقدمة جانکاه اشارة و علانیة بانواع به احبّا و اقربا می نمودند چنانچه کتبخانه که کلانتر خزینه سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوهٔ ابرار و مشتمل برکت متداوله و غیر متداوله از غرائب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که درجائهای دیگر یافته نمی شد آنرا بفرزندان گرامی خود و غیره و محبان و مخلصان و مستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز بشب پانزدهم شعبان در سال انتقال امر فرمودند که تفحص از نور قمر نمائید که بدستور معمول منور است یا در شعاع و ضیای آن فتور است هر چند بینندگان غور می نمودند اصلا در قمر اثر نور نمی دیدند با وجودیکه اثر از آثارِ ابر بر اطرافِ فلك پیدا نبود حتی که شب بنصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگ سیاه برویِ

فلك انجم سپاه ایستاده و اثر ضیا در وی مشاهده نمی شود فرمودند که نامِ قطبی از صحیفهٔ هستی محو نموده اند که ماه ازغم آن کاهیده اهل آسمان را نیلگون ساخته است اما هیچ یکی از حُضّارِ محفلِ خلد مشاکل در یافت معنی این مقوله ننمود تا آنکه واقعهٔ این رحلت آن قیوم وقت روی داد بعد ازان از سر آن مطلع شدند و نیز می نو یسند که در آن نزدیکی روزی در باغیچهٔ عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند و جای که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند و فرمودند که نزدیك است که مکان فقیری از فقیران صاحب کمال گردد و مردم از استماع این مقوله گمان بردند که مگر ورود کدام بزرگی در آنجا خواهد شد و دران ایام درواقعه بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مشرف شدند ازان جناب استفسار احوال آنجهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند که اینجا مآل همه برحمت است فردای آن مخلصان را بنو ید فرحت جاو ید خبردار کردند و مثل ما عاصیان را امیدوار ساختند می آرند که قبل از وصال ایشان بشش ماه این رؤیای صالحه دست داده بود می‌آرند که ایشان در این ایام بتمام جمال صرف شده بودند که بوی از جلال در ایشان در یافته نمی شد گو یا وجود شریف ایشان مظهر رحمت عام شده بود و هرکسی را بکمال شفقت ومهربانی و بشاشت تمام پیش آمد می نمودند و کثرت ارشاد آن قدر عالمگیر شده بود که بموجب کریمه (اِذَا جَآءَ نَصْرُاللهِ وَالْفَتْحُ * وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللهِ اَفْوَاجاً * النصر: ١-٢) کثرت خلائق در اطراف و اکناف عالم بمرتبه رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنا بر نهجی ورود می نمود که تعداد آن جز در علم علام الغیوب نگنجد ورود فیض و برکات بر صلحای و عصات ابرنیسان ریزان شده بود که هرکه بدان درگاه رحمت اشتباه وارد می شد از خوانِ الوانِ رحمتِ ایزدی بفیوض و برکات سرمدی می رسید باوجود اینفیاضی از خوف (مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ* فاتحة: ٤) لیل و نهار بناله زار میگذرانیدند و در مکاتیب مبارك نیز از این مقوله مذکور می بود.

منها در مکتوبی برنگاشته اند که افسوس که اشرف عمر در هوا و هوس رفت و در حرمان ومعصیت گذشت و در و دیوار برکردار این دور ازکار گریان و زارزار است و هرسنگ وسفال بز بانِ حال فریاد می کنند ماهذا خلقت وماهذا امرت.

بیت:

هر دو عالم در لباس تعزیت
اشك می بارند و تو در معصیت

أُذْكُرُوا اللهَ وَتُوبُوا اِلَى اللهِ جَاءَتِ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَآءَتِ الْمَوْتُ بحذافيرها انتهى كلامه الشريف.

آورده اند که شروع مرض مبارك ایشان چنان بود که در عین عافیت و کمال صحت روزی بدرس کتاب مشکوة المصابیح اشتغال داشتند در حین قرائت این حدیث مبارك الحدیث هذا عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم **(یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض)** رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب همانا از روی ابتلا در خاطر عاطر خطور نمود فی الفور وجعی بساق مبارك بهم رسید بدست شریف ساق مبارك را سخت گرفتند و درس را موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلس را شد که وجعی بساق ایشان لاحق شده اما بزبان مبارك نیاوردند چه آن متمنا بوده القصه آن وجع بحدی غلبه نمود که از ساق و زانو متجاوز شده بتمام بدن اوجاع محیط گردید در وقت غلبهٔ اوجاع اکثر بتلاوت کلام مجید شغل می نمودند و بنماز جمعه و جماعت خمسه حتی الامکان از دست نمی دادند و بصبر و شکیبائی بسر می بردند و این شعر عربی در آن اوجاع اکثر بزبان مبارك می راندند.

شعر:

ان قال لی مِتَّ مُتُّ سمعاً وطاعةً
و قلتُ لداعی الموتِ اَهلاً وَ مرحباً

و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارك میگذشت ازان ها یکی این است

بیت:

گر بجان دادن میسر می شدی کس را وصال
طالب وصلش بدی هرکس که جانی داشتی

ونیز تکرار این شعر می نمودند.

شعر: ليتك تحلوا الحيات مريرة ليت الذى بينى و بينك عامر
ليتك ترضى والاناس غضاب  و بينى و بين العلمين خراب

القصه وجع بر نهجى مستولى شد كه روزى دست يكى از خدمه بعضوى از بدن مبارك رسيد تمام بدن در رعشه در آمد آن عزيز از غايت تعجب معروض داشت كه مجروح يك جزو بدن مبارك است كه زانو و ساق باشد و از دست رسيدن بديگر اجزاى بدن چرا موجب لرزهٔ كل بدن كرد فرمودند كه كدام عضو است كه مجروح نيست از كمال صبر و وقار هرگز بلب مبارك حرف صادر نمى نمودند كه مخبر از شدت و جع باشد بلكه در حين غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگار ايشان مى شد چه بمشرب مجددى و معصومى ايلام محبوب را لذيذ تر فرموده اند از انعام او چه در انعام رضاى محب و محبوب است و در ايلام رضاى خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبت رضاى خالص محبوب از رضاى مشترك جانبين لذيذ و دلپذير است آورده اند كه بتقريبى بيان نمودند كه سجدهٔ من فوق العرش واقع مى شود بلكه خادمه كه در اين وقت مرا ممدّ ركوع و سجود است سجدهٔ او نيز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ايشان منقول است كه شش ماه قبل از وفات مى فرمودند كه هر سجده كه بوقوع مى آيد خواه از فرض خواه از نفل فوق العرش واقع مى شود بلكه تمام نماز آنجا كه لفظ جا در آن بارگاه از تنگىء ميدان عبارت است وقوع مى يابد بحكم كلام صادق سيد البشر عليه و على آله الصلوة والسلام (الساجد يسجد على قدمى الله فليسجد واليرغب) مى آرند كه خدمت حضرت مخدوم زاده بر جادهٔ شيخ
ابوالقاسم كه فرزند حضرت قيوم زمان اند و نبيرهٔ حضرت عروة الوثقى رضى الله تعالى عنهم از مشاهدهٔ ديدار پر انوار در شدت اوجاع و آزار كثرت صبر وقار ايشان را ملاحظه نموده مى فرمودند كه هركه را آرزوى ديدار سيد الابرار باشد بايد كه مشاهدهٔ جمال باكمال حضرت عروة الوثقى نمايد و ازانجا پى بوقارِ صورى و استقلالِ معنوى جناب نبوى برد عليه و على آله الصلوة والسلام آورده اند كه حضرات مخدوم زاده گان كه همه بدرجات كمال فائض بودند و تصرفات عالى داشتند از غايت ملاحظهٔ آزارِ والدِ خود همه در توجه و در جذب آزار و اوجاع مشغول مى بودند ساعتى تخفيف لاحق مى شد (ولى) بدستور سابق عود ميكرد چه عافيت صورى بحقيقت تمام شده بود و معامله بعافيت معنوى

کشیده آورده اند که در ایام عُرْس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که بجهت نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند وجناب حضرت عروة الوثقی در شدت مرض بودند چه عُرْس جناب حضرت مجدد الف ثانی بیست هشتم شهر صفر المظفر واقع است و وفات حضرت عروة الوثقی نهم شهر شریف ربیع الاول ورود یافته درمیانه زیاده از یازده روز مفاصله نبود و ایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر نمی توانستند شد امر نمودند که مردم مدعورا طعام بدهند چون طعام بر آوردند و نزد مردم گذاشتند و مردم بخوردن طعام مشغول بودند حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه باوجود شدت مرض در محفه محفوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که از محفه مقدسه بیرون شوند و در آن محفه نشسته ماندند و شلهٔ پرهیزانه که برای ایشان تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عُرس بامدعوان در تناول پرهیزانه مشغول شدند دران اثنا یکی از حضار مجلس را بخاطر خطور نمود که اگر از پرهیزانه خاص این فدوی را تبرکی عنایت شود موجب سعادت غیرمترقب خواهد شد ازین طعمه متلون که اهل مجلس تناول می نمایند آن پرهیزانه که الوش ایشان است در کام این مخلص عزیز تراست خدمت ایشان از اشراف باطن خطره را فهمیده نام اورا بزبان مبارك آورده طلب نمودند چون قریب ایشان شد فرمودند که این شله بی روغن طبیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما افتاده بگیرند آن مرد آن پرهیزانه را از مواهب جلیلهٔ ایزدی تصور نموده اظهار خطره خود کرده از خدمت شریف برداشته با رفقا و احباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده برغبت تمام خوردند و از برکات آن که دو سه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوار ترقیات بسیار شدند هذا من ادنی تصرفاته رضی الله تعالی عنه می نویسند که به قرب ارتحال خدمت ایشان رقعات بطرف فقرای گوشه نشینان که در دارالارشاد بودند نوشته اند و در آن رقعات اکثر این عبارت می بود که فقیر محمد معصوم از دنیا می رود باید که بدعای خیریت خاتمه ممد و معاون باشند هریکی از آنها بموجب حوصلهٔ خود چیزی در جواب رقیمه مبارك نوشته اند از آنها سید میرزا نام عزیزی صاحب کمال بوده می نویسند که مزار آن عزیز در وسط بازار دارالارشاد واقع است در جواب رقیمه این دو بیت نوشته اند.

نظم:

دری هرپیره زن می زد عزیزی ٭ یقین می‌دان که شیران شکاری
که ای زن در دعاها یادم آور ★ در این ره خواستند از مور یاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت ایشان در این ایام آخر ایشان باریاب شدم این فردرا بشوق تمام تکرار می نمودند.

فرد:

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من
پیاده می روم و همرهان سوارانند

آورده اند که یك روز قبل از رحلت مبارك ایشان عبد الملك که یکی از فقرای مبتدع بود اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بهم رسانیده بود و از جهت حفظ مشیخت خود از خدمت ایشان دور می بود خلاف عادت جهت عیادت آمده بخدمت ایشان باریاب شد ایشان چون بطرف او دیدند و اثر فرحت درو مشاهده کردند یعنی ایشان را بشدت مرض دید چون مریض القلب بود از آن فرحناك گردید ایشان آن معنی را درو مشاهده نموده از راه غیرت که لوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت که از خواندن اسمای سیفی بهم رسانیده و آنرا کمال نشاتین تصور نموده و اهل روزگار را مسخر و منقاد ساخته از دریافت کمالات ولایت که ثمره اش حضور و مشاهده است بجز حصول مشیخت که عین مباعدتست مطلب کار نه فهمیدهٔ و استغنا از صحبت اکابر اولیا که اهل حضور اند پیدا نموده عنقریب فرزندی سیف الدین اورا منهدم و ناچیز خواهد نمود فوقع کما اخبر در اندك مدت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدین چنان شد که از مشیخت او نام و نشانی نماند نعوذ بالله من غضبه و غضب اولیائه.

بیت:

این قوم چو تیغ آب دارند ٭ جان از تنِ بی ادب بر آرند

فقیر بعضی از اولاد اورا دیدم که در بند آمده اند و اسیر مردم اند.

بیت:

هر آن کهتر که بامهتر ستیزد ٭ چنان افتد که هرگز بر نخیزد

می آرند که روز وصال مبارك خود بحضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قیوم زمان شیخ محمد صبغة‌الله رضی‌الله تعالی عنه که حاضر الخدمت بوده‌اند و خدمات ادویه و غیره مینمودند

باو خطاب نموده فرمودند که نزدیك آی باوجود نزدیکی نزدیکتر شد سراپا گوش گشته منتظر مواهب نشستند که **رضاء الله فی رضاء الوالدین** زیاده متوجه شدند از استماع این کلام فرخنده مآل بمصداق این مصرعه.

ع : همه گوشیم تاچه فرمائی

عنایت نموده گفتند که وضع بی نظیر شما در همه وجوه همیشه مقبول و محبوب ما است تغیر و تبدیل را درآن تجویز نخواهد بود دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خورداند اگر از آنها تقصیری و کوتهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنجه ننمائید که برای آنها ضرر است و رشته اتفاق را مضبوط تر خواهید ساخت سوم صحبت سلاطین را بی ضرورت اختیار نخواهید نمود خدمت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خداوندی جل سلطانه توفیق بران مسئلت نمودند تا آنکه در حین وصایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از معاملهٔ قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی می نویسد که دران شب که فردای ایشان از دنیا رحلت می نمایند بر هر دری از درهای دارالارشاد هاتفی ندا میکرد که فردا قیوم وقت ازاین سرای فانی رخت بدار البقای جاودانی می کشد هرکه‌را سودای جمال باکمال او در سر بود بشتابد و نقد وقت را دریابد.

فرد:

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

و نیز می نویسند که در قصبات سرهند مبارك و غیره بلدان بعیده مثل لاهور و پشاور که وقوف این ماجرا نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شب را نوشته گذاشته بودند که اثر این آواز و شورش این ندا از کی پرتو انداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافت تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد و نیز دران روز زلزلهٔ عظمیٰ واقع شده حتی که اشیاهائیکه بر طاقچه ها افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت بر پا شده بود لاشك که مقدمهٔ قیامت بوده چراکه قیوم عالم و عالمیان بودند از انتقال ایشان در قوام عالم شکست آمده موجب (...اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ*الحج :۱) شده چنانکه می نویسند که یکی از

بنات طاهرات ایشان در آن ساعت بدوگانهٔ نماز شغل داشتند چون از نماز فارغ شدند میبینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشان را منقلب نموده یا درحواس ایشان از کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله نانموده مشرق را ز مغرب فرق نمی کردند چنانکه در بارهٔ قیامت صادر است کریمه(...**وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰى**...* **الحج :۲**) و آخر کلام ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السلام علیکم ماناکه حضور سراپا سرور جناب نبوی علیه الصلوة والسلام باملائکهٔ کرام و اولیای عالیمقام شده باشد.

بیت:

چه خوش بودکه بسرِ وقتِ من رسد دلدار
رخش به بینم وجان را فدای او سازم

وصالِ مبارك اشتمال ایشان نصف یوم السبتِ نهم شهر رفیع القدر ربیع الاول هزار و هفتاد و نه هجری ۱۰۷۹ بعالم روئداد (...**اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ*** **البقرة :۱۵۶**)

بیت:

نه پنداری که جان را رایگان داد
فروغی روی جانان دید وجان داد

بعد ازین واقعهٔ جانکاه آنقدر درد وآفات و بلیات بلانهایات بر کافهٔ اهل جهان رخ نمود که شرح آن از تحریر و بیان بیرون است گو یا که رحلت ایشان و تولد غم ومحن توأمان افتاد.

بیت:

تا تو رفتی ز چمن لاله رخان خار شدند
نرگس و سوسن وگل این‌همه بیمار شدند

تواریخ وصالِ ایشان اهل فضل زمان چه نثر و چه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی ازانها ایراد می نمائیم. منها حضرت وحدت قدس سره فرموده اند. **نظم:**

ازین دنیای فانی در گذشته  بنات النعش شد امروز هیهات
شهی کین نُه طبق‌را بود سرپوش ★ همان مجمع که پروین دیدمش دوش

برسمِ ماتمی از سازِ ناهید ★ خروش از شش جهت بر خاست آندم
فلك از ابر کرده پنبه در گوش ★ که مرغ گلشن حق گشت خاموش

جهانرا آتشی در خرمن افگند ★ بسا کس خانمان بر باد دادند
خود اندر خلوت وصلش هم آغوش ★ بسا کس رفته رفته گم شد از هوش

زداغ غم بصحرا رو نهادند ★ پی تابوت آن قطب زمانه
چولاله نازنینان خانه بردوش ★ چو رعدِ نعره زن احباب درجوش

در پیر مغان بستند افسوس ★ چنان مرآتِ دل را حیرت افزود
کنون کو رند؟ کو میخانه؟ کو نوش؟ ★ که گشته صورتِ حالش فراموش

چو پنهان شد زچشم مردمان او ★ ندا آمد که آن معصوم مطلق
چو جان درجسم تربت گشته روپوش ★ بکوی وحدت آمد دوش بردوش

(سنة ۱۰۷۹)
بگو سالِ وصالش غیب دان بود ★ اگر خواهی نشانِ سال عمرش
که بود از جام غیب غشق مدهوش ★ بگو والله (۷۳) دیگر باش خاموش

حضرت اورنگ زیب عالمگیر فرموده اند: **نظم:**

قیوم جهان خلیفة الله ★ در دائره وجود تا بود
دانندهٔ راز های مکتوم ★ بودش بجهان مثالِ معدوم

تاریخ وصالِ او خرد گفت
«رفته ز جهان امام معصوم» (سنة ۱۰۷۹هـ)

ناصر علی سرهندی که ملك الشعراء وقت بود و از جمله مخلصان چنین گفته:

بیت:

چراغ خاندان نقشبندان ★ بسویِ گلشنِ جنت قدم زد
فروغِ دین احمد خواجه معصوم ★ ازین و یران رباطِ کهنهٔ بوم

طلب کردم ز دل سالِ وصالش
ندا آمد «زعالم رفته معصوم»

حضرت مروج الشریعة یافته اند «بجنّات خوابید»

نیز عزیزی یافته «نقشبند ثانی بود» ۱۰۷۹ ھ.

نیز عزیزی گفته «اَلْمَوْتُ جِسْرٌ بِه یُوصَلُ الْحَبِیبُ اِلَی الْحَبِیبِ»

قدوة الواصلین امام العارفین مجتبی رب الجلیل حضرت شیخ میان محمد اسمٰعیل فرموده اند «خدیو ولایت بود».

و عددِ سِنینِ عمر مبارك ایشان هفتاد و دو سال کامل آمده چنانکه از اصل حساب بشمار تواریخ مبارك ایشان پوشیده نیست. غسل مبارك ایشان را آخوند (عبد الحق سجادل) که از فحول علمای زمان و استاد فرزندان ایشان بود و از مریدین قدمای و صاحب نسبت والای بود باذن حضرت مخدوم زادگان داده می آرند که چون بمضمضه رسید عرض نمود که مرا قدرت کشودن دهن مبارك نیست خود دهن مبارك را برنگ احیا کشودند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند که حاضران متحیر ماندند ازین معنی مخلصان را موجب ازدیاد عقیدت گردیده و غیر مردم را باعث اخلاص شد کفن مبارك بموجب مسنون سه جامه دادند که ازار و لفافه و قمیص باشد و عمامه ندادند چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نزد حضرات مجددی در هیچ بدعتی حسن نیست اگر چه اورا حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه جیو بامر حضرات مخدومزادگان بودند و گویند که بنوعی اجتماع خلایق شده بود که از تعداد بیرون بود حتی که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد همه مملو از خلایق بوده دروقت دفن مبارك آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران خیمه بر مدفن مبارك بر پا نمودند تا دفن صورت بندد و مدفن ایشان همان باغیچه قرار گرفت که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرای صاحب کمال خواهد شد چنانکه در ابتدای این تذکره مذکور شد هر چند که گفتگو بسیار شد و مرضی حضرت مخدومزاده گان آن بود که در روضۀ حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشان را که مثل حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه اند باید که بمسافت از ایشان گذاشته شود

مصرعه: یك تخت دو شاه بر نشاید

تا در ما بین این دو روضهٔ مقدسه محل وافر از برای قبور خلائق حاصل گردد که در آن امید است که موجب رحمت ایزدی گردد و از عذاب مأمون مانند و قرب جوار موجب شفاعت و سبب مغفرت جمعی کثیر شود نوشته اندکه بر قبر مبارك ایشان خواهر حضرت اورنگ زیب عالمگیر قبة مرتفع عالی بنا نموده که از مسافت بعید برنگ قبهٔ خضرای نبوی علیه الصلوة والسلام ظاهر و مبرهن است بسه آشیانه قرار داده اند قبر مبارك ایشان و قبور اکثری از فرزندان آن قبله صفا کیشان در آن مکان عالی شان اقتران یافته. **بیت:**

رفعتِ قبه اش از تارکِ افلاك بلند ★ طور یك بار تجلیگهِ سبحان گردید
چارِ دیوارِ وی و هشتِ جنان شد همسر ★ هست هر لحظه برین روضه تجلی دگر

صورتش لؤلوی صافی چو قصورِ جنت ★ هر که از فیضِ ازل شد بجوارش مدفون
خاك آن پاك زمین است چو مشكِ اذفر ★ یافت در روضهٔ رضوان بعنایات مقر

ذکر خلفای حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بتمام عالم منتشر شده بود و اطراف اربعهٔ جهان چه شرق چه غرب و چه جنوب و چه شمال از فیض عام ایشان مالا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده اند زیاده ازیك لك و چهل هزار اند و جماعت مریدان ایشان از خیطهٔ تحریر و تقریر بیرون است اما کمل خلفای ایشان که بدرجهٔ کمال و اکمال رسیده اند و از زمرهٔ مکملین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها اکتفا رفت و تفصیل احوال آنها ننمود

خلیفهٔ اول و خلفِ بی بدل وقائم مقام مکمل و مبشر باصالت و متحقق بکمالات نهایت النهایت و صاحب منصب قیومیت و فردیت وارث کمالات قطبیت و غوثیت قبلهٔ جهان و جهانیان حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله بالا شد ان شاء الله تعالی از آنجا قدری نوشته خواهد شد

و خلیفهٔ ثانی فرزند ثانی آن قبله دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور و ملقب بحضرت حجة الله رضی الله تعالی عنه.

و خلیفهٔ ثالث ایشان فرزند ثالث ایشان است مسمی بحضرت محمد عبید الله مشهور و ملقب بمروّج الشریعت رضی الله تعالی عنه.

و خلیفهٔ رابع فرزند رابع ایشان حضرت محمد اشرف قدس سره.

و خلیفهٔ خامس ایشان حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره.

و خلیفهٔ ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدس سره.

این هر شش مخدوم زاده بر جاده باعلی درجات کمال و اکمال مشرف شده اند و از نسبتهای خاصهٔ والد شریف خودها حظِ وافر و برخ کامل یافته و این هر شش به قطبیت جهات سته فائض بودند تفصیل احوالات ایشان انشاء الله تعالی در منتخب خامس چنانچه ایما بدان رفته است خواهد شد.

وخلیفهٔ هفتم ایشان نبیرهٔ ایشان حضرت شیخ ابو القاسم که فرزند حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله اند و حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ایشان را داخل فرزندان گرفته اند وارث ظاهری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود داده اند چنانکه تفصیل آن در ذکر ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی.

حضرت وحدت برادر زادهٔ ایشان اند هر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الرحمة مشرف شده اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه نیز تشریفات یافته اند و از صحبت حضرت حجة الله نیز بهره ور شده اند.

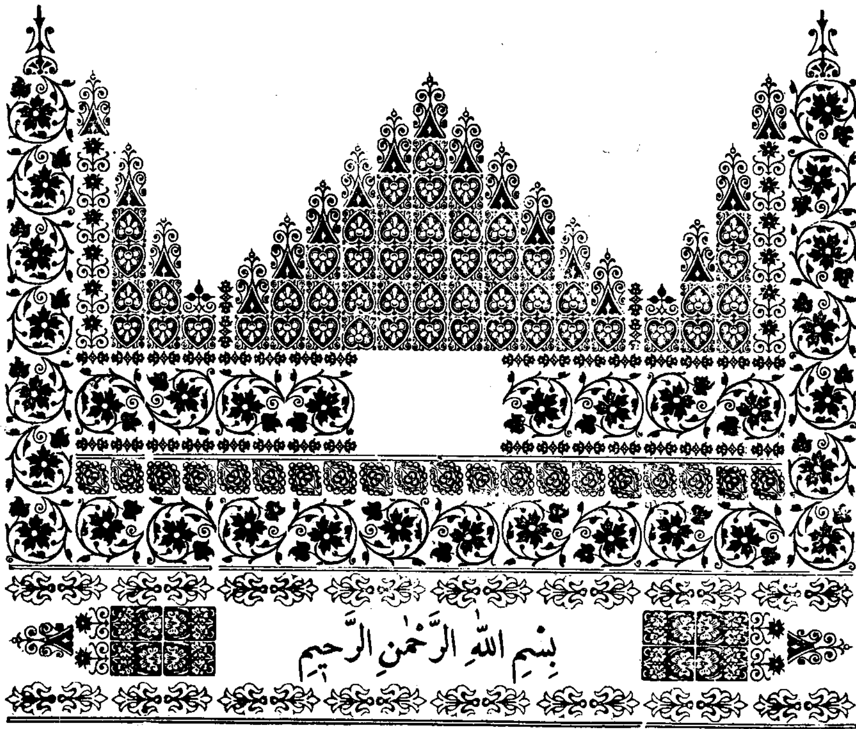
و خواجه محمد حنیف کابلی بعد از حضرات مخدومزاده گان در سائر مجازان ممتازاند و بعد از ایشان خواجه محمد صدیق پشاوری ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی که از جملهٔ مجازان جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بوده است در باقی خلفای امتیاز تمام دارند و این ده نفر که مذکور شد از جمله طبقهٔ اولی خلفای حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه اند در رنگ عشرهٔ مبشره که در اصحاب نبوی صلی الله علیه وسلم امتیاز داشتند نیز اینها از اکثر خلفای معصومی ممتاز اند و العلم عند الله سبحانه بحقیقة الحال و سوای ایشان برخی از خلفای جناب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نیز

مذکور می نمایم و اسمای مبارك ایشان را ثبت می کنم بگوش هوش استماع نما.

منـها حضرت میر امان الله برهان پوری، شیخ ابو المظفر برهان پوری، شیخ علیم جلال آبادی، مولانـا حسن علی پشاوری، مولانا شیخ باقر لاهوری، سیادت و ولایت مآب آخونـد موسی بـهـٹی کـوٹی (جلال آبادی)، مولانا بدر الدین سلطان پوری، شیخ بـایـزیـد سهـارنپوری ولد شیخ بدیع الدین،حاجی حبیب الله حصاری ثم بخاری، مخدوم شیخ آدم تـتـهی، شیخ ابراهیم بکری، شیخ یوسف گردیزی ثم ملتانی، میر شرف الدین حسین لاهوری، شـیـخ انورالله لاهوری، شیخ حسین منصور جالندری، آخوند عبد الحق سجـادل سرهـنـدی، میر رفعـت بیگ گرز بردار، شاه حسین عشاق، خواجه عبد الصمد کـابلی، شیـخ عـبـد الـکـریـم کابلی، شیخ ابو القاسم کابلی ولد صوفی مغربی که الحال مقیمین و اعزهٔ کابل از اولاد اویند، مولانا محمد امین حافظ آبادی، شیخ عطاء الله سورتی، شـیـخ نـور محمد سورتی، حافظ محسن سیالکوٹی، محمد شریف لاهوری، حاجی امان الله لاهوری، شـیـخ محـمـد فـاروق لاهـوری، شیخ محمد عارف لاهوری، شیخ محمد حکیم، مـولانـا محـمـد حـکیم، مولانا محمد امین بخاری ثم پشاوری، شیخ حاجی حکیم بلخی، شـیـخ حـاجـی عـاشـور بـخـاری، شیخ حافظ صادق کابلی، سید اسرائیل، مولانا حسن، خـواجـه مـاه دهـلـوی، میر غـضـنـفر دارا شکوهی دهلوی، میر عبد الفتاح و شیخ محمد جان ولـدان میر محـمـد نعمان قدس سره میرعارف نبیرهٔ حضرت میر محمد نعمان قدس سره، میر عـمـاد هـروی الحسینـی، میر شـرف الـدین حسین ولد میر عماد مذکور جامع جلد ثانی مـکـتـوبات سامی معصومی، میر مفاخر حسین ایضاً ولد میر عماد مذکور، میر محمد زمان، مـلا محمد شریف، صوفی مشهور بصوفی پاینده طلا کابلی، صوفی عبد الرؤف مشهور بصوفی پاینده کرباس کابلی، صوفی عبد الرحمن، میر ماه عرب، صوفی سعد الله کابلی، میان شیخ محـمـد عـبـد الخـالـق بنگالی، شیخ رحیم داد افغان، شیخ غلام محمد افغان، شیخ حاجی خـان افـغـان، شـیـخ احمد خان افغان، خواجه عبد اللطیف پشاوری، شیخ عبد اللطیف لـشـکر خانی، شیخ میر محمد خان، شیخ شاه خواجه ترمذی، شیخ اسد الله افغان، خواجه محمد فاروق، مولانا جمال الدین، مولانا محمد افضل، شیخ حاجی حسین، صوفی نور بیگ، مـولانـا قـایـم، مـلا فیض محمد فتح آبادی، میان دینار که خواجه سرای شاه جهان بوده،

شیخ محمد یار ملقب بخداپرست خان، مولانا احمد ترک که بارشاد اهل حرمین کامیاب شده بود، مولانا محمد یوسف، میر محمد معصوم سرهندی، خواجه محمد مؤمن جذبی، شیخ حاجی محمد خان طالقانی، مولانا مؤمن بیگ برهان پوری، میر مغل کابلی، شیخ مؤمن بیگ کابلی، ملا خواجه مسافر، شیخ عبدالحمید برهان پوری، مولانا محمد کاشف رحمة الله تعالی علیهم اجمعین.

و از جملهٔ اغنیا که بتشریفات معصومی مشرف شده اند و از برکات مجدّدی کامیاب گردیده اند اول و اعظم آنها حضرت اورنگ زیب عالمگیر است رحمة الله تعالی علیه رحمةً واسعة در ذکر فضائل او مستحق کتاب علیحده است بعضی خصوصیات او باحوال بعضی خلفای مذکور در برکات معصومی یافته می شود فان شئت فارجع الیه.



الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله محمد کما یحب ربنا و یرضی وعلی آله وصحبه کما یلیق بعلو شانهم ویحری. **اما بعد** این لآلی ست **منثوره** وجواهریست **منشوره که شناورانِ بحر عرفان از قعر غیب هویّت بغواصی جذبات احدیت بر** آورده و کوهکنان غواشی امکان از کان سر اوقات واحدیت به تیشهٔ ریاضت بل به سابقهٔ موهبت کشیده مکنون در صدف جوامع الکلم و مرموز در ممکن مجامع الحکم متضمن اسرار خفیه و علوم بدیعه و مشتمل بر شواهد عجیبه و معارف غریبهٔ گلزار انوار کمال بوستان ازهار وصال شکوفهٔ گلستان عُلَی و نو باوهٔ باغستانِ هدی حلال حقائق تشبیه و مفتاح دقائق تنزیه شرح مراتب ولایت و تبیین کمالات نبوت توضیح شریعت و تنقیح حقیقت تعبیر بینات محکمات و تأویل آیات متشابهات اطوار علما از مبادی آن پیدا و احوال صوفیهٔ کبری از مقدمات آن هویدا منازل متأخرین مرعروج آنرا زینه و مدارج متقدمین را یك نکته ازان نگینه دائرهٔ نقطهٔ اصول نقطهٔ دائرهٔ وصول تفصیل مقامات قیومیت و خلّت و اجمال مراتب محبت و محبوبیت.

شعر: ففی کل لفظ منه روض من المنی ★ و فی کل سطر منه عقد من الدرر

ادام الله تعالی ظلال مَظهره و برکات مُظهره و هو الانسان الکامل والفرد الجامع آیةالاولیاء و معجزة الانبیاء سلطان ملك الولایة و مالك سریر النهایة فارس مضمار الکمال و حارس اسرار الجلال والجمال نجم سماء الهدایة و شمس افق النهایة باسط الایدی بافاضة الاذواق و ناشر الایادی من الوجد و الاشواق الجوهر من بین الاعراض و الذات للعالم الذی هو ظل الصفات:

رباعی:

ای آنکه چو ذات خود سراپا آنی ★ عالم عرَض و ذاتِ تو آنرا جوهر
بر سرّ خلافتِ بشر برهانی ★ ای جوهر والا ز کدامین کانی

قوامُ العالمین وارث الانبیاء و المرسلین

شعر:

لایدرك الواصف المطری خصائصه
و ان یکن سابقاً فی کل ما وصفا

الفاروقی النسب و المحمدی الحسب القدسی المأخذ و السرهندی المولد و هو الشیخ **محمد المعصوم** ابن الامام الربانی و الاویسی الرحمٰنی کاشف اسرار السبع المثانی و المجدد للالف الثانی النائب مناب رسول الله والمهدی بهدی حبیب الله کمال الشیخین و رتبة الختنین صاحب الولایة الاصلیة ومخزن الانوار الالوهیة خزینة الرحمة و دفینة الحکمة الصلة بین البحرین و المصلح بین الفئتین.

رباعی:

ای ناطقه ز اکلیل کمال تو کلیل ★ حسنت نمك حبیب را می‌آمیخت
برحالِ تو هم حال تو برهان و دلیل ★ با قند مصفای سر خوان خلیل

الامام الهمام حجةالله فی الانام **الشیخ احمد** رضی‌الله تعالی عنه و رضی عنه سبحانه بر طالبان ذی یقین و سالکان راه متین هو یداست که دوستان حضرت ذو الجلال و باده نوشان خمخانهٔ وصال بحکم **(تخلقوا باخلاق الله)** و بامتثال **(...فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... ﴿ آل‌عمران:۳۱﴾)** بر وفق کلام الٰهی جل شانه و برطبق سنن مصطفوی علی مصدرها الصلوٰة والسلام متکلم اند

و چون صفتِ کلامِ ربّانی (...**يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً**... * **البقرة :٢٦**) آمد لاجرم در حدیث نبوی همچنان اضلال و اهدا ظهور فرمود و در کلام اولیاء کبار که متابعانِ آن خواجهٔ اخیارند نیز برآن طبق کلمات افتاد بلکه این برگزیدها بحکم (...**وجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ**... * **المائدة :٣٥**) وجود بشریت خود را در راه او سبحانه درباخته بوجود موهوب حقانی بقا یافته اند و زبان شان حکم شجرهٔ موسوی گرفته.

مصرع: زبانی زما بود گوینده او.

(**الحق ینطق علی لسان عمر**) آنرا گواه است پس بر هوشمندانِ اُولی‌البصائر نا گزیر است که کلماتِ این اکابر را بایمان و اذعان پیش آیند و مترصد ثمرات آن باشند و آنچه ازین علوم ومعارف از کمال نازگی ولطافت بفهم شان ندرآید و اگر درفهم آن قصوری یابند پس این کلمات را در رنگ متشابهاتِ قرآنی تأویل جویند یا علم آنرا برقائل آن **مفوّض** دارند تا از نتائج ایشان بهره‌ورگردند هذا هو الحق (...**فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**... * **یونس :٣٢**) و چون تاریخ اختتام این قدسی آیات بگوش هوش از سروشِ غیب «جمع کمالاتِ نبوت» (١٠٦٣ هـ.) میرسد اگر این «درة التاج» (١٠٦٣ هـ) را بهمین نام خوانند می شاید.

مکتوب دهم (١٠)

بخواجه دینار در نعت سرور کائنات و ترغیب بر اتباع خیر البریات علیه و آله الصلوات و التسلیمات

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نقد سعادت دارین وابسته بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة و السلام اگر نجات از نار است مربوط بمتابعت سید ابرار است و اگر دخول بدار القرار ست هم منوط باتباع قدوة الاخیار ست و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط به پس‌روی سید مختار است توبه و زهد و توکل و تبتل بی تبعیت او نا مقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق بی توسل وی غیر مامول انبیا بقدحی از سرچشمهٔ آب حیات او سیراب و متمتع و اولیا بجرعهٔ از بحر بی پایان او قانع و منتفع ملک طفیلی اوست و فلک حویلی او رشتهٔ وجود باو مسلوک ست و سلسلهٔ ایجاد بوی مربوط و ظهور ربوبیت باو منوط کائنات

جملگی در قفای و یند و مکوّن کائنات تعالی طالب رضای او کما ورد **(انا اطلب رضاك یا محمد)** **بیت**

نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیش رو

شعر

ان الرّسول لنور یستضاء به * مهنّد من سیوف اللّه مسلول [١]

صلوات اللّه و تسلیماته و تحیاته سبحانه علیه و علی آله و صحبه کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون صلوة تکون لك رضاء و لحقه اداء پس بر جوانان سعادتمند و طالبان هوشمند لازم ست که ظاهراً و باطناً در اتباع او کوشند و هر چه منافی این دولت بود چشم سر و سر ازان پوشند و بیقین یقین بدانند که اگر شخصی هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداهن بود صحبت و محبت او سم قاتل است و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدم راسخ دارد صحبت و محبت او تریاق نافع **بیت**

محال ست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفا

علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب یازدهم (١١)

بقلیج اللّه در جواب اسوله که نموده اول١ آنکه بموجب **(سبقت رحمتی علی غضبی)** باید که اهل رحمت از اهل غضب زیاده بوند و معامله بر عکس است **دویم٢** آنکه حساب عمر قلیل را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت بعید می نماید **سوم٣** آنکه بحکم جف القلم باید که او سبحانه مجبور بود **چهارم٤** آنکه سرور عالم علیه الصلوة والسلام باوجود محبوبیت چون خواهش حیرت نموده اند **پنجم٥** آنکه **(یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا)** بکدام معنی است، **ششم٦** آنکه روز سیوم بروحانیت میت طعام وگل دادن اصل دارد یانه **هفتم٧** آنکه شیخ زادها که بارث بجای پدر نشینند مجوزست یانه.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین

---

(١) این بیت از اشعار کعب بن زهیر الصحابی است توفی سنة ٢٦ هـ. [٦٤٥ م.]

وآلـه اجمعین صحیفهٔ شریفه که متضمن اسوله و اشعار دلکش بود مشرف گردانید باندازهٔ فهم قاصر در حل هر کدام چیزی نوشته آمد والله سبحانه الموفق للسداد.

حاصل سوال اول آنکه مقتضای(**سبقت رحمتی علی غضبی**)آنست که اهل رحمت بیش از اهل غضب بوند وحالانکه معامله بر عکس است چه عصاة انس و جن بیش از صلحاء اینها اند و اهل تکلیف همین دو نوع اند پس سبقتِ رحمت چگونه راست آید و چه اثر برآن مترتب شود.

جواب، در دنیا رحمتِ خداوندی جلّ سلطانه شاملِ حال مؤمن وکافرست کریمهٔ (و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ *الاعراف :۱٥٦) دال بر آنست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمؤمنان باشد و کافران ازان محروم بوند کریمهٔ(**...فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ... * الاعراف :۱٥٦**) الآیة شاهد آن است و سبقتِ رحمت بر غضب در دنیا همه را شامل است و درآخرت همه مخصوص اهل ایمان است جماعهٔ از مؤمنان که بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رأفت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت خواهند برد و در مادهٔ آنها رحمت خواهد سبقت کرد بر غضب اگر سبقتِ رحمت بر غضب نباشد امثال ما گناهگاران را در دنیا و آخرت امید رستگاری نبود از سبقت رحمت است که باین بارِگناه بر روی زمین میگردیم و هلاك نمیشو یم و بانواع نعم متنعم ایم و فردا امیدوار نجاتیم و اگر سبقت رحمت بر غضب باعتبار عدد مرحومان ومغضوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن رفته هم درست می شود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب کفار انس و جن و شك نیست که عددِ ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدد انس و جن و اهل رحمت را مخصوص به اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکهٔ کرام را ازان برآوردن معنی ندارد که همه مأمور بأمر الٓهی اند تعالی و اهل طاعت اند (**...لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَايُؤْمَرُونَ* التحریم :٦**) و هرکه مأمور أمر الٓهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را باین معنی قرار دادن که در افرادِ او مطیع و عاصی باشد ممنوع ست و بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مُسَلَّم ست ظاهراً حق تعالی را بندها باشند از اجناس مختلفه ورای انس و جن که متضمن مطیع و عاصی بوند و باندازهٔ عمل خود معذب ومثاب باشند چنانچه در اخبار آمده

است و زیادتی عدد اهل رحمت باندازهٔ آنها باشد (...وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ...* المدثر : ٣١)

حاصل سوال دو یم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال خواهد بود تا آن روز تمام نشود هیچ یکی نه از انبیاء علیهم الصلوة و نه از غیر ایشان به بهشت نخواهند رفت حساب عمل قلیل دنیاوی را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مؤمنان را از عدالت بعید می نماید.

جواب آنکه حساب در مدتِ قلیله خواهد شد قال فی البدور السافرة [١] ان فصل القضاء فی ذلك الیوم فی قدر ساعة. و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبة الخلق فقال **(کما یرزقهم فی غداة واحدة کذلك یحاسبهم فی ساعة واحدة)**. وفی تفسیر قاضی بیضاوی فی تفسیر قوله تعالی **(وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِینَ)**[٢] یحاسب الخلائق فی مقدار حلب شاة لایشغله حساب عن حساب و این همه طول روز قیامت از راه عظمت و بزرگی وجاه وجلال و استغنای حضرت **(مالك یوم الدین)** ست بر در بزرگان انتظار ناگزیراست انتظار باندازهٔ استغنا و جاه و جلال است ماند شدت و عذاب آن روز که خاص بکفره و فسقه است قال الله تعالی **(...وَکَانَ یَوْماً عَلَی الْکَافِرِینَ عَسِیراً* الفرقان: ٢٦)** مقربان از انبیا علیهم الصلوات والبرکات و اولیا وسائر اهل طاعت و تقوی دران روز ازان شدت و عذاب ایمن باشند **(لَایَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّیهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ...* الانبیاء :١٠٣)** بعضی از آنها در سایهٔ عرش بوند و بعضی از آنها در منابر نور بوند و بعضی بر کرسیها و بعضی بر کثیب مسك و بعضی در مساجد باالجمله درجاهای آراسته در لذّتِ قرب متلذذ بوند و مائدها از اطعمهٔ جنت و ابریقها از اشربهٔ بهشت بایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی در بهشت روند و باز بعرصات بیایند و بعضی را آن روز بآن شدت و درازئ مقدار وقتِ نمازِ فرض کوتاه گردد هر چند باهل طاعت نیز دران روز رواست که زمانی بیاید که هولناك گردند اما هول پیوسته و عذاب و سختی دائم نصیب اهل طغیان است معاملهٔ ابرار جدا است هر جاکه باشند در عرصات یا در برزخ یا در بهشت در مراتب قربند هر بلای که هست بر جان اهل عصیان است. و آنچه نوشته اند که تا آن روز تمام نشود هیچ کس از بنی آدم نه از انبیا علیهم الصلوات والبرکات و نه از غیر ایشان بجنت نرود عجب است از کجا نوشته اند آنچه از ظاهر قرآن

---

(١) البدور السافرة فیمن له خصوصیة فی الآخرة لمحمد ابن طولون الدمشقی المتوفی سنة ٩٥٣ **(٢) الانعام :٦٢)**

و احادیث مفهوم میشود خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالی (**إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ* يٰس: ٥٥**) و قوله تعالی (**أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلاً* الفرقان: ٢٤**) قاضی بیضاوی در تفسیر این کریمه می نو یسد و یروی انه یفرغ من الحساب فی نصف ذلك الیوم فیقول اهل الجنة فی الجنة اهل النار فی النار. و احادیث درین باب بسیار است بعضی از آنها ایراد می نماید در بدور السافرة می آرد و اخرج ابن المبارك والطبرانی وابن حبّان عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال (**تجمعون یوم القیمة فیقال این فقراء هذه الامة فیقومون فیقال لهم ماذا عملتم فیقولون ربنا ابتلینا فصبرنا و ولّیت الامور والسلطان غیرنا فیقول الله صدقتم فیدخلون الجنة قبل الناس بزمن و یبقی شدة الحساب علی ذوی الاموال و السلطان قالوا فاین المؤمنون یومئذ قال یوضع لهم منابر من نور یظل علیهم بالغمام و یکون ذلك الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعة من نهار الضیافة**) و اخرج ابن جریر عن سعید الصّواف قال بلغنی ان یوم القیٰمة یقصر علی المؤمنین حتی یکون کما بین العصر الی الغروب و انهم لیقیلون فی ریاض الجنة حتی یفرغ الناس من الحساب فذلك قوله تعالی (**أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلاً**) و تقدیر پنجاه هزار سال می تواند که باعتبار شدت باشد بر کافران قال القاضی بیضاوی فی تفسیر قوله تعالی (**...فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ* المعارج: ٤**) و استطالته اما للشدة علی الکفار او لکثرة ما فیه من الحالات و المحاسبات او لانه علی الحقیقة کذلك و فی تفسیر الکواشی[1] کان مقداره علی الکافرین لشدته خمسین الف سنة و هو علی المؤمن کصلوة مکتوبة و فیه ایضا فی تفسیر قوله تعالی (**...فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ* السجدة: ٥**) او المعنی یرجع امر الخلایق و تدبیرهم الیه فی یوم القیٰمة و مقداره الف سنة فمعنی خمسین الف سنة علی هذا انه یشتد علی الکافرین حتی یکون خمسین الف سنة فی الطول و یسهل علی المؤمنین حتی یکون کقدر صلوة مکتوبة فی البدور السافرة اخرج احمد و ابو یعلی و ابن حبان والبیهقی بسند حسن عن ابی سعید قال انه سئل رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم عن یوم کان مقداره خمسین الف سنة ما اطول هذا الیوم فقال (**والذی نفسی بیده انه لیخفف علی المؤمن حتی یکون اهون من الصلوة المکتوبة یصلیها فی الدنیا**) و فی روایة (**علی المؤمنین کمقدار ما بین الظهر و العصر**) و بر تقدیر تسلیم گوئیم که نسبت بحق

---

(١) صاحب تفسیر الکواشی موفق الدین احمد موصلی توفی سنة ٦٨٠ هـ. [١٢٨١ م.]

تعالی هیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بدوزخ فرستد هیچ ظلم نباشد که این تصرف در ملك و ملكِ خود است. در ملك دیگری تصرف بی اذنِ او کردن ظلم است وهو سبحانه مالك علی الاطلاق یتصرف فی ملکه کیف یشاء **(لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ* الانبياء :٢٣)**

حاصل سوال سویم آنکه بمقتضای حدیث نفیس جف القلم بما هو کائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار بتعطیل کشد و نیز (... **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* الرحمن :٢٩**) و (**يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ* الرعد :٣٩**) بچه معنی باشد بدانند که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده که بارادت و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهم کرد بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی همیشه باختیار خود در کار است و تعطیل نیست و هیچ جبر نه این تقدیر ازلی که باختیار خواهم کرد مؤید اختیار است نه منافی آن و کتاب محو و اثبات لوح محفوظ است و محو و اثبات آن نیز در ازل مقدر است و قلم خشك شده و آنچه نوشته اند (... **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ* الرعد :٤٣**) بنای اعتراض برآن نمودن خطا است در قرآن مجید (... **وعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* الرعد ٣٩**) ست یا آنکه گوئیم که جف القلم نسبت بماست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بر وی جاری نیست ماضی و مستقبل و ازل و ابد نزد او تعالی آنِ واحد است پس تقدیر و خلق دریك آن واقع است تقدم و تأخر در آنحضرت گنجایش ندارد.

حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوة والسلام باوجود حصول مقامِ محبوبیت چرا آرزوی مقامِ حیرت کرده اند فرموده **(رب زدنی تحیرا فیك)**

بدانند که حیرت کنایت از معرفت است **(اعرفهم بالله اشدهم تحیرًا فیه)** پس سوال زیادتی تحیر سوال زیادتی معرفت ست که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی معرفت اند یا آنکه گویم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایانی هست می تواند که بعد این سوال بدرجهٔ کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن متصور نباشد یا این دعا برای تعلیم امت بود.

حاصل سوال پنجم مخدوما مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انخلاعِ تام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت در

ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب ست و انخلاع و رفع اثنینیت ممکن نه چنانچه شیخ عطار فرموده.

بیت: نمی بینی که شاهی چون پیمبر
نبرد او فقر کل تو رنج کم بر

بنابر آن امر فرموده باشند **(یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً)** و نیز فرموده **(لااحصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك)** چه هر قدر که امکان از ممکن باقی ست از ثناء واجب لذاته کما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف ست پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا برفع اثنینیت ست که مستلزم وجوب ذاتی ست لاجرم **(ما عرفناك حق معرفتك)** وارد گشته یا آنکه گوئیم درثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و آله الصلوات و التسلیمات سخن است و **(کلمینی یا حمیرا)** هنگام ورود وارد قوی است که این وجود طاقت بر داشت آن ندارد و دران وقت خود را باموری دیگر میخواهد که مشغول دارد تا ازان بار ساعتی تخفیف یابد و بَدَك و فك نکشد مولوی گو ید.

بیت: این تکلفهای من در شعر من
کلمینی یا حمیرای من ست

منقول ست که عبد الله اصطخری همراه سگبانان برای تماشا بصحرا می رفت تاساعتی از بارِ وجود آسایش یابد.

حاصل سوال ششم آنکه طعام بروحانیتِ میت روزِسوم یا دهم و گل دادن روز سوم از کجاست

مخدوما طعام دادن لله تعالی بی رسم و ریا وثواب آنرا بمیت گذرانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل معتمد علیه ظاهر نمی شود و روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت زیاده از سه روز سوگ داشتن مشروع نیست پس روز سوم **خوشبوی** بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحهٔ میت از سوگ بر آیند.

حاصل سوال هفتم از شیخ زادها که بارث بجای پدر می‌نشینند و مردم را مرید میگیرند پرسیده بودند.

مخدوما در جا نشینی پدر مقتدی وراثتِ معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبارت ست از تحقق بکمالات پدر ولادت صوری را نتیجهٔ وراثت صوری ست که اخذ مال و متاع پدرست نه وراثتِ معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بمجرد ولادت صوری در وراثتِ معنوی دخل نمودن خطرست از پیری و مریدی رسمی کاری نمی کشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند اگر کاملی بتفرس دریابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معامله خواهد شد و بوراثت معنوی خواهد رسید با و بیعت بکناند و اورا جانشین خود سازد گنجایش دارد و السلام علیکم.



مکتوب چهاردهم (١٤)



درذکر بعضی نصائح که طالب این راه را لابدی ست وبیان برخی از کمالات نماز

بسم الله الرّحمن الرّحیم (استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر * الشوری: ٤٧) صحیفه شریفه که بمصحوب اخوی مولانا محمد حنیف کابلی فرستاده بودند و این مخمول زاویهٔ خمول را یاد آوری نموده مطالعهٔ آن فرحت فراوان رسانید وچون مبنی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی همتا بود فرحت بر فرحت افزود چه نعمتی است که حق سبحانه و تعالی درین طور اوان که آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش در سربنده پیدا آورد و آتش محبت خود در سرّ او بیفروزد و بسوز هجرانش سرفراز سازد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و ممنون این عطیه باید بود و کمر همت را چست بر بسته **هل من مزید** گویان ازدیاد این را جویان باید شد و چشم انتظار را بر آن باید داشت که سودائی مذکور بسر حد جنون برسد و از ماسوی مطلوب بیگانه سازد و از کشاکش لاطائل وارهاند واز نائره محبت منارهٔ انانیت را که از علو سرکشی اماره برپاست پاك بسوزد تا بانوار کمال لا یزال انارت واضاءت پیدا آید **(لئن شکرتم لازیدنکم * ابراهیم: ٧)** سعادت آثارا چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهمرسیده است باید که در رعایت شرائط و آداب این طریقه عالی مهما امکن بکوشند و اتباع سنت و اجتناب از بدعت

لازم گیرند که مدار این راه بر آن ست و بفتوی علماء متدین در اقوال و افعال و اخلاق زندگانی نمایند و سیر صالحین را شعار خود سازند و فقرا را دوست دارند و در خفتن و خوردن و سخن کردن حد اعتدال را رعایت کنند و سحر خیزی را مهما امکن از دست ندهند و نماز و استغفار و گریه و زاری آن وقت را مغتنم شمرند و بصحبت صلحا راغب باشند (**دین المرء دین خلیله**) شنیده باشند و بدانند که طالب آخرت را از ترك دنیا چاره نیست ترك حقیقی اگر میسر نشود ترك حکمی لابدست تا امید نجات صورت پذیرد و ترك حکمی عبارت ازان ست که در اموال نامیه و انعام سائمه و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنت بمصارف آن بدهند و صلهٔ رحم و حق جار و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کنند و مال را بیجا صرف نکنند و اسراف دران نه نمایند و آنرا وسیله لهو و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکاثر نکنند چون چنین شود مال از مضرت بر آید و دنیا بآخرت جمع شود بلکه دنیا نماند و نیز بدانند که نماز ستون دین است اگر آنرا بر پاکرد دین را بر پا داشت و اگر آنرا هدم کرد دین را هدم کرد پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب آنکه در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نمایند و کوشش کنند که بتحریمهٔ اولی برسند و در صف اول جا یابند و بترك یکی ازین امور ماتم دارند مصلی کامل در وقت ادای آن گوئیا از دنیا که از دولت قرب قلیل النصیب ست و اگر نصیبی دارد قرب ظلی دارد می بر آید و بآخرت که موطن قرب اصلی است می پیوندد و دولتی که بآن نشأ مربوط است مناسبت آن فرا میگیرد و متعطشان بوادی حیرت و فراق درین نشأ از سر چشمهٔ زلال نماز مانوس و سیراب اند و متولهان بیدای کبریائی و جلال امروز در سرا پرده محفل عروسی او مدهوش بوی وصال رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است (**اذا قام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشفت الحجب بینه و بین ربه و استقبلت الحور العین ما لم یتمخط**) و تا رسیدن بصحبت شیخ کامل و مکمّل این طریقه اوقات را بتلاوت و وظائف طاعات و اوراد که از کتب معتبره احادیث ثابت شده است بسر برند بعضی ازین قسم وظائف اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملاّ محمد حنیف ظاهرا

داشته باشند و اکثر اوقات را بتکرار کلمۀ طیبه **لا اله الا الله** معمور دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر عدد معین را ازین کلمۀ طیبۀ مبارکه ورد سازند نیز گنجائش دارد و بطهارت و غیر طهارت می گفته باشند و محبت این اکابر را سرمایۀ سعادت دانند و مدار کار را بر آن تصور نمایند **بیت:**

دادیم ترا زگنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر الصالحین آمین

مکتوب بست ویکم (٢١)

بشیخ محمد جان اکبرآبادی در ذکر خواص محبت.

بسم الله الرحمن الرحیم. الله تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقیات دهاد و بر جادۀ سنتِ سنیه مستقیم و مستدیم داراد صحیفۀ گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بر مسرت بخشیدند. حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و ازیاد فقراء فارغ نیند محب این طائفه با این طائفه است عزیزی گفته است خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم حق سبحانه محبت کامل بااین طائفه علیه کرامت فرماید تا از فیوض و برکات شان بهرۀ تام بخشد و از اسرار و معانی خفیۀ ایشان سیراب و شاداب گرداند رابطۀ محبت است که محب را همواره با محبوب می دارد و بصفات کاملۀ او موصوف می سازد و طالب را برنگ مطلوب می بر آرد و جوش عشق است که سالك را از وجود بشریت سبکبار می کند و از تنگنای انانیت می رهاند اورا ازو می رباید و بی او در حریم قدس جا می‌دهد و بمنازل قرب می رساند بلی ازپیشگاه چنین آمده است محبت است که سبب وجود گشته است و سلسلۀ ایجاد را جنبانیده و حب ست که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در عرصۀ بروز آورده اول چیزی که قبول تعین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه و علی آله

الصلوة والسلام باین حب او حبیب رب العالمین شده و سائر کائنات از اقتضای حب و جوش محبت بوجود و ظهور آمده است.

بیت: گر عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی

و السلام توقع که این دور از کار را گاهی بدعا یاد فرمایند

مکتوب بست و دوم (۲۲)

بملا محمد حنیف در تحریص بر احیای سنت و اماتت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة و السلام وجواب کتابت وی که مشتمل بر احوال او و یاران او بود.

بسم الله الرحمن الرحیم. حامداً لله و مصلیاً علی رسوله الکریم اما بعد، مجاری الامور مشکورة المسئول من الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة والسنة السنیة المصطفویة علی مصدرها الصلوة والسلام و التحیة. مخدوما هنگام قرب قیامت است و وقت ترا کم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرو رفته و می روند جوانمردی باید که درین طور زمان احیای سنتی فرماید و اماتت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی راه راست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوك طریقهٔ صوفیه و وصول بمحبت ذاتیه بی اتباع حبیب رب العالمین صورت ندارد کریمه **(قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ...* آل‌عمران: ۳۱)** شاهد صدق است درین باب سعادت خود را دران باید دید که در امری از امور تشبّه بآن سرور دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در عادات و چه در عبادات و چه در معاملات در عالم مجاز شخصی که بمحبوب کسی تشبّه پیدا می کند در نظر محب چه بلا محبوب و زیبا می در آید و مرغوب و رعنا می نماید و همچنین دوست داران محبوب نزد محب محبوب و عزیز اند و مبغضان او مبغوض و مغضوب پس کمالات صوری و معنوی

مربوط بمحبت اوست علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام و متزن بمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات اولیا و معادات اعدا آمد چه این معنی ناشی از فرطِ محبت است چه در دوستی دوست داران دوست و دشمنی دشمنان او این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد **(لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون)** هر که چنین نبود از محبت بی نصیب است ع «تولّی بی‌تبری نیست ممکن» را این جا کار باید فرمود. نه در صحابهٔ کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله وجهه بی تبری از اکابر صحابه صورت ندارد وغلط فهمیده اند چه تبری از اعدا شرط موالات ست نه تبری از احبا، چه حضرت حق سبحانه اصحاب کرام را **(رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ*)**[۱] فرموده است ورحماء جمع رحیم است که از صیغ مبالغه است پس باید که این بزرگواران بکمال مهر بانی با یك دیگر موصوف باشند و چون صفتِ مشبه دلالت بر استمرار دارد باید که این صفت کمال مهربانی در میان این بزرگواران بر دوام و استمرار بود، بغض و کینه و حسد و عداوت که منافی رحم است بر سبیل دوام از ایشانان با همدیگر مفقود باشد در حدیث آمده است **(ارحم امتی بامتی ابوبکر)** کسی که ارحم بود ازو کینه و عداوت نسبت بامت چگونه متصور بود.

بر سر اصل سخن رو یم که مؤیّد آنست که مذکور شد که موالاتِ اولیا و معاداتِ اعدا افضل طاعات ست چنانچه در اخبار آمده است **(ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت لی عملا قط قال الٰهی صلیت لك و صمت وتصدقت و ذکرت فقال الله عز وجلّ اما الصلوة فلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل والذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الٰهی دلنی علی العمل الذی هو لك قال یا موسی هل والیت لی ولیّا او عادیت لی عدوا فعلم انه الحب فی الله و البغض فی الله.)** در کتابی که ملا تیمور آورده بود مندرج بود که شبی بر خاسته بود بعد از شکر وضو دست بر داشته بعجز تمام دعا کرده درویزه نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عزیز نمود آنی نگذشته بود که نسبتی ظاهر شد کذا و کذا قریب یك و نیم گهڑی در طغیان بود بعد ازان کم کم فرو شد شکر خداوندی جل سلطانه بجا آرید که بمجرد دعا کردن اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظهور نمود لیکن عجب ست که با نسبت پیر دستگیر نسبت عزیز دیگر هم آرزو کردید با

---

(۱) الفتح :۲۹

آنکه مقرر است که اگر ازجای دیگر نسبتی برسد آن را راجع به پیر باید داشت و قبلهٔ توجه را پریشان نباید ساخت، ماناکه مرادِ شما آنست که نسبتِ خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که بآن حضرت رسیده است، پس برین تقدیر هر دو نسبت حضرت ایشان ما باشد.

و نیز نوشته بودند که یاران وخو یشان تکلیف خانهای خود کردند آن حلاوت و التذاذ نماند در حضور هم شما اظهار این معنی می کردید و می پرسیدید که درین باب چه باید کرد. مخدوما اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شرائط است که کتب شرعیه مبین است مثل آنکه طعام بریا و سمعه نبود از وجه حلال باشد و در مجلس لهو و لعب نبود و دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبود امید است که در نسبت باطن فتور نه آرد در روایت آمده است **و یحضر الولیمة بنیة اقامة السنة دون اکل الطعام** و عن سفیان الثوری[۱]: **من دعا احدًا الی طعام بغیر نیة کتبت علیه خطیئة فان اجابه کتبت علیه خطیئتان** و اگر یکی از شرائط مفقود بود اجابت آن مسنون نیست چه در کار که در ارتکاب آن در حلاوت باطن خلل نمایند. نوشته بودند که یاران آنجای از نسبتی که درین سفر عنایت کرده بودند بهره یافتند چه عجب و للارض من کاس الکرام نصیب. و آنچه شیخ عوض در بارهٔ این دور ازکار وقائع مبشره دیده و از آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و از مشائخ دیگر عنایتها و التفاتها دیده و شنیده که در کتابت ملا تیمور و کتابت ملا میر نوروز مندرج بود امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانه بجا آورده و آنچه از احوال جوان احدی و جوان دیگر نوشته بودند اصیل و عالی ست اللهم اکثر اخواننا فی الدین. از ارتحال فرزند جگر گوشه نوشته بودند (**...اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ البقرة : ۱۵۶**) حق سبحانه نعم البدل عنایت کند و صبر و رضا بقضا بدهد فانما المحروم من حرم الثواب. در حدیث آمده است که (**عجبت من قضاء الله للمؤمن ان اصابه خیر حمد ربه و شکر و ان اصابته مصیبة حمد ربه و صبر یوجر المؤمن فی کل شیء حتی اللقمة التی یرفعها الی فی امراته**) والسلام علیکم و علی **من لدیکم.**

---

(۱) سفیان ثوری توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی بغداد

مکتوب بست و پنجم (٢٥)

به میرزا عبید الله بیگ درآنکه هر بقعه را حکمی ست خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعزی میرزا عبید الله **بیگ** می رساند صحیفهٔ شریفه که بمصحوب میر ضیاء الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سنیه بود لذات **معنویه** بخشید. الله تعالی همواره بترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد فعل الحکیم تعالی لایخلو عن حکمته در رفتن صوبهٔ **دکن ظاهراً** حکمتی باشد هر زمین را فیوض **مختلفه** است و هر بلده را خاصیت علیحده و با هر قریه معامله جدا اهل بصائر از هر بقعهٔ فیض خاص می گیرند و از هر سر زمینی کمالی بدست می آرند حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس دران هنگام که بتقریب سلطان وقت در بلدهٔ لاهور تشریف داشتند اول یك دو **ماهی** در گذر حاجی سوای در حویلی کهنه خواجه قاسم تشریف داشتند درآنجا اسرار و معارف بیشمار که اکثر آن تعلق بکمالات فنا و عدمیت اشیا و لحوق عارف بعدم صرف دارد فائض میگشتند و بیان میفرمودند مکتوبی که معنون به (**هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً* الانسان : ١**) است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است چون آن حویلی بسیار کهنه بود اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر طلا بود نمودند پیش ازان که بآنحویلی انتقال فرمایند فرمودند که درآنجا معارف و اسرار که متعلق بکمالاتِ بقا است خواهند فائض شد انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار و نازکیهای مقام بقا افاضه فرمودند و آن مکتوب که در ان این عبارت مندرج است که بر عکس مرایای دیگر بکلّیت خود **بتشخص** او و مرآتیت خود را وا مینماید فهم من فهم.

بیت:
قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
مسلّم نیست طوطی را بدورانت شکر خائی

بـا چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است همانجا تحریر یافته‌است مأمول از دوستان دعا و توجه ظهر الغیب است و السلام.

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بمیـرزا عـبیـدا لله بیـگ در رد جمـاعـه کـه مذهب صوفیه علیه را ترك تعرض دانسته اند بـاسقـاطِ عـمـل و مفاسد دیگر قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت امر معروف و نهی منکر وارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد.

بـسم الله الـرحمن الـرحیـم. الحـمـد لله ربّ الـعالمین و الصّلوة والسّلام علی سیّد المـرسلین محمد و اٰله وصحبه اجمعین مخدوما در اهل زمانه زبان زده و شائع شده است که مـشـرب صـوفـیـه عـلـیـه ترك تعرض است بحال خلق و بد نا بودن با کسی چون این کلمه خـلاف واقـع اسـت ومـتـضمن مفاسد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نو یسد و مفاسد آنرا ظاهر سازد و بدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف و نهی منکر و حبّ فی الله و بغض فی الله و فضیلتِ جهاد فی سبیل الله و علو رتبهٔ مجاهدان و درجات شهدا دارد ایـراد نمـایـد و بعضی نقلها از صوفیهٔ کرام که مناسبتی باین مقام دارد و منبی از استقامت بـر جادهٔ شریعت غرّاست و رد جماعهٔ ایست که خود را منتسب باین طائفهٔ علیه می سازند و سـر از ربـقـهٔ شـریـعـتِ حـقـه می بر آرند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من الله سبـحـانـه الـعـصمة و التوفیق مکرّما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از صـوفیه کدام جماعه را می خواهد طریقهٔ پیران ما که مشائخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت و اجـتـنـاب از بـدعـت است چـنـانـچه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویداست و امر مـعـروف و نـهـی منکر و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سننِ مقررهٔ مصطفویه است بـلـکـه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها پس تـرك امـر مـعروف ترك این طریقهٔ علیه بود حضرت خواجه نقشبند قدس سره می فرمودند کـه طریقهٔ ما عروهٔ وثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و

آله وسلم دست زدن است واقتدا بآثار صحابهٔ کرام علیهم الرضوان کردن ست درین طریقه باندك عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است و هر که ازین طریقهٔ ما روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیهٔ علیه ترك تعرض بودی چرا حضرت خواجهٔ نقشبند که از رؤسای صوفیه اند و رأس این طریقهٔ علیه به پیر خود حضرت امیر کلال رحمة الله علیه که جای ادب بود و احق بودند بعدم تعرض در باب ذکر جهر که طریقهٔ حضرت امیر رحمة الله علیه بود امر معروف کردند و علمای بخارا را جمع نموده پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشأة مسلمانی و کمالِ حقانیت گفتهٔ حضرت خواجه را قبول کردند و جهر را در ذکر گذاشتند چنانچه منقول است و طریقهٔ سلف و صوفیه و مشائخ مستقیم نیز همین بود صوفیهٔ کرام که این‌همه دفاتر در سلوك و ریاضت و موعظت نوشته اند و مهلکات و منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترك تعرض حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمةالله علیه ازپیر خود نقل می فرمایند که فرمود راه دوستی تاریك و باریك است می باید که خلق را نصیحت کنی و بترسانی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که پیشوای اهل و حدت وجود است چرا صوفیهٔ وقت خود را که طریقهٔ سماع و رقاصی داشتند مانع آمد ودلالت بترك آن نمود و بعضی ازانها بگفتهٔ شیخ باز آمدند و طریقهٔ خودرا گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص وقصور خود کردند چنانچه شیخ در بعضی از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره العزیز در بعضی رسائل خود باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقائق آنرا بیان فرموده و احتیاطها در آن امر خطیر رعایت نموده همانجا می آرد فاذا ثبت انه لایجب علیه الانکار ای النهی عن المنکر عند عدم القدرة فهل یجوز انکاره اذا غلب علی ظنه الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الافضل اذا کان من اهل العزیمة و الصبر فهو کالجهاد فی سبیل الله تعالی مع الکفار وقد قال الله تعالی فی قصة لقمان علیه‌السلام (...وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴿ لقمان: ١٧) لاسیما اذا کان عند سلطان جائر اولاظهار الایمان عن ظهور کلمة الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی ذلك و انما الخلاف بیننا و بینهم فی غیر هذین الموضعین انصاف باید داد اگر مشرب

ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترك تعرض بودی اینهمه مبالغه در امر معروف کی کردندی و نیز حضرت شیخ فرموده الذی یؤمر به و ینکر علی ضربین فکلما وافق الکتاب و السنة والعقل فهو معروف وکلما خالف ذلك فهو منکر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما ظاهر یعرفه العوام و الخواص و هو کوجوب الصلوة الخمس وصوم شهر رمضان و الزکوٰة والحج و غیر ذلك و من المنکر کتحریم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطریق والربوا والغصب و غیر ذلك فهذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء والقسم الثانی مالا یعرفه إلاالخواص مثل اعتقاد ما یجوز علی البارئ عز وجل و مالایجوز علیه فهذا مختص با لعلماء انکاره فان اخبر واحد من العلماء ذلك احدا من العوام جاز له ذلك و وجب علی العامی انکاره عند القدرة.

فضیل عیاض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و اخرج نور الایمان من قلبه و اذا علم الله عز وجل من رجل انه **مبغض** لصاحب البدعة رجوت الله تعالی ان یغفر له و ان قل عمله و اذا رایت مبتدعا فی طریق فخذ طریقاً اٰخر و قال فضیل سمعت سفیان بن عیینة رضی‌الله تعالی عنه یقول: من تبع جنازة مبتدع لم یزل فی سخط الله عز وجل حتی یرجع وقد لعن النبی صلی الله تعالی علیه و علی اٰله وسلم فقال صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **(من احدث حدثا اوآوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لایقبل عنه صرف ولاعدل)** یعنی بالصرف الفریضة و بالعدل النافلة درحدیث آمده است **(یا عائشة اِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَكَانُوا شِیَعاً هُمْ اَصْحَابُ الْبِدَعِ وَاَصْحَابُ الاَهْوَاءِ لَیْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ انا منهم بَرِیءٌ وَهُمْ مِنِّی بُرَآء)** طسی عن عمر. اگر مشرب صوفیهٔ کرام ترك تعرض بودی چرا یکی از رؤسای صوفیه فرمودی آن روز که در میان صوفیان بنقار نگذرد آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام فرموده که نقار صوفیان کن مکن است پس حاصل معنی چنان شد که روزی که صوفیان میان خودها امر معروف و نهی منکر ننمایند و مداهنت بکنند آن خیر نیست نیك تأمل باید نمود جماعه که بعدم تعرض قائلند عذاب و ثواب اخروی و مواعید شدیده که در باب اعمال سوء در قرآن مجید و احادیث صحیحه وارد شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چرا نا مرادی را از مهلکهٔ **عظیمه** نه برآرند و طریق نجات را از عذاب سخت باو ننمایند اگر بر

سر راه نابینانی چاهی یا **ماری** بود یا کسی در مهلکهٔ دنیاوی دیگر می افتاده **باشد** ظاهر آنست که این جماعه اورا متنبه خواهند ساخت و راه نجات خواهند نمود و تعرض حال **او خواهند** کرد چرا بر مهلکهٔ اخروی که اشد و ابقی است متنبه نسازند و راه نجات ننمایند یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر ومافیه نیند اعاذنا الله سبحانه عن اعتقادهم السوء اگر ترك تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چرا بعثت انبیا علیهم السلام نمودی و تشریع شرائع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر ورای اسلام کردی وهر که دعوت این بزرگواران قبول نکرد در امم سابقه **بعذابهای گونا گون گرفتار نموده هلاک واستیصال شان نمودی بایستی که خلق را بطور آنها** می گذاشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر آن به خزی عذاب و هلاك نمی فرمود ونیز برین تقدیر جهاد **را** برای چه فرض می ساخت که هم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و هم ایذا وقتل کفار و اینهمه فضیلت و مزیت جهاد را و مجاهدان و شهدای فی سبیل الله را که بنصوص قطعیه ثابت شده است چنانچه بعضی ازان خواهد آمد چون باشد که بناحق تعرض مردم می نمایند و ایذا می رسانند و نیز نفسِ انسانی که از مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب و معادات او امر نمود و جهاد اورا جهاد اکبر فرمود وقرب خود را باین جهاد مربوط ساخت **کما ورد(عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتی)** اورا هم بوضع او بائستی گذاشت پس معلوم شد که **اینها** اعداءالله اند حق سبحانه میخواهد که انتقام از اعدای خود بگیرد **(...وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقَامٍ* آل عمران : ٤)** از کمالِ رحمت انبیا را بالاصالت و اولیا را به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذر شان بندنمود **(...لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...* النساء: ١٦٥)** بچشم پوشی و خواب خرگوشی این کارخانهٔ عظیم القدر مرتفع نمی شود و هیچ کس آنرا نمی تواند رفع کرد **(اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ* مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ* الطور :٨-٧)** اگر می خواست همه را براه راست هدایت می نمود و بدار السلام می فرستاد **(...وَلَوْ شَاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ* النحل :٩)** لیکن ارادتِ ازلی چنین خواست و حکمت لم یزلی همچنین اقتضا نمود **(...وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ* السجدة :١٣)** بمولای حقیقی جل شانه جای **پرسش** نیست که چرا چنین کرد و چنان نکرد **(لَايُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ* الأنبياء :٢٣)**

بیت:
کرا زهرهٔ آنکه از بیم او
کشاید زبان جز بتسلیم او

قالَ الله تعالی **(قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِيْٓ اَدْعُوْٓا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ...*یوسف:۱۰۸)** پس متابعانِ او علیه وعلی آله الصلوة والسلام باو در دعوت و امر معروف شریك اند و هر که تارك امر معروف است تابع نیست انصاف باید داد اگر فساق وکفار مبغوض و اعدای حق جل و علا نبودندی بغض فی الله از واجبات دین نیامدی و از افضل مقربات ومستکمل ایمان نگشتی و سبب حصول ولایت و رضا وقرب خداوندی جل **سلطانه** نشدی عن عمرو بن الجموح انه سمع النبی صلی الله علیه وعلی آله و سلم یقول **(لایحق العبد حق صریح الایمان حتی یحب لله تعالی ویبغض لله تعالی فاذا احب لله تبارك وتعالی و ابغض لله تبارك وتعالی فقد استحق الولایة من الله عزوجل)** رواه احمد وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **(من احب لله و ابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان)** رواه ابو داود وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی لله تعالی علیه و آله وسلم **(افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله)** رواه ابو داود و عن معاذ بن جبل انه سأل النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم عن **افضل الایمان** قال **(ان تحب للهوتبغض لله و تعمل لسانك فی ذکر الله)** قال و ماذا یا رسول الله قال **(وان تحب للناس ما تحب لنفسك وتکره لهم ما تکره لنفسك)** رواه احمد. و هم در حدیث آمده است **(تقربوا الی الله سبحانه ببغض اهل المعاصی و لقوهم بوجوه مکفهرة و التمسوا رضی الله تعالی بسخطهم وتقربوا الی الله عزوجل بالتباعد منهم)** رواه ابن شاهین والدیلمی عن ابن مسعود و فی الکنز الخفی فی الخبر **(ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت لی عملا قط قال الٰهی صلیت لك و صمت وتصدقت وذکرت فقال الله عزوجل اما الصلوة فلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل و الذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الٰهی دلنی علی العمل الذی هو لك قال یا موسی هل والیت لی ولیاً او عادیت لی عدواً فعلم موسی انه الحب فی الله و البغض فی الله)** و در بالا از فضیل قدس سره نقلی درین باب گذشته است و الحق که محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق درین دو عمل اختیار ندارد و محتاج بکسب و تعمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه

بلا بنظر زیبا مینمایند ودشمنان او چه قسم زشت وبدین معنی در مجاز ظاهر وهویدا است بهرکه دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق بیش نمیدانند شیخ الاسلام [١] گفته که من با ابوالحسین سمعون [٢] نه نیکم که استاد من حصری را [٣] میرنجانید و هر که پیر ترا رنجه دارد و تو از وی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ... *الممتحنة : ٤) نیز فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... *الممتحنة : ٦) پس ازین کریمه معلوم شد که طالب حق را جل و علا این تبری و بغض و عداوت ضرور وناگزیراست ونیز فرمود اوتعالی (...لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ... * الممتحنة : ١٣) و نیز فرموده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...) الی قوله سبحانه (... فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ *المُمتحِنة:١) ازین آیت معلوم شد که موالات اعداء الله موجب گمراهی است و راهی بوصول بمطلب ندارد و نیز فرموده تعالی (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ... *التحریم:٩) ونیز فرموده (...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ... * المائدة : ٥١) و نیز فرموده تعالی (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... * المجادلة:٢٢) ونیز فرموده (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ... * المائدة : ٨١) **مصرع:** تولی بی تبری نیست ممکن

اینجا صادق است نه در اصحاب کرام چنانچه رفضه گمان برده اند چه تبری از اعدا باید نه از احبا وجمعی که بشرف صحبت مشرف اند بمحبت و مودت با یکدیگر موصوف اند شدت وغلظت شان با کفار بود کما قال الله تعالی (...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... * الفتح : ٢٩) اگر گویند خلق همه مظاهر و مجالی حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه در اینها چیزی دیگر نیست چنانچه مشرب اهل وحدت وجود است پس همه را بچشم محبت باید دید و بهیچ کدام بد نباید بود چنانچه گفته اند.

مصرع: پس بدی مطلق نباشد در جهان

---

(١) شیخ الاسلام عبد الله انصاری توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] فی هرات
(٢) ابو الحسین محمد بن سمعون توفی سنة ٣٨٧ هـ. [٩٩٧ م.]
(٣) محمد حصری حنبلی توفی سنة ٣٧١ هـ. [٩٨١ م.]

گوئیم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد با اینها بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب را اصلا دران گنجائش نیست اینها فی انفسهم هرچه باشند متابعت نصوص مارا فرض ونا گزیر است مارا بنص کار است نه بفص نجات فردا وابسته بنص است نه بفص خواب وخیال وکشوف و الهامات در برابر نص نمی تواند شد غایة الامر شخصی که مغلوب حال است باید که خود را بتکلف بر متابعت نصوص دارد و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و کشف او بود نماید و همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا وصحابهٔ کرامِ علیه السلام بود.

مصرع: این کار دولت است کنون تا کرا دهند

یا آنکه گوئیم که جماعهٔ که مشرب وحدت وجود دارند وجود را مراتب اثبات می نمایند واحکام هر مرتبه را از احکام مرتبهٔ دیگر جدا اثبات می کنند و احکام کثرت را که بنای شریعت غرا بران است از دست نمی دهند و رفع آنرا الحاد و زندقه می شمرند.

مصرع: گر حفظ مراتب نه کنی زندیقی

پس امر معروف و بد بودن با اهل فسق وکفر از احکام کثرت است در رنگ سائر احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زندقه بود و هر چند بدی مطلق را نفی می کنند لیکن بدی نسبی اثبات می نمایند.

مصرع: بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

و بدی نسبی در بد بودن و احتراز کردن کافی ست و اهل وحدت وجود از سم پرهیز میکنند و دیگران را ازان مانع می آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را ازان میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از مخالفان و منکران خود ساخط و در غضب. مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه موحده است می فرماید.

بیت:
منکرِ این حرف این دم در نظر
شد ممثل سر نگون اندر سقر

و از طعام لذیذ وآب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور جمیله بیشتر راغب و ملتذّ باشند نسبت باضداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالك خود را كناره می گیرند و جلب منافع و دفع مضار مهما امکن می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نه اند و از مشورت و کنگاش خالی نه اند و زنان خود را درپرده می دارند و تجویز نمی نمایند که نا محرمی گرد شان گردد و دست درازی کند واطفال خود را از صحبت بد دور میسازند و ظالم و متعدی را به سزا می‌رسانند ومریضان را از غذاهای ناملائم پرهیز میکنانند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت این احکام کردن باوجود اباحت ترك آن و در امور اخروی ترك رعایت این احکام کردن باوجود ورود امر الٰهی جل سلطانه باتیان آن و بحیلهٔ وحدت وجود سر از ربقهٔ بندگی کشیدن عجب انصاف است واز قاعدهٔ عقل دور اندیش دور. منشاء آن عدم انقیاد و ناگرویدن است باحکام الٰهی جل شانه و عدم اعتقاد است بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایاکم عنه.

اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشرع و تصلب شان در دین مشهور ومأثورند محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره این همه احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند می فرمودند که از عمل والد بزرگوار خود اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آمدن مشکل است و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیر باشند باوجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بفصوص دانی طاق بودند تشرع ایشان هم بر وجه کمال بود چنانچه معروف است ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز باوجود مشرب توحید به تشرع کامل موصوف بودند حضرت شیخ این احتیاط را در اعمال از عمل شیخ و والد بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان درجهٔ علیا در مشرب وحدتِ وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند مع ذلك در تشرع و احتیاط ظاهری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چراغ نقشبندیه اند باوجود که مائل بمشرب توحید بودند در تشرع و ترویج شریعت قدم

راسخ داشتند می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس را یارای شیخی نماند لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی.

شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایهٔ اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشائخ محاسبهٔ اعمال یومی و لیلی خود بمقتضای حدیث **(حاسبوا قبل ان تحاسبوا)** اختیار کرده اند من در محاسبه از ایشان افزودم و محاسبهٔ خطرات نیز بامحاسبهٔ اعمال قرین کردم سلطان العارفین وسید الطائفه که گوئیا بانئ این مشرب بودند سر تا پا به تشرع آراسته بودند می آرند که چون بایزید نماز می کردی قعقعه از استخوان سینهٔ وی بیرون می‌آمدی ومردم می شنیدندی از هیبت حق وتعظیم شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله یصلون الی ترك الحرکات من باب البر و التقوی الی الله تعالی فقال جنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط الاعمال و هذه عندی عظیمة والذی یسرق و یزنی احسن حالاً من الذی یقول هذا و ان العارفین بالله اخذوا الاعمال بالله و الیه یرجعون فیها ولو بقیت الف عام لم انقص من اعمال البر ذرةً الا ان یحال لی دونها و انها لاکدّ فی معرفتی و اقوی بحالی. منقول است که منصور حلاج باآنهمه دعوی هر شبانروز هزار رکعت نماز می کرد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارده بود یکی از کمل مشائخ طبقات فرموده غضوا ابصارکم ولو عن شاة انثی، اگر مشرب اهل وحدت وجود ترك تعرض و آزار خلق بودی مولانا عبد الرحمن جامی که از کمل ارباب وحدت وجود و از محققان شان بوده چرا رد این جماعه در کتاب سلسلة الذهب نمودی و مثنوی طویل در نکوهش اینها آوردی عنوان مثنوی را باین عبارت نوشته در مذمت آنانکه بنای مذهب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطهٔ اباحت و اتحاد افتاده اند. **بیت:**

ترك آزار کردن ای خواجه ★ منکر آمد به پیش او معروف

دفترِ کفر راست دیباچه ★ شد بمنکر عنان او مصروف

نفس محنت گزین راحت جوی ★ شد یکی پیش او حرام و حلال

داردش در اباحت روی ★ می نه اندیشد از نکال و وبال

می شود مرتکب مناهی را ★ گاه لافد ز مذهب تجرید
می افتد درعقب ملاهی را ★ گه گزافد ز مشرب توحید

نیست لاف و گذاف او عاری ★ مذهبش جمع فضه و ذهب است
لیکن اورا چو نیك انگاری ★ مشربش شرب بادهٔ عنب است

ازعلامات عقل و دین عاری ★ نه از احوال سابقش عبرت
مذهبش حصر در کم آزاری ★ نه از احوال لاحقش حیرت

نسبت خود کند بدرویشان ★ هر که درویش ازو بود بیزار
دم زند از ارادت ایشان ★ کی ز درویش آید این کردار

نیست درو یشی آنکه زندقه است ★ اصطلاحات عارفان از بر
نیست جمعیت آنکه تفرقه است ★ کرده و می‌کند بیان فرفر

دلش از سرّکار واقف نه ★ همچو جوز تهی نماید نغز
معرفت بی شمار و عارف نه ★ لیك چون بشکنی نیابی مغز

کرده وهم وخیال ناپاکان ★ لفظها پاك و معنیش گرگین
مندرج درعبارت پاکان ★ نافهٔ چین لفافهٔ سرگین

نافه نکشاده مشك افشاند
ور کشاید جهان بگنداند

وفی العوارف سئل سهل عن رجل يقول انا كالباب لاتحرك الا اذا حركت قال هذا لايقوله الا احد الرجلين اما صديق او زنديق لان الصديق يقول هذا القول اشارة الى ان قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام الاصول و رعاية حدود العبودية والزنديق يقول ذلك احالة للاشياء على الله تعالى و اسقاطاً للائمة عن نفسه وانخلاعاً عن الدين و رسمه

عجب کار و بار است جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری وصلح کل اختیار کرده اند باهمه فرق از کافران و جهودان و جوگیه و براهمه وملاحده و زنادق و ارمنی

وغیر آن نیك اند صلح ومحبتها و انبساطها وصحبتها بایکدیگر دارند غیر از متابعان سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم که اهل سنت و جماعت اند **و فرقهٔ ناجیه اند** و در باب آنها وارد شده است **(الذین هم علی ما انا علیه واصحابی)** که باینها غلظت و عداوت دارند صلح شان بادیگران ست با اینها درمقام ایذا و آزارند و تخریب اینها میخواهند عجب صلح کل است که با محمدیان که **پیشوای** شان رحمت عالمیان ست غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان که محل غلظت است بنصوص قرآنی محبت و مودت بود بلی **(الكفر ملةٌ واحدة)** نیك تأمل نمایند ترك تعرض خلق، اگر محمود می‌بود امر بالمعروف و نهی عن المنکر از واجبات دین متین نمی گشت و حق سبحانه این امت را باتیان این امر جلیل القدر خیر امت نمی فرمود. قال الله تعالی **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... * آل‌عمران: ١١٠)** وجای دیگر میفرماید **(...اَلْاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ... * التوبة: ١١٢)** و نیز فرموده **(وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاۤءُ بَعْضٍ يَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... * التوبة: ٧١)** و جمیع انبیاء ونبینا علیهم السلام و صحابه و تابعین و تبع تابعین وسائر سلف صالحین چه کوششها در اتیان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایذاها در تحصیل این امر کشیده اند بامر عبث اینهمه جهد نمودن و ایذا کشیدن سفاهت محض است اگر ترك تعرض مستحسن می بود چرا انکار قلبی را از انکار شرعی اضعف ایمان فرمودی کما ورد فی الحدیث الصحیح عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم انه قال **(من رای منکم منکرا فلیغیره بیده وان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الایمان)** رواه مسلم و چرا تارك امر معروف را در بلدهٔ از بلاد داخل عذاب اهل آن بلده ساختندی و در زیر و زبر آن شریك نمودندی کما روی جابر انه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **(اوحی الله عز وجل الی جبرئیل علیه السلام ان اقلب مدینة کذا و کذا باهلها فقال یا رب ان فیهم عبدك فلاناً لم یعصك طرفة عین قال فقال اقلبها علیه و علیهم فان وجهه لم یتغیّر فی ساعة قط)** رواه البیهقی. اگر گویند کریمه **(يَاۤ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ١٠٥)** دلالت بترك امر معرف و نهی منکر دارد.

گوئیم ممنوع است چه معنی اهتدا که در کریمه آمده است شامل امر معروف و نهی منکر ست کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آرید امر معروف کنید و نهی منکر نمائید گمراهی دیگران شما را زیان ندارد و شانِ نزول این آیت نیز مؤید این معنی است چون مسلمانان از کفر و عدم انقیاد کفار نگون سار دلتنگ شدند حق تعالی تسلیهٔ مسلمانان باین آیة کریمه فرمود یعنی چون شما این کار خود را کردید و دلالت براه راست **نمودید** و ازکفر و طغیان ترسانیدید بعد ازان کفر آنها بشما مضرت نرساند و جمعی که این آیت کریمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند که این آیت بآیت امر معروف منسوخ گشته است عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه انه قال (فی خطبته) یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآیة (**يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**...**المائدة :١٠٥**) و انی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یقول (**ان الناس اذا راوا منکرا فلم یغیروه یوشك ان یعمهم الله بعقابه**) رواه ابن ماجة و الترمذی و صححه. وفی روایة ابی داود (**اذا راوا الظالم فلم یاخذوا علی یدیه لیوشك ان یعمهم الله بعقاب**) و فی روایة اخری له (**ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لایغیرون الا یوشك ان یعمهم الله بعقاب**) و عن ابی ثعلبة فی قوله تعالی (...**عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**...**المائدة :١٠٥**) فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال (**بل ایتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا و هوی متبعا ودنیا مؤثرة واعجاب کل ذی رأی برأیه ورأیت امرا لابد لك منه فعلیك نفسك ودع امر العوام فان وراءکم ایّام الصبر فمن صبر فیهن مثل قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله**) قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال (**اجر خمسین منکم**) رواه الترمذی و ابن ماجة. اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله طریقهٔ انبیاء کرام است علیهم وعلی اتباعهم الصلوات و التسلیمات و طریقهٔ اولیا ترك تعرض است و عدم امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت می گویند. گوئیم که وجوب و فرضیت این امور و فضائل اتیان آن و مواعید ترك آن بنصوص ثابت گشته است و فرضیت و وعد و وعید نسبت بکافهٔ انام است خصوصیت باشخاص دون اشخاص ندارد خواص و عوام و انبیا و اولیا در اتیان فرائض برابرند و همه داخل وعد و

وعیـد. یاآنکه گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بمتابعت انبیاء ست علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الٰهی جل شانه همه بمتابعت و طفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع این بزرگواران است (**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... * آل‌عمران: ٣١**) سوای این هر راهی که هست رو بضلالت دارد و سبیل شیاطین است کریمه (**...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * یونس: ٣٢**) دلیل شافی است بر این معنی (**وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... * الأنعام: ١٥٣**) شاهد عدل برآن و عن عبدالله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم خطاً ثم قال (**هذا سبيل الله**) ثم خط خطوطاً عن یمینه و عن شماله و قال (**هذه سبل الشياطين على كل سبيل منها شيطان يدعوا اليه**) و قرأ (**وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ... * الانعام: ١٥٣**) الآية رواه احمد و النسائی والدارمی پس هر که بی متابعت انبیا خواهد که در راه حق در آید جل وعلا و بکمال برسد غیر گمراهی چیزی حاصل نه کرده باشد واگر چیزی حاصل نماید استدراج بود که نتیجهٔ آن در آخرت خسران وحرمان است (**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ٨٥**)

بیت: محال است سعدی که راه صفا — **توان رفت جز درپیء مصطفا**

جنید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه و سید الطائفه است می فرماید من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لایقتدی به فی شاننا هذا فان عملنا هذا مقید بالکتاب و السنة.

می آرند که درویشی از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره پرسید که شیطان را بر روندگان این راه هیچ دست باشد خواجه فرمودند که هر رونده که بسرحد فنای نرسیده است چون در خشم شود شیطان بروی دست یابد اما آن رونده که بفنای نفس رسیده باشد وی را خشم نبود غیرت بود هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد و این چنین صفت آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد تعالی و کتاب خدای را عز وجل بدست راست گیرد و سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنای راه سلوك كند.

از حضرت خواجه احرار منقول است که می فرمودند اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند وحقیقت مارا بعقائد اهل سنت و جماعت **متحلّی** نسازند جز خرابی هیچ نمی‌دانیم اگر تمام خرابیها را برما جمع سازند و حقیقت مارا بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باك نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است و زمان وحی منقطع شده و دین کامل گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین دین متین را کسی تواند برداشت و بخواب وخیال خود کلمهٔ **متفقهٔ** انبیارا علیهم الصلوة والتسلیمات که بوحی قطعی و اخبار الٰهی متثبت و **متیقن** گشته یکسو ساخت عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبیل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنیه را از دست نباید داد اتّباع انبیا علیهم الصلوات و التحیات البته منجی است و مثمر برکات و سوای آن همه خطر در خطراست فالحذر کل الحذر. راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن ودردام شیاطین لعین افتادن وخود را در معرض هلاك سرمدی دادن از عقل بسی مستبعد است وجد وحال و خواب و خیال که بر خلاف پیغمبران بر حق بود (**كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَآءً**)[١] است چون کار بخدا افتد جل وعلا گور وقیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ چیز سود ندارد و دستگیری درآن وقت ننماید آری اگر احوال ومواجید وکشوف والهامات باین متابعت جمع شود نُورٌ عَلٰی نُور باشد وچون بکمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانکه صحابهٔ کرام و سلف صالحین و مشائخ مستقیم الاحوال را بود رزقنا الله سبحانه وایاکم هذه الدرجة القصوی.

پس مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الٰهی جل شانه خواه قرب نبوت بود و خواه قرب ولایت و واصلان انبیا باشند علیهم الصلوات یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوة والسلام بدان راه رفته و دعوت کرده و مأمور بدان گشته در کریمه (**قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِيٓ اَدْعُوٓاْ اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... * یوسف :١٠٨**) و کریمهٔ (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... * آل‌عمران : ٣١**) نیز بآن دلالت دارد سوای آن هر راهی که هست رو بضلالت دارد و از مطلوب حقیقی منحرف

---

(١) النور: ٣٩.

(کل طریقة ردّته الشریعة فهی زندقة) کریمه (وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً...* الأنعام:١٥٣) الآیة و کریمة (...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلاَلُ...* یونس:٣٢) و کریمة (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلاَمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...* آل عمران:٨٥) وحدیث (خط لنا) الحدیث وحدیث (کل بدعة ضلالة) واحادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه در عبارت بعضی از اکابر واقع شده است که راه‌های که موصل جناب قدس خداوندی است جل سلطانه دو راه است راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد و راهی است که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد چه این هر دو راه داخل دائرهٔ شریعت غراست و این هر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیهم الصلوات و البرکات که صراطِ مستقیم است پس کسی که خواهد که بی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بیکی ازین دو قرب برسد بمطلب نرسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود همچنین آنچه مشهور گشته که (الطُّرُقُ اِلَى اللهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْمَخْلُوقَاتِ) درست است چه هر ظل را باصل خود شاهراه است و هر مخلوقی را عین ثابته جدا و بما نحن فیه هیچ تدافع ندارد چه اینهمه راهها در حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیه است هر که از دائرهٔ شریعت غرا برآمده خواهد که بیکی از این طرق درآید در راه ماند و بمطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس منشاء این همه طرق شریعت آمد و با وجود تعدد طرق عاید بیك طریق گشت اتحاد طریق گفتن باعتبار منشا است و تعدد طرق باعتبار ناشی و دو طریق باعتبار طرق کلیه است و طرق بسیار باعتبار طرق جزئیه. فی معارج الهدایة قال بعضهم الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس المخلوقات ولکن کلها مندرجة و مندمجة و منطویة و منسکبة فی دائرة الشریعة الکبری المجللة الشریعة المحمدیة العظمٰی و هذه الطرق بالنسبة الی ارکان الشجرة الشریعة اصولها و فروعها وعروقها و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها ولایقال هی اشیاء سواها و امور مباینة لها لا والذی برأ النسمة و شق الحبة ماوراء الحجة البیضاء والشریعة الحنفیة الکبری الا بنیان الضلال و العمی فما بعد صراط الحق القویم و سبیل الله المستقیم الاّ سبیل الشیطان المبعد الرجیم المطرود الابتر العقیم فماذا بعد الحق الاّ الضلال قال الله تعالی (وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ* الأنعام:١٥٣) فی العوارف قوم من المفتونین سموا

انفسهم ملامتية ولبسوا ألبسة الصوفية لينسبوا بها الى الصوفية و ما هم من الصوفية بشئ بل هم فى غرور و غلط يستترون بلبسة الصوفية توقيا تارة و دعوى اخرى و ينتهجون مناهج اهل الاباحة و يزعمون ان ضمائرهم خلصت الى الله تعالى و هذا عندهم هو الظفر بالمراد والارتسام بمراسم الشريعة رتبة العوام و القاصرين الافهام و المنحصرين فى مضيق الاقتداء تقليداً و هذا هو عين الالحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة زندقة و جهل هولاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هى حقيقة العبودية و من صار من اهل الحقيقة تقيد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار مطالبا بأمور و زيادات لايطالب بها غيره ممن لم يصل الى ذلك لا انه يخلع عن عنقه ربقة التكليف و يخامر باطنه الزيغ و التحريف واحاديث النبوى على صاحبها الصلوة والسلام و التحية كه در باب امر معروف و نهى منكر و جهاد فى سبيل الله وارد شده است ايراد مى نمايد نيك مطالعه فرمايند عن حذيفة ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال **(والذى نفسى بيده لَتامرنَّ بالمعروف ولتنهون عن المنكر او ليوشكن الله ان يبعث عليكم عذاباً من عنده ثم لتدعونه ولايستجاب لكم)** رواه الترمذى و عن العرس بن العميرة الكندى ان النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال **(اذا عملت الخطيئة فى الارض من شهد ها فكرهها كان كمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها)** رواه ابو داود و عن عدى ابن عدى الكندى قال حدثنا مولى لنا انه سمع جدى يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم يقول **(ان الله تعالى لايعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بين ظَهْرَانِيهِمْ وهم قادرون على ان ينكروه فلاينكروا فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة)** رواه فى شرح السنة و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم **(لما وقعت بنو اسرائيل فى المعاصى نهتهم علمائهم فلم ينتهوا فجالسوهم فى مجالسهم وآكلوهم وشاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون)** قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وكان متكئاً فقال **(لا والذى نفسى بيده حتى تاطروهم اطراً)** رواه الترمذى و ابو داؤد و فى رواية قال **(كلا والله لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر ولتأخذن على يدى الظالم و لتأطرنه على الحق اطرا و لتقصرنه على الحق قصرا او ليضربن الله بقلوب بعضكم على بعض ثم ليلعننكم كما لعنهم)** وهم در حديث است (اذا

رأیت امتی تهاب الظالم ان تقول له انك ظالم فقد تودع منهم) طب سط و عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم (انه تصیب امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شداید لاینجو منه إلاّ رجل عرف دین الله فجاهد علیه بلسانه ویده وقلبه فذلك الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به ورجل عرف دین الله فسكت علیه فان رای من یعمل الخیر احبه علیه وان رای من یعمل بباطل ابغضه علیه فذلك ینجو علی ابطانه كله) رواه البیهقی. وهم در حدیث است. (ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی إلاّ كان له فی امته حواریون واصحاب یأخذون بسنته ویقتدون بامره ثم انها یخلف من بعدهم خلوف یقولون مالا یفعلون ویفعلون مالا یؤمرون فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مومن ومن جاهدهم بقلبه فهو مومن لیس وراء ذلك من الایمان حبة خردل) حم عن ابن مسعود. وهم در حدیث ست (اذا خفیت الخطیئة لا تضر إلاّ صاحبها واذا ظهرت فلم تغیر ضرت العامة) طس عن ابی هریرة وهم در حدیث است (اذا رایتم الامر لا تستطیعون تغیره فاصبروا حتی یكون الله هو الذی یغیره) عد هب عن ابی امامة. وهم در حدیث است (وجب علیكم الامر بالمعروف والنهی عن المنكر مالم تخافوا ان یؤتی الیكم مثل الذی نهیتم عنه فاذا خفتم ذلك فقد حلّ لكم السكوت) ابو نعیم والدیلمی عن مسور. وهم در حدیث است (ألا أُخبركم باقوام لیسوا بانبیاء ولاشهداء یغبطهم یوم القیمة الانبیاء والشهداء بمنازلهم من الله علی منابر من نور یعرفون الذین یحببون عبادالله الی الله ویحببون الله الی عباده ویمشون فی الارض نصحاً) قیل كیف یحببون عباد الله الی الله قال (یأمرونهم بما یحب الله وینهونهم عما یكرهه الله فاذا اطاعوهم احبهم) هب ابو سعید النقاش فی معجمه وابن النجار عن انس. وهم در حدیث است (اذا ظهرت المعاصی فی امتی عمهم الله عزوجل بعذاب من عنده) قیل اما فی الناس یومئذ الصالحون قال (بل یصیبهم ما اصاب الناس ثم یصیرون الی مغفرة من الله ورضوان) حم طب عن ام سلمة. وهم در حدیث است (بئس القوم قوم یستحلون المحرمات بالشبهات وبئس القوم قوم لایأمرون بالمعروف ولاینهون عن المنكر) ابو الشیخ عن ابن مسعود. وهم در حدیث است (من ارعب صاحب بدعة ملأ الله قلبه امنا وایمانا ومن انتهر صاحب بدعة امنه الله من الفزع الاكبر ومن اهان صاحب بدعة رفعه الله فی الجنة درجة ومن لان له اذا لقیه تبشیشا

فقد استخف بما انزل على محمد) عليه و آله الصلوة و السلام ابن عساكر عن ابن عمر و در روايتى آمده **(من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملأ الله قلبه امناً و ايمانا و من انتهر صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر و من اهان صاحب بدعة رفعه الله فى الجنة مائة درجة و من سلم على صاحب بدعة او لقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما انزل على محمد)** الخطيب عن ابن عمر وهم در حديث است **(من انعش حقا بلسانه جرى له اجره حتى ياتى الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سموبه)** حل عن انس. وهم در حديث است **(من مشى مع مظلوم حتى يثبت له حقه ثبت الله تعالى قدميه يوم تزل الاقدام)** ابو الشيخ و ابو نعيم عن ابن عمر رضى الله تعالى عنه. وهم در حديث است **(والذى نفسى بيده ليخرجن من امتى من قبورهم فى صورة القردة والخنازير بمداهنتهم فى المعاصى و كفهم عن النهى وهم يستطيعون)** ابو نعيم عن عبد الرحمن بن عوف. وهم در حديث است **(يكون فى آخر الزمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون لغير حكم الله ولا ينهونه فعليهم لعنة الله)** ابو نعيم و الديلمى عن ابن مسعود. وهم در حديث است **(لاينبغى لنفس مومنة ترى من يعصى الله فلا تنكر عليه)** الحكيم عن حسين بن على وهم در حديث است **(افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر و امير جائر)** خط عن ابى سعيد. وهم در حديث است **(افضل الاعمال الحب فى الله تعالى)** رواه ابو داود و فى رواية **(ان احب الاعمال الى الله تعالى الحب فى الله و البغض فى الله تعالى)** و عن ذرة بنت ابى لهب قالت قلت يا رسول الله من خير الناس قال **(اتقاهم للرب عز وجل و اوصلهم للرحم وآمرهم بالمعروف و انها هم عن المنكر)** رواه ابو الشيخ و البيهقى. وهم در حديث است **(لا تزال لاآله الاالله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب و النقمة مالم يستخفوا بحقها)** قالوا يا رسول الله و ما الاستخفاف بحقها قال **(يظهر العمل بمعاصى الله تعالى فلا ينكروا ولا يغيروا.)** رواه الاصفهانى و عن ابى ذر قال اوصانى خليلى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بخصال من الخير اوصانى ان لااخاف فى الله لومة لائم و اوصانى ان لااقول الاالحق و ان كان مرا. رواه ابن حبان و عن ابى هريرة قال كنا نسمع ان الرجل يتعلق بالرجل يوم القيمة وهو لايعرفه فيقول مالك إلىّ وما بينى و بينك معرفة فيقول كنت ترانى على الخطاء و على المنكر و لا تنهانى ذكره رزين.

فضيلت جهاد، قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم **(ان فى الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدين فى سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء والارض)** رواه

البخاری. وهم در حدیث است (مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل الصائم القائم القانت [١] بآیات الله لایفتر من صیام ولاصلوة حتی یرجع المجاهد فی سبیل الله) متفق علیه. وهم در حدیث است (والذی نفسی بیده لولا ان رجالا من المؤمنین لا تطیب انفسهم ان یتخلفوا عنی ولااجد ما احملهم علیه ما تخلفت عن سریة تغزو فی سبیل الله والذی نفسی بیده لوددت ان اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل) متفق علیه. وهم در حدیث ست (رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا وما فیها) و فی روایة (لغدوة فی سبیل الله أو روحة خیر من الدنیا وما فیها) متفق علیه. وهم در حدیث است (ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله فتمسه النار) رواه البخاری. وهم در حدیث است (لایجتمع کافر و قاتله فی النار ابداً) رواه مسلم. وهم در حدیث است (ما من احد یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنیا وله ما فی الارض من شیء الا الشهید یتمنی ان یرجع الی الدنیا فیقتل عشر مرات لما یری من الکرامة) متفق علیه. وهم در حدیث است (یضحك الله تعالی الی رجلین یقتل احدهما الآخر یدخلان الجنة یقاتل هذا فی سبیل الله فیقتل ثم یتوب الله علی القاتل فیستشهد) متفق علیه. وهم در حدیث است (من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و ان مات علی فراشه) رواه مسلم. وهم در حدیث است (من مات ولم یغزو لم یحدث به نفسه مات علی شعبة من نفاق) رواه مسلم. و نیز آمده جاء رجل الی النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فقال الرجل یقاتل للمغنم و الرجل یقاتل للذکر والرجل یقاتل لیری مکانه فمن فی سبیل الله قال (من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله) متفق علیه. وهم در حدیث است (کل میت یختم علی عمله الاالذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه ینمی به عمله الی یوم القیمة ویأمن فتنة القبر) رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی. وهم در حدیث است (من قاتل فی سبیل الله فُوَاقَ ناقة فقد وجبت له الجنة و من جرح جرحا فی سبیل الله او نکب نکبة فانها تجیء یوم القیمة کاغزر ما کانت لونها الزعفران و ریحها المسك و من خرج به خراج فی سبیل الله فان علیه طابع الشهداء) رواه الترمذی و ابو داود و النسائی وهم در حدیث ست (لایلج النار من بکی من خشیة الله حتی یعود اللبن فی الضرع

(١) یحتمل ان یراد ههنا بالقانت القائم فیکون تعلق الباء کتعلقه فی قولك قام بالامر اذا جد فیه فتجلد له فالمعنی القیام بما تجب علیه من استفراغ الجهد فی معرفة کتاب الله تعالی والامتثال بما امر به والانتهاء بما نهی عنه و ان یراد به طول القیام ای المصلی الذی یطول قیامه فی صلوة قراءة فیها طس.

ولا يجتمع على عبد غبار في سبيل الله ودخان جهنم) رواه الترمذى و زاد النسائى فى اخرى **(فى منخرى مسلم ابدا)** و فى اخرى له **(فى جوف عبد ابدا ولايجتمع الشح والايمان فى قلب عبد ابدا)**. وهم در حديث ست **(عينان لاتمسهما النارعين بكت من خشية الله وعين باتت تحرس فى سبيل الله)**. رواه الترمذى وهم در حديث است **(رباط يوم فى سبيل الله خيرمن الف يوم فيما سواه من المنازل)** رواه الترمذى و النسائى. وهم در حديث است ان النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم سئل اى الاعمال افضل قال **(طول القيام)** قيل فاى الصدقة افضل قال **(جهد المقل)** قيل فاى الهجرة افضل قال **(من هجرما حرم الله عليه)** قيل فاى الجهاد افضل قال **(من جاهد المشركين بماله ونفسه)** قيل فاى القتل اشرف. قال **(من اهريق دمه وعقر جواده)** رواه ابو داود. وهم در حديث ست **(للشهيد عند الله ست خصال يغفر له فى اول دفعة ويرى مقعده من الجنة ويجار من عذاب القبر ويأمن من الفزع الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج اثنتين وسبعين زوجة من الحور العين ويشفع فى سبعين من اقربائه** رواه الترمذى وابن ماجة وهم درحديث است **(من لقى الله بغير اثر من جهاد لقى الله وفيه ثلمة)** رواه الترمذى و ابن ماجة وهم در حديث است **(الشهيد لايجد الم القتل الا كما يجد احدكم الم القرصة)** رواه الترمذى و النسائى والدارمى و قال الترمذى هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است **(ليس شىء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله وقطرة دم تهراق فى سبيل الله و اما الاثران فاثر فى سبيل الله واثر فى فريضة من فرائض الله تعالى)** رواه الترمذى و قال هذا حديث حسن غريب وعن ابى امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فى سرية فمر رجل بغار فيه شىء من ماء و بقل فحدث نفسه بان يقيم فيه و يتخلى من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم فى ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم **(انى لم ابعث باليهودية ولابالنصرانية ولكنى بعثت بالحنيفية السمحة والذى نفس محمد بيده لغدوة او روحة فى سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم فى الصف خير من صلوته ستين سنة)** رواه احمد. وهم در حديث است **(المومنون فى الدنيا على ثلثة اجزاء الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فى سبيل الله والذى يأمنه الناس على اموالهم وانفسهم ثم الذى اذا اشرف على طمع تركه لله عز**

و جل) رواه احمد. وهم در حديث ست **(من ارسل نفقة فى سبيل الله و اقام فى بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه فى سبيل الله و انفق فى وجهه ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم)** ثم تلا هذه الاية **(...وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ...﴿ البقرة : ٢٦١)** رواه ابن ماجة. و عن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم يقول **(الشهداء اربعة رجل مؤمن جيد الايمان لقى العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذى يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيمة هكذا و رفع رأسه حتى سقطت قلنسوته)** فلا ادرى قلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال **(و رجل مؤمن جيد الايمان لقى العدو كانما ضرب جلده بشوك طلح من الجبن اتاه سهم غرب فقتله فهو فى الدرجة الثانية و رجل مؤمن خلط عملاً صالحًا وآخر سيئًا لقى العدو فصدق الله حتى قتل فذاك فى الدرجة الثالثة و رجل مؤمن اسرف على نفسه لقى العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذاك فى الدرجة الرابعة.)** رواه الترمذى و قال هذا حديث حسن غريب وهم در حديث است **(القتلى ثلثة مؤمن جاهد بنفسه وماله فى سبيل الله فاذا لقى العدو قاتل حتى يقتل)** قال النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فيه **(فذلك الشهيد الممتحن فى خيمة الله تحت عرشه لايفضله النبيون الا بدرجة النبوة و مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئاً جاهد بنفسه وماله فى سبيل الله اذا لقى العدو قاتل حتى يقتل)** قال النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم فيه **(مُمَصْمَصَةٌ محت ذنوبه و خطاياه ان السيف محاء للخطايا و ادخل من اى ابواب الجنة شاء و منافق جاهد بنفسه وماله فاذا لقى العدو قاتل حتى يقتل فذاك فى النار ان السيف لايمحو النفاق)** رواه الدارمى، و عن ابن عائذ قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فى جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم الى الناس فقال **(هل راه احد منكم على عمل الاسلام)** فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة فى سبيل الله فصلى عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم و حثى عليه التراب و قال **(اصحابك يظنون انك من اهل النار و انا اشهد انك من اهل الجنة)** وقال يا عمر **(انك لا تسأل عن اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة)** رواه البيهقى فى شعب الايمان وهم در حديث است **(وفد الله ثلثة الغازى و الحاج و المعتمر)** رواه النسائى وهم در حديث ست **(حرس ليلة فى سبيل**

الله علی ساحل البحر افضل من صیام رجل وقیامه فی اهله الف سنة السنة ثلاث مائة یوم و الیوم کالف سنة) رواه ابن ماجة. وهم در حدیث است **(غزوة فی البحر مثل عشر غزوات فی البر والذی یسدر فی البحر کالمتشحط فی دمه فی سبیل الله)** رواه ابن ماجة عن ام الدرداء. وهم در حدیث است **(شهید البحر مثل شهیدی البر و ما بین الموجتین کقاطع الدنیا فی طاعة الله و ان الله عزوجل وکّل ملك الموت بقبض الارواح الا شهید البحر فانه یتولی قبض ارواحهم ویغفر لشهید البر الذنوب کلها إلاّ الدین و لشهید البحر الذنوب والدین)** رواه ابن ماجة، و عن ابی امامة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال أرایت رجلاً غزا یلتمس الاجر والذکر ما له فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم **(لاشیٔ له)** فاعادها ثلث مرات یقول له رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم **(لاشیٔ له)** ثم قال **(ان الله لایقبل من العمل الا ما کان خالصا و ابتغی به وجهه)** رواه احمد و النسائی. وهم در حدیث است **(ان صلوة المرابط تعدل خمسمائة صلوات و نفقة الدینار و الدرهم منه افضل من سبعمائة دینار ینفقه فی غیره)** رواه البیهقی و فی روایة بالفی صلوات و فیه نکارة. وهم در حدیث است **(ثلثة لا تری اعینهم النار عین حرست فی سبیل الله و عین بکت من خشیة الله و عین کفت من محارم الله)** رواه الطبرانی. وهم در حدیث است **(الا انبئکم لیلة افضل من لیلة القدر حارس حرس فی ارض خوف لعله لایرجع الی اهله)** رواه الحاکم وقال صحیح علی شرط البخاری. وهم در حدیث است **(کل عین باکیة یوم القیمة إلاّ عین غضت من محارم الله وعین سهرت فی سبیل الله و عین خرج منها مثل راس الذباب من خشیة الله)** رواه الاصبهانی. وهم در حدیث است **(من اعان مجاهدا فی سبیل الله او غارما فی عسرته او مکاتبا فی رقبته اظله الله فی ظله یوم لاظل إلاّ ظله)** رواه احمد و البیهقی. وهم در حدیث است **(من اظل راس غازٍ اظله الله یوم القیمة)** رواه ابن حبان فی صحیحه و البیهقی. وهم در حدیث است **(من احتبس فرساً فی سبیل الله ایمانا بالله و تصدیقا بوعده فان شبعه و ریّه و روثه و بوله فی میزانه یوم القیمة)** یعنی حسنات رواه البخاری و غیره. وهم در حدیث است **(طوبی لمن اکثر فی الجهاد فی سبیل الله من ذکر الله فان له بکل کلمة سبعین الف حسنة کل حسنة منها عشر اضعاف مع الذی له عند الله من المزید)** الحدیث رواه الطبرانی. وهم در حدیث است **(صلوة فی مسجدی تعدل بعشرة آلاف صلوات وصلوة**

فى المسجد الحرام تعدل بمائة الف صلوة و الصلوة فى ارض الرباط بالفى الف صلوات) الحديث رواه ابو الشيخ و ابن حبان. وهم در حديث ست (من رمى رمية فى سبيل الله قصر اوبلغ كان له اجر اربعة اناس من بنى اسماعيل اعتقهم) رواه البزار. وهم در حديث است (مقام الرجل فى الصف فى سبيل الله افضل عند الله من عبادة ستين سنة) رواه الحاكم و قال صحيح على شرط البخارى. وهم در حديث است (ساعتان لا ترد على داع دعوته حين تقام الصلوات و فى الصف فى سبيل الله) رواه ابن حبان. وهم در حديث است قال رجل يا رسول الله انى اقف الموقف اريد وجه الله و اريد ان يرى موطنى فلم يرد عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم شيئاً حتى نزلت (...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا* الكهف: ١١٠) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين. وهم در حديث است (ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة رجل استشهد فاتى به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لان يقال هو جرئ فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى فى النار) الحديث رواه مسلم والحافظ و النسائى و الترمذى وابن خزيمة فى صحيحه. وهم در حديث است (من فاته الغزو معى فليغزوا فى البحر) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (الشهداء ثلثة رجل خرج بنفسه و ماله فى سبيل الله لايريد ان يقاتل ولا يقتل لكن يكثر سواد المسلمين فان مات اوقتل غفر له ذنوبه كلها و اجير من عذاب القبر و يؤمن من الفزع ويزوج من الحور العين و حلت عليه حلة الكرامة و يوضع على رأسه تاج الوقار و الخلد و الثانى خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقتل ولايقتل فان مات اوقتل كانت رقيبة مع ابراهيم خليل الرحمن بين يدى الله تبارك وتعالى فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و الثالث خرج بنفسه و ماله محتسبا يريد ان يقتل ويقتل فان مات اوقتل جاء يوم القيمة شاهراً سيفه واضعه على عنقه والناس جاثون على الركب يقولون الا افسحوا لنا فانا قد بذلنا اموالنا و دمائنا لله تبارك وتعالى) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (والذى نفسى بيده لو قالوا ذلك لابراهيم الخليل او لنبى من الانبياء لزحل هم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى يأتون منابر من نور تحت العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لايجدون غم الموت ولايغتمون فى البرزخ ولا تفزعهم الصيحة ولايسئمهم الحساب ولاالميزان ولاالصراط

ينظرون كيف يقضى بين الناس ولايسألون شيئاً إلّا اعطوا ولايشفعون فى شئ الا شفعوا فيه و يعطون من الجنة ما احبوا و ينتهون من الجنة حيث احبوا) رواه البزار و البيهقى والاصفهانى، و عن نعيم بن عمار ان رجلا سأل رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم اى الشهداء افضل قال **(الذين ان يلقوا فى الصف لايلتفتون وجوههم حتى يقتلون اولئك ينطلقون فى الغرف العلى من الجنة ويضحك اليهم ربهم و اذا ضحك ربك الى عبد فى الدنيا فلا حساب عليه)** رواه احمد و ابويعلى و رواتها ثقاة. وهم در حديث است **(الا اخبركم عن الأجود الاجود والله الاجود و انا اجود ولد آدم و اجودهم من بعدى رجل علم علما فنشر علمه يبعث يوم القيمة امةً واحدةً و رجل جاهد بنفسه لله عزوجل حتى يقتل)** رواه ابويعلى و البيهقى. وهم در حديث است **(ثلثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشر بهم الذى اذا انكشفت فئة قاتل ورائها بنفسه لله عزوجل فاما ان يقتل واما ان ينصره الله و يكفيه فيقول انظروا الى عبدى هذا كيف صبر بنفسه و الذى له امرأة حسنة وفراش لين حسن فيقوم من الليل يذر شهوته و يذكرنى ولو شاء رقد والذى اذا كان فى سفره و كان معه ركب فسهروا ثم هجعوا فقام من السحر فى السراء والضرّاء)** رواه الطبرانى باسناد حسن، و عن ابى هريرة عن النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه سأل جبرائيل عن هذه الآية **(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ... *الزمر:٦٨) من الذين لم يشإ الله ان يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيافهم حول عرشه فاتاهم الملائكة من المحشر بنجائب من ياقوت ازمتها الدر الابيض برحال الذهب اغشيتها السندس و الاستبرق ونمارقها اللين من الحرير خطاها مد ابصار الرجال يسيرون فى الجنة على خيول يقولون عند طول النزهة انطلقوا بنا ننظر كيف يقضى الله بين خلقه يضحك الله اليهم و اذا ضحك الله الى عبد فى موطن فلا حساب عليه)** رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است **(ما ترك قوم الجهاد الا عمهم الله بالعذاب)** رواه الطبرانى باسناد حسن. وهم در حديث است **(ثلثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام با لليل يصلى والقوم اذا صفوا فى الصلوة والقوم اذا صفوا فى قتال بالعدو)** وهم درحديث است **(الجهاد واجب عليكم مع كل امير براً كان او فاجراً و ان هو عمل الكبائر)** عن ابى هريرة. وهم در حديث است **(الجنة تحت ظلال السيوف)** عن ابى موسى. وهم در حديث است **(من راح روحة فى سبيل الله كان له بمثل ما اصاب به من**

الغبار مسكا يوم القيمة) ايضا عن انس. وهم در حديث است **(من سل سيفه فى سبيل الله فقد بايع الله)** ابن مردو ية عن ابى هريرة. وهم در حديث است **(من صدع راسه فى سبيل الله فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب)** طب عن بن عمر. وهم در حديث است **(من فدا اسيرا من ايدى العدو فانا ذلك الاسير)** ط ص عن ابن عباس. وهم در حديث است **(ساعات فى سبيل الله خير من خمسين حجة)** عن بن عمر وهم در حديث است **(السيوف مفاتيح الجنة)** ابو بكر بن عساكر عن زيد **(كفى بالسيف شاهدا)** عن سلمة بن المحبق **(السيوف اردية المجاهدين)** فرعن ابى ايوب المحاملى فى اماليه عن زيد بن ثابت. وهم در حديث است **(الا اخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه فى سبيل الله حتى يقتل او يموت الا اخبركم بالذى يليه رجل معتزل فى شعب يقيم الصلوة ويوتى الزكوة ويشهد ان لااله الاالله)** ت ك عن ابى هريرة. وهم در حديث است **(الاسلام ثلثة ابيات سفلى و عليا و غرفة فاما السفلى فالاسلام الذى دخل فيها عامة المسلمين ولايسال احد منهم الا قال انا مسلم و اما العليا فتفاضل اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض و اما الغرفة العليا فالجهاد فى سبيل الله لاينالها الا افضلهم)** طب عن فضالة بن عبيد. وهم در حديث است **(من مرض يوماً فى سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه و كتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة رقبة)** ابن زنجو يه عن رجل من اهل الحجاز مرسلا. وهم در حديث ست **(لموقف فى سبيل الله لايسلّ فيه سيف ولايطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لايعصى الله فيها طرفة عين)** ابن النجار عن ابن عمر. وهم در حديث است **(لايزال الجهاد حلوا حضرا ما امطرت السماء و انبتت الارض و ينشأ نشوءا من قبل المشرق يقولون لاجهاد و لا رباط اولئك هم وقود النار بل رباط يوم فى سبيل الله خير من عتق الف رقبة و من صدقة اهل الارض جميعا)** ابن عساكر عن انس و ضعفه. وهم در حديث است **(المنفق على الخيل كباسط يده بالصدقة ولا يقبضها و ابوالها و اوراثها عند الله يوم القيمة كزكى المسك)** ابن سعيد طب عن يزيد بن عبد الله. وهم در حديث است **(من مرض يوما فى البحر كان افضل من عتق الف رقبة يجهزهم وينفق عليهم الى يوم القيمة)** الحديث كل عن عليٍّ.

مکتوب سی ویکم (۳۱)

بیکی از اهل زمانه درجواب کتابت او که تعرض بحال درو یشان نموده بود

نوشته بودند که هر گز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون میکند مخدوما بنده عاجز که به بنده مثل خود تملق نماید و التجا و الحاح پیش گیرد جای آن دارد که ذل و خواری بکشد چرا بدرگاه غنی مطلق رو نه آرد و تضرع و التجا نه‌کند که سزاوار این معنی اوست کشایش مشکلات ازو می آید و بس وسعت رزق و تنگیٔ آن همه ازوست نه از غیر او (**وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهٗٓ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهٖ يُصِيبُ بِهٖ مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ ...* الآية. يونس: ۱۰۷) نوشته** بودند که فقر و درو یشی همین تنها ذکر نیست الخ

مخدوما این را بکسی نو یسند که دعوی فقر و درو یشی داشته باشد این فقیر خود را بمراحل از معنی فقر و درو یشی دور میداند از هر چه گو یند ازان هم زبون تراست و هر عیب که اثبات نمایند ازان هم معیوب تر نوشته بودند که غرض از مسلمانی تعطف و تلطف است الخ هر مسلمانی باندازاۂ طاقت خود در این امور کوشش می نماید لیکن در آنچه مقدور اینکس نیست معذور است و این دور از کار خود را از کمال مسلمانی و حقیقت آن بسی دور می داند هر چه می نو یسند بر محل است

نوشته بودند که صحبت باهل الله ارباب نفس را برای حصول مطالب دنیاست یا نتیجه آخرت ست بالفعل نقد وقت ادراک فوائد دنیاست و معاملۂ آخرت بدست آفریدگار است بقدر اعمال و افعال مخدوما کسی که باهل الله محض از برای دنیا صحبت دارد و آخرت ملحوظ نبود از برکات شان محروم مطلق است و خسران دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ آنست کسی دنیا را بعمل آخرت طلب نماید خائب و خاسر است چنانچه بقرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوات و التسلیمات

ثابت شده است این سخن در رنگ آن سخن است که از ابوالفضل یافیضی نقل می کنند که می گفته که دنیا نقد است و آخرت نسیه هیچ کس نقد را بنسیه نفروخته است آری معاملهٔ آخرت بآفریدگار است بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل الله است عمل بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الله است که مس وجود را بکیمیای معرفت زر خالص می سازد و خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از صحبت این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب الهی جلّ شانه و معرفت او که مقصود از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مسئول و معامله که ورای اعمال و افعال است از خدمت ایشان ماخوذ است **دنیای نجس و خسیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل الله صحبت** دارد در رنگ آنست که کسی به بادشاه بطمع فضلهٔ او صحبت دارد اگر چنین بود بس راه صوفیه و طریقهٔ ارشاد شان و قطع مفاوز و بوادی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه عبث باشد هیچ کس بعمل خود بی فضل بجائی نرسیده است عملی که وجود عامل دران در میان باشد از حیز اعتبار ساقط می دانند و رِفع وجود عامل در صحبت درو یشان است آنچه نوشته‌اید انکار است از فوائد صحبت و از ارشاد باطنی صوفیهٔ علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بوده بزعم شما ارادت آوردن باهل الله و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنی است و هر که از اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده اند مطمح نظر او مطالب دنیاوی بوده و بس ذلك مبلغهم من العلم معاملهٔ آخرت بآفریدگار است بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الله در رنگ صحبت اهل دنیا نیست بواسطهٔ جلب منافع دنیا اعاذنا الله سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بحاجی محمد افغان در آنکه مدار کار بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنیه است

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم کتابتی که برادر اعز ارشد میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت دریوزهٔ توجهات در بارهٔ خود و در بارهٔ مسترشدان خود نموده بودند گاه گاه توجه کرده میشود بیشتر هم خواهذ کرد انشاء اللّه تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطهٔ معنوی ست که عبارت از محبت و اعتقاد و گرویدن و تسلیم است مسترشد را نسبت بمرشد خود هر چند این رابطه قوی‌تر بود اخذ فیوض و برکات از باطن او زیاده تر کند محبت صرف و رابطهٔ معنوی بی توجه در اخذ فیوض از باطن قطب کامل مکمل کافی ست و توجه محض بی محبت و رابطهٔ معنوی کمتر موثر است تاثیر توجه را قابلیت محل درکار است آری توجه که با رابطهٔ مذکورهٔ معنوی جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی اللّه تعالی علیه و آله و سلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر اورا ضائع نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محروم نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر است اگر چه هزار ریاضت نماید و السلام

مکتوب چهل و نهم (۴۹)

بمیر محمد خافی در آنکه معالجهٔ امراض استیفای لذات فانیه بدواء امتثال اوامر و نواهی است جلّ شانه

حضرت حق سبحانه بحصول مطالب کونین سر بلند دارد معالجهٔ لذات و تنعمات فانیه منوط باتیان احکام شرعیه است وامتثال اوامر و نواهی الٰهیه اگر این امتثال و انقیاد در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و مثمر سخط وعقوبات فلاح حقیقی در ترك استیفای لذات است مهما امکن و هر که مرتکب است و معالجهٔ

آن در کار دارد نیز از مضرت آن رستـه است فویل لمن ارتکبها و افتتن بحلاوتها ولم یعالجها بمرارة الاوامر والنواهی و انهمك فی السفلیات ولم یرفع رأسه الی العلا فـ(...يَا حَسْرَتٰى عَلٰى مَافَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ...* الزمر :٥٦) واتبع الهوی (وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا* النازعاة :٣٨) واعرض عن ما هو خیر و ابقی (اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ يَرٰى* العلق : ١٤) و ان العاقبة للتقوی (فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰى* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰى* النازعات : ٣٤-٣٥) و یا حبذا لمن ارتقی الی ربه ولم یلتفت الی الوریٰ ولم یمد عینیه الی زهرة الحیوة الدنیا(... خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى* النازعات : ٤٠) وأمر أهله بالصلوة واصطبر علیها فطوبی له و بشری ـ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والبرکات العلی .

مکتوب پنجاهم (٥٠)

بشیخ اسد الله افغان در اجوبۀ اسوله که نموده اول آنکه توحید دوام پذیرد یانه دوم آنکه بعد از حصول سیر انفسی بجهت سیر آفاقی تعب کند یانه سوم آنکه خوارق افضل است یا معارف چهارم آنکه فنا فی الله بی فنای فی الشیخ صورت بندد یانه پنجم آنکه آنچه مقرر طلاب ست که هر ساعت منزل نو باید بسبب محبت باطنی است یا بطاعات ظاهر یا در کشوف یا در فنا و بقا اگر آخر است پس ترقی فانی بچه معنی است ششم آنکه چون حالت مرید بجای رسد که هر گاه خواهد صورت مرشد حاضر شود ویرا لازم است که در حضور آید یانه هفتم آنکه چون سالك را وقت در خلوت و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یانه هشتم آنکه شهود ارواح در مراقبه بهتر است یا در معائنه.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی کتابت برادر عزیز شیخ اسد الله رسید

وخوشوقت ساخت اسوله چند اندراج یافته بود در حل آن باندازهٔ فهم قاصر مینو یسد استماع فرمایند پرسیده بودند که مسعود بك میفرماید.

بیت:

رفت ز مسعود بك جمله صفات بشر
او که همه ذات بود باز همان ذات شد

هر که را این دید رو می‌دهد همیشه دران می‌ماند یا گاه گاهی می شود بدانند که بعضی طالبان را گاه گاه دست میدهد و بعضی را این حالت دائمی است معتبر نزد کمل اهل الله همان حالت است که دوام پذیرد این حالت بود یا غیر این حالت و آنچه دائمی نیست چندان اعتبار ندارد مگر آنکه ترقی ازان حالت شود و بلند تر رود باید دانست که منشاء این حالت غلبهٔ سکر و افراط محبت است که تمیز را از دیدهٔ بصیرت سالك بر داشته است و ممکن را عین واجب تعالی ساخته این معامله در شهود سالك است و بس قلب حقیقت محال است.

بیت:

تو او نشوی ولیك گر جهد کنی
جای برسی گز تو توئی بر خیزد

در این راه توحید شهودی درکاراست توحید وجودی هیچ در کار نیست باید که مشهود و معلوم و مطلوب سالك غیر از احدیت ذات تعالی هیچ چیزی نبود تا فنا روی نماید و بدونه خرط القتاد دیگر پرسیده بودند که کسی را که سیر انفسی بی سیر آفاقی حاصل آید برای سیر آفاقی محنت کند یانه بدانند که کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار داده اند و سیر آفاقی را از مطالب نشمرده پس هر که واصل مطلوب گردد درپی غیر مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن منزل هوس راه چون نماید.

بآنکه گوئیم هرکرا جذبهٔ او بر سلوك مقدم است سلوك در ضمن جذبه حاصل

مـی شود و سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبه عبارت از سیر انفسی است وسلوك سیر آفاقی.

دیـگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل اند پس همـه فاسق و فاجر معارف می گو یند و بیان می کنند و خوارق از این قسم نیست. بدانند کـه مـعـارف الهّـی تعالی افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات و صفات واجبیاست تعالی وتقدس وخوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانکه فرق در خالق و مخلوق ست فرق درمعارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و تقدس وثانی متعلق بمخلوق ونیز معارف صحیحه داخِل کـمـال ایمان است و سـبـب ازدیـاد آن و خوارق نه این چنین است وهیچ کمال انسانی بآن وابسته نیست اینقدر هست که بعضی کاملان را حاصل می شود و نیز تفاضل اهـل الله بمعارف الهّی است جل سلطانه و بکشف اسرار ذات و صفات تعالت و تقدست نـه بـکـشف وکرامات اگر خوارق عادات از معارف الهّی افضل باشند باید که جوگیه و بـراهـمه کـه بـریـاضات اظهار خوارق می‌نمایند از کمل اهل الله که در معارف قدم راسخ دارنـد و بـاظـهـار خوارق التفات نمی فرمایند و توجه بکشف احوال مخلوقات با وجود توجه بـخـالـق تـعـالی تـنـزل خود می انگارند افضل باشند عجب سوال عامیانه نموده اند خوارق عـادات هیچ دلیل کمال و قرب الهّی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است مدار آن بر جوع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب و گرفتار ماسوا است و از قرب و معرفت بی نصیب.

شعر:

ز ابلیس لعین بی سعادت ★ گهی از در درآید گاه از بام
شود پیدا هزاران خرق عادت ★ گهی در دل نشیند گه در اندام

رها کن ترهات و شطح وطامات ★ کرامات تو اندر حق پرستی است
خیال طور واسباب کرامات ★ جز این کبر و ریاؤ عجب و هستی‌است

یعنی کمال مرتبهٔ انسانی در فنا و نیستی است و غرض از طاعت و عبادت و سلوك و ریاضت فی الحقیقة آنست که سالك بر عدمیت ذاتی خود عالم و بینا گردد و داند که هستی و توابع آن بالاصالت خاصهٔ مرتبهٔ وجوب است تعالی و هر گاه که خواهد اظهار کرامت و خرق عادت نماید و عوام را معتقد خود گرداند وخود را بدین سبب از سائر خلائق ممتاز سازد هر آئینه موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائدهٔ عبادت و سلوك و ریاضت بی‌بهره و محروم باشد و سد راه معرفت گردد نعوذ بالله سبحانه من ذلك.

سلطان وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر[۱] را گفتند که فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است مرغی و صعوهٔ نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلان کس در یك لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یك نفس ازمشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را بس قیمت نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یك لحظه از خدای خود عز و جل غافل نباشد.

حضرت شیخ الشیوخ در عوارف[۲] می فرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبهٔ این همه خوارق و کرامات فروتراست از مرتبهٔ تجوهر قلب بذکر و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هروی قدس[۳] سره می فرماید که فراست اهل معرفت آن ست که تمیز کنند کسانی را که صالح اند مر حضرت حق سبحانه را از کسانی که صلاحیت ندارند و بشناسند اهل استعدادرا که بحضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیده اند و فراست اهل ریاضت و جوع واهل خلوت وتصفیهٔ باطن که بمرتبهٔ ولایت نرسیده اند کشف صورست وخبر دادن ازمغیبات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه این جماعه از حضرت حق سبحانه محجوبند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و واردات الهی‌است جل و علا لاجرم اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل عالم چون ازان جناب قدس بیگانه اند و دلهای ایشان مائل بدنیا است کشف صور و اخبار از مغیبات نزد اینها بسی عزیز است و اهل آنرا اهل الله میدانند و مقربان حق جل و علا می شمرند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و آنچه اینها از حق خبر می کنند باور ندارند و می گویند اگر اینها اهل حق باشند چرا از احوال مخلوقات خبر ندهند و هر

(۱) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ٤٤٠ هـ. [١٠٤٨ م.] (٢) شیخ شهاب الدین السهروردی توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٥ م.] فی بغداد (٣) عبد الله الانصاری توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] فی هرات

گاه بر کشف احوال مخلوقات قادر نباشند بر کشف اموریکه برتر از انست چگونه قادر بوند و چگونه از اهل معرفت باشند و باین قیاس فاسد تکذیب اهل الله می نمایند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی اهتمام و غیرتی که در مادهٔ اینها دارد نمیگذارد که اینها باحوال خلق به پردازند و ماسوای او تعالی ملحوظ شان بود و اگر باحوال خلق متعرض شوند شایان این مرتبهٔ علیا نباشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانکه اهل خلق شایان حق سبحانه نیستند و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر یابند و چون فراست اهل صفا و ریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد لاجرم مسلمانان و یهودی و نصاری وسائر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصیت باهل الله ندارد تا اینجا محصول کلام شیخ الاسلام است.

آری بعضی از اولیا را جهت بعضی حکم و مصالح باظهار خوارق مأمور ومأذون می کنند عجب هزار عجب که خوارق را بامعارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جرأت نموده اید معارف الٓهی را که غیر اهل آن بیان کند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بر وی درست می‌شود و در رنگ آنست که جوهر نفیس بدست کناس خسیس افتد هیچ نقصانی در جوهریت ونفاست آن راه نمی یابد پس مندفع شد آنچه نوشته بودند که معارف را فاسق و فاجر بیان می کند و خوارق نه اینچنین است.

یا آنکه گوئیم که این مقدمه مشترك الالزام است در خوارق نیز محق و مبطل شرکت دارند پس خوارق نه ازین قسم است بگفتن راست نیاید. و نیز گوئیم که سخن در کشف معارف و اسرار الٓهی است که اهل الله بآن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نماید نه بکشف وحال از مبحث خارج است اگر گویند که بسیاری از بطال دعوی کشف وحال در معارف الٓهی می نمایند و توحید و احاطه وسریان ذاتی بکشف بیان می‌کنند . در جواب گوئیم بر تقدیر تسلیم دعوی‌شان از کجا که این معارف که این بطالان میگویند معارف الٓهی باشند و مشهودشان درین توحید و سریان و احاطه ذات حق و شیون ذاتیهٔ او تعالی بود تسویلات شیطانی از احاطهٔ ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام راهها باهل خود می آید واباطیل را بعنوان حقانیت وا

مینماید وغیر حق را حق می داناند واحاطه وسریان آنرا احاطه وسریان حق میفهماند تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات ندای انا الحق می زند و هر خس و خاشاك آن بعبادت خود می خواند وای اگر رحمت دستگیری نفرماید وازین ورطهای مهلك نه برآرد حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند که بساست که بر سالك عالم ارواح منکشف گردد و بعلاقهٔ لطافت و بیچونی آنرا ذات حق داند تعالی و احاطه و سریان او که باجسام است احاطه وسریان حق بیند و شهود آنرا در مرآت کثرت شهود وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه عظیمه است مر سالکان این راه را عزیزی از مشائخ متقدمین فرموده است که سی سال روح را بخدای پرستیده ام و در مکتوبات قدسی آیات آنحضرت قدس سره دیده باشند که یکی از مشائخ وقت بآنحضرت پیام فرستاد واحوال خود را بیان نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که اگر بجانب زمین نظر می‌کنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر می‌کنم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را هم نمی یابم وپیش کسی که می روم آنرا نیز نمی یابم وجود حق تعالی را پایانی نیست نهایت اورا هیچ کس نیافته است الی آخر ما قال و نیز نوشته که من این را نهایت کار می دانم و مشائخ نیز تا همین جا سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را نهایت میدانید فبها اگر ورای این چیزی دیگر نهایت میگوئید پس بمن اعلام کنید تا بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن نوشتند که صاحب این حال ربع قلب را طی کرده است و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او در عنصر هواست که محیط هر ذرهٔ از ذرات ست و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدای بینهایت دانسته است تعالی الله عن ذلك.

بساست که این توحید بعنوان کشف وحال ظاهر شود و فی الحقیقة کشف و حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل این معنی در متخیله نقش بسته باشد چنانکه حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره الاقدس در مکتوب تحقیق توحید شهودی و وجودی نوشته اند که منشاء توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله بلا موجود الاالله است ظهور این قسم توحید بعد از

تمحل و تأمل و تخیل بواسطهٔ استیلای سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیله نقش بسته است وچون بجعل جاعل مجعول است هر آئینه معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و او از مقام قلب درین وقت خبری ندارد علمی بیش نیست لیکن علم را درجات است بعضها فوق بعض الیٰ‌اخره. هرگاه در طبقهٔ صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطها رو میداده باشند در اهل بطالت که دام‌گاه شیطان لعین اند خدا داند جل شانه که چه قسم مغلطها خواهد بود که از تلبیس ابلیس لعین راه بر آمد ندارند پرسیده بودند که فنا فی الله بی فنا فی الشیخ میشود یا نه، بدانند که شیخ واسطهٔ فیوض است تا واسطه درست نشود بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الله بحصول پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را بتمام باو سپارد و در صحبت او کالمیت بین یدی الغسال بود و این معنی در همه طریق در کار است علی الخصوص در طریقهٔ ماکه افاده و استفاده درین طریق عالی انعکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسبت بشیخ مقتدا بیشتر داشته باشد تأثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض کشاده تر باشد آری اگر شخصی اویسی بود و محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت متکفل حال او بود تواند که بی‌فنا فی الشیخ فنا فی الله اورا حاصل شود.

پرسیده بودند که طالبان خدا می‌گویند جل و علا که در یك منزل و یك مقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نو می‌باید پس این در محبت باطن است و یا در طاعت ظاهر و یا در کشوف است و یا درفنا و بقا است اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی او بچه معنی است.

گوئم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الٰهی است جل سلطانه و در بقا بآن کمالات سالك رشید چون از کدورات بشریت تصفیهٔ مرآت باطن نماید و تخلیهٔ سر از ماسوی کنند که حاصل فنا است مستعد آن می‌شود که اسماء الٰهی در وی جلوه فرماید و بیك یك اسم بقا و تحقق پیدا کند پس فنا از ماسوٰی ممد ترقی است در بقا و تحقق باسما نه منافی آن چه مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد. گفته اند

کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب هر ساعت در مرآت محب بیك کمال جلوه گر است و همواره راه ترقی بر وی مفتوح است و اگر در یك تجلی بند شود راه ترقی مسدود گردد و بهمین معنی مسعود بگ گفته.

بیت:

بیزارم ازان کهنه خدائ که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدای دگری هست

ونیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الابدین

بیت:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

و این سیر را سیر در معشوق گو یند گفته اند عاشق در اینجا از سیر سیر شده است.

بیت:

آئینهٔ صورت از سفر دور ست
کان پذیرائی صورت از نور ست

و این جواب بر اصطلاح قوم است و حضرت ایشان مارا در اینجا مقاله مفرده است که از مکاتیب و رسائل ایشان واضح ولائح است.

پرسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هر گاه توجه کند آنرا حاضر یابد آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه. مخدوما صورت پیر که حاضر وقت مرید بود آنرا نسبت رابطه گو یند و بزرگان ما اشارت بهمین نسبت نموده اند آنجا که فرموده اند.

مصرع:

سایهٔ رهبر به‌است از ذکر حق

یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع تراست مرید را از ذکر و غلبه و دوام این معنی مرید را نعمت عظمی است گوئیا همواره در حضور است و اخذ فیوض از پیر بسهولت می نماید و نیز حصول آن خبر از مناسبت تامه به پیر میدهد مع ذلك خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع دیگر می آرد مرید صاحب رابطه را که بحد کمال

نرسیده است خدمت حضور پیر لازم وناگزیر است و از صحبت چاره و گذر ندارد بصورت و رابطه اکتفا نمودن او از خطاست اصحاب رسول علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و بدرجات علیا برسیدند اویس قرنی هر چند از راه مناسبت معنویه اخذ فیوض از باطن آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نمود لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجهٔ صحابه متنزل ماند و در جرگهٔ تابعین داخل شد صورت پیر فی الحقیقت عین پیر نیست و از پیر مستغنی نمی کند در پیر چیز هاست که در صورت او نیست خوش گفت. **بیت:**

گر مصور صورت آن دلستان خواهدکشید ◆ حیرتی دارم‌که نازش‌را چه سان خواهدکشید

[ازین حکم ظاهر میشود که صوت و صورت مؤذن و امام که در هوپارلور و رادیو وتله ویزیون است عین صوت وصورت ایشان نیست بدین سبب بنماز واذان ایشانرا اقتداکردن مشروع نیست]

پرسیده بودند که اگر کسی را وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه اورا یکسان شده است پس اورا خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم است یا نه مخدوما برای تحصیل وقت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمع نمودن ظاهر باباطن بوظائف طاعات واذکار وقلت لایعنی و امثال آن چنانچه در اختلاط خلق از راه گزند خلق مضار بسیار است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر بنا محرمان و جزآن پس نظر باین کسب منافع و دفع مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن وناگزیر است اما بشرطیکه حقوق خلق ضائع نشود و ادا یابد العزلة منیة الصدیقین شنیده باشند و نیز این قسم شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت و حال بوقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال بمحول حال گنجایش دارد که دریك حال ماندن نه از کمالات است.

پرسیده بودند که شهود ارواح وسوال و جواب نمودن بانها در مراقبه بهتر ست یا صریح دیدن بهتر است مخدوما صریح دیدن بهتر است احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن چشم هم که خواهد دید بچشم سِرّ خواهد دید نه بچشم سَر هر چند کمال معتد به باین مشهود وابسته نیست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله واصحابه الصلوات و التسلیمات والبرکات العلی.

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بملا محمد قُلی در آنکه در مقام رضا دو اعتبار است.

بسم الله والسلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است دو اعتبار است اعتبار اول رضای حق سبحانه است از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد ازان رضای عبد کما قال سبحانه (...رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ... * **المائدة : ۱۱۹**) و السلام.

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

بشاهزادهٔ دین پناه سلطان محمد اورنگ زیب سلمه الله تعالی در بیان فضائل جهاد اصغر و شرح معارف جهاد اکبر. [۱]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده الذين اصطفی اما بعد ذرهٔ احقر بعرض می‌رساند خوشا وقت و حال آنانی که دراین امر خطیر و مهم عظیم کمر همت را در خدمت پر بهجت چست بر بسته اند و به نیت صالحهٔ این سفر صعب را که فی الحقيقة مثمر خیرات و برکات ست و وسیلهٔ ترقی درجات بشوق برگزیده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند (**ان فی الجنة مائة درجة اعدّها الله للمجاهدين فی سبيل الله مابين الدرجتين كما بين السماء والارض.**) رواه البخاری. و ابو هریرة روایت کرده که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود (**موقف ساعة فی سبيل الله خير من قيام ليلة القدر بمكة عند الحجر الاسود**) رواه البيهقی و ابن حبان فی صحيحه قال العلماء فيكون موقف ساعة فی سبيل الله خير من قيام مائة الف الف شهر لان قيام ليلة القدر بمكة بمائة الف الف شهر فی غيرها، و انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است

(۱) سلطان هند أورنگ زيب عالمگير توفی سنة ۱۱۱۸ هـ. [۱۷۰۶ م.] فی الهند

که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده **(من رابط لیلة فی سبیل الله حارساً من وراء المسلمین کان له اجر من کان من خلفه ممن صام وصلی)** رواه الطبرانی باسناد جید قال العلماء هذا الحدیث دلیل علی ان الله تعالی یکتب للوالی مثل اعمال مَن عَبَد اللهَ آمِناً فی محل ولایته بحمایة له و ما اجزل هذا الفضل العظیم افسوس که این دور از کار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاهر محروم است وجهة بعضی عوائق وموانع ازین جهاد فی سبیل الله مهجور **(...یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً* النساء :۷۳)** لیکن از روی باطن باخود دانند و از راه دعا و توجه که وظیفهٔ فقرا است ممد و معاون تصور فرمایند اگر فقرای اهل عزلت سالها ریاضت کنند و اربعینات کشند بگرد این عمل نرسند طاعات و عبادات که در آن مقام بوقوع آید باضعاف بر طاعات عزلت زیاده است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب دگر دارد و نماز آنجای رتبه علیحده دارد و صدقات و نفقات آن محل را درجهٔ بزرگ و امراض آن معرکه را نتیجهٔ جُدا رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده اند **(طوبی لمن اکثر فی الجهاد فی سبیل الله من ذکر الله فان له بکل کلمة سبعین الف حسنة کل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذی له عند الله من المزید)** رواه الطبرانی و نیز فرموده اند علیه الصلوة والسلام **(الصلوة فی مسجدی تعدل بعشرة آلاف صلوة والصلوة فی المسجد الحرام تعدل بالف مائة صلوة و الصلوة بارض الرباط بالفی الف صلوة)** رواه ابو الشیخ و ابن حبان. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام **(ان صلوة رباط تعدل خمس مائة صلوة و نفقة الدینار والدرهم فیه افضل من سبع مائة دینار ینفقه فی غیره)** و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام **(من اعان مجاهدا فی سبیل الله او غازیا فی عشیرته اومکاتبا فی رقبته اظله الله فی ظله یوم لاظل الا ظله)** رواه احمد و البیهقی. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة و السلام **(لموقف فی سبیل الله لایسلّ فیه بسیف ولا یطعن فیه برمح ولا یرمی فیه بسهم افضل من عبادة ستین سنة لایعصی الله فیها طرفة عین)** رواه ابن النجار. و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام **(من مرض یوما فی سبیل الله اوبعض یوم او ساعة غفرت له ذنوبه و کتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قیمة کل رقبة مائة الف)** رواه ابن زنجو یه

وشک نیست که این خدمت و مهم که بآن توجه دارند جهاد فی سبیل الله است

اخرج ابو ذر و الذهبی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرفوعاً **(یکون فی آخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون.)** و اخرج الدارقطنی عن علی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال **(سیأتی من بعدی قوم لهم یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون)** قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال **(یفرطونك بما لیس فیك ویطعنون علی السلف)** واخرجه عن طریق آخر نحوه و کذلك من طریق آخر و زاد عنه **(ینتحلون عنا اهل البیت و لیسوا کذلك وآیة ذلك أنهم یسبون ابا بکر و عمر)** رضی الله تعالی عنهما.

فصل بالخیر (رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر). درحدیث قدسی آمده است **(عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتی)** نفس امارهٔ انسانی با وجود تصدیق قلبی واقرار لسانی بر کفر و انکار خود مصر است باحکام سماوی نمی گرود و بأوامر الهی جل سلطانه انقیاد ندارد میخواهد همه منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود دعوی همسری و خودی دروی متمکن است و ندای **(انا ربکم)** از نهاد او سر می‌زند لهذا معادات او مرضی و مقبول آمد و مخالفت و جهاد با وی بر وفق شریعت غرا جهاد اکبر گشت جهاذ باعدای آفاقی گاهی اتفاق می افتد و جهاد با دشمن درونی دائمی است ارحم الراحمین از کمال رأفت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مخلد بتصدیق قلبی کفایت فرمود و باذعان نفس تکلیف نفرمود.

بیت:

چشم دارم که دهد اشك مرا حسن قبول
آنکه در ساخته است قطرهٔ بارانی را

آری بعضی کمل افراد انسانی باشند که نفس شان از امارگی بر آمده باطمینان پیوسته بود و منقاد احکام الهی گشته مجال مخالفت دروی نمانده باشد و راضی و مرضی گردیده کریمه **(يَآ اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِيٓ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * الفجر: ۲۷-۲۸)** درشان او وارد است ایمان کامل و اسلام حقیقی درین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق که از خلل و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم همین ایمان را طلب نموده اند آنجا که برای

تعلیم امت فرموده اند(اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر)و در کریمه (یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوآ اٰمِنُوا بِاللّٰہِ...*النساء:۱۳۶) الآیة و کریمه (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا بِاللّٰہِ وَرُسُلِہٖٓ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ...* الحدید:۱۹) گوئیا اشارت باین ایمان است و در حدیث نفیس (لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به) همین ایمان مراد است مطلوب اولی در طریقهٔ صوفیهٔ علیه حصول اسلام حقیقی است که بانقیاد نفس اماره مربوط است و اسلامی که پیش از اطمینان نفس بمحض تصدیق قلبی حاصل است آنرا اسلام مجازی میگویند و این را حقیقی المجاز ینفی و الحقیقة تثبت ولا تنفی.

ارکان اسلام از نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و سائر اعمال حسنه که پیش از اطمینان نفس بوقوع آید گوئیا صورت اعمال است اگر نماز میخواند صورت نماز است و اگر صائم است صورت صوم است وعلی هذا القیاس سائر الاعمال چه نفس اماره هنوز بسرکشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت بندد و چون نفس باطمینان رسد و از سرکشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید و حقیقت نماز و روزه و غیرهما ادا یابد و باندازهٔ تفاوت این صورت وحقیقت تفاوت در درجات جنان ونعیم آن ومراتب قرب و رویت اخروی باید تصور نمود جنات مقربین را باجنات عوام مؤمنین چه نسبت است قطره‌را با دریا نسبتی هست که هر دو از یك جنس اند و مرکب از اجزای مائی تفاوت بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت هیچ نسبت نیست رویت اخروی هم همه را یکسان نیست درجات و مراتب دارد باندازهٔ تفاوت درجات بینندگان چنانکه امام محمد غزالی قدس سره تصریح بآن نموده است پس رویت غیر متکیفه هر کدام اهل صورت و اهل حقیقت قیاس باید نمود که چه نسبت خواهد داشت.

بیت:

بود که صدر نشینان بارگاه قبول
کنند گوشهٔ چشمی باهل صفّ نعال

این صورت و حقیقت هر دو داخل دائرهٔ شریعت علیه است و مأخوذ از سنن صوریه و انوار معنویهٔ نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة یکی صورت شریعت است و دیگری حقیقتِ شریعت پس معدن همه کمالات شریعت غرا آمد و هیچ کمالی

نمانـد کـه ورای شـریـعـت حـقـه بـدان احـتـیاج افتد معرفة الله را بمعنی ادراك بسیط که اهـل الله قـرار داده انـد و کـمال انسانی را بآن منوط ساخته نیز تمامی و کمال آن مربوط بفنا و اطمینان نفس است.

بیت:

هیچ کس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا

پس عقلای اولی الابصار را ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تـأمل شافی نمایند هرکه این دولت مطلوبه دارد فطوبی له و بشری آنچه مقصود از خلقت او بـود بـجـا آورد و نـعـمـت در حق او تمام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جای بوی بمشام او برسد از پی آن برود.

بیت:

ترسم که یار باما ناآشنا بماند
تا دامنِ قیامت این غم بما بماند

والسلام اولاً و اخراً.

مکتوب شصت و پنجم (٦٥)

بمولانا حسن علی در ترغیب برترك تسو یف و نفی ارادت.

حـقـقـنـا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفو یة علی صاحبها الصلوة و الـسـلام و الـتـحـیـة و خـلـصنا عما یشغلنا عن المعرفة الالهیة. مخدوما اشرف عمر که ایام جـوانـی اسـت و هـنـگام درستی قوی و جوارح گذشته میرود ارذل عمر رسیده می آید افـسـوس کـه اشرف اشیارا که معرفت الله است بارذل عمر که موهوم محض است حواله نموده آیـد و اشـرف عـمـر در هوا و هوس که ارذل اشیاست صرف یابد **(هلك المسوفون)** مـقـصـود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفت است درین نشأ فانیه و کسب رضای مولای

حقیقی است درین مهلت یسیره و امثال ما بوالهوسان درپی آرزوهای بیهوده تا کی ازین دولت مطلوبه محجوب باشیم و تاچند به ارضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانه دور و مهجور گردیم (**اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْآ اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...*الحدید:۱۶**) حاجز حصین و مانع قوی از معرفت کامروائی و هوا پروریست و آرزوها لاطائل و امانی بیهوده هر چه مقصود تست معبود تست شنیده باشید (**اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰیهُ...*الجاثیة:۲۳**) نص قرآنی ست.

بیت:

عشوهٔ ابلیس از تلبیس تست ★ گرکنی یك آرزوی خود تمام
در تو یك یك آرزو ابلیسِ تست ★ در تو صد ابلیس زاید و السلام

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

بحضرت مخدوم زادهٔ عالی قدر جامع علوم ظاهری و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربه در بیان مذهب علما در مسئلهٔ کلام الٰهی جل شانه و تدقیقی که درین مسئله حضرت مجدد الف ثانی راست.

مذهب اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم در مسئلهٔ کلام آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی از ازل تا ابد متکلم است بکلام واحد بسیط حقیقی تکثر و تفصیل را دران گنجائش نیست میفرمایند که از همان یك کلمهٔ بسیط امر و نهی ناشی گشته و همان کلمهٔ بسیط استفهام و تمنی و ترجی و اخبار و وعیذ و وعده صدور یافته و همان کلمهٔ بسیط است که فرقان و توراة نام یافته و بزبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت ایشان مارا رضی الله تعالی عنه درین مقام مقالهٔ مفرده است و تدقیقی است بعد تحقیق و آن آنست که در کلام الٰهی جل شانه باوجود اجمال و عدم تجزی تفصیل هم ثابت است و وسعت و تمیز هم کائن باوجود بساطت أمر از نهی ممتاز است و اخبار از انشا جدا چنانچه در مرتبهٔ ذات تعالی باوجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نماید چه وسعت و تفصیل

نیز از صفات کمال است قال الله تعالی و تقدس (**...وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* آل‌عمران : ۳٤**)

باید دانست که اجمال و تفصیل که درانمرتبهٔ علیا اثبات می نمائیم نه آن اجمال و تفصیل است که در فهم ما در آید و مدرك ما گردد که آن موجب تبعض و تجزی است تَعَالَی الله عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيراً بلکه در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگون است (**عرفتُ رَبِّی بجمع الاضداد.**) این معرفت هر چند ورای طور عقل است اما مؤید بکشف صحیح و الهام صریح است و تمیزی که علماءِ کرام نفی آن نموده اند تمیزی ست که از قسم چون و چند است که منافی بساطت است.

فائده چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیاده است از لفظ تفصیل و کثرت چه لفظ تفصیل و کثرت موهم تبعض و تجزی است بنابران اجمال و وحدت را برای اطلاق بران حریم متعال اختیار نموده اند و الا او تعالی ازین اجمال و تفصیل که مدرك ما است منزه و مبراست و اگر وحدت و وسعت بیچون گیریم هر دو ثابت است فافهم ولا تکن من القاصرین.

مکتوب هفتادم (۷۰)

بملا محمد افضل ولد شیخ بدر الدین سرهندی در معنی حدیث (القبر روضة من رياض الجنة) **بابیان بشارتی که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن مبشر گشته بودند.**

بسم الله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم وآله اجمعین در حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام و التحیة آمده است که (**القبر روضة من رياض الجنة**) مراد از روضه بودن قبر آن ست که حجبی ومسافتی که میان بقعه قبر و جنت بوده است مرتفع میگردد وهیچ پردهٔ ومانعی دران هر دومقام نمی ماند گوئیا بقعه قبر را فنای و بقای بجنت حاصل می گردد فافهم و هذا معنی قوله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم (**ما بین**

قبری و منبری روضة من ریاض الجنة.) باید دانست که این قسم روضه مر اخصِ خواص راست هر مومن را میسر نیست غایة ما فی الباب چون قبور مؤمنین صفائی و نورانیتی پیدا کند استعداد آن حاصل میشود که پرتوی از جنت برای قبور منعکس گردد و حکم آئینه تصفیه کرده می گردد.

مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایة اتباع سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوات واکمل التحیات نیز مبشر شده بودند که روضهٔ متبرکه که قبر آنحضرت در آن ست و صحن قدیم آن روضهٔ مقدسه روضه ایست از ریاض جنت می فرمودند که مبشر شده ام بآنکه اگر مشتی از خاك آن روضهٔ مبشره در قبر شخصی بیندازند امیدواریهای عظیم است فکیف من دفن فیها الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین.

مکتوب هفتاد و هشتم   (۷۸)

بمیر محمد ابراهیم ولد سیادت دستگاه میر محمد نعمان در ترغیب بر تحصیل رابطه وفنا فی الشیخ واتباع سنت واختیار صحبت شیخ کامل وفنا فی الله که قدم اول این راه است

بسم الله حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم سیادت و نقابت پناها در طریقهٔ ما مدار وصول درجه کمال مربوط برابطهٔ محبت است بشیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که بشیخ دارد اخذ فیوض وبرکات از باطن او می نماید و بمناسبت معنویه ساعة فساعة برنگ او می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنای حقیقی است ذکر تنها بی رابطه مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالبا مشروط برابطهٔ محبت و فنا در شیخ است آری این رابطه تنها با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل است و در سلوك و تسلیك اختیاری که بطرق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف اوراد و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضت و اربعینات و به پیر طریقت باین مثابه رجوع نیست و در این طریق که طریقهٔ صحابهٔ کرام است علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبت

شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و صبیان و شیوخ و احیا و اموات برابرند ریاضت درین طریق عالی که متضمن اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه است حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند اگر پرسند که معتقد درویشان خانواده حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم چیست بگو اعتقاد اهل سنت و جماعت و دوام عبودیت که بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیری بلکه ذهول از صفت آگاهی بوجود حق سبحانه در یافت این سعادت عظمی بی تصرف جذبه که عبارت از ظهور محبت ذوقیه است میسر نیست هیچ سببی در طریق جذبه قوی تر از صحبت کسی که سلوك او بطریق جذبه واقع شده باشد نیست اگر حق سبحانه بمحض عنایت بصحبت کسی رساند که اثر تصرف جذبه که عبارت از آگاهی است بحق سبحانه بر سبیل ذوق و دل را درین آگاهی لذتی هست ظاهر شود باید که سعادت خودرا در تسلیم در کلی و جزئی باو داند و شقاوت خود را در اعراض ازو داند همیشه اوقات خودرا مصروف نگاهداشت ادب او گرداند از هر چه منکر اوست خویش را نگاهدارد و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچه هر چه محبوب او باشد محبوب خویش گرداند هر چه منکر اوست بالطبع آنرا کاره باشد تا بصفتی گردد که جز مراد او مراد دیگرش نبود و همه مرادها از ساخت سینه اش رخت بر گیرد چون حال اینجا رسد شاید که آن وصف که بر دل عارض شده است بقا یابد تمّ کلامه. بزرگان این طریقه گفته اند **مصرع:**

سایهٔ رهبر به است از ذکر حق

و سایهٔ رهبر را اشارت بطریقه رابطه کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ

است بطرزی که در این طریق معهوده است یعنی طریقهٔ رابطه طالب مبتدی را سودمندتر است از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید متوسطی باید ذو جهتین که از عالم علوی حظی فرا گرفته بعالم سفلی برای دعوت وارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت او از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان آن رساند پس طالب رشید هر چند وجوه مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **بیت:**

زان روی که چشم تست احول * منبع نور پیر تست اول

و چیزهائی که محصل مناسبتند بشیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب او است ظاهرا و باطنا هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشند و اتباع او است در عبادات و عادات و مرادات خودرا تابع مرادات او ساختن و در همه امور خودرا باو سپردن کالمیّت بین یدی الغسال

و طریقهٔ رابطه از اجل این امور است و اشد مناسبت بشیخ پیدا می کند و مستهل امور مسطوره است که محصّل مناسبت اند وچون نسبت رابطه غالب می آید خودرا عین شیخ میبیند و بلباس و وصف او خودرا موصوف می یابد و هر کجا می نگرد صورت شیخ می بیند **بیت:**

ازین بتان همه در چشم من تو می آئی * بهرکه مینگرم صورت تو می بینم

مخدوما از نشأ طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق سبحانه می فرماید (**الا لله الدین الخالص * الزمر: ۳**) طالب حق را گزیر است که در طلب و محبت او تعالی یك جهت و یکرو بود که این امر خطیر شرکت را بر نمی تابد هر قدر که بکثرت آویخته است و جهات کثرت با خود دارد و لو بالطلب و العلم و المحبة از وحدت حقیقی دور و مهجور و هر چند اسقاط کثرت نماید چه از روی توجه و التفات و طلب و چه از روی دید و دانش بوحدت اقرب بود تا سالك در صدد اسقاط ست در مقام طریق است و

چون معامله از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی وارهد بحقیقت برسد در این مقام دل را آنقدر انقطاع از ماسوی و نسیان آن دست می دهد که اگر سالها بتکلف یاد و احضار ماسوی نماید میسر نشود و بیاد نیاید این کمال نخستین است از کمالات ولایت و شرط ست مر کمالات دیگر را و این معامله معبر بفنای قلبی است سعی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد ازان سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود مصرع: در خانه اگر کس است یك حرف بس است



مکتوب هشتادم (۸۰)



بمیرزا محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی روضه مبارك حضرت ایشان خود و شرافت بلدهٔ سرهند

الله تعالی بحصول مرادات مکرم داراد بلکه از جمیع مرادات تهی کناد و بارادت خویش قیام دهاد مقام بندگی که نیستی و بی وجودیست وصف ارادت را بر نتابد که منبئ از هستی و خودی ست و نقطهٔ هستی و انانیت بر سینهٔ محب کوه قاف است و سد سکندری که رفع آن بی سابقه کرم امکان پذیر نیست مجرد اعمال صوریه بی جذبات قویه معنویه ازین گرداب نمی بر آرد و تا نائره آتش شوق در باطن مشتعل نسازند و عشق شرکت سوز ندهند نجات و تخلص ازین بار گران محال است تا سالك در بند ارادت خود است مرید است و چون از ارادت و مرادات وارهد و بارادت او تعالی قائم شود از مقام ارادت بر آید مقام شیخی را شاید.

درین جزو زمان این معنی که کمال نخستین است از کمالات ولایت و همچنین سائر کمالات ولایت از مزار فائض الانوار قدوهٔ کبار حضرت پیر دستگیر قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس مفاض و مستفاد است و مجاوران آن روضهٔ منوره بلکه طالبان اطراف و اکناف که از روی صدق می آیند و سر نیاز بآن سدّهٔ سنیه میسایند ازین دول مستفیض و مستفید میگردند و از یك نوش بصد جوش و خروش ترك خویش نموده بمطلب پی می برند امروز بقعهٔ سرهند از کثرت فیوض و انوار و از بسیاری ظهور اسرار

رشك هند و غیر هند است آنرا از هند ندانند که دریچهٔ ولایت است خاك هند با آب ولایت یکجا شده است و بادهٔ محبت با افیون جمع در طینت آن باهم آمیخته لا جرم از جوش سکر عین و اثر را از طلبهٔ آن بربوده است سرو دستار از رقاصان آنجای برداشته خوش گفت **بیت:** ازان افیون که ساقی در می افگند * حریفان را نه سر ماند و نه دستار

مع ذلك از شربت جمع الجمع سیرابست واز شیر صحو ودعوت تر وتازه این همه هدایت و ارشاد اثر آن ست و این دید و داد پرتو آن تا کجا لطافت طینت این بقعه را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و ایثار آنرا ظاهر سازد که از طالبان هوشمند مخفی نیست و بر منصفان صفاکیش پوشیده نه از بحار اسرار آن گهری بدست می آید که درجائهای دیگر کمیاب است و از خمخانهٔ آن بکام مشتاقان شربی می رسد که از آفاق و انفس می برد **مثنوی:** بس کنم خود زیرکان را این بس است * بانگ دو کردم اگر درده کس است

و السلام اولا و آخرا.



مکتوب نود ویکم (۹۱)



بشیخ طاهر بدخشی جونپوری در اظهار محبت حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه بمراتب قرب و ارشاد ترقیات بخشاد خدمت معارف آگاه دور افتادگان را فراموش نساخته باشند چون بموجب **(المرء مع من احبّ)** هرجا که ارتباط حبی در میان است معیت معنوی باندازهٔ آن نیز ثابت است امید است که تمادی ایام مفارقت فتوری در نسبت سابق نیارد بلکه اگر ارتباط حبی مذکور قوی تر گردد چنانچه متوقع از دوستان است نسبت مسطور نیز زیاده تر شود و بیش از بیش گردد این فقیر را بجماعت که بشرف خدمت و پای بوسی حضرت قطب المحققین قدوهٔ خدا طلبان حضرت ایشان مشرف گشته اند نسبت علیحده است در نظر ازعالم جدائند بکسی مناسبتی ندارند چه این جماعه مرایای محبوب اند و نشانی ازان بینشان دارند جذبهٔ محبوب هنگام غیبت او خصوصاً بغایت محبوب و مرغوب اند نزد والهان

و شیفتگان قدر این جماعت بیش از بیش است هر چند این جماعت بی پروا باشند و از لوازم ارتباط مسطور دور بوند اما نزد ما مردم نهایت عزیزند و خدمت و محبّت شان بر ما لازم بهر حال از دعا غافل نباشند و توجه نمایند که فردا در زمرهٔ محبان و خادمان آنحضرت یکجا محشورگردیم و در تهِ لوای مبارکش جا یابیم (...رَبَّنَآ اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ* التحریم :۸)

مکتوب نود و دوم (۹۲)

بشیخ حمید احمدی در ترغیب بر تحصیل طریقهٔ بندگی و بیان معالجهٔ عجب در اعمال.

محبت آثار اخوی شیخ حمید دعا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات مردانه باشند و کمر همت را در خدمت مولی جل وعلا چست بر بندند امروز روزِکار است روز أجر فردا ست در وقت کار منتظرِ أجر نشستن فی الحقیقت خود را از أجر باز داشتن است و در أدای خدمات مقید بلذّات نباشند اگر لذت دهند نعمت است و اگر ندهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت است که معادات نفس و مخالفت هواست نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس است آن لذت و راحت دیگر است که ازان طرف عطا شود ونفس و هوا را اصلا دران مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را بفقد آن موقوف نمی توان داشت در تحصیل طاعات بجان کوشند و امید نجات از رحمت جو یند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهمند و عائد بتوفیق او دارند و حول و قوة خود را اصلا دران دخل ندهند تا از عجب بر آیند و اگر احیاناً حول و قوة را بخود عائد بینند ازان نادم و مستغفر بوند تا طاعات ناچیز نگردد و باثم متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال و طاعات در نمانند هم طاعات کنند و هم استغفار ازان طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و امیدوار باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول و قوة نماید و اعمال را قابل قبول سازد.

بیت:
چشم دارم که دهی اشك مرا حسن قبول
ای که دُرْ ساختهٔ قطرهٔ بارانی را

بزرگی گفته **اَعْمَلُ وَ اَسْتَغْفِرُ** طریق بندگی اینست اللّهم مغفرتك اوسع من ذنوبی و رحمتك ارجی عندی من عملی.

بیت:
دادیم ترا زگنج مقصود نشان
گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

والسلام.

مکتوب نود وهشتم (۹۸)

بمولانا حسن علی در بیان طریقهٔ مرضیهٔ عبودیت.

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی مولانا حسن علی می رساند احوال فقرای این حدود بحمد الله سبحانه مقرون بعافیت است خیریت احبهٔ دور افتاده **مأمول ومسئول** باید که احوال را نو یسان باشند واوقات را معمور دارند ودر اهم امور صرف نمایند و در سرّ و علانیه بخوف و تقوی بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات سازند و احیای لیالی را از مغتنمات شمرند و شبهای تار را باذکار و افکار و گریه و زاری و تذکر ذنوب و تفکر گور و قیامت منور دارند و مهما امکن عمل سنت را از دست ندهند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند که دوام حضور مع الله سبحانه بی مزاحمت اغیار حاصل کنند و همت بران گمارند که نفس حاضر نیز ازمیان بر خیزد تا حضور او باو صورت بندد واوصاف و اخلاق او بجای اخلاق و اوصاف این نشیند و انانیت اماره رو بزوال آرد، خوش گفت.

شعر:
چو جان آئی بجان من نشینی ★ توئی از هر دو عالم آرزو یم
مرا دیگر بجای من نه بینی ★ ترا چون یافتم از خود چه گو یم

بالجمله اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جل و علا بر مرادات خود در باید گزید بلکه خود را از همه منتسبات تهی باید دید کلمهٔ **لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ** را ازو باید شنید **(...اِنَّهُ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ* هود: ۷۳)** طریقهٔ بندگی این است انه میسر لکل عسیر و هو علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر امید که این بی حاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرده باشند که دعای ظهر الغیب اقرب باجابت است.

مکتوب صدم (۱۰۰)

بمیرزا لطف الله در بیان حاصل طریقهٔ علیهٔ صوفیه و ذکر بعضی نصائح.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بورود صحیفه گرامی مشرف گردید چه نعمتی است که در عنفوان جوانی و تهیهٔ ا سباب عیش و کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سویدای دل پیدا آید و هوای هو یت غیب از جبین جان هو یدا باشد محبت درویشان اثر آن است و نیاز به ایشان بیّنهٔ واضح بران پیر انصار قدس سرّه می فرماید الٰهی چیست این که دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت محب این طائفه با این طائفه است **(المرء مع من احب)** شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مغتنم دانند و قوت آنرا صرف خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت پیری وسستیء قوی بر تقدیر حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است **(سبعة یظلّهم الله فی ظله یوم لاظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلك وتفرقا علیه و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما ینفق یمینه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه)** رواه البخاری و مسلم و غیرهما.

سعی فرمایند که برشش عمل اخیر قیام نمایند و بنیابت امام بر عدالت مستقیم باشند بدانند که حاصل طریقهٔ بزرگان ما قدسنا لله سبحانه باسرارهم العلیة اتباع سنت

است و اجتناب از بدعت و دوام توجه و نگرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از اشیاء گسسته شود و از رقیت ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل را حضور و آگاهی بمطلوب حقیقی بنوعی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود حضوری که غیبت در قفای آن بود نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی ملکه نشود و وصف ذاتی او نگردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره این نسبت شریفه متصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را چون بفضل او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پدید آید درین هنگام شهود **بود بی وصف شاهدی و مشهودی بعد ازان بمقتضای (من قتلته فانا دیته) بوجود موهوب** موجود گردد درین هنگام سیر معشوق در عاشق است، خوش گفت.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
کان پذیرای صورت از نورست

و آنچه در بالا گفتم که حاصل طریقهٔ بزرگان ما الخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان ورای این گفتگو است سریست که تعبیر آن بامثال این عبارات متعسر بلکه متعذر است من لم یذق لم یدر باید دانست که دریافت این معانی مسطوره بذوق و وجدان بی طول صحبت و خدمت اکابر این طریق عالی دشوارست ازین عاصی مهجور که از تذکر این امور لرزان و هراسان است دریوزهٔ حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر هر چند از راه محبت این طائفهٔ علیه ایمانی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت است نیز باید که ناقص باشد چه محب را اطاعت محبوب لازم است ان المحب لمن هواه مطیع و چون اطوار این اکابر در خود کمتر می یابد متفرع علیه آنرا چگونه بر وجه کمال یابد آری بمقتضای **حدیث قدسی (انا عند ظن عبدی بی) چون حسن ظن باین فقرای دور از کار دارند یحتمل که باندازهٔ ظن شما باشما معامله فرمایند.**

بیت:

می تواند که دهد اشك مرا حسن قبول
آنکه دُرْ ساخته است قطرهٔ بارانی را

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی.

مکتوب صد ویکم (۱۰۱)

بسیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق حصول نسبت صوفیهٔ علیه تحلی است به احکام شرعیه.

بسم الله حامداً و مصلیاً علی رسوله الکریم الله تعالی ذات با برکات را مشمول **الطاف داشته مسند آرای ارشاد داراد و از هستی موهوم متخلع ساخته بدوام نیستی** موصوف کناد تا هستی حقیقی جلوه فرماید و خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی ست و وجدانی بگفتن ونوشتن راست نمی آید و بنظر و فکر این معما نمی‌کشاید که با وجود تکالیف سماوی نابودن بچه معنی است و بودن و نابودن دریك وقت چگونه باشد **(عرفت ربی بجمع الاضداد)**. **عزیزی گفته در هرچیز رحمت‌است الا در عشق که میکُشند و** از کشته دیت می‌خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی گذارند و مصداق این نسبت تحلی است باحکام شرعیه چه کمال آن بفنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنه جز موافقت نیاید و مخالف و مداهن شریعت که دعوای این نسبت نماید از مغز جز پوست حاصلِ ندارد وآنچه دارد از راه استدراج است **(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ*آل عمران:۸۵)** امید که این دور از کار را از دعای خیر منسی نسازند و در اوقات مرجوه استقامت او خواهند. فان الاستقامة فوق الکرامة والسلام.



مکتوب صد و دوم (۱۰۲)



باحبهٔ اکبر آباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نعمان در تذکیر بر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تحذیر از حرمانِ آن.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تذکاریست ازین خستهٔ دلفکار برای احبهٔ هوشیار (**...فَاعْتَبِرُوا يَآ أُولِي الْأَبْصَارِ* الحشر: ۲**)بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق است جل وعلا و در معرفت اقدام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هرکس در معرفت بقدر عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیه این طائفهٔ علیه است و قدر مشترك است ولابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنای در معروف صورت نمی بندد.

بیت:

هیچ کس را تا نه گردد او فنا ★ از تست حجاب تو یقین است
نیست ره در بارگاه کبریا ★ شرط همه رهروان همین است

می بین ومگوی مذهب این است
می باش و مباش مشرب این است

پس بر یاران هوشمند نا گزیر است که درحاصل کار ونقد روزگار خود نیك تأمل فرمایند هرکه را معرفت مسطوره حاصل است فطوبی له و بشری باید که این حاصل را صرف امور غیر حاصله نماید و همت بر آن گمارد که اصل را در رنگ ظل واگذارد و هر که را بمعرفت راهی نکشودند و درد طلب وفقد این دولت نیز ندادند فالویل له کل الویل آنچه مقصود از خلقت او بود ادا ننمود و امری را که در این نشأ از وی طلب داشتند بجا نیاورد و بامور دیگر پرداخت و تعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نمود و سرمایهٔ عمر گرامی را در هوا ولایعنی مصروف ساخت و زمین استعداد خود باوجود حصول اسباب معطل گذاشت کمال انفعال است که مطلوب را درین مهلت قلیله باوجود دعوت بآن درآغوش نا کشیده ازین دعوت گاه رخت بربندد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش

در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید و عذاب بُعْد و حرمان بدتر از عذاب جحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات نعیم است فیا ویلتا علی من اعرض عن الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دو باره در دنیا آمدنی نیست **(وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيلاً* الاسراء :۷۲)**

بیت:

ترسم که یار باما نا آشنا بماند
تا دامنِ قیامت این غم بما بماند

می آرند که استاد ابو القاسم قشیری[۱] رحمة الله تعالی علیه بو علی دقاق[۲] را قدس سره پس از وفات بخواب دید که بسیار بیقراری می کرد و می گریست گفت ای استاد چه بوده است مگر باز گشتن بدنیا می بایدت، گفت آری ولی نه از برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا بر گیرم وهمه روز بر یك یك در شوم وحلقه و عصا بر در بزنم و بگویم نکنید نمی دانید که از که باز می مانید.

بیت:

صاحب خانه را دهم آواز — عمر بگذشت در پریشانی

کزپی هیچ ماند از همه باز — بنگری کز چه باز می مانی

پس بر امثال ما مهجوران لازم است که عمر گرامی را بخوض این معانی بدیعه صرف نمائیم و درین زندگانی فانی حکمت وصول بفقه آن اصول خواهیم و از سیر صالحین و نعت عارفین بیان این معانی و تفسیر این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جای که بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن شویم هر چند دست طمع از نقد این گنجینه تهی بود باری از طلب و درد فقد آن فارغ نباشیم و از جرگهٔ متمردان بیرون شویم خوش گفت

بیت:

بچه مشغول کنم دیدهٔ دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا میخواهد

طالب را باید که طلب خود را آرام ندهد و همواره مضطرب باشد . ابو بکر طمستانی قدس سره گفته که تصوف اضطراب ست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچگونه بماسوای او اُنْس و الفت نمی گیرد و گفته اند مرید را

(۱) ابو القاسم عبد الکریم قشیری شافعی توفی سنة ٤٦٥ هـ. [۱۰۷۳ م.] فی نیشاپور
(۲) ابو علی حسن دقاق توفی سنة ٤٠٥ هـ. [۱۰۱٤ م.] فی نیشاپور

بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطوراست(...حَتّٰی اِذَا ضَاقَتْ عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَیْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ لَامَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّا اِلَیْهِ...* التوبة :۱۱۸) چون طالب آواره بدین صفت شود بمصداق (...ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا...* التوبة :۱۱۸) امید است که بحر بخشش بجوش آید و عاشق صادق را ازین خروش بر آرد و دریچهٔ از معرفت در باطنش بکشاید نشانی ازان بینشان پدید آرد و در جرگهٔ (رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ...*النور :۳۷) در آرد و بصفت (...لَا یُصِیبُهُمْ ظَمَاٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ...* التوبة : ۱۲۰) متصف سازد.

بیت:
بس کنم خود زیرکان را این بس است
بانگ دو کردم اگر در ده کس است

مامول از دوستان مقبول آنست که این دور افتاده را از دعاهای مرجوه منسی نسازند و دریوزهٔ حصول معانی مزبوره در بارهٔ او نمایند(...اِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ* هود :۶۱) (...رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* التحریم :۸) وصلی الله تعالی علی سید المرسلین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و علی آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی ملائکته المقربین وعلی عباد الله الصالحین.

مکتوب صد و سوم (۱۰۳)

بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار محبت و دید قصور اعمال.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاه این احبهٔ دور افتاده را از دعای خیر منسی نسازند رابطهٔ حب معنوی و شوق ملاقات صوری که این احقر را بجناب شماست محتاج تحریر نیست چون دل را بدل راهی ست بحقیقت جامعهٔ خود رجوع فرمایند المجاز قنطرة الحقیقة اینجا سرّیست پس شگرف (ان الله خلق آدم علی صورته) اظهار آن سرّکار این دل افگار نیست ازکریمه (...اَنَّ اللّٰهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ

وَقَلْبِهِ ... *الانفال: ۲۴) اگر توانند بآن سرّ پی برند شاید که این کریمه بحریست بی پایان غواصی باید که فرائد روزگار را از آنجا بدست آرد **(اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... * قٓ: ۳۷)** سبحان الله سخن از حوصلهٔ خود بیرون رفت و بجای شد که از آنجا خود در راه ست امثال ما مردم بو الهوس را با این قسم سخنان چه نسبت شخصی که مستغرق لجهٔ عصیان بود اورا فکر آثام و ماتم ذنوب خود داشتن از همه امور اهم است امروز یا فرداست که یکایك طپانچهٔ مرگ بر روی عیش خوشگوار می رسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامهٔ پر از عیوب این کس در حضرت علام الغیوب آشکارا میشود وسوء معاملهٔ او بآنحضرت هویدا میگردد فیا خجلتا علی ما عملنا و یا حسرتا علی ما فرطنا **(... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَآ اَوْ اَخْطَاْنَا... * البقرة: ۲۸۶)**

مکتوب صد و چهارم (۱۰۴)

بمیرزا عبید الله در تحقیق فنای نفس و دلالت بر التزام آداب شرعیه و ورائیت مطلوب جل و علا.

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند بمطالعهٔ صحیفهٔ لطیفه و احوال پسندیدهٔ آن گرامی برادر خوشوقت وملتذ گردید. نوشته بودند که دل از کار اذکار مأموره آرام پذیر نیست و همگی افعال را نسبت بخود جز اضافت تهمت و همی نمیداند و وجود خود را بلکه جمیع وجودات را در تحت قهرمان وجودی که لا و هو در نفی و اثبات او بمراحل از پسماندگان اند مضمحل می یابد و بتکلف در ادای اوامر و اجتناب نواهی قهراً للوقت نموده بجای می آرد.

مخدوما این مراقبه و این دید لطیف و اصیل است و کمال این مراقبه آنست که این نسبت وهمی اوصاف و افعال هم بخود نه بیند و این افعال و اوصاف درست باصل حوالت نماید و خود را بعدم صرف ملحق یابد ولاشیء محض و نیست ساذج بیند تا از خود بانا نتواند تعبیر نمود علامتش آن ست که در خود نه ذکری یابد و نه توجهی نه همتی بیند

و نه حرارتی از دل تحرك ذکر و توجه مذکور مطلقاً مسلوب شود و اگر احیاناً در دل حرکتی یا توجهی و حرارتی فهمد دلیل عدم صفائی مراقبهٔ مسطوره نماید دل را آرام ذکر آن هنگام بود که نفس ذکر ثابت باشد ذکر و توجه از مباعدت و کمال مبائنت مشعر است و چون این گمان از میان بر خواست نماند الا الواحد القهار نه بآن معنی که ممکن واجب گشت و بآنحضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیر واقع ست بلکه بآن معنی که ممکن نماند و از خلعت موهومهٔ خو یش تجرد گزید و واجب بر صرافت اطلاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از لحوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بخود است خوش گفت.

شعر: و لوجهی من وجهه قمر ★ ولعینی من عینه کحل

و اذواق دیگر که نوشته اند بهترین همه آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع واردات آداب و حدود شرعیه را نیك رعایت نمایند و بترك ادبی از آداب آن مساهله نکنند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاهر شود بدانند که آن از راه سکر و غلبهٔ محبت است و حق منجی همان است که علما بیان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوك حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری ست از ماسوای مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیدهٔ بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود نبود حتی که اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریك ذات مجرد نباشد و گرفتاران احدیت مجرده شرکت امری را راضی نیستند و همه مشهودات و محبت را در تحت لا آورده نفی می‌نمایند خواه اسم بود و خواه صفت و شما می نو یسید که وجود صور خیالیه را چون ظلال شیون صفات می دانند نفی آنها باعث انخلال وقت می شمارد و به یقین مبین نصب عین علمی شده که هریکی از مخطی ومصیب در تحت فرمان قهرمان وجودند و تلو ین اینها را ملون دیگر است.

مخدوما هر چند همه در تحت فرمان قهرمان وجودند لیکن باید که متعلّق طلب و محبت مرتبهٔ باشد که هیچ نسبت واضافت بآن ذروهٔ علیا راه نیافته باشد و وراء مشهودات ومتخیلات بود از ظهورات و ظلال رو تافته مطمح همت جز ذات ظاهر که وراء

این مراتب است چیز دیگر نباشد باید که همه مشهودات را در تحت لا آرند تا منتفی گردند بحمد الله سبحانه که امثال این مشهودات بنظر پست در آمده است که نوشته اند که این همه کشاکش از نارسیده گیست التماس **خلاصی** از ماسوا از توجه بندگان خداوندی دارد اللّهم ارنا الحق. وآنچه نوشته اند اگر امر ایراد پذیرد دل را تابع وقت سازد.

مخدوما هر واردی که روی نماید شکر آن بجای آرند و بعد از حصول تمکن دران طالب ترقی ازان باشند و هل من مزید گو یان بورای آن پو یان بوند.

بیت:

نه حسنش غایتی **دارد نه سعدی را سخن پایان**
بمیرد تشنه مستسقی و در یا همچنان باقی

اِلٰی اَنْ یَبْلُغَ الْکِتَابُ اَجَلَهٗ.

مکتوب صد و بنجم (۱۰۵)

بشیخ محمد صالح تها نیسری در فضیلت فقر و ترغیب بر تحصیل فنا.

مکتوب مرغوب اخوی اعزی شیخ محمد صالح رسیده خوشوقت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند بر فعل و ارادت حق سبحانه راضی بلکه ملتذ باید بود و سختی فقر و تلخی فاقه را نعمت خوشگوار دانسته آن را مرآت فعل وصفت جمیل علی الاطلاق باید تصور نمود و شیوهٔ مرضیهٔ حبیب خداوندی جل سلطانه که مقصود است از خلقت و مرکز دائرهٔ خلت و محبت است باید دانست حدیث نفیس **(الفقراء الصابرون جلساء الله غداً یوم القیامة)** شنیده باشند حیات دنیاوی چند روزه بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت یسیره ناگزیر است و علاج علت معنوی که عبارت از گرفتاری است بمادون حق سبحانه از اهم مهام. دلی که گرفتار غیراست ازو چه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه ست وقتی متحقق شود که ماسوٰی را در دل گنجائی نبود لاحباً و علماً بحیثیتی که اگر بتکلف یاد **اشیا** نماید بیادش نیاید بواسطهٔ

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مهبط انوار قدم می گردد و محل تجلیات غیر متکیفه می شود.

مصرعه: این کار دولت است کنون تا کرا دهند

(...**وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ* المطففين :۲۶**) والسّلام.

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بخواجه محمد فاروق در آنکه در محبت ذاتی جلال زیاده از جمال لذت بخش است.

الحمد لله فی السرّاء والضرّاء و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و اٰله الاصفیاء مصیبتی که درین ایام بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تألم احبهٔ دور افتاده گردیده (...**اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ* البقرة :۱۵۶**) لیکن چون فعل حق است جل و علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید، دولتمندانرا وسیلهٔ وصول آنجناب عالی ست و این مرارت صوری سبب چندین **حلاوتهای معنوی است.**

بیت:

می تلخ است چو جور گلعذاران ★ که هر چندش خوری باشد گواران

هر آتش کان بیفروزد بتِ سیم ★ **خلیلان** را بود باغ براهیم

لذتی که از راه جلال وایلام محبوب ست عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام اوست چه لذتِ اولی از شائبهٔ حظ نفس مبراست و خالص مراد محبوب ست بخلاف لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی ست بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیحده دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی استوای ایلام و انعام است و زیادتی ایلام نشان دیگر دارد و آنی دیگر آرد خوش گفت.

بیت:

آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست

آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

صحائف شریفه پی درپی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود چون قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنابران ازان تقاعد نمود والسلام.

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

بشاه فضل الله برهانپوری در عظمت مطلوب و بزرگی طالب صادق.

بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنایات رحمانی جل شانه ممتاز باشند نمیداند که به احبهٔ دور افتاده چه نو یسد لطایف محبوب زیاده از آنست که زبان زد این هرزه **گوی** گردد و نفایس معشوق **برتر ازان** ست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید هرگاه تذکر و خطور آن دقائق هوش بر بود و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد که زبان در میدان ترجمان آن اسرار گنگ باشد و قلم در بوادی تعبیر آن بشگافد بیچارهٔ مشتاق را معامله **بجای** می رسد که تصور و خطور اورا هم آنجا بار نمی دهند دیگران بحقیقت او چه پی برند.

بیت: دلها همه آب گشت و جانها همه خون
تا چیست حقیقت از پس پرده برون

بلی غیرت معشوق باندازهٔ احسان اوست هر چند احسان بیش غیرت بیش.

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

به محمد فاروق ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی در نصیحت.

برخوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی **کوشش** بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت **نا جنس و اهل** تفرقه و اهل بدعت محترز باشند و باطن را به نسبت ماخوذه معمور دارند و در دوام آن **کوشند** و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نعمتی است که ظاهر باحکام شرعیه متحلی باشد و باطن بآن نسبت معمور بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مغتنم شمرند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریقی که دلالت نمایند مهما امکن آنرا مرعی دارند و احوال را نو یسان باشند و بر محبت فقرا مستقیم بوند. والسلام.

مکتوب صد و نهم (۱۰۹)

بخواجه محمد فاروق در تفضیل حالتی که در قیامت و موت و نوم رو دهد بر نسبتی که درین دار حاصل شود و در یقظه رو دهد و چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کمل بوند که **دنیای** ایشان را حکم آخرت بود.

بسم الله الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی رسوله الکریم و علی من تبعه فی سلوك المنهج القویم. مخدوما استماع یافته که سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و مهما امکن بامور مالایعنی نمی پردازند حمدا لله سبحانه علی ذلك چه نعمتی است که در ایام جوانی و تهیهٔ اسباب کامرانی توجهی بجناب قدس سبحانی داشته کوشش در جمعیت **اوقات نموده** آید شکر این نعمتِ عظمی را بجا آرند و در ازدیاد آن کوشند (**...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...* ابراهیم :۷**)

و بدانند که جمعیت صوری که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی ست که نصیبهٔ باطن است ولازم نیست که نسبت باطن کماهی بر ظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزلهٔ معشوق اوست ظاهر **بمثابهٔ** عاشق آن و مشکل که معشوق در قید عاشق در **آید که گرشمه** لازمهٔ معشوق است وحیا دامنگیر او. عاشق **بیچاره** هر قدر که شائق و والهٔ معشوق بود همان قدر معشوق را ناز افزاید و از عاشق گردن کشی نماید هر چند باطن بامداد ظاهر ترقی می نماید و **بدستگیری** او بمدارج قرب عروج می فرماید.

بیت:
عاشقان را نصیب از معشوق ★ جز خرابی و جان گدازی نیست

عجب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی **آن سعی** جمیل مرعی دارد باطن از وی بیگانه تر گردد و از آغوش آن دور تر رود چه طاعات و مجاهدات ظاهر سبب ازدیاد حسن و طراوت باطن است و وصف معشوقی او که ناز و **استغنا از لوازم آنست بکمال می رسد ازینجاست که در انتهای نسبت باطن از درك**

دورتر می افتد عزیزی می فرماید نسبت باطن هرچند بجهالت کشد زیبا تر بود قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درك الادراك ادراك و این تعطش و نایافت ظاهر تا زمانی ست که کارخانه ظاهر برپاست و چون خلل دران رود و ندای الرحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی یافتهٔ بصد آب وتاب بی پرده در جلوهٔ ظهور آید و مدرکه هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب او ازان نسبت ظاهر که بود ارتحال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است مشهود آنجا اتم و اکمل است و از ظلیت دور و باصالت نزدیك تراست و چون نوم را باموت اخوت و مناسبت است بعضی از دولتمندان را در حین نوم حالتی رو می دهد که شبیه حالت موت بود و برحالت **یقظه** تفوق داشته باشد.

مصرع:

زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست

تفصیل این معامله را این احقر درجای دیگر نوشته است از آنجا باید طلبید. بدانند که چون معاملهٔ برزخ صغری **بانجام** رسد و برزخ کبری رو نماید و اجزای منتشره و عظام رمیمه را جمع سازند و معامله از خلل **وا رهد** دران وقت دولت قرب بالاصاله بدن عنصری را باشد و بمصداق کریمه (**وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * القصص : ٥**) این بدن مخزون نا مراد را که چندین محن و شدائد دنیوی دیده ولکد کوبی و ایذای خلق کشیده و درته بار أوامر و نواهی فرومانده و تلخی مرگ چشیده و بخاکساری گور ساخته و بآتش فراق و سوز اشتیاق سوخته بصد خوبی و ناز درمعرکهٔ خلائق بر سریر سلطنت بنشانند و بکمال عز و جاه امام و **پیشوای** لطائف عالم امرش گردانند و برعکس معاملهٔ دنیوی که باطن درمعاملات قرب اصل ست و ظاهر تابع آن درآنجا ظاهر اصل بود و باطن تابع آن ظاهر باشد نه بآن معنی که نسبت از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه بآن معنی است که باطن به نسبت سابق متمکن بود ظاهر را امری دهند و قربی و منزلتی بخشند که باطن باوجود معاملهٔ خود بشوق و آرزو تبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را درجنب نسبت او محو و متلاشی بیند اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی.

تنبیه بعضی کمل باشند که درین نشاء آن یابند که دیگران فردا یابند امروز

ظاهر شان را بر باطن شان مزیت داده آنرا **متبوع** و این را تابع سازند و دنیای شان را حکم آخرت دهند آخرت اینها را بران قیاس باید نمود که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان مارا **بخطاب دنیای** ترا حکم آخرت دادم مشرف ساخته اند.

بیت:

اگر چه این **لحظه** ممکن کارِ شب نیست
ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

باید دانست قرب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالمِ امر هر که را **بقرب نبوت بنوازند این کمال در حق او ثابت بود.**

مصرع:

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که بجمعیت صوری باشند و **بمقتضای (المرء مع من احب) با بزرگان خود از راه محبت معیت پیدا کنند و احبهٔ دور افتاده را بدعا ها** یاد آوری می نموده باشند و السلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۹)

بمولانا محمد امین در جواب کتابت او که متضمنِ واردات بوده و وجه توفیق در میان کریمه (**...قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ... * النساء:۷۸**) وکریمه (**مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ... * النساء:۷۹**) الآیة و بیان حضور نقشبندیه و جواب اسولهٔ دیگر.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا محمد امین وصول یافته باعث فرحت و مسرت گردید زادکم الله سبحانه شوقاً و ذوقاً و توفیقاً اظهار الآم مهاجرت نموده بودند. مخدوما دنیا دار الفراق است دعا کنید که در دار السلام جمع گردیم نوشته بودند که درین ایام دید نیستی و تغیر عالمیان در هر آن از سر **تازگی گرفته.** مخدوما دید نیستی معبر بعدم است که مقدمهٔ فنا است و تغیر عالمیان در هر **آن تعلق بشهود سالك دارد چنانچه تفصیل آن بمشافهه مذکور شده است.**

و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علا می یابد و در مرآت مظاهر غلط نما جز ذات واحد مشهود نمی‌گردد و نمی داند که معبود چیست و عابد کیست. **مخدوما این دید و این شهود را مشائخ دیگر کمال می دانند و فتح الباب میفرمایند نیك و مبارك است لیکن در غلبۀ این حال آداب شرعیه را محافظت تام باید نمود و** حقوق بندگی را نیك بجا باید آورد و باید یقین کرد که این شعبده بر تقدیر صحت از راه استیلای محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فرا گیرد نسبت بمحبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته بودند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر باسلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز یابد و خلق را از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبده بر تقدیر صحت زیرا که مشهود در مرایای کثرت نه ذات واحد است تعالی.

بیت:

خلق را وجه کی نماید او ★ در کدام آئینه در آید او

نوشته بودند سبحان الله قائل انا الحق و سبحانی را ارباب ظواهر تشنیع مینمایند مگر نمی‌دانند که از نسبت غیریت چه کشاید و اهل این ورطه را چه حاصل آید الخ. بدانند که حقائق ممکنات اعدام است که بواسطۀ انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبۀ وجوب بود و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید کمالات منعکس را درست باصل می سپارد و خود را عدم صرف می بیند و بُوی از هستی و توابع آن در خود نمی یابد این زمان بفنای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خودی از وی زائل گشته و بیخ انانیت بر کنده به انا الحق و امثال آن تکلم نمی‌نماید معدوم را با موجود حقیقی چه اتحاد و کدام اشتراك مقصود از نفی غیریت انتفای شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر و کمال و این انتفای اشتراك درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراك چه در کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات افتیم وچه توفیق در میان دو کریمه که کریمه (...قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ...

النساء : ۷۸) و کریمه (**مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...*** **النساء : ۷۹**) باشد پرسیده بودند بدانند که خلق سیئات که درین جا عبارت از بلیات است از حق است سبحانه لیکن جزاء اعمال سوءِ بنده است و بشامت عمل خود مورد بلا و مصیبت میگردد چنانچه از عائشهٔ صدیقه رضی الله تعالی عنها منقول است که فرموده (ما من مسلم یصیبه وصب و لانصب حتی الشوکة یشاکها و حتی انقطاع شسع نعله الا بذنب وما یعفو الله اکثر) پس بانذازهٔ خلق بلا و ایصال آن فرموده (...**قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ...*** **النساء :۷۸**) و باعتبار استجلاب آن بکسب ذنوب فرمود **(فمن نفسك)** فلا تدافع بخلاف حسنه که تفضل محض است همه اعمال خیر بنده مکافات نعمت وجود هم نمی کند بنعم دیگر چه رسد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرموده **(لایدخل الجنة احد الا برحمة الله)** قیل ولا انت قال علیه و علی آله الصلوة والسلام **(وما انا)** و آنچه بعضی از نعم عاجله و آجله جزای عمل بنده در قرآن و احادیث آمده است آن نیز از راه تفضل است که بفضل صرف عمل بنده را باین درجه رسانند.

بیت:

چشم دارم که دهد اشك مرا حسن قبول
آنکه دُرّ ساخته است قطرهٔ بارانی را

و ایضاً وجود که بالاصالت خاصهٔ حضرت معبود است تعالی مبدأ هر خیر و کمال است پس مبدأ حسنات او بود تعالی و عدم که ذات ممکن است منشاء هر شر و نقص است پس منشأ سیئآت نفس ممکن باشد و کریمه (...**قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ...*** **النساء :۷۸**) باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچه گویند منشأ نباتات ارض است و منشأ مروارید آب باوجود آنکه خلق ازوست تعالی از نسبت نقشبندیه وحضور خاص این اکابر استفسار رفته بود بدانند که نسبت نقشبندیه وحضور ایشان شهودی ست مبرا از وصف شاهدی و مشهودی و حضوری ست برتر از نسبت حاضر و حاضریت که بحیرت تعلق دارد و دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است و این حضور را حضور بی غیب نیز گویند حضرت قدوة المحققین حضرت ایشان ما نوشته اند که اندراج النهایت فی البدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این

نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا بران عمل نماید و پی به مقصود برد.

مصرع: قیاس کن زگلستان من بهارِ مرا

و نیز **نوشته** بودند در باب نقشبندیه که می فرمایند که ما فضلیانیم که نهایت دیگران در بدایت ما مندرج است پس نهایت ایشان علیهم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوما بیان این معنی در کتب این اکابر هیچ بنظر نه آمده است معلوم نیست که کسی شرح این معما نموده باشد غیر از حضرت ایشانِ ما قدسنا الله سبحانه بسره که جواب این سوال بتفصیل در مکتوب دو یست و بست و یکم از مکتوبات جلد اول نوشته اگر شوق این **معنی دامنگیر** شود آنجا مطالعه نمایند و واقعهٔ که دیده اند که میگویند که قدوة المحققین حضرت ایشان ما از همه اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی ازین واقعه ظاهر ساخته اند مخدوما جای اضطراب نیست افضل درین جای تواند که بمعنی **انفع** باشد و بهمین معنی حضرت خواجه احرار قدس سره العزیز فرموده اند.

مصرع: سایهٔ رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورت پیر که آنرا رابطه گویند سودمندتراست مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشترین بواسیر دیده اند الحق که فقیر نیز آن انگشترین را خوش نمی کند مضمون حدیث **(من علق شیئاً وُکل الیه)** شنیده باشند نوشته بودند که بی انصافان به تهمت متهم می کنند نه این چنین ست. مخدوما اگر در شما نیست کفارت شما می شود بخاطر هیچ نیارند نعوذ بالله من الحور بعد الکور. از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و این دور افتاده را از دعا فراموش نکنند.

مکتوب صد و چهل و هفتم (۱۴۷)

بمیر محمد خافی در ترغیب بر تعمیر اوقات وذکر احادیث فضائل قضای حوائج مسلمانان و فضائل حسنِ خلق.

ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین حبیب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شفقت آثارا حیات دنیوی بغایت قلیل است و معاملات ابدی و سرمدی بآن مربوط سعادتمند کسی است که این فرصت یسیره را غنیمت دانسته ساختگی کار آخرت دران نماید و توشهٔ سفر دراز را مهیا سازد و چون شمارا حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلائق ساخته است شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده کمر همت را در روائی مهمات خلق الله چُست بر بندند و خدمتکاری عبید و آماء صاحب خود را وسیلهٔ نیل درجات دنیوی و اخروی تصور فرمایند و نیك سلوکی و احسان باخلائق و طلاقت وجه و حسن خلق با اینها و رفق و سهولت در معاملات اینان را دریچهٔ رضامندی مولای حقیقی جل سلطانه دانند و سبب نجات و واسطهٔ ترقی درجات فهمند در حدیث آمده است **(الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله)** .

احادیث چند در فضیلت قضای حوائج مسلمانان و ادخال سرور را بایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و تأنی و برد باری می آرد نیك تأمل نمایند و اگر در معنی حدیثی خفای ماند از طالب علمی متدین حل آن خواهند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است. **(المسلم اخ المسلم لایظلمه ولا یُسْلِمُه ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن فرج عن مسلم کربة فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة ومن ستر مسلما ستره الله تعالی یوم القیمة)** رواه البخاری و مسلم[۱]. و در روایت مسلم است: **(والله تعالی فی عون العبد ماکان العبد فی عون اخیه)** وهم در حدیث است **(ان لله خلقا خلقهم لحوائج الناس تفزع الناس الیهم فی حوائجهم اولئك الآمنون من عذاب الله)** رواه الطبرانی. وهم در حدیث آمده است **(ان الله تعالی اقواما اختصهم بالنعم لمنافع العباد و یقرهم فیها ما بذلوها**

(۱) تفصیل معنی این حدیث در جلد اخیر ترجمة المشکوة است

فاذا منعوها نزعها منهم فحولها الى غيرهم) رواه ابن ابی الدنیا و الطبرانی. وهم در حدیث است **(من مشی فی حاجة اخیه کان خیراً له من اعتکاف عشر سنین و من اعتکف یوما ابتغاء وجه الله تعالی جعل الله بینه وبین النار ثلاث خنادق کل خندق ابعد مما بین الخافقین)** رواه الطبرانی والحاکم و قال صحیح الاسناد. وهم در حدیث است **(من مشی فی حاجة اخیه حتی یقضیها له اظله الله عز وجل بخمسة وسبعین الف ملك یصلون علیه ویدعون له ان کان صباحا حتی یمسی و ان کان مساء حتی یصبح ولا یرفع قدماً إلا حطّ الله عنه بها خطیئة و رفع بها درجة)** رواه ابن حبان و غیره. وهم در حدیث است **(من مشی فی حاجة اخیه المسلم کتب الله تعالی له لکل خطوة سبعین حسنة ومحی عنه سبعین سیئة الی ان یرجع من حیث فارقه فان قضیت حاجته علی یدیه خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و ان هلك فیما بین ذلك دخل الجنة بغیر حساب)** رواه ابن ابی الدنیا. وهم در حدیث است **(من وصل لاخیه المسلم الی ذی سلطان فی مبلغ برّ و تیسیر عُسرٍ اعانه الله تعالی علی اجازة الصراط یوم القیمة عند دحض الاقدام)** رواه الطبران. وهم در حدیث است **(افضل الاعمال ادخال السرور علی المؤمن او کسوْتَ عورته او اشبعت جوعته او قضیت له حاجته)** رواه الطبرانی و ابو الشیخ. وهم در حدیث است **(احب الاعمال الی الله تعالی بعد الفرائض ادخال السرور علی المسلم)** رواه الطبرانی. وهم درحدیث است **(ما ادخل رجل علی مؤمن سرورا إلا خلق الله تعالی عز وجل من ذلك السرور ملکا یعبد الله عز وجل و یوحده فاذا صار العبد فی قبره اتاه ذلك السرور فیقول اما تعرفنی فیقول له من انت فیقول انا السرور الذی ادخلتنی علی فلان انا الیوم انس وحشتك و القنك حجتك و اثبتك بالقول الثابت و اشهدك مشاهد یوم القیمة واشفع لك الی ربك و اریك منزلك من الجنة)** رواه ابن ابی الدنیا و ابو الشیخ. وهم در حدیث است سئل رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم عن اکثر ما یدخل الناس الجنة فقال **(تقوی الله وحسن الخلق)** وسئل عن اکثر مایدخل الناس النار فقال **(الفم والفرج)** رواه الترمذی و ابن حبان والبیهقی. وهم درحدیث است **(ان من اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا والطفهم باهله)** رواه الترمذی والحاکم. وهم در حدیث است **(ان الغبد لیبلغ بحسن خلقه عظیم درجات الآخرة واشرف المنازل و انه یضعف العبادة و انه لیبلغ بسوء خلقه اسفل درجة فی جهنم)** رواه الطبرانی. وهم در حدیث است **(ألا اخبرکم بایسر العبادة و اهونها**

على البدن الصمت و حسن الخلق) رواه ابن ابى الدنيا. و نيز در حديث است ان رجلا جاء الى النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم من قبل وجهه فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال **(حسن الخلق)** ثم اتاه عن يمينه فقال اى العمل افضل قال **(حسن الخلق)** ثم اتاه عن شماله فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال **(حسن الخلق)** ثم اتاه من بعده يعنى من خلفه فقال يا رسول الله اى العمل افضل فالتفت اليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فقال **(مالك لا تفقه حسن الخلق هو ان لا تغضب ان استطعت)** رواه محمد بن نصر المروزى. وهم در حديث است **(انا زعيم بيت فى ربض الجنة لمن ترك المراء و ان كان محقا و بيت فى وسط الجنة لمن ترك الكذب و ان كان مازحا و بيت فى اعلاء الجنة لمن حسن خلقه)** رواه ابو داود و ابن ماجة و الترمذى. وهم در حديث قدسى آمده **(ان هذا دين ارتضيته لنفسى ولن يصلح له الا السخاء وحسن الخلق فاكرموه بهما ما اصبحتموه)** رواه الطبرانى و البزار. وهم در حديث است **(الخلق الحسن يذيب الخطايا كما يذيب الماء الجليد و الخلق السوء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل)** رواه الطبرانى. وهم در حديث است **(ان الله رفيق يحب الرفق فى الامر كله)** رواه البخارى و مسلم. وهم در حديث است **(ان الله عز و جل يحب الرفق و يرضاه و يعين عليه مالايعين على عنف.)** رواه الطبرانى وهم در حديث است **(ألا اخبركم بمن يحرم على النار او بمن يحرم عليه النار يحرم على كل هين لين سهل)** رواه الترمذى. وهم در حديث است **(التأنى من الله تعالى و العجلة من الشيطان وما احد اكثر معاذير من الله تعالى وما من شئ احب الى الله من الحلم)** رواه ابو يعلى. وهم در حديث است **(ان العبد ليدرك بالحلم درجة الصائم القائم)** رواه ابن حبان. وهم در حديث است **(وجبت محبة الله على من غضب فحلم)** رواه الاصفهانى وهم در حديث است **(الا انبئكم بما يشرف الله به البنيان و يرفع به الدرجات)** قالوا نعم يا رسول الله قال **(تحلم على من جهل عليك و تعفو عمن ظلمك و تعطى من حرمك و تصل من قطعك)** رواه الطبرانى والبزار. وهم در حديث است **(ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذى يملك نفسه عند الغضب)** رواه البخارى و مسلم. وهم در حديث است **(ان من الصدقة ان تسلم على الناس و انت طليق الوجه)** رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است **(تبسمك فى وجه اخيك لك صدقة و امرك بالمعروف و نهيك عن المنكر صدقة و ارشادك الرجل فى ارض**

الضلال لك صدقة و اماطتك الحجر و الشوك و العظم عن الطريق لك صدقة و افراغك من دلوك فى دلو اخيك لك صدقة) رواه الترمذی. وهم در حدیث است **(ان فى الجنة غرفة يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها)** فقال ابو مالك الاشعرى لمن هى يا رسول الله قال **(لمن اطاب الكلام و اطعم الطعام وبات قائما والناس ينام)** رواه الطبرانى والحاكم. این احادیث از کتاب ترغیب و ترهیب که از کتب معتبرهٔ علم حدیث است ایراد نموده شده است الله تعالی عمل بمقتضای آن کرامت فرماید صفحهٔ حال خود را بمضمون این احادیث موازنه نمایند آنچه موافق حال آید شکر خداوندی جل سلطانه بران بجا باید آورد و آنچه نه چنین باشد بعجز و زاری توافق حال خود بآن از حق سبحانه مسألت باید نمود و اگر بالفعل توفیق عمل آن کسی نیابد بهر حال اعتراف بتقصیر خود نقد او خواهد بود آنهم نعمتی است العیاذ بالله سبحانه که توفیق عمل نیابد و خود را مقصر هم نداند که از اسلام قلیل النصیب است.

بيت:

هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم
و انکس که نیافت درد نایافت بس است

مکتوب صد وچهل و هشتم (١٤٨)

بجناب ارشاد پناه میر محمد نعمان در آنکه قبح و شرارت مرآت حسن و جمال است.

الله تعالی ذات با برکات را مشمول الطاف داشته مسند آرای ارشاد داراد **(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...***الروم : ٤١) بشأمتِ اعمال ما دویم سال است که خلق ببلیهٔ قحط گرفتارند مردم بجهت استسقاء بر آمده بودند و این دور از کار نیز در میان ایشان بود با این همه بار گناه بیقین تصور می کرد که ورود این بلا از نتائج اعمال سوء اوست مردم از وجود او برکت می‌جستند و اورا دریوزهٔ دفع بلا می ساختند و از حقیقت حال واقف نبودند و از ظلم حکام می نالیدند و او چون این ظلم را باعمال خود نسبت می داد در جنب این آنرا هباء منثور خیال می کرد.

مخدوما با این همه تقصیرات از امثال اعزه و احبه امید دارد که رحمی بحال او نمایند و عفو زلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی اورا مهجور نکنند هر چند عاصی است اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین هم نظر رحمت بحال عاصیان راجی دارد و فردا شفاعت نیز نصیب عاصیان باشد کما ورد می آرند که روز قیامت یحیٰی ابن زکریا را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات بیارند وهیچ معصیت در دیوان او نه اورا در دیوانِ عاصیان بدارند تا حساب از ایشان گرفته شود صفت غفران برای اهل عصیان است وستاری ذنوب و عیوب را خواهان است و عفو تقصیرات را جو یان است ظهور خیریت را شریت می باید و خداوندی را بندگی.

بیت: منم کاستاد را استاد کردم ★ غلامم خواجه را آزاد کردم

پس هر چند وجوه قبح و نقص و شر بیشتر نمایندگی وآئینه داریء حسن و کمال و خیر زیاده تر سبحان الله قبح و نقص درین جا معنی حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقیده باوجود شرارت چون وجوه خیریت عارضی دارند آئینه داری اسما وصفات نمودند عدم مطلق که وجهی از خیریت ندارد شر محض است تقابل بوجود بحت دارد تعالی و بآئینه داری آن مرتبۀ مقدسه بر پاست.

بیت:

غلام خو یشتنم خواند لاله رخساری
سیاه روئی من کرد عاقبت کاری

از هزاران یکی از عرفا بعد قرون متطاوله بحصول این کمال ممتاز است و نزول بعدم صرف می فرماید و آئینه داری حضرت ذات تعالی معرا از اسما و صفات می نماید و نور هدایت او از عرش تا فرش فرو می گیرد لهذا پستی خاك سبب رفعت او گشته است و خواص خاکیان را بر قدسیان فضل داده سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که این دور از کار را در اوقات مرجوّه بدعا یاد آرند و عفو زلات او خواهند.

مکتوب صد و چهل و نهم (۱۴۹)

بمولانا محمد صدیق در آنکه حزن لازمهٔ این دارست و آنکه نسبت اگر از ظاهر مختفی گردد و بر باطن جلوه‌گر باشد مضر نیست.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفهٔ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و مسرور ساخت زادکم الله سبحانه ترقیاً و توفیقاً از شکر و شکایت که می نویسند بوضوح می انجامد. مخدوما دنیا دار الفراق است محل لقا در پیش است کریمه **(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ اللّٰهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ لَاٰتٍ... العنکبوت: ۵)** مشعر این معنی است پس طالب او تعالی درین نشأة غیر از انکه بسوز و گداز سازد و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد هرگاه صفت حبیب علیه و علیٰ آله افضل الصلوات والتسلیمات دوام حزن و تواصل فکر باشد بدیگران چه رسد غایت الامر جهت تسلیهٔ طالب نمونهٔ از بعض امور موعوده بر باطن او جلوه‌گر می سازند.

مصرع:

بلا بودی اگر این هم نبودی

از گم کردن مهمان نو اظهار تألم می نمایند باکی ندارد اگر از ظاهر مستور گشته بر باطن متجلی است در نفحات می آرد درویشی ابو محمد جریری را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بکشادند از مقام خود بلغزیدم و ازان محجوب شدم راه بگم کردهٔ خود چون یابم مرا براهی که بآن رساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین درد گرفتارند و باین داغ مبتلا لیکن بر تو بیتی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند.

شعر:

قف بالدیار فهٰذه اثارهم — کم قد وقفت بها اسائل مخبرا

تبکی الاحبة حسرة و تشوقا — عن اهلها او صادقا او مشفقا

فاجابنی داعی الهوی فی رسمها
فارقت من تهوی تُعَزّ الملتقی

مکتوب صد و پنجاهم (۱۵۰)

بشیخ محمد شریف کابلی درآنکه فنا قدم اول است درین راه.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور ازکار را از دعای خیر منسی نسازند و بر سنت نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام مستقیم باشند و از هستیء موهوم بتمام منخلع گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام نیستی صید هستی نمایند و ظهور هستی و توابع آن بی‌کمال نیستی میسر نیست و تخلق باخلاق محبوب بی فناء از منتسبات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیارند لیکن همه مشروط باین فنا اند.

بیت: هیچ کس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

پس فنا قدم اول ست درین راه.

شعر: ومن بعد هذا ما تدق صفاته ★ وما کتمه احظی لدیه واجمل

مکتوب صد و پنجاه ویکم (۱۵۱)

بملا نعمت الله درآنکه هر چند نسبت باطن قوت پذیرد تحلی به احکام شرعیه بیشتر گردد.

کتابتهای اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت بجمعیت و استقامت باشند فان الاستقامة فوق الکرامة و از هستی موهوم بر آمده بدوام نیستی موصوف باشند تا هستی مطلوب حقیقی جلوه فرماید وسالك را ازوی رباید خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بنظر وفکر این معما نمی‌کشاید که با وجود بقای تکالیف شرعیه نابودن بچه معنی است و بودن و

نابودن در یك وقت چگونه باشد عرفت ربی بجمع الاضداد عزیزی گفته در هرچیز رحمت است الا درعشق که رحمت نیست می کشند و از کشته دیت می خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی‌گذارند عجب معامله است هرچند این نسبت برعارف غالب می آید سبب ازدیاد تحلیء او باحکام شرعیه می گردد چه نفس اماره که بالذات آبی احکام شرعیه است رو بانقیاد می آرد وکمال تحلی بکمال اطمینان است و مداهن شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره‌است از مغز به پوست در مانده چه کمال این نسبت باطمینان می کشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است ولیس فلیس ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی کمال متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و التحیة.

مکتوب صد و پنجاه و دوم (۱۵۲)

بفتح خان شیرپوری در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجهٔ بزرگ قدس سره العزیز نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند روزهٔ ما نفی ماسواست پس معلوم می‌شودکه ماسوی هست امّا چیست بحقیقت وجود دارد یانه اگر بحقیقت وجود دارد بنفی ما منتفی نمی شود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس و الله اعلم بالصواب از نفی ما سوی نفی تعلق و نفی مقصودیت ماسوی‌است بلکه نفی شهود و شعور ماسوی که حاصل فنا و توحید شهودی ست که شرط این راه است ماسوی بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی هیچ در کار نیست تا نفی وجود ماسوی کرده آید آنچه لابدست و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید شهودی ست باید که در دیدهٔ بصیرت سالك نامی ونشانی ازماسوی نماند وتعلق علمی و حُبّیٔ او از ماسوی گسسته شود تا قابلیت ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی ببارگاه قدس یابد و بدونه خرط القتاد مقرر است تا نرهی نیابی مارا بنفی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی

که مانع وصول است نزد ما از اهم مهام است و آن تعلق و گرفتاریست باشیا و شهود و شعور است بماسوی چه بطور ولایت علوم کونی بامعرفت الهی جل سلطانه جمع نیاید و شهود کثرت باشهود وحدت یکجا نشود سالك‌را ناگزیرست که به لا نفی این امور نماید تا نسیان ماسوی شود و فنا پدید آید.

بیت: تا بجاروب لا نروبیّ راه ★ نرسی در سرای إلاّالله

نوشته بودند اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب همین وجود مجازی در مرتبهٔ خودش هست یانیست اگر هست چه فائده بنفی ما و اگر نیست نیست فائده در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در اذهان بعنوان وجود حقیقی مرکوز شده است سالك نفی عنوان حقیقی آنرا می نماید تا مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و بوجود حقیقی حق جل وعلا مشارکت پیدا نیاید وسد راه سالك نشود المجاز ینفی شنیده باشند.

نوشته بودند اگر گفته شود اصلا نیست مگر وجود موهوم جواب چون اصلا نباشد وهم و موهوم از کجا گوئیم که مرتبهٔ وهم که عبارت از نمود بی بود است در علم الله کائن وثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که درعلم او تعالی بود بوجود خلق فرماید و در خارج اصلا نبود و تحقیق این معنی در کتب این اکابر مذکوراست نوشته بودند اگر گفته شود وجود ظلی جواب پس من وجهٍ باشد و من وجهٍ نباشد واین نفی در وجهی است که نیست هست‌نما لاجرم نفی نفی بی‌فائده بود. گوئیم که نیست هست نمارا سالك چون بعنوان هست حقیقی تصورکرده و بنیاد دراز برین بی بنیاد نهاده است نفی عنوان هستی حقیقی او می نماید تا از روی ذوق و حال نیستی ذاتی او هو یدا گردد و زینهٔ صعود هست حقیقی گردد و از ظل باصل شاه راهی کشاید.

مکتوب صد و پنجاه و سوم (۱۵۳)

بحاجی حسین در آنکه مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ماسوی است و صفائی عبودیت نه امر دیگر.

بسم الله الرحمن الرحیم خدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند صحیفهٔ شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعهٔ احوال پسندیده و اذواق مواجید سنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات بی اندازه دهاد و علوم و اذواق تازه بخشاد. مخدوما چون این دار دار عمل است و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلیغ باید نمود در ازدیاد کمیت و کیفیت آن بباید کوشید مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ست از مادون حق سبحانه که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقی و حصول یسر است در اعمال و طاعات و تنقیه عبادات است از دقائق شرك خفی از حصول فنا و دید عدمیت بنده بجای نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ربقهٔ بندگی نکشد و درجانب بقا هم باحق جل و علا درنفس الامر یکی نگردد و متحد نشود مقصود صفائی عبودیت است و نیك بودن ست در معاملت باو سبحانه این معنی در فنا ظاهر است و در بقا نیز چون دید اتحاد است پس **بمقتضای (انا عند ظن عبدی بی)** گوئیا حضرت معبود تعالی باین کسوت متلبس گشته بعابدیت آمده است و مقرر است که هر چه بآنجناب قدس منسوب ست اتم و اکمل است لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك پس عبادتی که هنگام بقا بود اتم و اکمل باشد.

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵٤)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال وی که در عریضه نوشته بوده.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که بمصحوب شیخ

نورالدین درویش ارسال داشته بودند رسید از مطالعهٔ آن ذوقها یافت.

نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حالتی روی می دهد که قبل ازین نبود چنان ظاهر می شود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و اصلا این حال از نظر پوشیده نمی شود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حال است. مخدوما این حالت بغایت اصیل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلوٰتیه را بر غیر حالت صلوٰتیه نیز تفوق است و این جسم دیگر متبوع که نوشته بودند مانا که صورت مثالیه وجود موهوب است که بولادت ثانیه مربوط است که بعد از تحقق فنا و بقا باسمی که مبدأ تعین اوست آن وجود حاصل گشته و باطن عارف گردیده ولطائف عشرهٔ عالم خلق و امر او نسبت بآن ظاهر آمده و این ظاهر و باطن ورای آن ظاهر و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف ظاهر باخلق است و باطن باحق جل وعلا

بیت:

از برون در میانِ بازارم ★ وزدرون خلوتی ست بایارم

مراد ازان ظاهر و باطن متعارف است و تصفیهٔ باطن بهمین معنی گویند چه تصفیهٔ باطن بمعنی اول معنی ندارد ونگرانی و توجه او بمطلوب صورت نه پذیرد چه توجه و نگرانی مشعر مبائنة ومباعدتست و این باطن که حکم قیوم ظاهر دارد هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت مثالی بعنوان اجسام ظاهر می‌شوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت وهمیه بخود حوالت باصل است و این حال معروض متضاد با اوست. مخدوما میان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلوٰتیهٔ مسطوره می تواند که مترتب بر بقا باشد و حواله نسبت وهمیه فنا است و فنا را بابقا هیچ تدافع نیست فنا و بقا نزد ما دائمی‌ست درعین فنا باقی ست و درعین بقا فانی چه فنا ازماسوای مطلوب ست و بقا بامطلوب این شبههٔ شما مشتبه بشبههٔ صاحب نزهت است که بر مقرر قوم تخطیه و اعتراض نموده است و گفته:

شعر:

گویند عنانِ خود چه تابی ★ این نکته نمود نا صوابم
گم شو که چو گم شوی بیابی ★ چون گم شوم انگهی چه یابم

یابنده اگر کسی دگر خواست
ازگم شدنم پس او چه می خواست

پس اعتراض نیز مدفوع است چه گم شدن که فناست نسبت بماسوی است و یافت که از بقا است نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن تدافع نیست این فقیر این مطلوب را در کاغذی بتفصیل نوشته است اگر خفای مانْد آنجا رجوع نمایند. مخدوما آنچه از امور غیبیه کونیه و احوال موتی که ظاهر شود در کار نیست که آنرا بتفصیل نویسند اجمال هم کافی ست که بمطلب اصلی چندانی کار ندارد مگر چیزی که غرابت داشته باشد و آنچه بمطلب اصلی تعلق دارد بتفصیل آن اگر به پردازند مستحسن است و در هر که نشهٔ طلب یابند بعد استخارهٔ طرفین طریقه را باو بگویند و اگر ازدحام خوش نیاید در صحبت کم کسی نگاه دارند و طریقهٔ ستر احوال محمود است محتاج استفسار نیست عزیزی از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب پرسید یا رسول الله ما التصوف گفت (**التصوف ترك الدعاوی و کتمان المعانی**) و حصول بشارتِ مقام فردیت که نوشته بودند مبارك است لیکن نه نوشته اید که آثار این هیچ در خود یافته شد یا نه آری این قدر نوشته اید که در آن مقام ارشاد فرود مقام فردیت متصور نمود فقیر نیز دران باب توجه خواهد نمود انشاء الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فردیت بر مقام ارشاد تفوق دارد ارشاد چونکه متضمن عروج و نزول است بر فردیت مزیت دارد چه در فردیت همین عروج و رو بحق است تعالی نزول و رو بخلق که مقام تکمیل و دعوت است ندارد (**وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ...*البقرة :۱٤۸**) آری کسی که جامع کمالات فردیت و قطبیت بود کبریتِ احمراست چنانچه حضرت ایشان ما در اوائل جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد ازان بکمالات و راثت پیوستند و سید الطائفه قدس سره نیز جامع بود نسبت فردیت اورا از شیخ محمد قصاب حاصل شده بود و نسبت قطبیت را از شیخ سری سقطی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فردیت فراموش نموده است آنجا که فرموده مردم می دانند که من مرید سری ام نه من مرید محمد قصابم.

و ظهور الوان و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و نیستی ندارد و هنگام ظهور آن خود را بآن سر نباید داد هر چند لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود.

نوشته بودند که صحبت در وقائع با سلاسل دیگر بسیار واقع است و التفاتها بسیار مفهوم می شود بلکه در حینی از احیان آنقدر انکشاف جلی است که نمود ارواح را بصر بابصیرت شریك است تکلیف طریقهای خود می کنند ازین وهم بسیار دارد کذا و کذا . مخدوما شما در کار خود سرگرم باشید وحرمت مشائخ را نگاه دارید لیکن قبلهٔ توجه را پراکنده نکنید و توجه بیک جانب مقصور دارید ایشان بزرگ اند بر تقدیر وقوع شفقت می کنند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه.

باید دانست که اگر بر طالب این راه که ارادت بشیخی آورده است ظاهر شود که نسبت یا نوری بوی از عزیز دیگر رسیده است باید که آن نسبت را از پیر خود داند که بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده‌است و اعتقاد کند که پیر او جامع است لطیفهٔ از لطائف او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جملهٔ اغلاط طلاب است شما خود محفوظید اما یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قوی است مبادا ازین راه قبلهٔ توجهرا بطلاب منتشر سازد و از وصول بمطلوب باز دارد بلکه از راه ببرد. مخدوما یك کتابتی از شما پیش ازین به مدتی رسیده بود پس از ترك آنرا نوشته بودید بعد ازان از شما کتابتی نرسیده غیر از همین کتابت که جواب آن نوشته شد و دران کتابت شوق ترك و استنکاف و بی رغبتی تمام از وضعی که داشتند بیش از بیش بود و پارهٔ بسط مقدمات درین باب نموده بودند ونیز دران کتابت مندرج بود که درین ایام بکا و حیرت و عجز و افتقار بسیار است و ارادت و غنا و طاقت و پردلی که در اوائل مفهوم می شد کمتر است مسبب بی توسط اسباب در نظر علمی بود الحال که در قباب اسباب ست اول صنع مدلول صانع بود الحال قضیه بر عکس است آرزوی شعوری بود الحال زوال شعور آرزو است فنا را بر بقا می گزید الآن بقا را اصطفا می کنند صفات را عین ذات میدانست از روی تحقیق بی کم و کاست الحال وجود را در اینها تبائن مفهوم می شود اعتبار امنیت صحو بود اکنون دل گر و سکر است جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان زوایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده. مخدوما معامله هر چند از ابتدا دور تر می‌افتد امور مسطوره روی می نماید النهایت هی الرجوع الی البدایت. مندرج بود که مرتبهٔ سلوك قدمی و رتبهٔ سلوك نظری ظاهرًا بی

تفاوت بیك معنی باشد یا نه بیك معنی است چنانچه حضرت ایشان درمکتوبات این معنی را بتفصیل نوشته اند ازانجا ملاحظه نمایند والسلام علیکم و علی سائرمن اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی کل الملائکة المقربین وسائر الصالحین آمین.

مکتوب صد و پنجاه و هفتم (۱۵۷)

بمولانا عبد الغفور سمرقندی در اظهار افراط محبت پیر دستگیر و اصحاب آنحضرت و در آنکه این وقت تاب ظهور نسبت شریفهٔ ایشان ندارد.

الحمد الله وسلام علی عباده الذین اصطفی چه نعمتی است که کسی در آوان پیری بحلیهٔ طاعات متحلی باشد و هنگام ضعف بر اعدای قو یه غالب بود و آثار قبول اهل الله از اطوار او پیدا باشد و انوار جبینش بشهادت این معنی هو یدا بود استماع اخبار توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطانه می گردد وسبب دعا و امداد ازدیاد آن نعمت هنی می شود این همه انوار از برکات نظر دوستان اوست سبحانه و این جمعیت صوری که ظاهر بادای وظائف بندگی یافته است اثر نسبت معنوی ست که از باطن شان بر باطن تافته است جماعت که بشرف خدمت و بسعادت پا بوس حضرت قبلهٔ حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوب اند و بنهایت شریف و مرغوب چه اینها مرایای کمالات محبوب اند و یادگار آن جمال پاك او هر گاه این جماعت را می بینند حالتی رو می دهد که گوئیا جمال مبارك آن قبلهٔ خدا طلبان را مشاهده می نماید و آن صحبت و آن اجتماع لله فی الله که گرد عالم مثل آن متصور نبوده و نیست خطور می کند دیده پر آب و جگر کباب می گردد آرزو همین است که بآنها صحبت دارد و حرف و حکایت بهمینها نماید لیکن افسوس که این جماعت روز بروز در قلت اند و با وجود این قلت از یکدیگر دور افتاده اند.

بیت: ز هجر دوستان خون شد درونِ سینه جانِ من
فراقِ همنشینان سُوخت مغز استخوان من

الخیر فیما صنع الله سبحانه هر جا هستند مغتنم اند.

مصرع بیادگار بمانی که بوی آن داری

حالت این سوختهٔ فراق و دل شدهٔ مشتاق آنست که کسی که پروانه وار گرد شمع وجود آنحضرت نگشته و نشانه وار هدف تیر توجه یگانهٔ او نشده و شکار رفتار و اداهای محبوبانهٔ او نگردیده و بستهٔ فتراك نزاکت قد رعنای او نگشته و کشتهٔ چشمانِ میگونِ معشوقانهٔ او نیست و عاشق متبسم دلبرانهٔ او نه و جبین نازنین خود را بر آستانهٔ علیای او بکمال شوق و آرزو نسائیده و خاك پای سگّان درگاهِ اورا توتیای چشمهای خود نساخته و نشانِ خط بندگیٔ او بر جبههٔ او پیدا نبوده و سلسلهٔ غلامی آن بارگاه در گردن جان و تن او هویدا نباشد باوی نه نشیند و آشنائی نکند و سخن نگوید چکنم مرا چنین آفریده اند در اختیار خود نیستم دیوانگانِ محبت هر جا بوی محبوب یابند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نه بیند بصد فرسنگ ازان جا بگریزند هر که باین آواره میلِ نشست و خاست دارد باید که چنین بود والاّ بآوارگان چه آشنائی و کدام نشست و خاست بارها بخاطر می‌رسد که کنجی اختیار نماید و مغاکی در ته زمین گزیند تا جماعه را که نه باوصاف مذکوره اند نه بینند و سخن اینها نشنود. مخدوما این وقت را تاب برداشت این نسبت شریفه نیست و بواسطهٔ قرب قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه دراستتار است و انوار آن در اختفا و حملهٔ آن در کمی غیر از انکه این کس در زاویهٔ بخزد علاجی ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوندا مرا از محبان ایشان گردان و از نظارگیان محبانِ ایشان گردان که طاقتِ نظارهٔ قومِ دیگر ندارم. والسلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب صد و هفتاد و هفتم (۱۷۷)

بملا جمال الدین در انکه بر کشوف و وقائع اعتماد نباید نهاد کمال معتبر معرفت صانع است جل و علا و در تحقیق فناء.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده خوش وقت و مبتهج گردانید حضرت حق سبحانه همواره باذوق و شوق داراد و عروجات و ترقیات دهاد. مخدوما چون تفرقه در کشوف و منامات و بشارات صحیحهٔ صادقه و خلاف آن متعسر است اعتماد بران نباید نهاد و اعتبار آن چندان نباید نمود که کمال معتد به بآن مربوط نیست آنچه شایان اعتماد است و بیشك منجی است کتاب و سنت است باید که همت برآن گمارند که عمل بمقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از مأمورات شرعیه است دوام آنرا از دست ندهند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال که اهل الله مقرر نموده اند معرفت صانع است جل و علا و معرفت عبارت از فناست در معروف.

بیت:

تو مباش اصلا کمال این ست و بس
رَوْ در وگم شو وصال این ست وبس

و فنا بطور ما دوگونه است پس فنای قلب نسیان اوست ماسوای مذکور را بحدی که اگر بتکلف یاد ماسوٰی نماید بیادش نیاید بالجمله تعلق حبی و علمی او از ماسوی منقطع گردد و فنای نفس عبارت از انتفای نفس حاضراست بتمام ولحوق است بعدم صرف بحیثیتی که تعبیر از خود بانا نتواند کرد درین موطن عارف را نه ذکری بود و نه توجهی چه از عارف اثری نمانده است ذکر و توجه که‌را بود بعد ازان اگر توجه و ذکر و حضور است از خود بخود است مقصود ازین فنا زوال گرفتاری ما دون حق سبحانه ست چه آفاق و چه انفس که سم قاتل و مرض مهلك است و انجلای ایمان است و انقیاد احکام شرعیه است بر وجه کمال وحصول یسر است در امتثال اوامر و

انتها از نواهی و دفع عجب و ریاست در طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان نفس اماره است که بالذات معادی احکام الٰهی است جل وعلا و مسلمان گشتن است باسلام حقیقی مجمل آنکه مقصود از سیر و سلوك و فنا و بقا تحصیل بندگی ست و نیستی تا احکام و لوازم بندگی کماهی بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی که از راه نفس و هوا پیداست رو بزوال آرد نه آنکه بنده سر از ربقۂ بندگی بکشد و دعوای خواجگی بنماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسّی چه کمی دارد که کسی آنرا گذشته هوس صور و انوار غیبی نماید صور و انوار حسی و غیبی هر دو مخلوق اند و بداغ حدوث متسم رویت و مشاهدۂ حق جل سلطانه بآخرت تعلق دارد و در دنیا نیست چنانچه اجماع علمای کرام و صوفیای عظام بران واقع است و آنچه بنشأ دنیوی تعلق دارد حصول ایقان ست پس نتیجۂ طریقۂ صوفیۂ علیه در نشأ دنیوی کمال احکام شرعیه است و وصل و مشاهده و قرب نتیجۂ است که تعلق بآخرت دارد باید که کمر همت را در اتیان احکام شرعیه چست بر بندند و امر معروف و نهی منکر را شیوۂ خود سازند و احیای سنن متروکه را از اهم امور دانند و هر واردی که روی دهد در ستر آن کوشند و بر وقائع و منامات اعتماد نه نهند اگر کسی در خواب پادشاه یا قطب وقت گشت چه می‌شود پادشاه و قطب آنست که درخارج به این دو منصب برسد و اگر در خارج هم کسی پادشاه شد یا مکونات مسخر وی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گور و قیامت از وی رفع شد.

بیت:

گر دیو مسخرِ تو گردد
زین هر دو چه حاصل تو گردد

بلند همتان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مراضی مولی جل سلطانه میکوشند و درفنا و نیستی و ستر واردات سعی می‌نمایند حداً لله سبحانه که درمحبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تام دارند و اوضاع شما پسندیده مستمع می شود از امثال شما دوستان امیدواریم که این عاصی را از دعا فراموش نسازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی در حق این فقیر دریوزه نمایند والسلام.

مکتوب صد و هفتاد و هشتم (۱۷۸)

بمولانا حسن علی در ترغیب برکسب علوم شرعیه و احیای سنن مصطفویه علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة باذکر نصائح دیگر.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی اعزی مولانا حسن علی احسن الله سبحانه حاله وحصل آماله می رساند احوال مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلك المسئول من الله تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقة الکبراء فانها ملاك الامر و مدار النجاة و بدونها خرط القتاد ای برادر چون آوان آخر الزمان است و دین سستی پیدا کرده است وسنت متروك گشته و بدعت شائع شده تحصیل علوم و نشر آن درین طور وقت ظلمانی از اهم مهام است و احیای سنت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة از اعظم مقاصد کمر همت در کسب علوم شرعی و نشر آن و احیای سنت مصطفویه چست بر بندند و زاویهٔ نا مرادی و دوام نگرانی را بجناب قدس ایزدی عز برهانه بوصف عجز و نیستی از دست ندهند دیگر هیچ فکر احوال و مواجید نکنند که کمال آن مربوط بآخرت ست و اموری که صوفیهٔ وقت بآن خرسندند یا از قبیل (... كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَآءً ...*النور:۳۹) ست یا بهر تسلیهٔ شان از هزاران یکی را وا نموده اند خوش گفت آنکه گفت تلك خیالات تربی بها اطفال الطریقه این دار دارِ عمل است در ادای طاعات مردانه باشند و انزوا و گوشه را مغتنم دانند و امور معاش صوری را بحضرت رزاق ذو القوة المتین سپارند و جمعیت را در ترك تدبیر آن دانند که معاملهٔ تدبیر و جمع اسباب بدور و تسلسل می‌کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی است دیگر فاتحهٔ پدر عزیز شما خوانده شد (... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*البقرة:۱۵٦) حق سبحانه مشمول رحمتِ خویش کناد و شما وا پس‌ماندگان را رضا بقضای خود دهاد و بفاتحه و صدقه و استغفار همواره یاد می نموده باشند.

مکتوب صد و هفتاد و نهم (۱۷۹)

بخواجه محمد صدیق در دلالت بر طلب استقامت بر شریعت و بر محبت مرشد و درآنکه حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر و کشف برآنکه حال باشد و علم بآن نباشد.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند که مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز مرةً بعد اخری رسید و مقدمات دور و دراز آن واضح گردید. مخدوما ازین جانب کمال صفاست غباری در خاطر راه ندهید افسردگی نصیب اعدا باد در کار خود سرگرم بوند و در هر وضع که باشند دوام اقبال را بوصف نیستی از دست ندهند و از حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامة فوق الکرامة شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا دریوزه کردم امید که آثار آن بظهور آید اگر از احوال و مواجید هیچ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت و برمحبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معامله بر عکس است جز استدراج نباید دانست این سر رشته را محکم باید داشت نسبت بزرگان ما بس عالی است و از حیطهٔ دانش بیرون مشکل که دست ادراك یکا یك بدامان آن رسد هر چند حاصل بود چه حصول امر دیگر است و علم بآن دیگر یعنی علم حصول نسبت باطن راست که علم والتذاذ نصیب اوست اگر باظاهر مختلط است چنانچه درابتدا علم و التذاذ باطن در ظاهر نیز بحکم جوار سرایت می کند و ظاهر نیز واجد و ملتذ می گردد و چون کار بانتها آید باطن از ظاهر مفارقت گزیند و حق جوار مرتفع شود ظاهر بیچاره از دولت باطن بهره کم گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گاه بود که از کمال بی مناسبتی بباطن مبتدی رشید را که چاشنی از انتها بحکم اندراج النهایة فی البدایه یافته است و از قلب که مقام جذبه است نه برآمده و به مقلّب آن نه پیوسته و بظاهر بذوق و وجد موصوف است از خود کامل داند و از خود نفی نسبت نموده اورا صاحب نسبت داند ازین جاست که طالب در صحبت این قسم مبتدی و متوسط بظاهر رشد بیشتر می فهمد و وجد والتذاذ زیاده تر می بیند چون مرشد او بشوق و وجد ملتذ است در مسترشد نیز این

کیفیت پرتو می افکند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من شمارا بوی فرستاد می نه بخرقانی که وی شمارا سودمندتر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مرید از وی کم بهره یافتی راقم گوید یعنی بهرهٔ که بوجد و دانش تعلق دارد نه مطلقا چه بهرهٔ کامل آنست که در صحبت منتهی حاصل است بهرهٔ اولی را باین بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره لیکن از کمال علو چون نسبت او از ادراك متعارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهور می نماید نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است (...فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ* آل‌عمران : ٦٠)

مکتوب صد و هشتادم (۱۸۰)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحییٰ دامت برکاته در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی بطریق اجمال و تعرض بر احوال درویشی.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافهه هم ذکر بعضی معارف خاصهٔ آنحضرت نموده می شود مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام جذبه وسلوك بی تکلف تسلیم و تصدیق می نماید. ای عزیز این مزایا و ما به التفاضل آنحضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیدهٔ عقل و وهم در ادراك آن خیره و زبان خیال در تبیان آن لال است و این کمال که شما در معرض بیان آورده اید رتبه ایست پائین از زینه های صعود آن کمالات و مزایا بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفرع بر کمالات نبوت است هیچ اعتباری و اعتدادی نیست کاش حکم قطرهٔ داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور ازاسرار لازم الاستتار معلوم است که علوم را باسرار چه نسبت است و معامله که باخلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکیهای که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و

مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیهٔ خلقت خاتم الرسل علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبّیت و محبوبیت ذاتی ست چه نشان دهد از حقیقتهای هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است که یك چشمهٔ آن نشأة پهن گشته و چشمهٔ دیگر بنشأة دیگر ذخیره شده و صفت رحمٰن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت انباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران را ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوك را تا آنجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و لا تعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوك و علم و معرفت را در آنحضرت ممتنع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقتِ قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت صلوٰة و حقیقتی که فوق این حقائق است که آنحضرت به بیان آن ممتازند در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایتِ ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملاء اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدأ تعین او رضی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و الملائکة الصلوات و التسلیمات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام و اصلان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا درین جا وصفوف اربعهٔ این بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات انبیاء که اسامی متبرکهٔ آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و آنکه مقام آن سرور را علیه السلام بر همهٔ این مقامات سروری ست و نصیبی که آنحضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت مهدی موعود ازان و منشاء اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الرضوان تا کجا شرح دهد و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور را علیه السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شایستهٔ خود نسبت باینها بچه طریق معقول سازد و حقائق قیومیت و دقایق مقام خلّت و مزایای

محبت و اسرار صباحت و ملاحت و امتزاج این دو حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطعات که در بالا رمزی ازان گذشته دریائی است بی پایان که در گفت و شنود نیامده و سر بسته رفتند و آنچه نوشته اند که مکشوفات خود را برابر معارف آنحضرت می داند سخن در فهم معارف آنحضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن عربی میرود که بمراحل ازان دوراست برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی وخام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بر بعضی وقائع خودها نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم را از راه برده اند ضلّوا فاضلّوا ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراك بلکه فرع تصوراست که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو.

مصرع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

مکتوب صد و هشتاد ویکم (١٨١)

بمولانا جمال الدین در بیان مقام جمع و ترغیب بر تحصیل فرق بعد الجمع.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ لطیفه مشرف ساخت از مطالعهٔ اذواق و مواجید و اشواق و تلوینات که در ضمن اشعار رنگین و عبارات دلکش بود حظها نمود.

مصرع: ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

مخدوما امثال این ولولهای شوق و دیوانگیهای عشق که سالکان را دست میدهد شگوفهٔ انجمن جمع است که هنگام استواء شمس حقیقی از غنچهٔ سویدای قلبی سر می بر آرد و نماز را درین وقت استواء مرفوع می داند و تکالیف شرعیه را زنجیر دست و پای مجنون می یابد و خیال سقوط تکالیف می نماید ذکر را لقلقه و ذنب می فهمد و می گوید توبة العوام من الذنوب و توبتی من قول لااله الاالله و نیز میگوید ذکر الله یسود القلب و یزداد المعاصی والذنوب و از تعین مذهب و ملت یکسوست وترانهٔ انا علی

مذهب ربی مترنم و به نماز رسمی کمتر می آید و بقیام و قعود آن نمیگراید و می پندارد لاصلوة للمؤمن الا فی قلبه و میخواند:

بیت:

بکفر و باسلام یکسان نگر
که هر یك ز دیوانِ او دفتریست

هر چند بظاهر از حدود شرعیه تجاوز نمی نماید و به نماز وسائر احکام مقید است و اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردوداست که از مبحث خارج است فارق عدل میان محق و مبطل اتیان احکام شرعیه است و التزام ملت مصطفویه علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة هذا وآنچه این فقیر بآن ترغیب نموده است از تعمیر اوقات و اتیان اعمال صالحه بشوق و رغبت مناسب مقام جمع الجمع و فرق بعد الجمع است که مقام صحواست درین وقت آرام در بندگی ست و التذاذ در طاعات **(ارحنی یا بلال)** رمزیست ازین معما **(و قرة عینی فی الصلوة)** اشارة است باین متمنا این کمال ناشی از مقام نبوت است وآنچه بالا گذشت ناشی از شطح ولایت این اسلام حقیقی است وآن کفر حقیقی نسبت آن باین نسبت قطره ایست با دریای محیط بلکه نسبت قشر است بالب بلکه نسبت موهوم است باموجود حقیقت معامله اینجا هویدا ست آنجا بیش از شبح و نمونه نیست و از شمس حقیقی جز تمثال ازان حاصل ندارد خوش گفت.

بیت:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم
مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

چون این کمال پرتو اندازد کمال سابق رو باستتار آرد و نشانی ازان نماند بلکه ازان نادم و مستغفر بود نماز مقصور برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق حقیقتهاست تا بآن حقیقت نرسد از کمال این چه در یابد وآن حقیقت باین صورت بر پاست نماز معشوقی ست دلربا گوئیا صورت زیبائی اورا در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه وانموده اند واداهای رعنائی اورا باین قیام و قعود وآداب و خشوع ظاهر ساخته هر که واله آن صورت نگردد حقیقت آن ارکان را چه در یابد و کسی که فریفتهٔ آن اداها نشود حقیقت این قیام و قعود را چه فهمد.

بیت: چکد مشك تر از دستم چو آن گیسو بچنگ افتد
دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

والسلام علیکم.

مکتوب صد و هشتاد و دوم (١٨٢)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال و جواب استفسارها و تحقیق حیٰوة و موت حضرت خضر علیه السلام.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بمطالعهٔ صحیفهٔ شریفهٔ گرامی مسرور و خوشوقت گردید نوشته بودند که ازان مقام استخلاص یافته نسبت وهمیهٔ مضافه بخود را که حواله باصل ست شبحی بیش در نظر نمی افتد در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشبح هم نمی ماند بل علم بعدم او حمداً لله سبحانه که از کوچه تنگ بشاهراه در آمده اند و ازظل باصل شتافته این کمال که وابسته بانعدام سالك است بعد از لحوق منتسبات باصل بطور حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معبر به تجلی صفات ست و کمال این تجلی وابسته به تجلی ذات است چه تمامیء هر مقام مربوط بگذشتن است از آن مقام از آثار تجلی ذات است که شبح و جماد که در نظر عارف بعد از لحوق منتسبات باصل می ماند نیز زائل گردد عارف محو صرف و متلاشی محض گردد و آن شبح و جماد عدم بوده است که بواسطهٔ انعکاس کمالات از سائر اعدام متمیز گشته بود و چون کمالاتِ امانتی باهل امانات ملحق شد ما به الامتیاز این عدم ازان اعدام نماند پس ناچار آن عدم که مرآت کمالات وجودی بوده و این مجموع ذات ممکن گشته بعدم مطلق شود این زمان از عارف نه عین ماند و نه اثر (**لَاتُبْقِی وَلَاتَذَرُ المدثر:٢٨**)

و آنچه نوشته اند که در اقل قلیل اوقات علم بشبح هم نماند مانا که مقدمهٔ این کمال بود و آنچه گفتیم که مقدمهٔ این کمال بود چه ذات چون متجلی شود مر اورا

استتار نیست و نیز از علامت این مقام انتفای ذکر و حضور و توجه است از عارف اصلاً و زوال مورد کلمهٔ انا است رأساً بعد از لحوق کمالات باصل حضور خود بخود است و نصیب عارف ازین مقام جز استهلاك و استخلاص از قیود وهمیه و خروج از جهل مرکب که شرك خفی و مرض معنوی بوده نیست.

و آنچه نوشته اند که وجود قبل ازین بر ذائقه چاشنی وحدت می داد و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف در نظر است بغایت عالی ست و مطابق قول علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور آنحضرت فوق تعین علمی جملی است که اسبق تعینات ست بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت ورای معاملهٔ وجود اظهار نموده اند بلی غیر از جهل و حیرت ازان حضرت جلت عظمته چه نصیب باشد هر چند درك بود اما درك درك نبود **(العجز عن درك الادراك ادراك)** نشان حال آن مقام است این جهل و حیرت که هزاران مزیت بر شهود و معرفت دارد از اعلی مقامات ست زینهار میل به پستی ننمایند و از اوج بحضیض نگرایند و از آب بسراب نه فریبند خوش گفت.

بیت: اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

آری از هستی گذشتن بعقل راست نیاید و بظاهر در نیستی کوشیدن است لیکن چه توان کرد **(عرفت ربی بجمع الاضداد)** هستی و نیستی هر دو چون از اعتبارات ست پس از آنحضرت تنزل باشد.

لا و هو زان سرای روز بهی ★ باز گشتند جیب و کیسه تهی

تعجب و تحیر شما بر محل است هر گاه فوق تعین علمی جملی سیر و سلوك و علم و معرفت تجویز ننمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علیم اثبات نموده اید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود مرتبهٔ ذات بحت است و بطور ما تعینی است از تعینات او قال الشیخ محی الدین العربی قدس سره فی الفصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لایکون إلا بصورة المتجلی له فالمتجلی له ما رأی سوی صورته فی مرآة الحق و مارای الحق و لایمکن ان یراه بعد ازان فرموده که این

تجلی منتهای تجلیات ست و غایت مشاهدات فلا تطمع و لا تتعب فی ان ترقی من هذا الدرج من التجلی الذاتی ثم قال و ما ورآئه إلا العدم المحض چه عالم ظهور اسما وصفات است از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدن است لیکن باید دانست که بموجب **(المرء مع من احب)** محبوب چونگه ورای آفاق و انفس است و ورای نسبت و اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود ناچار محب را بحکم این معیت بیرون آفاق و انفس و ورای نسبت علم و هستی گذرگاه بود و ورای ظل و اصل نظرگاه باشد بافنا و بقای هر مرتبه برفتن فوق آن امداد می نماید و دلیر می‌سازد و اصل را در رنگ ظل آن در راه می گذارد تقاعد ازان چه صورت دارد و گرفتار آن ذات بحت را بما دون آن تسلیه چگونه متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقۀ طالبِ ذات تعالی لذت نمی دهد و در رنگ طفلان باین شیرینیء اضافی و حسن عارضی فریفته نمی‌گردد و لب تشنۀ شراب تسنیم بموج سراب سیراب نمی‌شود **(وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ*عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ*المطففين :۲۷-۲۸)** ما به التفاضل بین اخص خواص از آنجاست وتفاوت انظار کملِ کمل دران مرتبه پیداست طمع و تحمل تعب طلب هم در آنحضرت زیبا **(...وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ* المطففين :۲٦)**

مخدوما مباشرت اسباب منافی توکل نیست چه تأثیر از جانب حضرت حق سبحانه داند و ثقه باو نماید و سبب متیقن را در میان آرد عین توکل باشد آری ارتکاب اسباب موهومۀ بعیده را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه چاره نیست آتش بسوزد و تأثیر احراق از حق داند و طعام بخورد و سیری ازو بیند سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب تقاعد نماید و ازین رهگذر مضرت رسد عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهومه لازم الترك اند و اسباب متیقنه واجب الا تیان و اسباب مشکوکه و مظنونه جائز الطرفین اند حق سبحانه امر بمشورت فرمود که از اسباب است بعد ازان امر بتوکل نمود قال الله تعالی **(...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ* آل عمران :۱۵۹)** در اعمال اخروی توکل معنی ندارد که آنجا مأمور بجهد و کوششیم خوف و خشیت و رجا دران موطن محبوب و مرضی است **(...يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً...* السجدة : ۱٦)** درین معنی تمام تر است

اعتماد بر فضل و کرم داشته باشد و اعمال ظاهره را از دست نه دهد از امتثال اوامر و انتها از نواهی طریقهٔ بندگی و حقیقت توکل اینست و راه منحصر درین. پرسیده بودند که بنده را مقامی دست دهد که از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود که مزاحمت اصلا نماند یانه. مخدوما این معنی مودای فناست که در انجا از خود بلکه از جمیع ماسوی بدوامْ فَراغ حاصل است لیکن فنا و بقا از احوال باطن است و ظاهر تا این نشأة بر پاست بضروریاتِ بشری محتاج است فراغ ازان ندارد.

ایضاً پرسیده بودند که کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات قبول این راه است. مخدوما امور مسطوره و امثال این که از خوارق عادات ست دلائل قبول نیست که اهل استدراج نیز دران شرکت دارند و مشروط بریاضت هستند که بی ریاضت هرگز حاصل نشوند چه بعضی‌را بی ریاضت نیز دست می دهند هر چند قلیل بوند و خوارق نیز قلیل باشند چه کثرت ظهور آن توان گفت که مشروط بریاضت است چنانچه ولایت نیز مشروط بریاضت و کرامات نیست. قال شیخ الشیوخ قدس سره فی العوارف بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق هٰؤُلاء من لایکون له شيء من هٰؤُلاء الی آخر ما قال و اکثر خواص اولیا از عُجب محفوظ اند چه فنای اتم بنیاد عجب و بیخِ ریا را ازینها بر داشته است و نیز جائز است که از مقبولان بعضی از زلات بحکم بشریت صادر شود چه اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن زود متنبه شوند و تدارك آن بحسنات نمانید و بعضی قدرتها که در نوم یا در واقعه دست دهد اگر آن در عالم یقظه پدید آید از خوارق است والا لا وهم و خیال اگر اعجوبهٔ بدست فکرت دهد اگر اذعان و ایقان قلب مساعد آن باشد اعتماد را شاید و الا لا وعمده در توجه وگماشتن خاطر بدیگری جمع همت است بجانب او و قلت طعام و منام از مرغوباتست احتیاج استفسار ندارد لیکن نه بحدی که از طاعات باز دارد و خشکیء دماغ و خیالات فاسده آرد و از ریاضات و صعوبات دیگر هر چه موافق سنت باشد مبارك است از قسم رهبانیت نباشد **(لارهبانیة فی الاسلام)** کشف صحیح نه از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است آری بعضی از کشوف باشد که منشاء آن خیال بود آن کشف شایان اعتماد نبود تا تصدیق قلب به آن منضم نشود چنانچه گذشت این قدر

هست که وهم و خیال را در ادراك امور غیبیه دخل تمام است که بمدد آن زود می تواند در یافت وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که میان رب تعالی و مربوب ثابت است بطرفة العین قطع می نماید و خیال است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصویر و تمثیل نکو می فهماند و ارباب جهل را ارباب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارد و بر احکام آنها که باستقلال بود اعتماد نیست لیکن خدماتِ شائسته درین راه ازین‌ها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوط ببعضی ادعیه می دانند چه عجب اسماء الهٰی را زیاده ازینها تأثیر است لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای جسمی که خوار و حقیر نماید وگاهی ازان هیچ نماند بسیار نیك است حالتی که در نماز رو دهد اصیل است و بر غیر حالت صلوٰتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاذ و جمعیت در نماز پیدا شود که التذاذ در صلوات علی الخصوص در صلوات مفروضه ازعلامات انتها است نماز را امر عظیم دانند در اوقات مستحبه با جماعت و سائر شرائط و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار ادا نمایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را که میان او و میان پروردگار او است بر می دارند و نیز **(الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسأل و لیرغب)** از کشف صور مثالیه گوناگون و صحبت داشتن بآنها که نوشته بودند نیك است که مبشر علم است اما بمطلب حقیقی کاری ندارد و چون محل نسبت باطنی نیست چه باك کیفیتی که در بلدهٔ کابل رو داده نوشته بودند محظوظ ساخت زادکم الله سبحانه ذوقاً و شوقاً.

استفساری از حضرت خضر رفته بود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نوشته بودند که در کتبِ کلامیه حیات ایشانرا از معتقدات شمرده اند مخدوما علما را درین مسئله قیل و قال است تا در کدام کتاب از معتقدات گفته باشد نقلهای شواذ درین باب بسیار است که همه قابل اعتماد نیست و آنچه از بعضی مشائخ کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حرف و حکایت نمودن منقول است بر تقدیر صحت ثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و اموری که از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشته بوقوع آرد امور مسطوره مستبعد نبود و اگر نقلی که صریحاً دلالت بر حیات ایشان داشته وارد گشته باشد یا مسلم داریم که نقلهای

سابق مثبت حیات است نیز منافات ندارد چه می تواند که دران وقت در قید حیات بوده باشند و الحال در گذشته و ما نقل عن علي ابن ابی طالب رضی الله عنه انه قال لما توفی النبی صلی الله تعالی علیه و آله وصحبه وسلم وجاءت التعزیة فجاء هم آتٍ یسمعون حسه ولایرون شخصه فقال السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته **(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ..)**[۱] اِنَّ لِلّٰهِ عِزَاءً من کل مصیبة و خلفاً من کل هالك و درکاً من کل مافات فبالله فثقوا و ایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب قال علی اتدرون مَنْ هذا هذا الخضر مؤید لما قلنا لان سماع الحس و عدم رؤ یة الشخص یدل انه علیه السلام فی عالم الارواح وما جاء فی بعض الروایات فدخل علیهم رجل طو یل واسع المنکبین فی ازار و رداء یتخطی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی اخذ بعضادتی باب البیت فبکی ثم اقبل علی الصحابة فقال ان لله عزاء من کل مصیبة الخ. فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لعل هذا الخضر جاء ان یعزینا علیه صلی الله علیه وآله وسلم فمما ضعفه البخاری والعقیل فی الاصابة فی معرفة الصحابة نقل ابو بکر النقاش فی تفسیره عن علی بن موسی الرضی و عن محمد بن اسماعیل البخاری ان الخضر مات و ان البخاری سئل عن حیٰوة الخضر فانکر ذلك و استدل بالحدیث ان علی رأس مائة سنة لایبقی علی وجه الارض ممن هو علیها احد و هذا الحدیث اخرجه هو فی الصحیح عن ابن عمر و هو عمدة من تمسك بانه مات و انکر ان یکون باقیا و نقل ابو الحسن ابن المناوی فی کتابه الذی جمعه فی ترجمة الخضر عن ابراهیم الحربی ان الخضر مات و بذلك جزم ابن المناوی المذکور و ذکر ابن الجوزی فی جزئه الذی جمعه فی ذلك عن ابی یعلی ابن الفراء الحنبلی قال سئل بعض اصحابنا عن الخضر هل مات فقال نعم قال و بلغنی مثل هذا عن ابی طاهر العیاری و کان یحتج بانه لو کان حیاً لجاء الی النبی صلی الله علیه وسلم و استدل ابن الجوزی بانه لو کان حیا مع انه کان فی زمن موسی علیه السلام و قبل ذلك لکان قدر جسده مناسبا لاجسادهم ومقدار اجسادهم لایماثل مقدار اجسادنا والذین یدعون رؤیة الخضر فی سائر اخبارهم لایدل علی ان جسده نظیر اجسادهم ثم استدل بما اخرجه احمد من طریق مجاهد عن الشعبی عن جابر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قال **(و الذی نفسی بیده لو ان موسی کان حیًا ما وسعه الاان یتبعنی)** قال فاذا کان

---

(۱) آل عمران : ۱۸۵)

هذا فی حق موسی علیه السلام فکیف لم یتبعه الخضر ان لو کان حیاً فیصلی معه الجمعة و الجماعة و یجاهد تحت رایته کما ثبت ان عیسی علیه السلام یصلی خلف امام هذه الامة وسئل ابو الحسن ابن المناوی عن تعمر الخضر و هل هو باق ام لا قال اکثر المعتلین معترفون بانه باقٍ من اجل ما روی فی ذلك قال والاحادیث المرفوعة فی ذلك واهیة و السند الی اهل الکتاب ساقط قال و ما عدا ذلك کله من الاخبار فکلها واهیة الصدر و الاعجاز لایخلو حالها عن احد الامرین اما ان تکون ادخلت علی الثقات استغفالا او یکون بعضهم متعمدا و قد قال الله تعالی (وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ...* الانبیاء : ۳۴) قال و لو کان الخضر حیاً لما وسعه التخلف عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الهجرة الیه قال و قد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراهیم الحربی سئل عن تعمر الخضر فانکر ذلك و قال هو متقادم الموت تم کلام الاصابة.

و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله اسامی مقامات سلوك تعداد نموده که هر که از سالکان بدان مقام برسد باسم خضر موسوم می شود و آن خضر که رفیق سکندر بود در همان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشانست و تطبیق اقوال سلف را تسمیهٔ خضر به اسم آن مقام است محل خَدْشه است چه اختلاف در خضر معین است و مثبتان حیات او علیه السلام ادلهٔ که برمطلب خود آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن او آبِ حیات را دلالت بر شخص خضر دارد نه نوع خضر که کلی است و آنچه بعد از ملاقات حضرت ایشان هر دو عزیز فرموده که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما باقدار خداوندی جل سلطانه می آید و مهمات قطب مدار بما رجوع دارد مستغنی است ازین تطبیق چه هر گاه در مهمات و خدمات ایشان مستقل باشند و روح شان حکم جسد گرفته برای چه حضرهای دیگر را اثبات نمائیم علی مالایخفی فهذا صلح عن تراضی الخصمین.

دیگر استفسار از مشاهدهٔ ارواح نموده بودند که بی صور است یا باصور الخ.
بدانند که مشاهدهٔ ارواح گاه در کسوت صور مثالیه بود چه هر چیز را در عالم مثال صورتی کائن است حتی که معانی را نیز در آنجا صور است که بآن منکشف می شود این دید از وهم و خیال بیرون است چه عالم مثال در رنگ عالم شهادت از موجودات

است یا ارواح متجسد باجساد گشته برنگ صور ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه مشاهدهٔ آن بی توسط صور بود و از قبیل تلقاء روحانی باشد چنانچه خود نوشته اند و این معنی و معانی سابقه نیز در طائفهٔ فقراء کثیر الوقوع است و نطق و رؤیت و سماع اصوات چنانچه از اخبار مفهوم می شود ثابت است و از قبیل تلقی روحانی ست یا از قبیل دو طریق سابقه و بر تقدیر رفع احتیاج آلات در وقائع توسط صور بعضی را برای تفهیم و افهام بود چه معانی و احوال باطنی نیز بصور مثالیه ظاهر می شوند تا قریب بادراك بوند.

مخدوما معاملهٔ ارواح و برزخ صغری بسی نازك است درین باب جرأت بظن و تخمین نمی توان کرد آنچه بنصوص ثابت گشته مجمل بآن ایمان باید آورد و تفصیل آنرا بعلم الله تعالی باید حواله کرد که (**...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاَّ قَلِيلاً* الاسراء :۸۵**) نص قاطع است به تنعیم و تعذیب قبر ایمان آریم و بتفاصیل آن نه پردازیم که مأمور بآن نیستم و همچنین تکلم اموات میان خودها آمده است و نعرها و صیحهٔ معذبان قبر وارد گشته که (**یسمعها ما بین الخافقین غیر الثقلین**) قبول باید کرد روح مجرد صیحه می کند که غیر ثلقین بشنوند یا بتوسط آلت جسدی که گونه حیاتی یافته است و آنچه نوشته اند که اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز باخود داشته باشند مخدوما داغ حدوث از ممکن در حیٰوة و بعد مرگ هرگز زائل شدنی نیست.

بیت:

سیه روئی ز ممکن در دو عالم ★ جدا هرگز نشد و الله اعلم

ممکن هر چند قرب الٰهی جل سلطانه پیدا کند و درجات کمال حاصل نماید بروحانیت وجسمانیت خود درهر نشأة که بود ممکن است و حادث چه اجماع ملّتین بر حدوث جمیع ماسوی الله تعالی منعقد گشته است و منکر آنرا تکفیر کرده اند زنهار خیال قدم غیر حق را جل و علا هر چند ارواح کمل بوند نکنند و در بنیاد خلل نیندازند نجات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلاف مقرر علما بود از اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوك اطلاع بر عیوب مکنونهٔ نفس است و حصول یسر است در اتیان احکام شرعی و زوال دقائق شرك خفی است که باطمینان نفس وابسته است امور دیگر از محسنات است که از مبحث خارج است. استفسار از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند. مخدوما این از مزال اقدام سالکان است طالب بیچاره بساست که خود را بوجود عدم

فانی حقیقی انگارد و کامل داند مشکل است که باین فرق مهتد گردد درین وقت پیر کامل مکمل باید که بهر دو طریق جذبه و سلوك پرورش یافته باشد تا آن بیچاره‌را ازین ورطه بر آرد و دلالت بر نقصان او نماید و بفنای حقیقی راهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را تفصیل در مکتوبی نوشته است یحتمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزادهٔ شما متعلق است داشته باشد اگر میسر شود مطالعه خواهند نمود. عدم فنائی ست در جهت جذبه که سلوك بآن ضم نگشته است پیدا می شود دران وقت خود را و اوصاف خود را نمی یا بد و گم می کند وجود عدم عبارت از بقاست که برین فنا و عدم در جهت مذکوره مترتب می شود فنا عبارت از استیلای هستی مطلوب است بر عارف که عارف اوصاف و اخلاق خود را پرتو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست حواله بآنجناب قدس نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استتار اوصاف است که مفنی نیست و در ثانی ازاله که آن مفنی است بی عنایت ازلی دشوار است که سالك باین فرق مهتد گردد و استتار را از ازاله جدا نماید و آنچه نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقه است که عدم بوجود بشریت عاید است و فنا نه. مخدوما در عدم غیبت از حس در کار نیست تا بعد از افاقه بوجود بشریت باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میگذرانند و باین فنا و بقا بر مسند شیخی می‌باشند و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند باین معنی است که صاحب وجود عدم ایمن ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را تفرقه در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است وجود بشریت را بساست که وجود حق می داند و اوصاف خود را اوصاف او می انگارد و این معنی بی سابقهٔ فنای حقیقی از رتبهٔ کمال در راه است از احوال مسترشدان نوشته بودند شکر خداوندی جل شانه بران نمایند مسترشدان مرایای شمایند معانی شماست که درانها هو یداست نیك بآنها پردازند و توجهات گمارند و ترقیات شانرا دریوزه گر باشند و از آداب شریعت و از آداب سلف و از اطوار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها درمیان آرند و طریق وعظ و نصیحت را باز ندارند و تعلیم آداب نمایند که کشایش بدین منوط است هیچ بی‌ادبی بخدا نرسیده است و تعبیر وقائع و استکشاف حال و اعطای نسبت چون نیك متوجه می شو ید یحتمل که بتدریج این امور حاصل شود.

بیت:
تو کار بگفتِ کاردان کن ★ خود کار بگویدت که آن کن

نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید درین ایام خوش می آید مخدوما این معنی و حالت صلوٰتیه مبشران انجام کارند (...وَقُلْ رَّبِّ زِدْنِي عِلْماً* طٰهٰ : ۱۱٤) باید که اوقات را باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز باطول قنوت و باخضوع و خشوع و تکرار کلمۂ طیبۂ **لا اله الا الله** اگر ورد معین برای این کلمۂ طیبه تعیین نمایند خوبست که درشب و روز بآن عدد رسانند آوْراد و وظائف طلب نموده اند فقیر از کتب معتبرۂ احادیث تتبع بلیغ نموده اوراد و وظائف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به بیاض نرسیده است سالهاست که مسودات افتاده است توفیق به بیاض آن نمی یابد اگر میسر شد پارۂ ازان نوشته می فرستد انشاء الله تعالیٰ اگر از کتب احادیث مثل مشکوٰة و حصنِ حصین پارۂ از وظائف انتخاب نموده بعمل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطالبان و احوال آنها مطلقا نمی تواند پرداخت تا حکمت درین چه باشد آرزو دران مصروف است که در گوشه خزیده شود و بی ضرورت شرعی به هیچکس راه ملاقات نباشد (...رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّءْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَداً* الکهف : ۱۰) از دوستان دعای سلامتی خاتمه مأمول است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و اخوانه من الانبیاء و الملائکة و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب دو صد و دوم (۲۰۲)

بحافظ محمد شریف در نصائح

خدام حافظ جیو ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر

منسی نسازند و این عمر چند روزه را دراهم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریهٔ سحری را از مغتنمات شمرند و شبهای تار را بانوار اذکار روشن دارند و در تجارات صدق و امانت را مرعی سازند حدیث شریف **(انّ اللّه یحب التّاجر الصدوق)** شنیده باشند و از عقود فاسده و ربویه محترز بوند درین باب تاکید تمام نمایند که محل لغزش علما است چه جای غیر علما کدام عالم خواهد بود درین زمان که ازین عقود خالی باشد الا من عصمه اللّه سبحانه از علمای متدین همواره متجسس این عقود باشند و تحقیق این مبحث جویند و از حق سبحانه بزاری نجات ازین ورطهٔ مهلکه خواهند و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دوصد وبست وهشتم (۲۲۸)

بمولانا محمد صدیق در تحریص بر احیای سنت و اماتت بدعت و آنکه الهام ظنی است و طریقهٔ مرضیهٔ عبودیت.

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصلیاً علی رسوله الکریم درین وقت بجهت بعد عهد نبوت و قرب قیامت بدعت شائع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور گردیده کمر همت برای احیای سنن متروکه و نشر علوم شرعیه چست بربندند و آنرا وسیلهٔ کمال رضامندی حضرت خداوندی جل سلطانه سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین عمل جویند مضمون حدیث است کسی که احیای سنت مرا که متروك العمل گشته است بکند مر اورا ثواب صد شهید است اول مرتبهٔ احیای سنت آنست که عمل کند بآن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودن است در عمل دیگران بران درد و حزن ابهام خاتمه را که همواره اظهار

مینمایند برجاست این ابهام کمر شکن است کیست که ازین درد امروز خالی است قَلّ او کثر.

نوشته بودند که اثری از قبولیت بالیقین و الجزم در حق خود مشاهده نمی نماید. مخدوما جزم و یقین درین قسم امور در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طمانینت قلب بود کائن ست و چون وهم ابهام در میان است درد و اضطراب دامنگیر است . نوشته بودند که عبادات و طاعات خود را شائستهٔ قبول نمی داند بنابر آن در بعضی اوقات از اتیان آن تکاسل می ورزد. مخدوما درین نشأة عمل مطلوب است و نا گزیر قابل قبول دانید یا ندانید عمل باید کرد و ازان استغفار باید نمود و بزاری قبول آن باید خواست تا شایستهٔ قبول گردد و نورانیت پیدا کند اعمل و استغفر طریقهٔ بندگی اینست و جز این تسویلِ لعین. دیگر در محبت و توجه خاطر که فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نماید محبتی که شماراست بما اثر آنست در فرع هر چه هست از اصل آمده است از پیشگاه چنین است درکریمه (...**يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ...*المائدة : ٥٤**) وکریمه(**رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُواعَنْهُ *المائدة :١١٩**) ومحبت ورضای خود را بر محبّت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی (**وانا اليهم لاشد شوقاً**) اشد شوق خود را اثبات کرد.

مکتوب دوصد وبست ونهم (۲۲۹)

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف در ذکر بعضی ملهمات حضرت پیر دستگیر خود رضی الله تعالی عنه.

قال الله تعالی (**هٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* الجاثية :٢٩**) علمای کرام ازین استنساخ استنساخ ملك مراد می دارند و اسناد را مجازی می گویند حضرت ایشان ما می فرمودند که من وقتی این آیت تکرار میکردم در خاطر

ریخت که حق سبحانه و تعالی استنساخ را بجناب قدس خویش نسبت می فرماید آنرا حقیقتی خواهد بود یا نه مشهود گشت که دران مرتبهٔ مقدسه نیز استنساخی ورای استنساخ ملك ثابت است این فقیر معروض داشت که آیا استنساخ آن مرتبهٔ معلا مخصوص است به بعضی اشخاص یا عام است فرمودند که مخصوص بمخصوصان ست در میان ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نمی خواهد که ملك را هم بران اطلاع شود (ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ* الجمعة : ٤) مانا که همین سر خواهد بود که حضرت حق سبحانه و تعالی از بعض خواص بکرم خویش کرام الکاتبین را دور میکند حضرت ایشان در مادهٔ خود ملهم شده بودند و کذا نسب الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه حیث قال الله تعالی (اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...* الزمر :٤٢) مع ان المتوفی ملك الموت کما یدل علیه الأیة الاخری او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملك و ما جاء فی بعض الاخبار من توسط الملك المذکور لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تأویل و توجیه لاعلی مباشرة وهو انه یحتمل علی حضور الملك حین وفاة بعض الکمل لا علی مباشرته اسباب التوفی فتأمل.

مکتوب دو صد وسی ام (۲۳۰)

بحضرت پیرزاده [۱] خواجه محمد عبید الله در جواب مکتوب آنجناب و اعتراض بر بعضی معاملات آن مکتوب و دفع قول حکما که موجود معدوم نشود و معدوم موجود نگردد و ذکر کمالات نماز و تحقیق آنکه وجود زائد است یا عین.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین عنایت نامهٔ سامی حضرت مخدوم زادهٔ گرامی سلمه ربه این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید اشفاق پناها مسئلهٔ وحدت وجود مسئلهٔ موروثی ماست که ابًا عن جدٍ این مسئلهٔ عزیزه بما رسیده است بتکرار باین بیحاصلان القای آن نمودن تحصیلِ

(۱) فرزند خواجه باقی بالله قدس سره.

حاصل و زیره بکرمان فرستادن است مقصود از تصدیع سابق آن بود که معلوم شود که ورای این معرفت معاملهٔ دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لُب است معقول آن مشفق نشد و آنرا محال و جزاف تصور فرمودند (...حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* آل عمران :۱۷۳) می نویسند که بعد از تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتیه است که آنرا نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی همت را باید که خواهان ذات متجلی بود و گرفتار معاملهٔ باشد که ورای این تجلیات است بتجلیات صفات چرا فرود آید و جرأت نمودن با آنکه بعد از نزول تام مطلق حقیقی باکمال اطلاق و تنزیه از هر ذرهٔ از ذرات وجود لائح است بسیار گران است از کجا یقین کرده اند که آن مشهود مطلق حقیقی است و ذات حق جل و علا همان معامله است.

مصرع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

از شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و تنزیه نمودن مطلق حقیقی‌را از غیر وغیریت و غیریت را منحصر در تعینات نمودن ماناکه این هر دو مقدمه مبنی بران باشد که مطلق حقیقی را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجود متاصل نیست و این معنی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلك چه اگر وجود متاصل بود نسبت اثنینیت ثابت باشد و الا ثنان متغائران قضیهٔ مقرره است بر تقدیر قضیهٔ اطلاق وتقیید حکم آن از سائر اطلاق و تقیید جداست چه مطلق را جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا نه چنین است مطلق وجود متاصل دارد چنانکه تفصیل آن در جواب مکتوب آن مخدوم که متضمن مسائل متکثره است ثبت یافته است و بر تقدیر تنزیل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو مطلق است هرگز بمقیدات هر چند عین او باشند خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند مطلق باشند لیکن هر کدام را احکام علیحده است و معاملات جدا یکی را بدیگری خلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری دانستن از حدّت نظر بعید است تمیز هر چند در آن مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار فرق است طالب حیوان من حیث هو هرگز بماشی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت اتحاد کاین بود در مرتبهٔ حیوان تمیز مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجه بزرگ

قدس سره فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عزّ برهانه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود در ذرات وجود مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتباری خواستن خلاف متبادر است آری مشرب آنحضرت بالجزم وحدت وجود بود ارتکاب این قسم تمحلات را گنجائش هست والا لا.

با آنکه گوئیم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبهٔ لا تعین وغیب هویت است چنانچه متبادر از عبارات است چه مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه مناسب همان مرتبه است پس این مرتبه بطور این طائفهٔ علیه برتر ازان ست که متعلق علم و معرفت و شهود گردد لهذا از طلب و شوق آن مرتبه منزهه منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می شمرند پس قول بمشاهدهٔ آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد و هرگاه او از غیریت منزه بود جمیع مشاهدات مشاهدهٔ او باشد پس منع شوق و طلب او صورت نه بندد و اگر مراد مرتبهٔ وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعر است حیث قالوا وهو مشهود الکل وهو التجلی الذاتی وله مقام التوحید الاعلی هرچند مطلق حقیقی آنرا گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبهٔ فوق راست. پس گوئیم که مطلوب هنوز ورای آنست و سالك در راه است از مطلب در راه بند شدن نه مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را زائد بر متعین ندانند اما تعین تعین است عالی همت بآن فریفته نشود و محمدی المشرب که قرب بمحبوبیت است بآن در نماند و بعینیت این تعین مر جمیع اشیا را و تنزه او از غیریت از طلب لا تعین فرو نه نشیند. **مصرع:**

فراق دوست اگر اندك است اندك نیست

اگر گویند که این تعین عین متعین است پس یافت و شهود یکی عین یافت و شهود دیگری باشد.

گوئیم پس چرا از ما فوق آن میترسانند و منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه

جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد. اگر گویند هرگاه وصول و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب او تضییع وقت نماید گوئیم بر تقدیر تسلیم عشق و گرفتاری امر اختیاری نیست تا بمقدمات عقلیه منع ازان نموده آمد و عاشق صادق را از طلب محبوب محال الوصول باز داشته شود.

شعر:

با سرِ زلفِ تو مارا سر سودائی هست
وصل هر چند محال ست تمنائی هست

تمنای عاشق بیچاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر باد دهد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و بغیر او در نماند گو از معشوق چیزی بدستش نیاید گو عتاب نکنند و گو رد کنند که آن نه رداست بلکه ناز است خوش گفت.

بیت:

اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

عاشق دردمند را باین همه کمال خورسندی است که بدانند که معشوق از طلب این آواره آگاه است و از درد فراق این بیچاره با انتباه **(فان لم تكن تراه فانه يراك)** بساست که مطلوب از عشق مجرد درد و غم بود و وصل هرگز منظور نباشد این درد طلب را تضییع وقت چگونه گفته شود که سرمایهٔ عمر آن محزون مبتلا همین درد و اندوه است.

بیت:

بی‌غم و درد تو صد حیف زعمری که گذشت
پیش ازین کاش گرفتار غمت می بودم

و آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید در نفس الامر شهودیست نه وجودی پس تحقق باین علامات در کار نبود این همه کارخانه در شهود سالك است فی الحقیقت صفات او بهمان صرافت تقیید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال است و اگر بیتفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شود باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم و هدایت خداوندی جل شانه تفاوت نبود پس کریمهٔ **(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ... ٭القصص:۵۶)** بچه معنی باشد و نیز حدیث **(أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ)** را چه وجه بود زیرا که در علم خداوندی

عز برهانه این چنین نتوان گفت و کریمه (...**وَلَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ...* الاعراف :۱۸۸**) و کریمه (...**وَمَآ اَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ...* الاحقاف:۹**) بکدام اعتبار باشد و درین شهود سالك مستعد را منافع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوك و ریاضات و مجاهدات زوال گرفتاری ست از مادون او تعالی باین شهود بحصول می پیوندد و مطلوب ازین تگ و پو حصول بندگی ست و مشاهدهٔ عجز وافتقار و گم نامی خود است نه آنکه بنده پا از راه بندگی بکشد و خدا شود و بکمالات ذاتیهٔ او متحقق گردد که تمنای این امور از کمال خودی و انانیت مشعر است حضرت خواجهٔ بزرگ فرموده اند که بندگی باخواجگی راست نیاید و آنچه نوشته بودند که فنای حقیقی در مرتبهٔ وحدت نهایت این طریق است ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتارِ انفس اند فنا بر وجه کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فنا زوال گرفتاری ست ازمادون او تعالی و این جماعت همه وقت گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت ندانند اما فی الحقیقت غیر است کمال تجرید و نیستی وقتی صورت بندد که ازین گرداب برایند و بورای آفاق و انفس پو یند باآنکه گوئیم که تحقق بخواص و علامات مذکوره در حین این فنا ثابت نیست که آن تحقق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاك هیولای ممکنات گشتنی نیست و متمثل بصور جوهریت و عرضیت شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبهٔ توحید برسد که فنای حقیقی بود و ازین علامات هیچ در وی نبود و اگر تحقق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنارا نهایت گفتن چگونه راست آید.

بر سر اصل سخن رویم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود او جز در شهود نیست امانات همواره از اهل امانات است اینجا جز تبدل علم نیست لیکن بمقتضای (**انا عند ظن عبدی بی**) باندازهٔ این کمال با وی معامله می فرمایند و آثار و علامات مسطوره در وی پیدا می‌آرند و بر تقدیر تسلیم نفی این معاملات از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود **خوض در حقائق آن و غوص در دقائق** آن بحدی که بذروهٔ اعلای

تحقیق و درجهٔ قصوای تدقیق این مسئله رسیده باشند و باز بامداد خداوندی جل شانه ازان گذشته و بعلوم وراثت پیوسته باشند. مشفقا از معارف توحید وجود هر چند دانند نو یسند که حال شریف است کرا در آنجا سخن است که اکابر اهل الله بآن تکلم کرده اند هر چند از راه سکر و غلبهٔ محبت گفته باشند حضرت جدی قدس سره درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالی تألیف نموده اند لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققان است اما نفی دیگران نمودن و حق را محصور علم خود داشتن و ورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیلی محل تعجب است و همچنین حضرت شیخ ابن عربی را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندیهٔ خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت باین امور نمودن از بلند فطرتان در کمال استبعاد است و عجب تر آنکه ابن سینا را بمحبت تام یاد کرده اند با آنکه عقائد فاسدهٔ او مخالف عقائد اهل حق است و موجب تکفیر و تضلیل و قال الامام الغزالی بعد بیان عقاید الحکماء فوجب تکفیرهم و تشنیعهم کالفارابی و ابن سینا و آنسرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در واقعه بعزیزی در حق او می فرمودند **(رجل اضله الله علی علمه)** و نیز بعزیز دیگر مثل این در واقعهٔ دیگر فرموده اند از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گله نیست اما از امثال ایشان اگر شمهٔ ازین قسم امور گوش زد مخلصان و محبان شود جای آن دارد که گله ها نموده آید بنابران این همه جرأتها می کند امید عفو است.

مخدوما حضرت قطب عرفا مؤید الدین الرضی خواجهٔ ما هرگاه در آخر کار فرموده باشند که بیقین یقین معلوم شد که توحید کوچهٔ تنگ است شاهراه دیگر است باز آن مخدوم می نو یسند که آنحضرت در شهود وحدت در کثرت بوده اند همانا که آن ملاذ بر قصهٔ صدور این عبارتِ شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند که بتأویل آن مسارعت می نمایند نه آنست که مجرد این عبارت از ایشان سرزده باشد تا آنرا تأویل کنند و از ظاهر صرف نمایند هر چند قابل تأویل نبود صدور این عبارت عالیه مبنی از معاملات است و مبنی بر مقدمات.

بیت: آسوده شبی باشد و خوش مهتابی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی

هر گاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آن ملاذ احق بمتابعت ایشانند هر چند مغلوب حال باشند تقلید پیر از دست ندهند و آنچه فرموده اند که این معرفت بادلائل نقلیه و عقلیه مساعد است دلائل نقلیه که درین باب می آرند اکثر شان از قبیل متشابهات است که البته از ظاهر مصروف است و مؤول ست و ادلهٔ عقلیه غیر از اقناعیات که سخن را دران جا جایگاه هست چه چیز خواهد بود. محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد که این مسئله ورای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره می فرمایند که ورای طور عقل طوریست که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهده چیز چند منکشف می گردد که عقل از درك آن عاجز است همچنانکه حواس از ادراك معقولات که مدرك عقل است عاجز اند و دران طور محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی است نه جزئی الخ.

وآنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود وموجود معدوم نگردد [۱] ودرین دو مقدمه ادعای بداهت میکنند ممنوع است [۲] ودعوای بداهت غیر مسموع که حکم وهم است بلکه فی الحقیقت انکار است از قدرت باهرهٔ او تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیء خلق فرماید و یا همه را معدوم و نا چیز گرداند از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم است که قول بآن کفر است چه **اجماع** اهل ملل است که عالم بجمیع اجزائه محدث است و نیز مخالف است مر آیهٔ کریمه **(اَوَلَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً* مريم : ٦٧)** قال البیضاوی فی تفسیره بل کان عدماً صرفا و نیز مستلزم تعطیل صانع مختار است تعالی شانه چه صنع او سبحانه بطور اینها ایجاد معدوم نکند و ایجاد موجود خود محال و تحصیل حاصل است و **بمقتضای مقدمهٔ**

(۱) و لاوٗازییه نام کیمیا گر فرانسوی این کلام را تکرار کرده **و قتل سنة ۱۷۸۹ م.**

(۲) این کلام ایشان اگر بدین معنی بود که معدوم بی تأثیر مؤثر خارجی خود بخود نتواند موجود شود برای وجود ایشان تأثیر یک موجد قدیم و قادر لازم است درست است و بمعتقد أهل ملل موافق اگر بدین معنی باشد که ایجاد موجود محال ست و بتأثیر و ایجاد موجد نیز معدوم نتواند موجود شود بدین معنی کلام ایشان **ممنوع** است

ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبوند بلکه او تعالی قادر بر افنای اشیا نبود و نیز در اعراض غیر قاره که هم حدوث آن مشاهد است وهم فنای آن مشاهد است چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی صانع مختار است تعالی عن ذلك علوًّا کبیراً. و عدم زیادتی صفات نیز ممنوع است که خلاف مقرر اهل سنت است صاحب تعرف اجماع صوفیه را در باب صفات که لاهو و لاغیر است می آرد و بر تقدیر تسلیم تمیز علمی برای تمایز اعدام مقابلهٔ آنها کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آن ملاذ که متضمن مسائل متکثره است بتفصیل است لیکن چون درین جا نیز تقریب شده است مجملی نوشته می آید مکرّما چون طالب یقین که صاحب فطرت سلیمه است بوجدان صحیح خود رجوع نماید و بفهم صائب تأمل صادق نماید دریابد که الله تعالی نشاید که در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از هستی خالی بود و احتیاج بوجود داشته باشد و نیز دریابد که حقیقت و ماهیت او تعالی عین وجود هستی نبود چه هستی که فی نفسه از مصادر و احداث است آنرا بواسطهٔ عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران اصطلاح بستن معنی ندارد و ذاتی که در خارج موجود است بوجود اصیل چه در کار که برو لفظی اطلاق کنیم که مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از عوارض بود و از معقولات ثانو یه باشد و مع ذلك شرع باطلاق آن وارد نشده باشد صوفیهٔ علیه هرگاه جمیع نسب و اعتبارات را از آنحضرت سلب می نمایند چرا جمعی از ایشانان وجود را هم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم نه آید که آن نیز نسبتی است و هو تعالی وراء النسب و الاعتبارات و مراد این بزرگواران از عینیت وجود نه نفی وجود است بمعنی آنکه او تعالی خود بخود موجود است و وجود تعبیری بیش نیست زیراکه این اکابر حقیقت حق را سبحانه وجود مطلق می دانند نفی وجود ازوی چه صورت دارد چه نفی شی از نفس خود محال است پس حق آنست که اورا حقیقتی است و ذاتی است ورای وجود و آن بنفسه در موجودیت خود از عروض وجود مستغنی است بلکه او بشأنی است که این عروض آنجا نمی رسد و خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چه در کار که اورا عین وجود گوئیم چرا برتر از وجود نگوئیم و اطلاق وجود را دران حریم اقدس بار ندهیم و عادت الله تعالی جاری

ست که هر چه در عالم حقیقت است نمونه و تمثال آن در عالم مجاز ظاهر سازد که از آنجا بحقیقت پی برند و چون ذات آنحضرت را خاصیتی است که بخود موجود است نه بوجود. وجودرا نمونهٔ آن ساخت که اگر موجود شود بخود موجود شود نه بوجود. المجاز قنطرة الحقیقة. و آنچه میگوئیم که ذات مقدس بخود موجود است مجرد تعبیر است نه آنکه آنجا وجود است قایم باو و آنچه شیخ امان گفته که حقیقت حق تعالی وجود است و غیر او نیست الا عدم. عدم مبدأ اشیا نتواند بود و اصل آنکه موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجزی نیست لاجرم بتمثیل بود مبحوث فیه است از وجوه. اول آنکه وجود را حقیقت حق سبحانه گفتن خلاف عقیدهٔ اهل سنت و جماعت است شکرا لله سعیهم دویم آنکه صفات واجبی جل سلطانه بطور اهل سنت زاید بر ذاتند تعالی پس باین طور قول با آنکه غیر او نیست الاّ عدم درست نآید چه تواند که صفات برین تقدیر مبدأ بود. سوم آنکه قلب حقیقت وقتی بود که عدم وجود شود اما اگر موجود شود چه استحالت دارد علما گفته اند که وجود معدوم است و هیچ قلب حقیقت نیست. چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نما شود قلب حقیقت نبود. پنجم آنکه مُودّای لفظ مبدا که درین عبارت واقع است ماده و هیولاست لهذا آنرا منحصر در تجزی و تمثیل ساخت حق را جل و علا ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناعت است و مبدأ بمعنی موجود ذات حق است سبحانه و در ایجاد تجزی و تمثیل در کار نیست (**إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَآ أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ* النحل : ٤٠**). ششم آنکه ذاتِ حق را عدم مقابل گفتن معنی ندارد آن وجود دیگر است که عدم در تقابل آنست که بمعنی کون و حصول است. هفتم آنکه وجود نقیض عدم نیست تا از انتفای عدم وجود لازم آید بل نسبت در میان شان تضاد است و الضدان یرتفعان قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و آنچه گفته که اعدام اضافیه در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد چه باقطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول اعدام نخواهد بود تا اصول گردند این اعدام در علم از کجا آمد چه معلوم جز ثابت من وجه نبود در کمال سقوط است.

اولاً آنکه علم واجبی را حضوری گویند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از

اعدام اضافیه اثبات جهل است مر اورا تعالی از اعدام تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. ثانیاً آنکه لانسلم که معلوم جز ثابت من وجه نبود چه ما بیشك اعدام متمائزه را می دانیم گو ثبوت نداشته باشند ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایزه من کل الوجوه ممنوع و محل نظر است.

خدمت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره گفته است که شیئیت بر دو وجه است شیئیت ثبوتی و وجودی شیئیت وجودی ظهور شیء است مر خود را در مرتبه از مراتب و عالمی از عوالم و شیئیت ثبوتی ثبوتِ شیء است در علم نه در خارج و این شیئیت مجعول بجعل جاعل نیست پس معدوم مطلق شیء نیست مطلقاً نه باعتبار ثبوت و نه باعتبار وجود اما معدوم ممکن را شیئیت ثبوتی هست پیش از وجود عینی و بآن شیئیت مخاطب می شود بأمر کن و قبول اثر می‌کند و بوجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که تحقق علم واجب بمعدومات ممکنه قبل از وجود خارجی فی الحقیقت تعلق بمعدوم نیست زیراکه جمیع ممکنات نامتناهی در اُمّ الکتاب است و قلم اعلی که روح قدسی و عقل کل است مُجمل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نفس کل است مفصل آن مجمل است محقق دَوّانی می‌گوید که رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجة الاسلام در بعض رسائل می فرمایند که اصل همهٔ کائنات فناست پس بر فنا هم رحمت کردند بایجاد چه فنا در اصل موجود نبود اول درجهٔ وجود فنا احداث فناست زیراکه فنای کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چون اورا موجود کردند نام فنا بر وی نشست اگر فنای کائنات را قدیم دانیم با قِدَم باری سبحانه و تعالی شریك کرده باشیم پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در فنای خود محدث است نه قدیم و خاك که اصل جماد است در جمادی و موادی خود محدث است نه قدیم این ست معنی قول اهل سنت که المعدوم لیس بشیء تا اینجا سخن امام است.

رابعاً آنکه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم داشت جائی که گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد و ثانیاً نفی آن نمود اولاً باثبات علم حضوری و ثانیاً بآنکه معلوم جز ثابت من

وجه نبود. خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابته را اعدام اضافیه می گویند و حقائق ممکنات تصور می نمایند و آنچه بعد ازین مسطور است که معلومات را اصل پیدا شد که علم بلکه عالم است اما اعدام را کدام اصل است.

گوئیم که اصل و منشاء اعدام کمالات الٰهی اند که باتفاق در علم تمیز دارند درین جا کرا خلاف است هذا. و آنچه نوشته اند که حقیقت بندگی گرفتاری باو وگذشتگی از غیر اوست هر چه بود چه دنیا و چه عقبی بلی چنین است اما محق و مبطل در ادعای این معنی شریك اند فارق عدل میان فریقین تحلی است باحکام شرعیه و تزین بسنن مرضیه علی مصدر ها الصلوات و التسلیمات و التحیات علامت کمال گرفتاری باو وگذشتگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن بیش این بیش و الاّ آن گرفتاری را نه پسندند و آن گذشتگی را عین گرفتاری شمرند. مکرما ایراداتی که بر توجیهات کلام حضرت خواجهٔ بزرگ نموده اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سند اخص که مدفوع است مع ذلك بطریق تنزل. گوئیم که چون عود هواجس و وساوس بی عود علم صورت ندارد چه در هنگام نسیان هواجس و وساوس نیست بنابران بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده آمد که در میان این هر دو تلازم است و از مخلوق بخالق تعالی بعلاقه آنکه وجود و سائر صفات وی اثر قدرت باهرهٔ اوست سبحانه و راهی است کشاده که بعد از وصول بمؤثر حقیقی بر اولی البصائر قویهٔ آن راه مبطن و آن علاقهٔ معنوی محسوس و هویداست در رهنمونی اتحاد چه در کار است دخان را بآتش کدام اتحاد است جماعهٔ که نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیده اند بادنای علاقه محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی در نمی مانند و همه اشیا را بعلاقهٔ مذکوره ملاحظه میفرمایند درینصورت هیچ چیز **عارف** را بخود نمی خواند **بلکه بماورای خود دلالت میکند** و نظر بصیرت عارف را بیرون ازخود می اندازد بخلاف در صورت اتحاد که سالك بیچاره را هر شيء بخود می خواند و بگرفتاری خود دلالت می کند و خود را بعنوان محبوبیت وا می‌نماید هر زشت و دیو بکرشمهٔ معشوقی پیش می آید و سد سکندری می گردد.

بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکنات ظلال آن مرتبهٔ مقدسه باشد پس از ظل باصل شاهراه است و عینیت ظل مر اصل را ممنوع است و این فقیر هرگز علم عارف را که باشیا تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم حضوری لازم نمی آید زیراکه علم حق سبحانه که باشیا تعلق میکند ورای حضوری و حصولی است مجرد انکشافی است که سبب تمیز معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تمیز آنها گشته است اشیا هرجا هستند برو سبحانه منکشف اند علم واجب را باشیاء علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد و اشیا هر جا باشند بر عارف منکشف می گردند بی حصول صور آنها در نفس عارف و بی تأثیر این علم ورای حصولی و حضوری است هر چند محبوسان عقیلهٔ عقل آنرا باور ندارند و نه پذیرند که خارج از مبحث اند این قسم امور ذوقی ست و وجدانی الزامی نیست غرابت این معرفت از همین رهگذر است که علم حضوری نبود و از حصول صورت وا رهد من لم یذق لم یدر.

مخدوما نماز را به از تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که بیقین یقین معلوم گشته است که مطلوب وراء وراء این تجلیات و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتاری ست بظلال بلکه بشبه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم بعینیت جمیع اشیا مر مطلوب را از سکر است نماز است که خبر از مطلوب می دهد و نشانی ازان بی نشان دارد قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام والتحیة آمده است که در نماز حجابی را که در میان بنده و خداست برداشته می شود لهذا آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این تجلیات و مشاهدات بگرد آن نرسد (ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ٤) کمال این معاملهٔ نماز وابسته بقرب نبوت ست که دست اکثر ارباب ولایت ازان شجرهٔ بلند بالا کوتاه است تمام ورق باید گردانند تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن علیٰحده راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاهراهی ست که انبیا علیهم

الصلوات و التسلیمات و البرکات و اصحاب ایشان و صاحب حال عالی از افراد این امّت نیز ازان راه بمطلوب رسیده اند تواند بود که حضرت قطب العرفا خواجهٔ ما بهمین راه اشعار نموده اند آنجا که فرموده شاهراه دیگر است هر چند رواست بلکه واقع است که از راه ولایت کسی بآن ذروهٔ علیا برسد.

بیت:

بوصلش تا رسم صد بار از پا افگند شوقم
که نو پروازم و شاخ بلندی آشیان دارم

نماز را مقصور برین صورت نباید دانست درعالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتها است تا بآن حقیقت نرسد و بأهل آن آشنا نگردد از کمال نماز چه دریابد. همانا در حدیث قدسی: **(قف یا محمد فان الله یصلی)اشاره** بآن حقیقت باشد نماز معشوقی است دلربا گو یا صورت زیبائی اورا درعالم مجاز باین ارکان مخصوصه وا نموده اند و اداهای رعنائی اورا باین خشوع و آداب ظاهر ساخته اند هر که بآن صورت گرفتار و فریفته **نگردد حقیقت این ارکان را چه دریابد کسی که واله و شیفتهٔ آن اداها نشود قدر این خشوع و طمانینت را چه درك نماید بالجمله لطائف آن عالی تر ازان ست که زبان زد این هرزه‌گوئی گردد و نفائس آن برتر ازانست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید لیکن از انفاس نفیسهٔ ارباب این دولت عظمی امیدها دارم و از یمن محبت و خدمت‌شان نویدها.**

بیت:

چکد مشك تر از دستم گر آن گیسو بچنگ افتد
دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

(سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الصافات: ۱۸۰-۱۸۲) امید از اشفاق عمیم آن کریم آنست که من بعد در گفت و گو را برین مهجور عاصی بر بندند و بگذارند که در گنج نامرادی ماتم گناهان و سوگ هجران خود می داشته باشد والسلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب دو صد و سی و چهارم (۲۳٤)

بخواجه محمد کاظم در عزای والدِ او خواجه محمد هاشم و اشارت بتحصیل کمالات و ذکر نصائح.

بسم الله الرحمن الرحیم قرة العینین و مسرة الاذنین خواجه محمد کاظم مع الاخوات والاخوان از آفات آخر الزمان و از مکر شیطان در حرز و امان حضرت حفیظ منان بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نمی داند که در عزای اخوی مرحومی کمالات دستگاهی واقف اسرار الٰهی جل شانه چه نویسد و غم و درد فراق و نا یافت صوری آن کاشف معاملات معنوی را چسان وا نماید دل حزین این مسکین را بآن خواجهٔ سریع السیر بلند پرواز محبت طبیعی و تعلق غریزی بوده و هست و همچنین بالعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت یسیرهٔ خواجه دل در اضطراب میبود الحال که این قسم فرقت در میان آمد خیال باید نمود که چه نوع الم و حرقت بر دل وارد شود. **بیت:**

میان ما که پیراهن بود بار ★ دو عالم در میان شد چون شود کار

ماتم دوستان حق را جل سلطانه در رنگ ماتم سایر الناس نباید دانست ماتم دیگران در یك جزو زمین‌است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم دیگران در بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم دیگران مقصور بر ظاهر و صورت است و وجود این بزرگواران چونکه واسطهٔ فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بر ظاهر و باطن استیلا دارد لیکن با این همه چون این قسم افعال فعل جمیل مطلق است جمیل است.

مصرع: هر چه خوبان کنند خوب آید

و در نظر محبان و مشاهدان فعل او باید که همه وقت زیبا و مستحسن نماید و کسی را که این دید دادند و درهای فیوض از باطن دوستان خود بر وی کشادند و از قید صورتش

رهائی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را بباطن نگاهی سدّی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل و تکوین حق جل و علا جلوه‌گر گشت دل که محل گرفتاری است از گرفتاری برست چه فنای قلب که برزخ و حقیقت جامعه است منوط بتجلی فعل است که **فعل** نیز برزخ جامعه است قلب را بآن مناسبت تامه است و باین تجلیٔ فعلی آنکس بیقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل اوست وجود وسائط در میانه بهانه بیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات در رنگ احیا بهره‌ور شود.

مصرع: گر دری بسته شد ای دل دیگری بکشایند

فی الحقیقت مفیض دیگری است توسط احیا گر نشود توسط اموات بود و چون این تجلی بکمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانهٔ محبوب بی مزاحمت شهود اغیار بنشیند

مصرع: بعد ازین خوشترم به تنهائی

سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه بفعل او تعالی راضی و شادمان باشند و جادهٔ شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه و علی آله و سلم گزینند و اوضاع **سنجیدهٔ** والد خود را ازدست ندهند و به پنج نماز دراول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی **والده و سائر اهل** حقوق کوشند و موسم جوانی را مغتنم دارند و جد تام در تحصیل مراضی حق جل و علا مرعی دارند قوتهای جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند در ایام ضعف وپیری چه کار از دست خواهد آمد مبادا این ایام را بمساهله گذرانند و در لهو و لعب صرف کنند و درعیش افتند که هنگام عیش درپیش است **(اللهم ان العیش عیش الآخرة)** این وقت وقت کار است کمر همت را چست در کسب خیرات بر بندند و جز مولا و رضای او مطلب نداشته باشند فقر و مسکنت را بجان دوست دارند و با نا مرادان و دردمندان صحبت دارند و صلحا و درو یشان را از دل و جان عزیز دارند و مجالست ایشان گزینند **(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا... * الكهف:۲۸)** و اهل دنیا و مزخرفات آن

بگوشهٔ چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و نا چیز دانند وسم قاتل تصور کنند و خدمات طلبهٔ حق را حتی الامکان بخود گیرند و بر دیگران که تا مقدور باشد نیندازند اگر سیر سرهند به نیت خدمت مرقد مطهر نورنا الله سبحانه بانواره الساطعة بکنند مبارك دانند و خانهٔ خود تصور نمایند و پارهٔ وقتی در مجاورت روضهٔ منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و باهل غفلت و مخالفت طریق صحبت ندارند و باعیان و فرزندان سلوك نیك و معروف نمایند اما موانست تام بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض ازآنجناب مقدس نشود و مورد وعید (اِنَّهُ كَانَ فِي اَهْلِهِ مَسْرُوراً* الانشقاق :۱۳) نبود بالجمله هرچه منافی دوام اقبال قدسی خداوندی جل سلطانه بود شوم و نا مبارك است و آنچه چنین نبود محمود و مبارك است امور کلیه همین است دیگر احوال ظاهر و باطن خود را و جماعه را نو یسان باشند و السلام علیکم و علی من لدیکم

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوٌّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي ولأَجْدَادِي وجَدَّاتِي ولأَبْنَائِي وبَنَاتِي ولإِخْوَتِي وأَخَوَاتِي ولأَعْمَامِي وعَمَّاتِي ولأَخْوَالِي وخَالاَتِي ولأُسْتَاذِي عَبْدِ اْلحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي ولِلْمُؤْمِنِينَ والْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْوَات «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاِسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وأَتُوبُ إِلَيْهِ

ای عزیزان دیده ها روشن کنید

مکتوب شریف امام ربانی مجدد الف ثانی
بنام شیخ فرید بخاری از دست مبارک ایشان

این مکتوب شریف در جلد اول مکتوبات امام ربانی به نمبر دو صد و سیزدهم موجود است

بحرمت جدکم الامجد علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات
قال الله سبحانه وتعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان
نمی داند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر
از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان
باشد الحمد لله سبحانه والمنة که اینفقیر بی خواست میراث
واحسان دیگر که لائق مکافات است موعظه و تذکیر است
اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت و نجابت در
خلاصه مواعظ و زبده نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین
وارباب تشرع است تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه
حقه اهل سنت وجماعت است که فرقه ناجیه اند در میان
سائر فرق اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران
محال است وفلاح بی اتباع آراء اینها ممتنع دلایل عقلی
ونقلی وکشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد
اگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خردله از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل
باید دانست ومجالست او را زهر افعی باید انگاشت طالب
علمای بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب
از صحبت اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد
که در دین پیدا شده است از شومی اینجماعه است که بواسطه حطام
دنیوی آخرت خود را برباد داده اند اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین
ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال
نشسته است ودست از اغوا واضلال کوتاه کرده

شامل کتاب عرفانیات باقی

مکتوب یازدهم (۱۱)

بشمشیر خان در تحریص بر مخالفت نفس اماره و تصحیح عقائد بر وفق آرای صائبۀ اهل سنت و جماعت و اتیان ارکان خمسۀ اسلام و ترغیب بر سلوك طریقۀ صوفیه و مداحی طریقۀ علیۀ نقشبندیه.

الحمد لله رب العالمین و الصلوت و السلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین الله تعالی ذات با برکات را مشمول لطائف و عنایات خویش داشته بحلیۀ اتباع نبوی و سنن مصطفوی علی مصدرها صنوف الصلوات الناميات مزین و محلی داراد بحرمة النبی الامّی و آله الامجاد اما بعد حقائق آگاه مولانا محمد حنیف اظهار مهربانی‌های شما نسبت بفقرا بسیار کرد و استدعای کتابتی که متضمن نصائح باشد نمود اجابتاً للملتمس به کلمۀ چند نا مربوط جرأت کرد مخدوما حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و موافق هوای نفس و خواهش طبیعت زندگانی نماید بأوامر و نواهی اورا مکلف ساخته است و بتکالیف گونا گون مخاطب گردانیده اینکس چاره ندارد بغیر از انکه بمقتضای آن زندگانی نماید و هوای نفس و طبیعت را که بر خلاف آن باشد بگذارد و اگر چنین نکند مورد سخط و غضب مولای حقیقی شود و مستحق عذاب و انواع عقوبات گردد خوشا وقت وحال آنانیکه کمر همت را در خدمت مولی چست بر بسته اند و بجمیع همت در کسب مراضی او کشیده فطوبی لمن وفق لمرضات الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله فبشری للصالحین والابرار و ویل للکافرین من النار سبق المفردون و هلك المسوفون دنیا محل زراعت است در وقتِ زراعت بعیش پرداختن و بلذات فانیۀ غیرمرضیه ساختن خود را از عیش أبد مرضی باز داشتن است عقل دوراندیش آنرا باور ندارد ولذات باقیۀ مرضیه را گذاشته فریفتۀ لذات فانیۀ مبغوضه نگردد پس از تصحیح عقائد دینیه بر وفق‌آرای صائبۀ علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم که مأخوذ از کتاب و سنت است چاره نیست و از أدای فرائض و واجبات و از اجتناب از محرمات گذر نه و بهترین عبادات و معتبرترین طاعات نماز است که ستون دین و

فارق مبین درمیان مسلم وکافر است و قربی که درحین ادای آن حاصل است بیرون آن نادر است پس نماز را پنج وقت بجماعت و جمعیت و تعدیل ارکان و اسباغ وضو در اوقات مستحبه ادا باید کرد ورد فی الحدیث (**ان العبد اذا قام الی الصلوة فتحت له ابواب الجنان وکشفت له الحجب بینه وبین ربه و استقبله الحور العین مالم یتمخط**) وهم درحدیث است (**المصلی یقرع باب الملك و انه مَنْ یَدُم قرع الباب یوشك ان یفتح له**) وهم درحدیث است (**مثل الصلوات الخمس کمثل نهرٍ جارٍ عذبٍ علی باب احدکم یغتسل فیه کل یوم خمس مرات فما یبقی من ذلك من الدنس**) وهم درحدیث است (**ان من حافظ علی هٰؤُلَآءِ الصلوات الخمس المکتوبات فی جماعة کان اول من یجوز علی الصراط کالبرق اللامع وحشره الله فی اول زمرة من السابقین و کان له فی کل یوم و لیلة حافظ علیهن کأجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله**) و از اموال نامیه و انعام سایمه زکوة بمصارف آن بمنّت و رغبت باید داد (**ما نقصت صدقة من مال و مازاد الله عبدا بعفو الاعزّاً وما تواضع احد لله الا رفعه الله**) وهم درحدیث است (**ما من صاحب ذهب ولا فضة لایؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة صفحت له صفایح من نار فاحمی علیها فی نارِ جهنم فتکوی بها جنبه وظهره کلما ردت وبردت اعیدت له فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار.**) از کمال کرم بعد حولان حول و صرف ما یحتاج الیه آنچه باقی ماند چهلم حصه ازان فرض کرده است عجب بی انصافی باشد که در ادای آنهم تساهل نماید و بحیل بگذراند جان و مال همه ازوست تعالی اگر ایثار تمام مال بفقیر میفرمود و طلب جان مینمود متولهان بارگاه صمدیتش بی چین ابرو بشوق از هر چه تمامتر ایثار جان و مال می‌کردند و سعادت خود را دران می دانستند.

شعر:

ان قال لی مت مت سمعًا و طاعة
وقلت لداعی الموت اهلاً و مرحبًا

خوش گفت **بیت:**

گر بنقد جان توانستی خریدن وصل دوست
طالبِ وصلِ توبودی هر که جانی داشتی

و روزهٔ ماه مبارك رمضان بذوق باید داشت و سعادت خود دران گرسنگی و تشنگی باید

دید در حدیث است (**کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف قال الله تعالی الا الصوم فانه لی و انا اجزی به یدع شهوته و طعامه من اجلی للصائم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه و لخلوف فم الصائم اطیب عندالله من ریح المسك و الصیام جُنّة فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث ولا یصحب فانْ سابّه احدٌ او قاتله فلیقل انی امرء صائم**) متفق علیه و حج خانهٔ کعبه بر تقدیر وجود شرائط آن باید کرد و از خانه بصاحب خانه تقرب باید جست و پی باید برد و فی الحدیث (**تابعوا بین الحج و العمرة فانهما ینفیان الفقر و الذنوب کما ینفی الکیر خبث الحدید والذهب والفضة ولیس للحجة المبرورة ثواب الا بلغ الجنة**) و چون بنای مسلمانی بر پنج چیزاست یکی شهادت **ان لااله الا الله و ان محمداً رسول الله** و چهار دیگر آنست که مذکور شد پس اگر در یکی ازین پنج چیز خلل رود در مسلمانی خلل رود چنانچه خانه که بنای آن بر چهار دیوار و سقف است اگر یکی از پنج چیز نباشد خانه ناتمام و ویران ست بعد از تصحیح عقائد دینیه واعمال صوریه سلوك طریقهٔ صوفیهٔ علیه قدس الله تعالی ارواحهم ناگزیر است تا معرفت حق جل و علا بحصول پیوندد و نجات از هوای نفسانی صورت بندد بنده که معرفت صاحب خود ندارد و نمی شناسد عجب ست که چه نوع زندگانی می‌نماید و بچه مأنوس و مألوف ست خوش گفت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا می جوید

در عالم مجاز نوکری که بصاحب خود معرفت وراه سخن ندارد از اعتداد خارج است و از اعتبار ساقط و معرفت بطور این طائفهٔ علیه بی فنای فی المعروف صورت نه بندد و تا وجود عارف در میان ست ازین معرفت بی نصیب است

بیت

از تست حجابِ تو یقین است
شرطِ همه ره روان همین است

فنا و بقا امریست که بوجدان صاحب آن تعلق دارد به بیان راست نیاید.

مصرع :

لذتِ می نشناسی بخدا تا نه چشی

پس بر عقلا و هوشمندان لازم است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تأمل نمایند هر که را این معرفت حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و بکمال انسانی رسد للمولوی قدس سره. **شعر:**

و آنکه دانستی که ظل کیستی ✶ فارغی گر مُردی و گر زیستی
چون بدانستی تو خود را از نخست ✶ سوی آنحضرت نسب کردی درست

و هر که را این دولت مطلوبه حاصل نیست باید که از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوی ازین مطلب بمشام جان او برسد درپی‌آن شود و بتعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نه پردازد و گریهٔ نایافت و ماتم فراق خود همواره داشته باشد و ترسان و لرزان بود مبادا مطلوب را در آغوش نا کشیده ندای الرحیل بگوش رسد و آنچه درین نشأة از وی خواسته اند حاصل نا نموده ازین سرای فانی رخت بر بندد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش در آید و بکدام حیله عذر بکشاید دو باره در دنیا آمدنی نیست.

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند
تا دامن قیامت این غم بما بماند

باید دانست که بهترین طریق از برای سلوك و تسلیك راه حق جل و علا طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار اهالیها چه اکابر این طریقه عمل بسنت اختیار کرده اند و اجتناب از بدعت گزیده و طریقی خواسته اند که اقرب طرق بود و البته موصل باشد و نهایت در بدایت آن مندرج بود و بعد از وصول بدرجهٔ کمال آگاهی شان فوق آگاهی دیگر ان گشته.

بیت:

نقشبندیه عجب قافله سالارانند
که برند از ره پنهان بحرم قافله را

پس طالب حق جل سلطانه را اختیار این طریق عالی انسب و اولی باشد که راه نزدیکتر است والبته موصل است الله تعالی ما فقرا را از برکات این اکابر بهره ور کناد و از سر چشمهٔ فیض شان سیراب گرداناد و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب دوازدهم (۱۲)

به محمد صلاح کابلی در اشتغال باستغفار و توبه و ترغیب بواظائف طاعات.

اخوی محمد صلاح بتقوی و صلاح آراسته باشند کتابتی که نوشته بودند رسیده خوش وقت گردانید از شرمندگی و خجالت خود نوشته بودند درهای توبه مفتوح است و او تعالی رؤف و رحیم از تقصیرات که هیچ کس ازان خالی نیست عفو و مغفرت خواهند و بزاری مستغفر بوند و بذکر و فکر سر گرم باشند و اوقات بوظائف طاعات و مقربات اعمال معمور دارند و ازین جانب کمال صفا تصور کنند و هیچ کدورت بخود ازین ممر راه ندهند نوشته بودند نمیدانم که داخل مقبولانم یا داخل مردودان میرانند یا میخوانند الخ. مخدوما این غم جانکاه بهر دل راه دارد و کیست که ازین اندیشه فارغ است مگر مردودی باشد از درگاه کریم امیدوار باشند.

مکتوب بست و پنجم (۲۵)

نیز بمولانا محمد حنیف در احیای سنت و دلالت بفقر و ورع و تقوی.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است مدتی است که کتابتی از شما نرسیده خاطر نگرانست الله تعالی بعافیت صوری و جمعیت معنوی داراد و از تفرقۀ عساکر مأمون و محفوظ کناد کمر همت را در احیای سنت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة بر بندد در ظلمات بدعت که عالم را فرو گرفته است درین طور وقت علی الخصوص احیای سنت کاریست بزرگ **(من احیا سنتی بعد ما امیتت فله اجر مائة شهید)** شنیده باشند و بصحبت اغنیا راغب نبوند و فقر و نامرادی.را عزیز دانند و ورع و تقوی را بجان خواهند و گناه را

اندك ندانند و این دور افتاده را بدعای خیر منسی نکنند.

مصرع

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

والسلام علیکم.

مکتوب بست و ششم (۲٦)

بملا حامد در بیان تخلص از دقایق شرك خفی و حقیقت و تحقیق کلمهٔ متعارفه لایذکر الله الا الله.

قال الله تبارك و تعالی (**وَتَحْسَبُهُمْ اَيْقَاظاً وَهُمْ رُقُوْدٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ...#الكهف:١٨**)ظهور وجود و توابع آن از اوصاف کمال در مرآت ممکن ممکن را از ظاهر بینی او در توهم خیر و کمال انداخته است و باین توهم عدمیت ذاتی و نقص و شرارت جبلیٔ خود را فراموش ساخته و برین نمودِ بی بود بنیادِ دراز نهاده است ومالیخولیای شرکت و دعوی همسری بصاحب خود در کمالات و باخص اوصاف او پیدا کرده حدید البصر هموارہ عدمیت و شرارت ذاتیٔ خود را مشاهدست و کمال و جمال را از اصل می بیند و عاریت و امانت بیش تصور نمی نماید و مدبّر و متصرف در امور حق را تعالی می یابد حصول حقیقتِ بندگی درین موطن است و تخلص از انانیت اماره که ناشی از جزء ابلیسی است درین مقام است. سالك این راه را ضرور و ناگزیر است که اول اثبات بندگیٔ خود نماید و از بندگیٔ نفس و پرستش هوا بر آید و از مالیخولیای شرکت مولائی و ادعای همسری خلاصی یابد تا مورد الطاف الٓهی جل شانه و عنایاتِ نامتناهی گردد هر چند آن بیش این بیش هر عارف که باین نفی و تخلص متحقق است خیال نکنند که معاملهٔ نفی را بانجام رسانیده است و بحقیقت تخلص رسیده چندین عقبات و سدود در میان ست که از عد بیرون ست سالك بیچاره از اول قدم بعدمیت خود لب میکشاید و بترانهٔ این تخلص می سراید و نفی وجود بشریت می نماید و تا میرود و عروج می نماید مراتب این نفی و عدمیت قطع می کند تا کدام صاحب دولت بود که

بانجام این معامله رسد و بحقیقت این تخلص واصل گردد.

شعر: کیف الوصول الی سعاد و دونها ★ قلل الجبال و دو نهن حتوف

بی اجتبا و اصطفا باین درجهٔ قصوی رسیدن بسی دشوار است اهل انابت را حصول این معنی مستصعب هر قدر این تخلص و عدمیت دست دهد مغتنم است و همانقدر مدارج قرب و مراتب انبساط حاصل است تفاضل اقدام اهل الله بتفاوت این نسبت علیه است سالك این راه پیش از رسیدن بحقیقت این تخلص و این نسبت علیه بتکرار کلمهٔ نفی و اثبات گوئیا اثبات الوهیت خود می نماید و چون مراتب نفی هنوز درپیش دارد و بانجام نرسانیده اثبات او هم در راه ست و سخن کوتاه شایان وصول بمثبت حقیقی ندارد و در متکلم آن آویخته است خلاصی ازین ورطه بی حقیقت لَایَذْکُرُاللّٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ صورت ندارد و آنکه گفتیم که بی حقیقت لایذکر الله چه صورت آن سالك را در ابتدا نیز دست می دهد و تا میرود باین کلمه گوئیا می رود اگر پیش از فنا باین کلمه متکلم است چنانچه ارباب تجلیٔ صورت پس الله او بر تعین امکانی واقع است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است و این تعین قابل نفی است و اگر بعد از فنا در مراتب اسما و صفات و شیونات باین سخن گو یا است پس الله او برین مراتب واقع است و این مراتب اصول سالك اند که برزخ اند بین الوجوب والامکان نظر بهر دو طرف من وجه داخل نفی اند و من وجه داخل اثبات من وجه مقاصد اند و من وجه غیرمقاصد مثبت و مقصد اقصی ورای این مراتب است و حقیقت لایذکر الله الا الله منوط بوصول بآن درجهٔ قصوی است بلکه گوئیم که تا نشأة دنیوی بر پاست سالك درمقام نفی است و از نفی چاره ندارد نصیب از مرتبهٔ اثبات بر وجه کمال در نشأ اخروی ست الا لمن جعل دنیاه آخرةً فجاز ان یکون له حظاً وافراً من مرتبة الاثبات فی هذه النشأة.

بیت:

اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
ز بخت مقبلان این هم عجب نیست

تنبیه: ساده لوحی از انجام معاملهٔ نفی خیال نکند که ممکن از امکان منخلع شود و بوجوب پیوندد و قلب حقیقت شود کلاً بلکه مراد آنست که از هوا و تعلق بگذرد

و از دقـائق شرك خفی وآلهۀ انفس وا رهد و نفس از رذائل پاك و مصفا گردد و گفته اند هـر چه مقصود تست معبود تست پس تا دقیقه ازین دقائق باقی ست از گرداب الوهیت خود بتمام نمی بر آید از صعوبت این تخلص است که گفته اند.

بیت: هر چند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفات خود نگردد

و هـم از نازکیء این موطن است آنچه منقول است که چون محمد معشوق طوسی را بـه قسر بـر نماز ایستاده کردند چون بکریمه (**اِیَّاکَ نَعْبُدُ* فاتحه :۵**) رسیده از هر بن موی که باندام او بود خون **فواره** شد بعد ازان گفت که حکم من حکم زن حائضه است یعنی زن حـائـضـه بـنـجـاسـت ظـاهـر آلـوده است و بدین سبب نماز از وی ساقط است من نیز بنجاست باطن آلوده ام و عبادت من خالص نیست و چون بر خلاف حال و وجدان خود بـایـن کـلام تـکلم نمود از هیبت آن خون از هر بن مو جریان گرفت و ظاهر نیز بنجاست آلوده گشت ودر رنگ زن حائض مانع نماز آمد والسلام یعنی مانع رسیدن حقیقت نماز شد

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بشیخ عرب بخاری در دلالت بر عزلت و انزوا از اغیار

جناب اخوی اعزی شیخ عرب ازین درویش دلریش سلام عافیت انجام خوانند احوال مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی استقامتکم ظاهرا و باطنا **مخدوما ماندن و آمدن شما مفوض برأی** شماست بعد از استخاره هر طور که اقبال قلب بی تکلف باشد بموجب آن عمل کنند بعزلت بیشتر راغب باشند و از خلق مهما امکن یکسو بوند مگر با طالب حق که از برای خدا جل و علا آید **با وی** صحبت دارند و از ورود طالبان ترسان و لرزان بوند که مبادا حُبّ جاه و ریاست پیدا آید و طمع مبطن بهم رسد و خلل در کارخانۀ بزرگ اندازد و ازین **رهگـذر** پر حذر باشند و ملتجی و مستغفر بوند مع ذلك باحوال آنها پردازند و صحبت دارند که عمل خیر را از ترس خطرۀ سوء نمیتوان گذاشت اعمل و استغفر

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بسیده بی بی در ترغیب بر وظائف طاعات با بعضی اوراد و ادعیهٔ ماثوره.

عصمت پناه عفت دستگاه همشیرهٔ دینی سیده بی بی ازین جانب سلام عافیت انجام خوانند معلوم آن همشیره باشد که دنیا جای عیش و آسایش نیست محل کشت و کار است و موطن طاعت و عبادت عیش و آسایش معد بآخرت است محنت این جا منتج راحت آنجا است پس باید که بوظائف طاعات وعبادات سرگرم باشند واوقات را بذکر وفکر معمور دارند چندان مداومت بذکر قلبی نمایند که دل را انقطاع تمام از ماسوای حق سبحانه پیدا آید وذکر وحضور صفت لازمهٔ دل شود که هرگز ازو منفك نشود کلمهٔ **لَآاِلٰهَ اِلَّآاللهُ** را بزبان بحضور دل بسیار گویند باتسبیح بگویند یا بی تسبیح، اگر باتسبیح و شمار بگویند از یکهزار تا پنج هزار هرقدر که توانند گفت بگویند واگر زیاده کنند بهتر. و نماز تهجد و اشراق وفیّ زوال و نماز اوّابین و قیام لیل می‌کرده باشند و بعد هر نماز فرض و وقت خواب نیز آیة الکرسی بخوانند و نیز سی وسه بار سبحان الله وسی وسه بار الحمدلله وسی وسه بار الله اکبر بخوانند وسه بار استغفر الله الذی لااله الا هوالحیّ القیوم و اتوب الیه بخوانند و سورهٔ اخلاص و معوذتین نیز بخوانند و هر صبح و شام صد صد بار سبحان الله و بحمده بخوانند و نیز صد صد بار سبحان الله و صد صد بار الحمد الله و صد صد بار لا اله الا الله و صد صد بار الله اکبر بخوانند و نیز ده ده بار درود و ده ده بار لاحول و لاقوة الا بالله و وقت خواب نیز ده بار لاحول و لاقوة الا بالله بگویند و هنگام غروب آفتاب هفتاد بار سبحان الله بگویند و نیز هر صباح **اللّهم ما اصبح بی من نعمة او باحدٍ من خلقك فمنك وحدك لاشريك لك فلك الحمد ولك الشكر** بگویند و وقت شام بجای مَا اَصْبَحَ،مَا اَمْسٰی بگویند و هر روز این کلمات یکبار بخوانند **سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ سبحانَ الحيّ القيّومِ سبحانَ الحيِّ الَّذی لايموتُ سبحانَ اللهِ العظيمِ وبحمدِهٖ سُبُّوحٌ قدُّوسٌ ربُّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ سبحَانَ العَلِيِّ الأعْلٰى سبحانه و تَعَالٰى** و نیز هر روزی صد بار

لا اله الا الله اَلْمَلِكُ الحق المبين بگويند و نيز بست و پنج بار يا بست و هفت بار **اَللّٰهمَّ اغْفِرْ للمؤمنين و المؤمنات** بگو يند واين استغفار نيز بست و پنج بار هر روز بگو يند **اَستغفرُاللهَ الذى لااِلٰهَ الاّ هو الرَّحمٰنُ الرَّحيمُ الْحَىُّ القيوّمُ الَّذى لايموتُ واَتوبُ اليه رَبِّ اغْفِرْلى** اين استغفار جليل القدر را بزرگان روز و شب مداومت كرده اند و منافع و فوائد آنرا بيش از بيش مشاهده نموده درحديث آمده است هركه اين استغفار بگو يد در روزى بست و پنج بار هيچ مكروهى در خانهٔ خود و از خود وشهر خود نه بيند و براى بر آمدن حاجات و كشايش مشكلات كلمهٔ(**لاَحَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ**) پانصد بار بگو يند و اول و آخر درود بخوانند لا اقل صد بار.

مكتوب سى و ششم (۳٦)

بملا عبد الرزاق در جواب اسولهٔ وى

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى صلاح آثار اخوى ملا عبد الرزاق **اسولهٔ** چند نموده بود باندازهٔ وقت در جواب آنها چيزى نوشته مى آيد و بالله العصمة و التوفيق. حاصل (**سوال اول**) و (**سوال ششم**) آنست كه بعضى اوراد و سور قرآنى كه پيش از دخول درين طريقه معتاد داشت الحال آن اوراد را در عمل آرد يا نه و نماز تهجد و ضحى و امثال آن بخواند يا نه و بمطالعهٔ كتب فقه و كلام و حفظ بعضى از سور قرآن در اوقات قبض پردازد يا نه. **جواب** اهل اين طريق مبتدى را تجويز نمى نمايند كه وراى ذكر مأخوذ بامرى مشتغل باشد غير از فرض و سنت مؤكده و اين درويش باهل ابتدا پاره توسع مى كند و شمارا كه از معاملهٔ ابتدا بمراحل ترقى كرده ايد بطريق اولى اذن ست كه بعضى از اوراد مسنونه ميخوانده باشند و نماز تهجد و ضحى و اوابين و جز آن از سنن زوايد نيز ادا نمايند تهجد و قيام ليل توان گفت كه از ضروريات طريقهٔ صوفيهٔ عليه است قدس الله تعالى اسرارهم و تعليم و تعلم منافى طريقهٔ ما نيست بلكه به نيت صالحه

مؤید نسبت باطنه است بمطالعهٔ کتب دینیه پردازند و بتعلیم و تعلم آن راغب باشند، یك وقت را برای این امر خطیر معین سازند و باقی اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و بعضی از سور قرآنی اگر یاد گیرند گنجایش دارد.

سوال دوم: آنکه در عوام مقرر است که در ما ورای فرائض و سنن بی اذن بزرگی دست نباید انداخت فی الواقع این چنین است یا نه. **جواب:** اعمال حسنه که از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام منقول است و عمل اوست و خصوصیت بآنحضرت ندارد در اتیان آن به نیت ثواب اخروی احتیاج اذن نیست عمل پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام اذن است و سند است مر امت را آری بعضی اعمال و اذکار و ادعیه و رقعات برای بر آمدن حاجات و کشایش مشکلات است که تأثیر بر اذن استاد و مرشد موقوف است.

سوال سوم: صحبت سرورِ کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات بعد از رحلت او در **یقظه** واقع هست یا نه و بر تقدیر وقوع لازم می آید خلو مقبرهٔ مقدسه از جسد مبارك آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم و این محال است. **جواب** اولاً آنکه خلو ممنوع است چه مشایخ امت در یك آن در امکنهٔ متعدده حاضر شده اند چنانچه از حضرت خواجه بزرگ منقول است که وقت افطار هفت جا حاضر شدند و همه جا افطار نمودند و از شاه کمال نیز نقل میکنند که وقت نماز جای که نشسته بودند همانجا نشسته ماندند تا آنکه وقت نماز گذشت مردم خیال کردند که نماز نخواندند و همان وقت جای دیگر مردم دیدند که نماز خواندند. ثانیاً آنکه استحالت مذکور ممنوع است چه بر تقدیر خلو از جسد مبارك حضور روحی در روضهٔ منوره کاین است و تحقیق مقام آنست که خلو مذکور وقتی لازم آید که جسد مبارك را انتقال واقع شود آنچه واقع است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ملاقات روحانی است هر چند بصورت جسد نماید و روح متجسد گردد.

سوال چهارم: انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در قبور حیات دارند یا نه، و اگر دارند مثل حیوة که در دنیا داشتند دارند یا بطور دیگر. **جواب** حیوة دارند **(الاان**

اولیاءالله لایموتون و لکن ینتقلون من دار الی دارٍ) لیکن نه مثل حیوة دنیوی که از دنیا انتقال کرده بآخرت پیوسته اند و در درجات قرب ملتذ و خرسند **(الانبیاء یصلون فی قبورهم)** شنوده باشند و هر جا که اطلاق موت برین بزرگواران آمده است باعتبار انتقال شان ازین دار فانی و شهداء درین باب پیش قدم اند و حیات شان قوی تراست اطلاق اموات بر انبیا علیهم الصلوات و البرکات آمده و بر شهداء فی سبیل الله نیامده **(وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لاَ تَشْعُرُونَ* البقرة : ۱۵٤)**

سوال پنجم : ثواب ختم اگر بخواهند که بروح یکی بخشند اول باید که بروح مطهر سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات بگذرانند بعد ازان بروح میت ببخشند و اگر چنین نکنند ثواب بمن قرئ بنیته نمی رسد و نیز می باید که به روح جمیع اهل ایمان به بخشد والا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می کنند آیا فی الواقع همچنین‌است یا نه،واگر فی الواقع چنین است در ختم حضرات خواجها چرا چنین نکنند. **جواب** صدقه را اول بروحانیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم گذرانیدن و میت را طفیلی آنسرور ساختن از مستحسنات است و امید قبول بیشتر می شود و باجابت اقرب می افتد نه از ارکان و واجبات صدقه است که صدقه بی آن هرگز مقبول نشود و اگر درین باب نقل معتمد علیه داشته باشند باید که ظاهر سازند و گذرانیدن ثواب عمل بارواح جمیع مؤمنین و مؤمنات نیز مستحسن است که بهر کدام ثواب کامل برسد و از اجر من قرء بنیته هیچ کم نشود و آنکه نوشته اند الا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می‌کنند درین باب نقلی ظاهر نیست و آنکه نوشته اند که در خزانة الروایة چنین است، مخدوما در خزانة الروایة که دیده شد مقدمهٔ ثانیه بنظر نیامد عجب ست از کجا نوشته اند و در ختم حضرات خواجها اول نام آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بگیرند نیك و مستحسن می نماید لیکن از بزرگان باین طریق شنوده شده است همان طور کرده می شود و شریك نا ساختن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و علی‌آله و سلم درین ختم وجه دیگر است وجیه و آن وجه از مکتوب بست و هفتم از مکتوبات جلد ثالث حضرت ایشان ما واضح ولائح است اگر آن مکتوب را مطالعه کنند حل اکثر شبهات شود و این

ختم برای بر آمدن حاجات و کشایش مشکلات و دفع بلیات در اهل این طریق معمول و مأثور است.

سوال هفتم: معراج جسدی بعد پیغمبر صلی‌الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیگری را واقع هست یانه و عروج روحی در مراقبه است یا چشم کشاده. **جواب** معراج جسدی دیگری را نیست و عروج روحی واقع است در بیداری و چشم کشاده و آنچه در خوابست از حیز اعتبار ساقط است

بیت: چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

سوال هشتم: آنکه در شرح دیوان و کتب تواریخ مذکور است که چون حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه عداوت بعضی را معاینه کرد بعد پنج نماز بر پنج کس که معاویه رضی الله عنه و غیره باشند لعنت میکرد و ایشان هم بعد سماع این خبر بر پنج کس که حضرت امیر و حضرات حسنین و عبد الله بن عباس و مالك اژدر رضی الله تعالی عنهم باشند بعد از پنج نماز لعنت کردن گرفتند حتی که در خلفای بنی أمیه این امر شنیع دایم بود و در خطبه لعنت بر اهل بیت میکردند تا آنکه عمر بن عبد العزیز رحمة الله علیه آن را رفع کرد و کریمهٔ (**إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... *النحل: ۹۰**) بجای آن مقرر ساخت آیا این قضیهٔ نامرضیه فی الواقع بود یا نه. **جواب** حضرت امیر کرم الله وجهه که سراپا رحمت بودند حاشا و کلاّ که ادنی مسلمانی را لعنت کنند چه جای معاویه رضی الله تعالی عنه را که از اصحاب پیغمبر بود و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دعای خیر در حق او کرده اند و حضرت امیر درشان او و جماعهٔ او فرموده اند اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولافسقة لما لهم من التأویل . هرگاه کفر و فسق را این جماعه نفی نمایند چرا مسلمانی را لعنت کنند در دین اسلام لعنت هیچ کس حتی که کافر فرنگ از عبادت نیست پس چرا حضرت امیر رضی الله تعالی عنه این لعنت را بعد صلوة خمس که محل ذکر و دعاست بواسطهٔ عداوت خود ورد خود سازند نفس حضرت امیر رضی الله عنه را که به کمال فنا و اطمینان موصوف بوده و از انانیت و خودی رسته

مثل نفوس امارهٔ خودها که بکینه و بغض و عداوت موصوف است خیال کرده اند که این قسم بهتان و افترا بآنحضرت منسوب می‌سازند، حضرت امیر رضی الله عنه بدرجهٔ اعلی فنا فی الله و فنا فی محبّة رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسیده بودند و جان و مال خود را فدای آنسرور ساخته چرا لعنت دشمنان خدا را جل و علا و دشمنان اورا صلی الله تعالی علیه و علی آله الصلوة و السلام که انواع جفا و ایذا بآنسرور دین و دنیا رسانیده اند ورد خود نسازند و اعدای خود را لعنت کنند بآنکه لفظ لما لهم من التأویل نفی عداوت مینماید و دلیل بر آنست که این محاربات و منازعات نه از راه عداوت و بغض بود بلکه از روی تأویل و اجتهاد بود که جای ملامت نیست چه جای لعنت اگر درسب و لعنت احدی معنی حسن و عبادت بودی سب و لعنت ابلیس لعین و ابوجهل و ابولهب وکفار قریش که اقسام جفا و ایذا بر رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسانیده اند و انواع اهانت به دین متین کرده از واجبات اسلام گشتی و لیس فلیس قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **(اذا لَعَنْتَ الشیطانَ قال لعنتَ ملعوناً و اذا استعذتَ اللهَ منه قال کسرتَ ظهری)** و فی الحدیث الآخر **(لا تسبوا الشیطان وتعوذوا بالله من شره)** پس معلوم و مبرهن شد که این معنی بر حضرت امیر رضی الله تعالی عنه بهتان و افترا است پس ناقل که لعنت معاویه رضی الله عنه را بر حضرت امیر رضی الله تعالی عنه و حضرات حسنین رضی الله عنهما و غیرهم متفرع برین لعنت ساخته بر معاویه رضی الله عنه نیز افترا باشد پس آنچه نوشته اند که (آیا فی الواقع این قضیه بود یا نه اگر باشد چرا لعنت بر معاویه رضی الله تعالی عنه و غیره روا نباشد و اگر نباشد پس محمل عبارت کشاف چه خواهد بود) گویم نبود چرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که طعن در معاویه روا نیست و این افترا طعن است در وی. نقل صحیح هم درین باب نیست سخن اهل تواریخ بر تقدیر ثبوت درین باب چه سند است مدار دین را بر قول اهل تاریخ نمیتوان نهاد اینجا قول ابی حنیفه و اصحاب او معتبر است نه قول اهل تاریخ و عبارت کشاف که نقل کرده اند نام حضرت امیر رضی الله عنه یا معاویه رضی الله عنه دران عبارت مسطور نیست و هرگز دلالت بران ندارد که یکی ازین دو عزیز دیگری را لعنت

کرده باشد عبارت راست براست است هیچ مخالفتی بمطلب ما ندارد تا محمل جسته شود آری خلفای بنی امیه سالها بر سر منبر سب و لعن اهل بیت کردند و عمر بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنه استیصال آنها نمود جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء لیکن معاو یه رضی الله عنه که داخل آنها باشد ممنوع است چه بلا شد، اگر معاو یه رضی الله عنه ملعون و مطعون بود جم غفیر از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم که باوی درین مخالفات و محاربات شریك بودند و بعضی از آنها از عشرهٔ مبشره اند ملعون و مطعون باشند و طعن این اکابر موجب طعن است در شطر دین که از راه آنها بما رسیده است و هیچ مسلمانی آنرا تجو یز نکند. مخدوما در ما نحن فیه دو مذهب است مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب شیعه. مذهب شیعه سبّ خلفای ثلثه است و معاو یة رضی الله عنه و غیرهم و میگو یند جمیع اصحاب پیغمبر بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مرتد شدند مگر چندین، ومذهب اهل سنت و جماعت آنست که جمیع اصحاب پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم جز به نیکی یاد نباید کرد و بهیچ کس بد نباید بود **(من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم)** منازعات و محاربات ایشان را بر محامل نیك باید حمل کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت. امام نووی شارح مسلم گفته که اصحاب کرام رضی الله عنهم درین محاربات سه فرقه بودند جمعی باجتهاد حقّیت جانب حضرت امیر رضی الله عنه دریافته بودند آنها را واجب بود عمل باجتهاد خود و نصرت حضرت امیر رضی الله عنه وجمعی دیگر باجتهاد حقیت جانب مخالف معلوم کرده بودند. این جماعه را موافق اجتهاد نصرت جانب دیگر لازم بود و جمعی باجتهاد متوقف بودند آنها را توقف واجب بود، پس هر یکی موافق اجتهاد خود عمل کردند و طعن و ملامت از همه مرفوع است هذا. لیکن حضرت امیر رضی الله عنه و موافقان او در اجتهاد مصیب بودند و جانب دیگر مخطی اما چون این خطا خطای اجتهادی ست از ملامت و طعن دور است و یك درجه ثواب دارد و مصیب ده درجه. امام شافعی گفته تلك دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها ألسنتنا این عبارت شریفه دلالت دارد که بخطا هم تکلم نباید کرد و جز به نیکی نباید یاد نمود چون هر دو مذهب معلوم شد پس جمعی که با معاو یه رضی الله عنه بدند و

طعن می نمایند هر چند با اصحاب دیگر نیك باشند از اهل سنت و جماعت خارج اند و اگر در مذهب اهل سنت درین مسئله شبهه باشد به کتب عقائدشان که معتبر و مُقَرَّرْ اند رجوع نمایند و به اقوال شاذه و ضعیفه التفات نکنند و شیعه هم باین جماعه خوشنود نیـنـد تا سَبّ خلفای ثلٰثة ننمایند پس اینها نه سُنّی اند نه شیعه، مذهب ثالث بهم رسانده اند.

سوال نهم: عقیده آنست که خاتمه مبهم است اگر کسی پیر و مرشد خود را که از وی استفادها نموده است از روی خلوص اعتقاد حکم به سلامتی خاتمه او نماید صحیح است یا نه. **جواب** حکم قطعی نباید کرد که منوط بوحی است ظن غالب و علم طمانینیت به سلامتی خاتمهٔ اکابر دین اگر نماید گنجایش دارد و همچنین بالهام قطع حسن و قبح خاتمه نمی توان کرد که الهام ظنی است لیکن از ظن تا ظن فرق آسمان و زمین است.

سوال دهم: استفسار از سیر آفاقی و سیر انفسی بود. **جواب:** سلوك سیر آفاقی است وجذبه سیر انفسی، حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که سیر آفاقی بُعد در بُعد است و سیر انفسی قرب در قرب سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن وگرد دل خود گردیدن، گفته اند یافت مقصود بر انفس است بیرون از خود هرگز یافت نیست.

بیت:

چون جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست
پا در دامان و سر بجیب اندر کش

بیت:

همچو نابینا مبر هر سوی دست
با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و حضرت ایشان ما را درین مقام مقالهٔ مفرده است، می فرمایند که یافت مطلوب ورای آفاق و انفس است و انفس در رنگ آفاق در راه ست معامله اینست بیرون سیر آفاقی و سیر انفسی و ورای جذبه و سلوك.

ع : لذتِ می‌نشناسی بخدا تا نه چشی

سوال یازدهم: تقریر وجواب آن بحضور تعلق دارد.

سوال دوازدهم: چوب و طبانچه و پایزار بر سرِ خود زدن موجب حصول مقصود هست یا نه. **جواب:** رکنِ عمده در وصول بمطلب ذکر است و رابطۂ محبت بشیخ مقتدا این نوع امور که نوشته اند در کار نیست و بی نفع هم نه.

سوال سیزدهم: حبس دم در ذکر بدعت است یا نه و اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره در هیچ بدعت حُسن نیست پس از بدعت این عمل چگونه بر آید. **جواب:** ذکر فی حد ذاته مسنون و حسن است مانند حبس دران بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صدر اول نبود و آن ممنوع است ونیز این طریقۂ حبس را حضرت خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالخالق قدس سره که سرِ سلسلۂ خواجها بوده اند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم به بدعت نمیتوان کرد، در ملفوظات حضرت خواجۂ ما قدس سره منقول ست فرمودند که در سلسلۂ چشتیه و سهروردیه خرقه را معنعن از خضرت رسالت صلی‌الله علیه و علی آله وسلم اسناد میکنند و ذکر را معنعن بیان نه کرده اند اما در سلسلۂ نقشبندیه و کبرویه ذکر معنعن از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم رسیده است از حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما الی یومنا هذا و در وسایط فتوری نرفته هم درین محل یکی از حاضران سوال کرد که آنکه می گویند که در سلسلۂ علیۂ نقشبندیه طریقۂ رابطه از حضرت صدیق اکبر و طریقۂ ذکر از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما رسیده چونست. فرمودند ذکری که درین سلسله است که آنرا وقوف عددی خوانند بطریقۂ معهود مثل حبسِ دم و ضم محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم باوی از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه معنعن رسیده است و طریق صحبت نیز از ایشان رسیده چرا که ایشان در سفر و حضر بآنسرور صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم همراه می بودند و از راه صحبت فیض می گرفتند.

سوال چهاردهم: کعبه بزیارت اولیا می‌آید یا نه و اگر می آید اشکال لازم می آید که آن زمین از دیوارهای کعبه دران مدت خالی خواهد ماند الخ. **جواب:** می آید و

هیچ اشکال نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالی بسره بر نگاشته اند که کعبه عبارت از سنگ وکلوخ نیست سقف و جدران نیست چه اگر سقف و جدران در میان نباشد کعبه کعبه است و مسجود الیه خلایق پس برین تقدیر کعبه بزیارت اولیا بیاید و دیوارها بجای خود باشند.

سوال پانزدهم: این روش ذکر و افاضه و توجه که درین طریقه معهود است اولاً از کدام مشائخ پیدا شده است در وقت صدیق اکبر هم بود یانه ، و اگر نبود پس این طریقه چرا منسوب باو رضی الله تعالی عنه گشت. **جواب:** سر سلسلهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره است و جذبهٔ این بزرگواران که از راه استهلاك در صفت قیومیت می خیزد و آنرا درین طریق جذبهٔ قیومیت می گو یند از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بحضرت خواجه رسیده و از ایشان طریقی برای حصول این جذبه منقول است و آن طریق وقوف عددی ست پس اصل نسبت از حضرت صدیق رضی الله عنه است و طریق وصول آن از حضرت خواجه و باندازهٔ نقلی که از ملفوظات حضرت خواجهٔ ما قدس سره گذشت ذکر نیز از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه رسیده و می تواند که بحضرت خضر علیه السلام از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رسیده باشد و از ایشان بحضرت خواجه عبد الخالق قدس سره چنانچه گذشت. و جذبهٔ دیگر که از راه معیت ذاتیه می خیزد و آنرا درین طریق جذبه معیت گو یند مبدأ ظهور آن حضرت خواجه نقشبند است قدس سره و حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفهٔ نخستین حضرت خواجه نقشبند بوده و قطب وقت خود نیز بوده طریقی برای حصول این جذبه وضع کرده اند و آنرا طریقهٔ علیهٔ علائیه گو یند در عبارات ایشان واقع می شود که اقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه است **اصل این جذبه از حضرت خواجه بزرگ است و طریق حصول آن از حضرت خواجه علاء الدین قدس سرهما.**

سوال شانزدهم: نبی هر چند افضل است از ولی امّا لازم هست که هر چه ولی می داند از معارف نبی را نیز معلوم باشد یانه، و ایضاً هر معارفی که نبی را باشد لازم

هست که مرسل را باشد یا نه الخ. **جواب:** فضل کلّی مر انبیا راست علیهم الصلوات و التسلیمات بر اولیا و هیچ ولی بمرتبهٔ هیچ نبی نرسد لیکن در فضل جزئی مناقشه نیست اگر بعضی از مزایا و معارف خاص به ولی باشد موجب فضل کلّی نبود مجوز است بلکه واقع است هر گاه در ولی و نبی فضل جزوی واقع باشد اگر نبی نسبت برسول به بعضی از مزایا و معارف مخصوص بود بطریق اولی جائز باشد هر چند فضل کلّی مرسل را بود چنانچه قصهٔ حضرت موسی و حضرت خضر را علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام خود نوشته اند.

سوال هفدهم: حضرت خضر نبی است یا نه. **جواب:** درین باب اختلاف علماء است لیکن راجح آن است که نبی است.

سوال هژدهم: تعین عدد انبیا و رسل درست هست یا نه، درین باب صوفیه چه می گویند. **جواب:** از صوفیه نقلی درین باب بنظر نه درآمده لیکن علما تعین عدد انبیا را منع کرده اند زیرا که بدلیل قطعی این تعین معلوم نشده است اگر وارد شده است دلائل ظنی است پس اگر بی‌دلیل حکم بتعین عدد نمائیم ظاهراً غیرنبی را نبی ساخته باشیم یا نبی را غیرنبی و عدد رسل از میان انبیا علیهم الصلوات و البرکات سه صد و سیزده مشهور و معروف است و محذور سابق این جا لازم نمی آید چه رسل از انبیا خارج نیستند. نوشته بودند که اگر این فقیر را پیدا نمی‌کردند بهتر بود این عبارت نباید گفت هر چه حق تعالی میکند خوبست و صلاح و دعای جنون که مسقط تکالیف است نباید کرد و از حق تعالی عافیت باید طلبید و توفیق اتیان تکالیف باید خواست.

مکتوب سی و هفتم (۳۷)

نیز بملا عبد الرزاق در حرمت سوال و اباحت آن عند الضرورة و احادیثی که درین باب وارد شده.

صلاح آثار ملا عبد الرزاق پرسیده بود **که** مقرراست کسی که قوت شب ندارد اورا سوال کردن حلال است، آیا این حکم از روی رخصت است و عزیمت ورای آنست یا نه. مخدوما این حکم از راه رخصت است و عزیمت در ترك سوال است، مهما امکن بسوال اقدام نه نمایند غایت امر در سوال هنگام شدت احتیاج اباحت است در رنگ اکل میتة و اکل لحم خنزیر که در حالت مخمصة مباح است فی احیاء العلوم اما المضطر الیه فهو سوال الجائع عند خوفه علی نفسه موتا او مرضا و سوال العاری و بدنه مکشوف لیس معه ما یواریه فهو مباح مهما وجد بقیة الشروط فی المسئول بکونه مباحا و فی المسئول منه بکونه راضیا فی الباطن و فی السائل بکونه عاجزاً عن الکسب فان القادر علی الکسب وهو بطال لیس له السوال الا اذا استغرق طلب العلم اوقاته و کل من له حظ فهو قادر علی الکسب بالوراقة فی شرح المشکوة، و اما سؤال صدقة التطوع فمن لایقدر علی کسب لکونه زمنا او ذا علة اخری جاز له السؤال بقدر قوت **یومه** ولا یدخر و ان کان قادرا فترکه **لاشتغال** العلم جازت له الزکوة ای سؤال مال الزکوة و صدقة التطوع فان ترکه لاشتغال صلوة التطوع وصیامه لایجوز له الزکوة و یکره له صدقة التطوع فان جلس واحد او جماعة فی بقعة و اشتغلوا بالطاعة و ریاضة الانفس و تصفیة القلوب یستحب لواحد ان یسأل صدقة التطوع و کسرات الخبز و اللباس لاجلهم.

سوال متضمن سه چیز است که هر کدام قبیح است: **اول** اظهار شکایت است از حق تعالی و بیان قصور نعمت اوست سبحانه از وی و این محرم است الا بضرورة کاکل المیتة، **دوم** اذلال نفس است لغیر الله تعالی و مؤمن را نمی رسد که خود را ذلیل سازد بغیر از مولای خود الا بضرورة، **سوم** ایذای مسئول عنه است غالباً و ایذا حرام است إلا بضرورة لهذا اهل تقوی ترك سوال کرده اند مطلقا و کان بشر قدس سره لایأخذ من

احد شیئا الا من السری قدس سره و قال لانی علمت انه یفرح بخروج المال من یده فانا أُعینه علی ما یحبه وکان یشیر یقول الفقراء ثلثة فقیر لایسأل و ان اعطی لم یأخذ فهذا مع الروحانیین فی علیین و فقیر لایسأل و ان اعطی اخذ فهذا مع المقربین فی جنات النعیم و فقیر یسأل عند الحاجة و الفاقة فهذا مع الصادقین من اصحاب الیمین.

بالجمله سؤال بی ضرورت محرم و مذموم است، با ضرورت و حاجت و فاقه مباح است لیکن موجب انحطاط مرتبه و درجه است آنچه مذکور شد در وقتی است که معامله بموت نرسیده است چون معامله بموت رسد سوال حلال بلکه عزیمت بلکه واجب باشد فی شرح المشکوة فی بیان قول النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **(من تکفل لی ان لایسأل الناس شیئا فاتکفل له بالجنة)** فقال ثوبان انا فکان لایسأل احد شیئا ای لوکان به خصاصة و استثنی منه اذ اخاف علی نفسه الموت فان الضرورات تبیح المحظورات بل انه لو لم یسأل حتی یموت یموت عاصیا اکنون احادیث چند در ذمّ سوأل ایراد نموده می آید:
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم **(قال داود علیه السلام ادخالك الید فی فم التنین الی ان یبلغ المرفق فیقضمها خیر لك من ان تسأل)** رواه فی الحلیة. وهم در حدیث آمده است ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم ارسل الی عمر بن الخطاب بعطائه فرده عمر فقال له رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم **(لم رددته)** فقال یا رسول الله لیس اخبرتنا ان خیرا لاحدنا ان لا نأخذ من احد شیئا فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم **(انما ذلك عن المسئلة فاما ماکان من غیر مسئلة فانما هو رزق یرزقك الله)** فقال عمر اما و الذی نفسی بیده لااسأل احدا شیئا ولایأتینی شیئ من غیر مسئلة الااخذة رواه مالك. وهم در حدیث آمده است **(من سأل الناس اموالهم تکثرا فانما یسأل جمرا فلیستقل او لیستکثر)** ای من غیر استحقاق بلسان القال او بلسان الحال ای اکثر من قدر قوته وهم در حدیث آمده است **(ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یاتی یوم القیٰمة لیس فی وجهه مزعة لحم)** متفق علیه. وهم در حدیث آمده است. **(المسائل کدوح یکدح بها الرجل وجهه فمن شاء ابقی له علی وجهه ومن شاء ترکه إلا ان یسأل الرجل ذا سلطان او فی امر لایجد منه بدا)** رواه ابو داود و الترمذی و النسائی. وهم در حدیث آمده است **(من اصابته فاقة فانزلها بالناس لم تسد فاقته ومن انزلها بالله اَوْشَك**

الله لـه بالغنى اما بموت عاجل اوغنى آجل.) رواه ابو داود و الترمذی. و عن عمر رضی الله تـعـالی عـنـه قـال **(تعلمن ايها الناس ان الطمع فقروان اليأس غنی وان المرء اذا يَئس عن شیء استـغـنی عنه)** رواه رزين. و در حديث آمده عن ابی ذرّقال دعانی رسول الله صلی الله عـلـيـه و علی آلـه وسـلـم وهـويـشترط علی ان لا تسأل الناس شيئا قلت نعم قال **(ولا سوطك إن سقـط منك حتی تنزل اليه فتأخذه)** رواه احمد. وهم در حديث آمده است ان الفراسی قال لرسول الله صلی الله تعالی عليه و سلم اسأل يا رسول الله فقال النبی صلی الله تـعـالی عـليه و سلم **(لا وان كنت لابد فسئل الصالحين)** رواه ابو داود و النسائی و هم در حديث آمده است **(من جاع اواحتاج فكتمه الناس وافضی به الی الله كان حق علی الله ان يـفـتـح له قوت سنته من حلال)** رواه الطبرانی فی الاوسط و الصغيرعن ابی هريرة و هم در حـديـث آمـده اسـت **(من سأل شيئا وعنده ما يغنيه فانما يستكثرمن جمرجهنم)** قالوا و ما يـغنيه قال**(قدرما يغد به اويعيش)**وهم درحديث آمده است**(لوتعلمون ما فی المسئلة ما مشی احـد الی احد ليسأله شيئا)** وهم در حديث آمده است **(ملعون من سأل لوجه الله وملعون من سئـل لـوجـه الله ثـم مـنـع سائله ما لم يسئله هجراً)** وهم در حديث آمده است **(ولياتين يوم الـقيمة قوم ليس علی وجوههم لحم اخلقواها فی الدنيا بالمسئلة فمن فتح علی نفسه باب المسئلة وهـوعـنـها غنی فتح الله عليه باب الفقر)**عن ابی هريرة. و هم درحديث آمده است **(ايها الـنـاس قـد ان لـكـم ان تـستعفوا عن المسئلة فان من يستعف يعفه الله و من يستغن يغنه الله** و**الذی نفس محـمـد بيـده مـا رزق عـبـاد مـن رزق اوسـع من الصبرو لئن اُتيتم الا تسالونی لاعـطيـتكم ما وجدت)** حل عن ابی سعيد و هم در حديث آمده است **(ان الرجل لياتينی فيسألنی فاعطيه ويجعل فی ثوبه نارا ينقلب الی اهله بنارجهنم)** عن ابی سعيد

مکتوب سی و هشتم (۳۸)

بملا ابو الفیض کابلی در بیان آنکه بزرگترین حجاب نفس طالب است.

الله تعالی ابواب فیوض و ترقیات را مفتوح داراد بزرگترین حجاب میان طالب و مطلوب نفس طالب است دع نفسك و تعال انت الغمامة علی شمسك فاعرف حقیقتك رفتن نفس سالك از میان امریست ذوقی و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بخواندن و مطالعهٔ کتب بحصول نمی پیوندد سابقهٔ عنایت وجذب الٓهی جل شانه می باید و در عالم اسباب صحبت کامل مکمل بشرط فنا در وی صحبت شما قلیل بود آنقدر فرصت نشد که بعضی امور ضروریه در میان آورده شود و اگر رابطهٔ معنوی قوی است و محبت درست است امید است که باندازهٔ آن اخذ فیوض و برکات از باطن مفیض حاصل آید و کمالات متوقعه پرتو اندازد (المرء مع من احب) حدیث نبوی ست علی صاحبها الصلوة و السلام.

شعر:

چشم دارم که دهد اشك مرا حسن قبول
آنکه دُر ساخته است قطرهٔ بارانی را

و السلام.

مکتوب سی و نهم (۳۹)

بشیخ ابو المظفر و محمد شاه در عزا و محافظت طریق شیخ خود.

الله تعالی برادران طریقت را ازین واقعهٔ هائله صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد وجود اهل الله رحمت است هم در حالت حیٰوة و هم بعد ممات فیوض و برکات که در حیٰوة شان مفاد و مستفاد است بعد ممات شان نیز امیدوار آن باید بود و باید دانست که این فیوض و برکات تا زمانی فائض است که در طریقهٔ شیخ احداثی واقع نشده

است و چون امور محدثه در طریقه پیدا شد که در حیوة شیخ نبود راه فیض مسدود گشت در رنگ بدعتی که در دین پیدا شود و انوار سنت بسبب آن قلت پذیرد پس بر یارانِ آنجائی ناگزیر است که محافظت طریقهٔ شیخ خود نیك نمایند و احداثی دران نکنند و نوع زندگانی نمایند که در یك دیگر فانی باشند و حلقهٔ ذکر را بر سنن سابق بر پا دارند و اوقات را معمور دارند و درکسب خیرات مبادرت نمایند و در اتیان طاعات مسابقت کنند (سَابِقُوٓا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ...* الحدید : ۲۱) و خدمت فرزندان ایشان را سعادت خود شناسند و ارضای ایشان‌را بر وجه مشروع امر عظیم دانند و این فقیر را بدعای ایمان یاد نمایند انشاء الله تعالی در ماه ذی الحجه از اینجا بسفر حجاز انتقال واقع می شود والباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب پنجاه ویکم (۵۱)

به یکی از صالحات اهل طریق در ذکر بعضی از عادات شریفهٔ حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و ما یناسب ذلك.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. **سوال:** حفر قبر در حیوة خود طریقهٔ مسنونه است یا نه. **جواب:** این عمل از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و از خلفای راشدین و سائر کبار صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به ثبوت نه پیوسته است آری از بعض سلف چون عمر بن عبد العزیز و غیره منقول گشته که در حیوة خود اتخاذ قبر کرده اند و علما را هم درین باب قیل و قال است بعض بکراهت قائل اند و بعضی بجواز بیکراهت و بعض باستحباب.

سوال: عادت شریفهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله وسلم در طعام چه بوده. **جواب:** آنحضرت طعام تناول می فرمود بر حد ضرورت و قدری که بآن قوامِ بدن باشد بی آنکه سیر بخورد و بروایت عائشهٔ صدیقه رضی الله عنها ثابت شده است که پر نشد شکم حضرت علیه الصلوة و السلام هرگز و بود آن حضرت علیه الصلوة

و التحیة در اهل خود که سوال نمی کرد از ایشان طعامی اگر طعام می آوردند میخورد و هر چه می آوردند قبول می فرمود و آنچه از اشربه میدادند می آشامید و دوست ترین طعام نزد او علیه الصلوة و السلام آن بود که بر وی دست بسیار باشد یعنی با جماعه بخورد نه تنها و بروایت سعد بن کرب ثابت شده است که حضرت فرمود علیه وعلی آله الصلوة و التسلیمات بسنده است ابن آدم را لقمه چند که درست دارند پشت اورا پس اگر نتواند برین صبر کرد پس سوم حصهٔ از شکم او برای طعام او باشد و سوم برای آب او باشد و سوم حصه برای نفس گرفتن باشد، در شروع طعام بسم‌الله گفتی و این عمل سنت مؤکده است و فرموده علیه الصلوة و السلام هرکه طعام بخورد بعد ازان بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و رزقنیه من غیر حول منی ولا قوة آمرزیده شود گناهان ما تقدم و در روایتی ما تقدم و ما تأخر و خواب آنحضرت بر حد اعتدال و قلت بود بآنکه دل مبارکش نمی خوابید بلکه چشم آنحضرت می خوابید علیه و علی آله الف الف صلوة و التحیة خون کم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفدهم ماه یا نوزدهم ماه یا بست و یکم ماه بوده است و لباسِ آنحضرت علیه الصلوة و التحیة بر چند نوع بوده است لباس نفیس هم پوشیده اند یعنی رد نکرده اند وغیر آن هم پوشیده وجامه پنبکی بیشتر پوشیده اند و پشمینه هم در برکرده اند بالجمله عادت شریف در لباس تکلف نبوده هر قسم حاضر می شد قبول میفرمودند و روز معین برای قطع جامه ثابت نشده است و روز ولادت و روز وفات خیر البریه علیه الصلوة و التحیة روز دو شنبه است آخر این روز وفات یافتند و آن روزکه روز سه شنبه ایشان را نگاهداشتند و منتصف شب چهار شنبه و در روایتی اخیر شب ایشان را مدفون ساختند علیه و علی آله افضل الصلوة و اکمل البرکات. **رباعی:**

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه ⋆ فطاب مِنْ طیبهن القاعُ و الاَکِمُ
نفسی الفداء لقبرٍ انت ساکنه ⋆ فیه العَفاف و فیه الجود و الکرم

از سن مبارك حضرت حبیب رب العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم پرسیده بودند بدانند درین جا چند قول ست بقولی بر سر شصت سال فوت کردند و بقولی

شصت و سه و این قول صحیح ترین اقوال است و بقولی شصت و پنج و علما میان این اقوال جمع کرده اند که هر که شصت و سه سال گفته است، سال ولادت و سال وفات را حساب نکرده است و هرکه شصت و پنج گفته است سال ولادت و سال وفات را حساب کرده است و هرکه شصت سال گفته است عشرات را شمرده و کسور را نشمرده و السلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب پنجاه و نهم (٥٩)

بشیخ آدم تتهی فی بیان ان نسبة المشائخ لیست فی مخترعاتهم بل مأخوذة من انوار النبوة و بیان ان النسبة النقشبندیة کیف یصل الی الصدیق الاکبر و نسبة سائر السلاسل الی علی رضی الله تعالی عنهما.

سبحانك اللّهم و بحمدك اشهد ان لااله الّا انت و انّ محمداً عبدك و رسولك اللّهم صل علیه افضل صلواتك عدد معلوماتك و علی آله و اصحابه و ازواجه و اهل بیته و بارك و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً. وصل الینا مکاتیبکم الشریفة المنبئة عن سلامة الاحبة و استقامتکم علی الطریقة المرضیة و محبة الشیوخ و الفناء فیهم الحمد لله سبحانه علی ذلك اکمل الحمد و علی کل حال.

سَئلتَ عنا ان ما فی هذه الطریقة النقشبندیة من التوجه الی الاحدیة الصرفة ثم النفی و الاثبات و المراقبة فی جمیع الاوقات لو کان فی زمنه علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و فی زمن اصحابه الکرام علیهم الرضوان لنقلوها فی الکتب المداولة بعدهم المشتملة علی سننه وسنن الخلفاء الراشدین المهدیین من بعده لتوفر الدواعی الیها فلیس هذه الا من مخترعات الاولیاء العظام فالادّعاء عن اجتناب البدعة ایّ بدعة کانت و القول بعدم حسنها ولا نور فیها ولا ضیاء ولا للعلیل فیها شفاء ولا لداء منها دواء فی هذا الطریقة العلیة کیف یصح و بای معنی انتسبت السلاسل سوی النقشبندیة الی علی کرم الله وجهه وهذه السلسلة العلیة الی الصدیق الاکبر رضی الله تعالی

عنه. فنقول فى الجواب عن السؤال الاول ان الكمالات الصورية و المقامات المعنوية كلها مستفادة به من الجناب النبوى عليه و على آله الصلوة و السلام فالاحكام و الاعمال البدنية وصلت الينا برواية العلماء الكرام والاسرار و المعاملات الباطنية وصلت برواية الصوفية العظام.

شعر: فكلهم من رسول الله ملتمس
غرفاً من البحر او رشحاً من الديم

عن ابى هريرة رضى الله تعالى عنه انه قال: حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته فيكم والآخر لو بثثته لقطع هذا البلعوم رواه البخارى و روى انه لما مات عمر رضى الله تعالى عنه قال ابنه عبد الله فى ايام عزائه فى محضر الصحابة مات تسعة اعشار العلم فلما راى توقف عن البعض فيه قال مرادى العلم بالله دون العلم بالحيض و النفاس فالسلاسل كلها منسوبة اليه منتهية لديه فالمشائخ و اهل السلاسل اخذوا بتوسط شيوخهم النسبة المعنوية منه صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم فليس نسبتهم من مخترعاتهم نَعَمْ وضع الاسامى تلك النسبة من الفناء و البقاء و الجذبة و السلوك و السير الى الله وامثال ذلك من مخترعات الصوفية فى النفحات اول من تكلم بالفناء والبقاء ابو سعيد الخراز قدس سره فاصل النسبة مقتبسة من مشكوة النبوة و وضع الاسم لها محدث و الذكر القلبى ايضاً مروى كما روى انه عليه الصلوة والسلام كان قبل البعثة مشتغلا بالذكر القلبى ولانسلم ان التوجه الى الاحدية الصرفة و النفى والاثبات و المراقبة لم تكن فى زمانه صلى الله تعالى عليه و آله وسلم ولا فى زمان اصحابه بل الظاهر ان سكوته عليه الصلوة و السلام لم يكن خالياً عن هذه الامور و ان لم تكن مسماة بهذه الاسامى كلامه عليه و على آله الصلوة و السلام ذكر و سكوته فكر و التوجه و المراقبة وامثالها داخلة فى الفكر تفكر رفتن از باطل سوى حق **(تفكر ساعة خير من عبادة الف سنة)** فالعجب كيف نفى كون هذه الامور فى الصدر الاول وما الدليل عليه فقوله فليس هذه الّا من مخترعات اولياء فى حيّز المنع و نقل ان ذكر النفى و الاثبات بحبس النفس المعهود فى طريقتنا علّمه الخضر عليه السلام بخواجه عبد الخالق الغجدوانى قدس سره و من البين انه عليه السلام لايُعلّم شيئاً مبتدعا ليس فيه نور ولاضياء ولا للعليل منه شفاء فان قيل لما كانت النسبة كلها

مأخوذة من انواره و رشحةً من اسراره عليه و على آله افضل الصلوات و اكمل التحيات فما وجه اختلاف النسبة و تبائن الطرق بالصحو و السكر و التلوين و التمكين و التكلم بالشطح و عدمه و امثالها فى الاولياء قلنا وجه اختلاف الاستعدادات و تغاير المحال و تباين الاوعية والمظاهر و النسبة المأخوذة تختلف آثارها كمية و كيفية باختلاف هذا الأمور ألا ترى ان الغذاء الواحد و الدواء الواحد تختلف آثارهما باختلاف الاشخاص و الامزجة و الشخص الواحد يختلف اطواره باختلاف المظاهر و المرايا.

ع: بقدرِ آئينه حسنِ تو مى نمايد روى

فكل ياخذ الكمال من مشكوة النبوة لكن على وفق استعداده و يظهر اثره مطابقاً للمظهر والمحل و النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يفيد و يلقى المعانى و الاسرار على طبق الاستعداد و وفق الاوعية **(كلموا الناس على قدرعقولهم)** روى عنه عليه الصلوة و السلام و التسليمات انه تكلم مع ابى بكر بكلام اسرار فاذا جاء عمر غيَّر اسلوب الكلام و بدل تبيان الاسرار و اذا جاء عثمان غيَّر تلك الاسلوب ايضاً و اذا جاء على رضى الله تعالى عنهم اجمعين كلّم بطريق آخر و ماذلك إلا لاختلاف الاستعداد و تغاير الفطرة و الجواب عن السؤال الثانى ان سلاسل المشائخ منسوبة الى الامام جعفر الصادق رضى الله تعالى عنه و للامام نسبتان نسبة من آبائه الكرام منتهية الى على كرم الله وجهه الكريم و نسبة من اجداده من جانب الام مأخوذة من الصديق الاكبر رضى الله عنه و باعتبار هاتين الولادتين الصورية و المعنوية قال الامام ولدنى ابو بكر مرتين و كلتا النسبتين فى الامام متميزتان و وصل الى المشائخ النقشبندية من الامام نسبة الصديق الاكبر و للمشائخ سائر السلاسل منه النسبة المأخوذة من على كرم الله وجهه و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و على آله و اصحابه و سلم.

مكتوب شصت ويكم (٦١)

بفضائل مآب حاجى ابو القاسم بن محمد مراد لاهورى در وجوه فارقه ميان معرفتى كه

علما بیان فرموده اند و معرفتی که صوفیۀ کرام بآن ممتازند و در ترغیب بر تحصیل این معرفت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفۀ گرامی مشرف ساخت و مسرت بخشید چون منبی از دید قصور و تاسف بر احوال و اطوار ماضی و حال بود و ایمای از آرزوی وصول مطلوب داشت مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه این دید قصور را زیاده **گرداناد و از** عجب و پندار رهائی و باد و آتش شوق در دل مشتعل کناد تا از موانع وصول یکسو سازد و در طلب و محبت او یکجهت و یک رو گرداند **انّه قریب مجیب مخدوما** شفقت آثارا مطلب اعلی درین نشاة فانیه تحصیل معرفت حق است جلّ و علا و معرفت بر دو نوع است نوع اول معرفتی ست که علمای عظام بیان فرموده اند و نوع ثانی آنست که صوفیۀ کرام بآن ممتاز اند نوع اول مربوط بنظر و استدلال است و نوع ثانی منوط بکشف و شهود نوع اول داخل دائره علم است که از قبیل تصور و تعقل است و نوع ثانی داخل دورۀ حال است و از جنس تحقق نوع اول **مفنی** وجود عارف نیست و نوع ثانی **مفنی** وجود سالک است چه معرفت درین طور عبارت از فناء فی المعروف ست.

بیت: قرب نی بالا و پستی رفتن ست * قرب حق از قید هستی رستن ست

نوع اول از قسم علم حصولی ست و ادراک مرکب است و نوع ثانی از قبیل علم حضوری ست و ادارک بسیط چه حاضر درین موطن حق است سبحانه بجای نفس سالک که فنا یافته است نوع اول حصول معرفت ست با وجود منازعت و انکار نفس چه نفس درین موطن بر صفات رذیله خود است از امارگی و تمرد که در نهاد اوست نه بر آمده است و از طغیان و سرکشی که جبلی اوست باز نگشته درین موطن اگر ایمان **است** صورت ایمان ست و اگر اعمال صالحه است صورت اعمال است زیراکه نفس **هنوز** بر کفر خود است و بمعادات مولای خود بر پا است در حدیث قدسی است **(عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتی)** **لهذا این ایمان را ایمان مجازی گویند این ایمان از زوال و خلل محفوظ نیست المجاز ینفی و نوع ثانی از معرفت چونکه مفنی وجود**

سالک است و منتج اسلام نفس است لا جرم ایمان این موطن از زوال محفوظ است و از خلل مامون حقیقت ایمان در اینجاست و حقیقت اعمال صالحه درین محل متحقق حقیقت منتفی نمی شود وبقا آنرا لازم گو یا در حدیث نفیس (**اللّهمّ انّی اسئلك ایمانا لیس بعده کفر**) و در کریمهٔ (**یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوٓا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهٖ ...* الآیة. النساء: ١٣٦**) اشارت باین ایمان ست امام احمد حنبل رحمه اللّه طالب این معرفت بوده است که باین علم و اجتهاد در رکاب بشر حافی رحمه اللّه می رفت از وی پرسیدند گفت او از من خدای را بهتر می شناسد مانا که امام اعظم کوفی قدسّ سره در دو سال اخیر عمر که ترک اجتهاد و استنباط نموده عزلت گزیدند چنانچه در خواب فرمودند (لولا السنتان لهلك النعمان) در تحصیل و تتمیم این معرفت بودند و در پی تکمیل این ایمان که ثمرهٔ این معرفت ست و الا در اعمال درجهٔ علیا داشتند کدام عمل است که بدرجهٔ اجتهاد و استنباط می رسد و کدام طاعت است که بپایهٔ درس و تعلیم می رود و باید دانست که قبول اعمال بر وجه کمال باندازهٔ کمال ایمان است و نورانیت اعمال بکمال اخلاص ست هر چند ایمان کامل تر و اخلاص تمام تر اعمال را نور و قبول و کمال دیگر و کمال این ایمان و تمام اخلاص وابسته بمعرفت است و چون این معرفت و ایمان حقیقی وابسته بفنا است و موت قبل الموت پس هر که را در فنا قدم راسخ تر بود در ایمان کامل تر باشد لا جرم ایمان صدیق اکبر رضی اللّه عنه بر ایمان امت راجح آمد (**لو تزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح ایمان ابی بکر**) چه او در فنا فرد کامل بود (**من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه**) مؤ ید این معنی است زیراکه تخصیص ابوبکر رضی اللّه عنه بحصول فنا با وجود حصول آن در سائر صحابه نیز دلیل بر کمال این معنی ست در وی رضی اللّه تعالی عنه مقصود ازین املال و مطلوب ازین اطناب آنست که بر هوشمندان و اهل فطانت لابد و ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل صادق نمایند هر کرا معرفت مسطور حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و به مقتضای (**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاَّ لِيَعْبُدُونِ * الذاریات: ٥٦**) ای لیعرفون چه کمال عبادت منوط

بمعرفت است زندگانی نمود و هر که را این معرفت حاصل نیست باید که در طلب آن بجان کوشد و از هر کجا بوئی از مطلوب یابد از پی آن شود افسوس است که آنچه درین نشاة فانیه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورده باشد و بامور دیگر پردازد و تعمیر چیزی که بتخریب آن مامور است نماید فردا بکدام رو و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید **بیت:**

ترسم که یار باماناآشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بما بماند

مکتوب شصت و دوم (٦٢)

بحاجی مصطفی در بیان آنکه حصول ولایات و علم آن موهبی است و مقدمات آن کسبی و ما یناسب ذلك

حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح داراد مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید و مطالعه بعضی اذواق آن ذوق بخشید از عدم حصول بعضی مطالب صوریه نوشته بودند الخیر فیما صنع الله سبحانه همه امور را بحق جلّ و علا تفویض نمایند و در حصول آن تعب نکشند (**اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...* الآية. الزمر: ٣٦**) عزت ما مردم بایمان و معرفت ست نه بمال و جاه در تکمیل ایمان کوشند و در حصول مراتب معرفت جد تام مرعی دارند هر قدر تعب که در تحصیل این مطلب اعلی کشند زیبا و مستحسن است فی الحدیث (**من جعل الهموم هما واحدا هم المعاد كفاه الله سائر همه و من تشعبت به الهموم من احوال الدنيا لم يبال الله في اى اوديتها هلك**) در تحصیل معاش اگر کسی نتواند صبر کرد یک جمله سعی بکار برد اگر بجای رسید فبها و الا در پی آن نشود که بدور و تسلسل می کشد و پریشانی نقد وقت می آید

مکتوب شصت و سوم (٦٣)

بشیخ آدم تنهی فی ان قضاء الفوائت احتیاطاً فی اوقات النوافل الموقتة یقع عن تلك النوافل.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سئلت عنا ان المریض الذی فاتت عنه الصلوات المفروضة فی بعض ایام مرضه و یقضیها بعد ولا یعرف عدد مافاتت عنه علی تقدیر ان یقضیها ایضا وقت التهجد والاشراق بدل صلواتهما و بدل النوافل المرویة فی بعض الاوقات سوی السنن المؤکدة و یفعل کذلك الی انقضاء عمره مع انه یعرف ان ایام مرضه ما بلغت سنة واحدة یحصل له ما ورد فی هذه الصلوات من الثواب الجزیل اوّلاً فقول الظاهر یحصل بعد اتمام قضاء الفوائت لانّ تلك الصلوات ینقلب نفلا و تعین النیة فی النوافل الموقتة لیس شرطاً فیقع عن النوافل الموقتة.

[قضاء المتروکات بدل السنن المؤکدة فرض لازم ألبتة]

مکتوب شصت و هفتم (٦٧)

بصلاح آثار حافظ محمد محسن در شرح حال او باذکر احادیثی که در آن فضائل نماز و وضو و تلاوت قرآن مجید وارد شده اند.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که از راه محبت نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید چون متضمن احوال علیه و اذواق سنیه بود مسرت بر مسرت بخشید. نوشته بودند قبل ازینکه معامله بفنا و بقا مربوط بود عجائب احوال و اذواق روی می نمود و غرائب حالات و کیفیات ظاهر می گشت الحال که معامله بجهل کشیده غیر از عجز و انکسار نماند و هر عملی که واقع می شود لائق رد و طرد می داند و خود را بهیچ وجه شایان آن جناب مقدس نمی یابد و غیر از نسبة خالقیت و مخلوقیت نمیداند بدانند تا معاملهٔ سالك در اصول و اصول اصول است الی ما شاء الله تعالی نسبت فنا و بقا و اصالت و ظلیت و مرآتیت و امثال آن متصور است و

اشواق و اذواق و لذات و کیفیات و وصل و اتصال کاین و ثابت و چون معامله از اصول بالا رود و اصل در رنگ ظل در راه ماند وکمالات نبوت پرتو اندازد و تمیز مفقود شود جهل و نادانی پدید آید و حیرت و عجز افزاید شوق و ذوق در راه ماند و خیال وصل و اتصال از سر فرود آید و نسبت اتحاد و ظلیت و مرآتیت رو باستتار آرد و نسبت خالقیت و مخلوقیت صرف جلوه فرماید.

نوشته بودند گاه گاه نسبتی وارد می شود و نور صرف ظاهر میگردد و خود را دران نور مضمحل و متلاشی می یابد و از خود نامی و نشانی دران وقت نمی فهمد و اطلاق نور بران مرتبه نایافتِ حقیقت اوست و الا آن امریست که از حیّز تحریر و تقریر بیرون است و بهیچ چیز تعبیر ازان نمی توان نمود و جز عجز و حیرت ازان مرتبهٔ مقدسه نقد وقت نیست. مخدوما حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره فوق مراتب تعینات مرتبه بر نگاشته اند و تعبیر ازان بنور صرف نموده و آنرا حقیقت کعبه فرموده اند اگر آنچه شما نوشته و دریافته اید همان حقیقت است که آنحضرت بیان کرده اند پس زهی سعادت کبری فطوبی لك و بشری و اگر ظلی از ظلال این حقیقت بود هم مغتنم است بالجمله هر چه هست کبریت احمر است از اصالت و علو این نسبت، آنچه نوشته اند که اکثر اوقات این نسبت در نماز وارد می شود خصوصاً در نماز فرض که بجماعت ادا می نماید و بعد از فراغ تا در محل نماز مقید نشسته است آن حالت هم باقی است بعد ازان رو باستتار می آرد. مخدوما نماز که معراج مؤمن است موطن ظهور اصل است و نمونهٔ حالت معراجیه، حدیث (**الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسأل و لیرغب**) شنوده باشند، و نیز در حدیث آمده (**ما من حالة یکون علیها العبد احب الی الله من ان یراه ساجدا یعفر وجهه فی التراب**) وهم در حدیث است (**اذا دخل العبد فی صلوته اقبل الله علیه بوجه فلا ینصرف حتی ینقلب او یحدث حدیث سوء**) باز فرائض صلوات را خصوصیت علیحده است وجماعت نور علی نور است رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده است (**ان الله لیضیء للذین ینتجعون الی المساجد فی الظلم بنور ساطع یوم القیمة**) و نیز در حدیث است (**المشاؤن الی المساجد فی الظلم اولئك الخواص فی رحمة الله**) وهم در حدیث است (**ان الله یستحیی من عبده اذا صلی فی جماعة ثم یسأل حاجته ان ینصرف حتی یقضیها**) وهم در

حدیث است **(الصلوة فی بیته بصلوة و صلوته فی مسجد القبائل بخمس و عشرین صلوة و صلوة فی المسجد الذی یُجمع فیه بخمس مائة صلوة و صلوته فی المسجد الاقصی بخمسة آلاف صلوة وصلوة فی مسجدی هذا بخمسین الف صلوة و صلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة،)** وهم در حدیث است **(ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس المکتوبات فی جماعة کان اول من یجوز علی الصراط کالبرق اللامع و حشره الله فی اول زمرة من السابقین و کان له فی کل یوم و لیلة حافظ علیهن کاجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله)** وهم در حدیث آمده است **(لایتوضأ احدکم فیحسن وضوء ویسبغه فیاتی المسجد لایرید الا الصلوة الا استبشرالله به کما یستبشر اهل الغایب بطلیعة غائبهم.)**

نوشته بودند که ترقی که در تلاوت قرآن مجید مفهوم می گردد در چیز های دیگر کم است خصوصا تلاوتی که در نماز بطول قنوت کرده می شود بلی چون معامله از اصول بالا رود و تمیّز مفقود شود ترقی دران موطن بتلاوت قرآن است و بنماز کلام صفت حقیقت است و از موصوف خود هیچ گونه انفکاك و جدائی ندارد و تلبس و تشبث بآن موجب کمال تقرب است بموصوف آن، در حدیث آمده است **(اهل القران اهل الله)** و خاصةً می توانند که مراد از اهل قرآن همین جماعه باشند که باین درجه رسیده اند و از اصول گذشته و بحقیقت فنا و بقا مطهر گشته باشند و تا چنین از ماسوا پاك و مطهر نشود اهل قرآن و سزاوار تلاوت آن نبود تلاوتی که پیش ازین حالت بوقوع می آید داخل اعمال ابرار است نه اعمال مقربین دران موطن تکرار کلمۀ طیبه سودمند و ترقی بخش است و چون برکت این کلمۀ مبارك طهارت باطن بحصول پیوندد قابل تلاوت گردد کریمه **(لَّایَمَسُّهٗٓ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ * الواقعة : ۷۹.)** ایمای باین معنی دارد یعنی نخوانند قرآن را مگر کسانیکه پاك شده اند از دنس تعلقات تعبیر از قراءت قرآن مساس کرد از جهت مبالغه در حدیث آمده است **(الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله)** و هم در حدیث است **(من اراد ان یحدث ربه فلیقرأ القرآن)** وهم در حدیث است **(حملة القران اولیاءالله فمن عاداهم فقد عادی الله و من والاهم فقد والی الله)** وهم در حدیث است **(ما انزل الله عزوجل آیة الا و لها ظهر و بطن و لکل حرف حد و لکل حد مطلع)** و السلام.

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بشیخ غازی در بیان آنکه رویت قلبی در دنیا واقع هست یا نه و حقیقت سخن سلطان العارفین که فرموده جای که سالك بسالها نرسد سلطان خیال بیك لمحه می رساند.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادرعزیز شیخ غازی اسوله چند نموده بود در جواب آن سطری چند نوشته می شود والله الهادی الی سبیل الرشاد. بدانند که متأخران صوفیۀ علیه بوقوع مشاهده که عبارت از رویت قلبی است در دنیا قائل اند و اثبات آن درین نشأة فانیه می نمایند و واقع می دانند و صاحب تعرف می گو ید و اجمعوا علی انه تعالی لایری فی‌الدنیا لابالبصر ولا بالقلب مانا که مراد ازین اجماع اجماع قدمای صوفیه است پس قدمای صوفیه برویت قلبی در دنیا قائل نیستند و مذهب حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره نیز موافق این اجماع است بآن معنی که مشاهده نه ذات حق است جل و علا که متعلق برویت اخرو یست بلکه متعلق مشاهدۀ ظلّی است از ظلال که گرفتاری بآن گرفتاری ست بغیر طالب ذات عز برهانه بآن در نماند و از ذروه بحضیض نفراید و آنچه از حضرت خواجه نقشبند قدس سره منقول است که گفته اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمۀ لا نفی آن باید کرد نیز مطابق این اجماع است و مؤید آنست آنچه در نفحات می آرد که عزیزی پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم در خواب دید، پرسید یا رسول الله ما التوحید؟ فرمود (**کلما هَجَسَ ببالك او خطر فی خیالك فالله تعالی وراء ذلك**) و آنچه از بعضی اکابر در اثبات مشاهده نقل کرده اند از کجا که آن اکابر را از آن مقام ترقی واقع نشده است و تا آخر درین مشاهده بند مانده اند.

نوشته بودند که روزی این فقیر را ملهم شد اگر جنید صفت میخواهی در خود مشغول باش در خود مشغول شدن چیست و جنید صفت بچه معنی است. مخدوما میتواند که در خود مشغول شدن عبارت از سیر انفسی باشد که بجذبه معبر است و سلوك سیر

آفاقی است یعنی از سلوك بجذبه آئی و از آفاق بانفس درآئی که یافت در بیرون خود نیست.

بیت: همچو نا بینا مبر هر سوی دست
با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و این سیر انفسی نهایة است در اطوار ولایت و جنید صفت متحقق شدن است بکمال او قدس سره که سیر انفسی باشد. نوشته بودند که سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره گفته است جائیکه سالك بسالها نرسد سلطان خیال بیك لمحه می رساند و ازین قول تعجب داشتید که خیال چه چیز است که کسی را بجای برساند و اگر بالفرض چیزی پیش سالك آرد چگونه بر آن اعتماد نماید برخواب و خیال چه اعتبار است. مخدوما آنچه سلطان العارفین فرموده است حق است بآن معنی که بمدد سلطان خیال راه سنین بیك لمحه قطع می یابد راه غیب الغیب بمدد وهم قطع می شود و معاملات بیچونی بیاريِ خیال صورت پذیرد و مدرك میگردد. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره نوشته اند مدار سلوك این راه بوهم و تخیل است احوال و مواجید که معانی جزئیهٔ این راه است بوهم مدرك می گردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت خیال مشهود می شود فلولا الوهم یقصر الفهم ولولا الخیال یستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال یافته نشد و اکثر ادراك و انکشاف شان مطابق واقع برآمد وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که درمیان عبد و رب است بکرم خداوندی در اندك مدت قطع می نماید و بدرجات وصول می رساند وخیال است که دقائق اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف می سازد و سالك مستعد را مطلع می گرداند هذا کلامه قدس سره و السلام.

مکتوب شصت و نهم (۶۹)

به محمد باقر فتح آبادی در بیان آنکه عشق حقیقی موهبی است و نصیب باطن است.

نوشته بودند که عشق حضرت حق سبحانه از راه دیدن است یا از راه دانستن. از راه دیدن نیست که دیدار موعود بآخرت است بلکه از راه شنیدن و دانستن.

بیت:
نه تنها عشق از دیدار خیزد ★ بسا کین دولت از گفتار خیزد

نوشته بودند اگر از راه دانستن است پس ایمان آورده ایم بخدای تعالی و شناخته ایم اورا چنانچه باسما و صفات خود هست پس چیست و چه بلا است که باوجود این همه دانستن و شناختن برابر عشق مجازی هم بیقراری و بی آرامی در نهاد ما پیدا نیست و آتش شوق در دلهای ما در اشتعال نمی آید جواب از دو وجه است . وجه اول آنکه مجرد دانستن موجب عشق و گرفتاری نیست، اگر مجرد دانستن در عشق کفایت کند باید که همه مؤمنان واله و عاشق باشند و از خود و غیر خود آزاد بوند که لازمهٔ عشق است بلکه عشق و گرفتاری موهبت حق است جل و علا که مترتب بر دانستن است و در عالم اسباب منوط بسلوك و ریاضت است و صحبت شیخ مقتدا که مقامات سلوك وجذبه را طی کرده است و دانستن و معرفت که صوفیه کرام بآن ممتازند نتیجهٔ این عشق و ولوله است و منتج حق الیقین است که مقام بقا است (من قتلته فانا دیته) آنرا گواه است. وجه دوم آنکه عشق ومحبت که بمراتب بیچونی متعلق است نصیبی از بی کیفی دارد و نصیبِ باطن است که سرایت آن بظاهر که سراسر چون است کمتر است و عشق مجازی که بچون و چند متعلق است نصیبِ ظاهر است لهذا آثار آن در ظاهر بیشتر است از بیقراری وبی آرامی و آه و نعره و لاغری و زردی بخلاف عشق حقیقی که بی کیف است و این آثار در وی کمتر اثر آن فنا فی المعشوق است و آزادی از ماسوی این حقیقت عشق است و آن صورت عشق شبلی را گفتند که دعوی محبت میکنی و فربهی منافی آن است شبلی گفت.

احب قلبی وما ادری بدنی ✲ ولو دری ما اقام فی السمن

بالجمله در عشق مجازی میان عاشق و معشوق چونکه مناسبت صوری کائن است آثار آن در صورت بیشتر ظاهر است و در عشق حقیقی چون این مناسبت مفقود است اثر آن بظاهر کمتر می آید و فنا و بقا که از صفات باطن ست میرساند آری در مقامات ظلال مناسبت اصالت و ظلیت میان محب و محبوب درمیان است اگر آثار آن ولو فی الجمله بظاهر آید گنجایش دارد و صیحه و نعره و امثال آن در میان آید چون معامله از ظلال برتر رود بلکه اصل در رنگ ظل نیز در راه ماند و کار بغیب الغیب افتد تپش و بی‌آرامی محبت کمتر باشد لهذا در کمالات نبوت محبت بمعنی ارادهٔ طاعت است نه زاید بر آنکه منشأ بی آرامی باشد این محبت در رنگ محبتی است که هر کس را بذات خود است بلکه ازان هم نازك ترکه او تعالی از بنده به بنده اقرب است و شك نیست که محبوب تری از خود نیست الا ماشاء الله تعالی و هیچ بی آرامی درین محبت ثابت نیست. نوشته بودند که در توفیق عبادت حق جل و علا خود را بسیار قاصر و عاجز می‌یابد و قدرت سر انجام امور اخروی در خود کمتر می‌بیند ناچار استعلاج بیماری خود می نماید. مخدوما آنچه نوشته اند از زبان فقیر نوشته اند از بی توفیقی های خود چه اظهار نماید استعلاج ازین دور از کار جستن در رنگ استعارت از مستعیر است و سوال از محتاج فقیر مرض الاطباء اینجا صادق است حق سبحانه و تعالی مارا و شمارا بکسب مرضیات خویش موفق گرداند و بمراتب کمال مهتد سازد.

مکتوب هفتادم (۷۰)

بمیر عبد الرحمن در بیان حقیقت جامعه و مضغهٔ قلبیه و وجوه اشتراك.

حامدًا لله العظیم و مصلّیًا علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد. صحیفهٔ گرامی که نامزد این دور از کار نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید از درد طلب و شوق مطلب اظهار نموده بودند حق سبحانه این درد را زیاده تر بکنند و نائرهٔ شوق مشتعل تر سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و تعلقات علمی وحبّی را

بآن پاك بسوزد و بفنا و نیستی رساند.

بیت: هیچ کس را تا نه گردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

مخدوما قلب را گاهی اطلاق کنند و مراد حقیقت جامعۀ قلبیه دارند که از عالم امر است و ذکر و تأثر و التذاذ و سکر و فنا و استهلاك که متعاقب یکدیگر می آیند کار اوست و گاهی اطلاق کنند و مراد مضغه دارند که در جانب دست چپ واقع است که از عالم خلق است و حقیقت جامعۀ قلبیه را باین مضغه تعلق خاص است که گویا آشیانۀ اوست و مسکن و مأوای او و نوعی اتحاد در میان شان کاین گشته است که امتیاز گویا مفقود شده و در بعضی احکام شرکت بهم رسیده و از ذکر حقیقت جامعه تحرك در مضغه هم پیدا گشته در رنگ روح که از عالم امر است و نصیبی از بیچونی دارد بواسطۀ تعشق ببدن فانی در بدن شده است و باحکام بدن منصبغ و متحقق گشته و بتوسط بدن سمیع و بصیر و متکلم گردیده و بلذت بدن ملتذ و بألم او متألم و از تحرك و سکون او متحرك و ساکن شده پس ذکر قلبی که اهل ابتدا را حاصل میشود آن ذکر حقیقت جامعه راست اولا بتوسط و مجاورت او مضغه نیز ذاکر و متحرك می گردد بالجمله یك ذکر است که منسوب بهر دوست و بجهت اتصال و اتحاد و عدم امتیاز شان ذکرِ یکی بدیگری منسوب شده و بحرکت یکی دیگری متحرك گشته للمولوی المعنوی قدس سره.

بیت:

چونکه او شد گوش و چشم و دست و پای

خیره ام در چشم بندی خدای

هرگاه بنده را باحق جل و علا این دید حاصل می‌شود اگر روح و قلب را که نصیبی از بیچونی دارند این معامله در میان آید گنجایش دارد. نوشته بودند که ذکر معده که در عبارت بعضی اکابر واقع شده بچه معنی است و ذکر دل کدام و امتیاز میان این دو ذکر چیست. مخدوما معده را محلی است و دل را محل دیگر ذکری و تحرکی که از محل معده برآید آن ذکر منسوب بمعده است و ذکری که از محل دل ظاهر گردد ذکر دل فالامتیاز بینهما بامتیاز المحال.



مکتوب هفتاد ویکم (۷۱)



بشیخ مظفر برهانپوری که فرع هر چه دارد از اصل است حتی که شوق و محبت هم با نصائح و مواعظ.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد، صحیفهٔ گرامی رسیده سبب مسرت گردید اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند ازین جانب دوستان را نیز مشتاق دانند و **(انا الیهم لاشد شوقا)** شنوده باشند، اشد شوق با وجود کبریا و استغناء ذاتی بآن طرف منسوب گشت چه هر چه منسوب باصل است اصالت و غلبه دارد فرع طفیلی است هر چه دارد از اصل دارد در هیچ امر بخود استقلال ندارد شوق و محبت او پرتو شوق و محبت آنجانب است و قطره ایست از دریای بیکران شوق او عزّ برهانه.

بیت:

ادای حقّ محبت عنایتی ست ز دوست

و گر نه عاشقِ مسکین بهیچ خرسند است

شوق فرع را با شوق و محبت اصل چه نسبت و کدام مساوات، اثر محبت اوست که عرصهٔ کائنات را از کتم عدم بر آورده و سلسلهٔ وجود و ایجاد را جنبش داده و پردگیان غیب هویت را در عرصهٔ ظهور آورده مرایای کمال و جمال خود گردانیده جاذبهٔ حب اوست که محب بی پر وبال را از گرداب علایق کشیده بسرادقات عظمت و کبریائی می رساند و پنجاه هزار ساله راه را در اندک مدت قطع می کناند و الاّ از سعی و کوشش محب بیچاره چه می آید و از محبت او چه می کشاید

بیت:

مرا گر توسنِ دل نیست در راه

کمندِ زلفِ او هم نیست کوتاه

سخن بجای دیگر رفت، طلب نصائح رفته بود. مخدوما در اتباع سنت بجان کوشند تشبه

را بسرورِ دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة و السلام در جزوی و کلی و عادات و عبادات سعادت عظمی دانند و مثمر برکات و منتج درجات عالی تصور نمایند متشبهان محبوب محبوب اند و پس روانِ وی بسی مرغوب کریمه (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللهُ... * آل‌عمران : ۳۱**) شاهد این معنی است اوقات را معمور دارند و بخلوت راغب بوند و نماز را بطول قنوت ادا نمایند و شبهای تار را بگریه و استغفار روشن دارند چندان تکرار کلمهٔ طیبه نمایند که از جمیع مرادات تهی گردند و بمراد حق جل و علا قایم شوند و نفی وجود و کمالات تابعهٔ وجود از خود بنمایند تا همه منتفی گردند و عدمیت ذاتیه روی نماید و انانیت اماره از بیخ برکنده شود و کمالات همه باصل عاید شوند حتی ذکر و حضور هم نماند و (**لا یذکر اللهَ الا الله**) در میان آید وقایعی که دیده اند و نوشته نیك و روشن اند و مبشراتند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و دوم (۷۲)

به محمد سعید سهارنپوری در بلند همتی و عدم التفات مشاهدات و مکاشفات.

حامداً لله العظیم و مصلیاً علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح داراد مکاتیب شریفه بتعاقب رسیده مسرت بخش گردید از شوق ملاقات و درد فراق اظهار نموده بودند امید که آتش این شوق سر بلند گردد و شعلهٔ عشق مشتعل تر شود تا از ماسوا بالکل برهاند و تعلقات علمی وحبّی را از مادون او تعالی پاك بسوزد و این هستیء موهوم که حجاب نیستیء حقیقی است مرتفع شود و فنای حقیقی و نیستیء تحقیقی روی نماید و بدام این نیستی صید هستیٔ فنا کند. مخدوما افاده و استفاده در طریقهٔ بزرگان ما انعکاسی و انصباغی است مرید صادق که برابطهٔ محبت بشیخ مقتدا دارد ساعةً فساعةً برنگ او می بر آید و در حضور و غیبت بجاذبهٔ این عشق معانیٔ خفیه اورا می رباید این معنی را داند یا نداند لیکن حضور و صحبت را تأثیر قوی تراست.

نوشته بودند که از نفی و اثبات گذشته معلوم می شود که بمعائنهٔ مذکور

میکشد. مخدوما این نوع مکاشفات و تجلیات سالکان راه را روی می دهد درآخر کار ازین همه باید گذشت و بجهل و حیرت باید آمد عالی همت باین ظهورات فریفته نشود و از مطلب اعلی باین قسم مشاهدات باز نماند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد تا بتوانند تکرار نفی و اثبات نمایند و همه مشهودات **و متخیلات را در تحت لاآرند و** چون مغلوب شوند و دید غالب آید و شما را از شما **بر باید** امر دیگر است . نوشته بودند که این را غیبت گویم یا حضور یا صورت شوقی و لذت ذوقی است چون درین هنگام غیبت از ماسوی ست و حضور حق است جل و علا و صورت شوق و لذت ذوقی باین غیبت و حضور آورده هر چه می گو یند گنجایش دارد . نوشته بودند که اکثرها سکر **دامنگیر است** هم شکر این عطیه بجا آرند و هل من مزید گو یان بورای آن **پویند و مقام** صحو و بندگی جو یند.

مکتوب هفتاد و سوم (۷۳)

بشیخ بایزید در بیان آنکه علم باحوال باطن از محسنات زایده است، در نفس وصول ارباب علم و ارباب جهل برابرند.

الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب شریف رسیده خوش وقت ساخت مقدمات فقد و یأس آمیز نوشته بودند چه توان کرد شما از علم قلیل النصیب هستید باطن شما بنسبت مأخوذه معمور است و در مراتب قرب متبختر حضرت ایشان ما قدس الله تعالی بسره نوشته اند که نسبت باطن هر چند بلند تر رود بجهالت نزدیک تر باشد اندوه نخورند و بذکر و فکر همواره مشتغل باشند و تقو یهٔ نسبت باطن نمایند که ترقیء باطن باعمال ظاهر وابسته است ارباب علم و ارباب جهل در نفس وصول و قرب برابراند فرق بعلم وصول و قرب است وعدمِ علمِ آن که از محسنات زائده است اگر شمارا علم کم است بعلم دیگری کفایت کنید و از عدم خواب و خیال و از

فقد ظهور امری دراستخاره در بار نباشند که ولایت و قرب بآن مربوط نیست و فقد آن هیچ یکی در کمال نقصان ندارد و همت بلند دارند و بمقصد اقصی درآویزند محسنات زائده گو نباشند.

بیت:

تو مباش اصلا کمال اینست و بس
رو درو گم شو وصال اینست و بس

و اگر ازحقیقت کار می‌پرسید همه کس از مرتبهٔ ذات اقدس بفقد و جهل موصوف اند و ارباب علم و جهل را ازان ذروهٔ علیا یأس دامن‌گیر علم و شهود و گفت و گوی همه در مراتب ظلال است و درمراتب اوصاف و افعال و در مرتبهٔ ذات مقدس جز حیرت و جهل چیزی نیست (**اعرفهم بالله اشدهم تحیراً فیه**).

بیت:

ازین خانه آواز پای نخاست
همین دستِ من حلقه بر در شکست

و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و چهارم (۷٤)

نیز بشیخ بایزید دراختیار نمودن سفرحج و بیان آنکه حقیقت تصوف اضطراب و بیقراری است.

الله تعالی از رقیت ماسوی محرر کناد و بجذبات معنو یه ملتذ و خوشوقت داراد. صحیفهٔ گرامی رسیده سبب مسرت گردید. مخدوما امیدواریم که اواخر این ماه که ماه ذی القعده باشد از بست و دوم تا بست و نهم انتقال از سرهند واقع شود و از راه بندر سورت بکعبهٔ مقصود و وصول میسر آید.

مصرع:

تا درمیانه خواستهٔ کردگار چیست

هر چند عقل عقیل نظر بعالم اسباب پابند می شود لیکن در راه عشق پاره از بند عقل باید

بر آمد و نظر بمسبب باید دوخت خوش گفت.

بیت:

دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

واقعه که دیده و نوشته بودند نیك و روشن است حق سبحانه امور منتظره را از قوت بفعل آرد و گرمی در طلب عطا فرماید تا از ماسوی برهاند(**إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ** * هود : ٦١) عزیزی گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند گفته اند مرید را بدین صفت باید بود که درین کریمه مذکور است (...**حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ**...*التوبة: ۱۱۸) دیگر شمارا بخدا سپردیم کجا تصدیع میکشید مارا نیز بخدا سپارید جلّ و علا و بدعای سلامتیء خاتمه یاد آور باشید. **رباعی:**

گر بماندیم ژنده بر دوزیم * دامنی گز فراق چاك شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاك شده

و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و پنجم (۷۵)

بیکی از نساء اهل طریق درعزا و نصیحت.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بهمشیرهٔ عفیفهٔ محترمه می رساند که از شنودن خبر وحشت اثر چه نو یسد که چه قدر غم و غصه روی داد لیکن چون بتقدیر و ارادهٔ مولای حقیقی است جلّ شانه غیر از صبر و شکیبائی چاره نیست و جز ازتسلیم و رضا گذر نه (...**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*** البقرة :۱۵٦) دنیای شما رفت حق سبحانه شمارا آخرت بدهد و محبت خود عطا فرماید و باخود آشنائی و از ماسوی رهائی دهد اوقات را بیاد او تعالی معمور دارند و گذشتها را بدعا و فاتحه یاد آرند امروز و فردا ما نیز

بآن جماعت ملحق می شویم و از خان و مان جدا می گردیم و فرزندان و خویشان را وداع می کنیم توشهٔ آخرت را آماده سازند و گور و قیامت را نصب عین گردانند حق سبحانه شمارا اجر عظیم کرامت کند و جمعیت ظاهر و باطن عطا فرماید (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ* هود :٦١)

مکتوب هفتاد و ششم (٧٦)

بفضیلت مآب شیخ آدم تتهی در بیان آنکه در نماز جز بتکمیل نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات منصب قطبیت و قیومیت بآنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بود.

حامداً لله العظیم و مصلیاً علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد صحائف گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده سبب مسرت گردید. نوشته بودند که مقتدی عقب امام بذکر نفی و اثبات مشتغل شود یا نه. مخدوما مقتدی و غیر مقتدی را باید که در نماز بارکان نماز مقید باشد و در رعایت آداب و سنن آن کوشد اوقات از برای ذکر نفی واثبات بسیار است در نماز بتکمیل نماز پردازد که افضل اعمال و اکمل مقربات است آری اگر در حضورِ دل و وقوفِ قلبی کوشد مستحسن می نماید **(لاصلوة الا بحضور القلب)** وارد شده است و نیز نوشته بودند که در بعضی عبارت وارد شده است که پیغمبرِ خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قطب ارشاد وقت خود بوده اند آیا دران وقت نسبت قیومیت که داشت اگر آنسرور داشت علیه و علی آله الصلوة و السلام پس چرا ایشان را باوجود قیوم قطب ارشاد گویند وکدام فائده درانست باوجود که نسبت قطبیت دون نسبت قیومیت است بدانند که لفظ قطب ارشاد و مدار و جز آن در لسان اهل شرع وارد نیست و ازمصطلحات و مکشوفات صوفیهٔ کرام است و نسبت قیومیت مکشوف حضرت ایشان است معلوم نیست که پیش از آنحضرت از اولیا کسی بآن تکلم نموده باشد و باسرار آن متحقق گشته کمال الکمال بطور صوفیه در اطورا ولایت قطبیت

ارشـاد اسـت که بآنسرورنسبت کرده اند نسبت قیومیت که دران وقت جلوه نفرموده بود از کجا اطلاق کـنـند اکنون که جلوه گر گشته است گوئیم که این نسبتِ علیه در زمان آنـسرور بآنـسرور مفوض بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام و نشاید که دران وقت غیر اورا بـود و نسبت قیومیت بدیگری منسوب گردد و نیز نوشته بودند که مراقب نشسته بودم این عبارت ظاهر شد که تجلی ذاتی عبارت ازانست که متجلی له را از بیچونی یك نصیبی بـدهـنـد. مخدوما آنچه ظاهر شده است بس عالی است از نقد وقت شما آن بلند مینماید بشارت ست امیدوار باشند.

بیت: اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
زبخت مقبلان این هم عجب نیست

و السلام.

مکتوب هفتاد و هفتم (۷۷)

نیز بفضائل مآب مخدوم آدم نیز فی جواب اسولته.

بـعـد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات فقد وصل مکتوبکم الشریف المنبئ عن سـلامـة الأحبـة و جـمـعیـتهم و حصل به الفرح و السرور سألت عنی انه هل یجوز لمن یقرأ لارواح المـوتـی سـبـعین الف مرة کلمة التوحید ان ینفی بذلك التکرار مقاصده و یلاحظه المعـنـی المراد للـصوفـیـة اولا و علی تقدیر ان یلاحظ المعنی المقرر عند العلماء یجوز الجمع بیـنـهـمـا اولا اقـول لا کلام فی الجواز بل ینفی المقاصد یکون اقرب الی القبول و ابعد عن آفـات الـنـفـس و ادخـل فی فنائها قال بعض العرفاء: یك ساعت در نفی وجود بشریت کـوشـیدن به از عبادت متعبدان است چندین سال و العلماء لاینفون هذا المعنی بل کادوا یحسنون و کیف ینفونه وهو خلص العبادة والمطلوب من الطاعة و المستعمل للجهاد الاکبر و المـحـصّـل لـلاخـلاص الذی هو الجزء الثالث للشریعة و المعنی المراد للعلماء مراد للصوفیة ایـضـاً وهـم یـنـفـون المـقـصـود و المـعبود لکن باختلاف المقامات سألت ایضا ان المقلدین

العالمين المريدين باداب آبائهم المرشدين المتعممين باعمامهم من غير ان يسلكوا مسالكهم هل يجوز لهم اخذ المريدين فى خلوتهم بالمصافحة و تلقين التوبة كما اخذ آبائهم الكرام فنقول الارادة فى طريقتنا بالتعليم و التكميل فمن لم يكن كاملا كيف يكمّل غيره اذ التكميل فرع الكمال و كيف يجوز له اخذ المريدين بالتقليد.

مکتوب هشتادم (۸۰)

بشیخ بایزید در تعبیر وقائع وی و بیان آنکه لوازم بشریت از ظاهر نمیرود و فضائل استغفار.

بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید چند واقعه که دیده اند و مندرج ساخته مطالعه نمود واقعهٔ اولی بسیار روشن است و مبشر است امامت این قسم عزیزان مرتبهٔ عالی است (... **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * الفرقان: ٧٤**) و همچنین آنچه فقیر بشما خطاب کرده میگویم کسانی را طریقه می گویم مقصود این همه توئی و ازین ترا می خواهم بشارتی است بزرگ و از کمال اتحاد باین جانب و جامعیت استعداد مخبر است واقعه ثانیه که متضمن اجازت طریقهٔ غوث الاعظم است قدس الله بسرّه تعلق بحضور دارد و آنچه مناسب وقت و استعداد بود بعد استخاره بعمل آید واقعهٔ ثالثه مجمل است تفصیل آنرا ننوشته اند بالجمله هر سه واقعه روشن است (**...رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم * ٨**)

نوشته بودند که ظلم و شدت از حکام و غیرهم می رسد همه را از حق می داند بلکه فعل او تعالی یقین میکند مع ذلك طبع ازان رنجه می شود و غم حادث می شود حیرت رو میدهد مگر این دید وهمی است چه اگر حقیقی می داشت سبب غم و غصه چرا می شد مخدوما این دید حقیقی است وهمی نیست لیکن لوازم بشریت از بنده نمیرود (**القلب يحزن و العين تدمع و انا بفراقك يا ابراهيم محزونون**) گوش زد شده باشد

اجر اخروی و نورانیت باطن مربوط بهمین حزن و اندوه است این دید و فرح و سرور از فعل حق جلّ و علا کار باطن است و حزن و اندوه بظاهر وابسته است که از باطن بمراحل دوراست (...لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ... البقرة: ۱۴۸) دیگر برای دفع بلیات و شداید استغفار نافع و مجرب است لازم باید گرفت پیغمبر خدا صلی اللّٰه تعالی علیه و آله و سلم فرموده است **(من لزم الاستغفار)** و فی روایة **(من اکثر من الاستغفار جعل اللّٰه له من کلّ ضیق مخرجا و من کلّ هم فرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب)** این فقیر بعد از نمازهای فرض هفتاد بار استغفار می خواند و موافق حدیث سه بار **(استغفر اللّٰه الذی لا اله الاّ هو الحیّ القیوم واتوب الیه)** باقی **(استغفر اللّٰه استغفر اللّٰه)** قال الشیخ علی بن ابی بکر قدّس سرّه فی معارج الهدایة و من انواع الاستغفار المأثور المشهور ما روی عن النبی صلی اللّٰه تعالی علیه و آله و سلم انه قال **(من قال استغفر اللّٰه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم الذی لا یموت و اتوب الیه رب اغفر لی خمسا و عشرین مرة لم یر فی بیته ولا فی اهله ولا فی داره ولا فی مدینته ولا فی البلد الذی هو فیه ما یکره)** فینبغی المواظبة علی هذا الاستغفار صباحا و مساء فقد کان جماعة من مشائخنا و علمائنا یتواصون به فیما بینهم و یوصون به تلامذتهم و اولادهم و خدّامهم و اصحابهم و یحرضونهم علی مواظبة و ملازمة له لما رأوا فیه من اعظم النفع و جزیل البرکة و کریم الدفع

مکتوب هشتاد و سوم (۸۳)

بمیرزا محمد صادق در بیان آنکه کار بر دو چیز است اتباع صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام و محبت شیخ مقتدا و شرح مسئلهٔ قضا و قدر.

بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید. چون متضمن عافیت و سلامتی دوستان بود سبب مسرت و بهجت گردید. الله تعالی بر جادهٔ شریعت علیه و سنت سنیهٔ مصطفو یه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة مستقیم و مستدیم داراد فانها ملاك الامر و مدار النجاة و بدونها خرط القتاد. مخدوما اگر در دو چیز استقامت و رسوخ است و از احوال و مواجید هیچ نیست غم نیست اتباع صاحب شریعت و محبت شیخ مقتدا آخر اورا همه خواهند داد و از فیوض و مواجید اکابر بی بهره نخواهند گذاشت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل است و احوال و مواجید دارد غیر از خرابی هیچ نیست و هر چه دارد از قبیل استدراج است این سر رشته را نیك رعایت باید کرد تا حصول ملاقات بذکر و فکر مشتغل باشد و از صحبت نا جنس و مخالف طریق محترز بوند فر منهم اکثر ما تفر من الاسد.

آنچه نوشته بودند که ازان روزکه از خدمت آنها پرهیز نمود و تو به کرد از شنودن آن کلام حمداً لله سبحانه علی ذلك، حق سبحانه بر آن استقامت دهد اگر شوق کلام اکابر دارند مکتوبات و رسائل حضرت ایشان مارا مطالعه کنند. مخدوما چهار سوال که از شیخان آنجای نموده اند واضح گردید **سوال اول** بمسئلهٔ قضا و قدر تعلق دارد اگر از راه امتحان آن جماعة نوشته اند و مقصود الزام آنها است پس جای سخن نیست و اگر درین باب خدشه بخاطر راه یافته است پس میگو یم که مسئلهٔ قضا و قدر سریست از اسرار الهی جل شانه مذاکره کردن و کاوش نمودن درین مسئله ممنوع است احادیث منع درین باب بسیار است آنچه بر ما و شما است امتثال اوامر است و انتها از نواهی غور کردن درین مسئله نفرموده اند بلکه منع نموده. حقیقت این معامله را بعلم حق جل و علا باید حواله نمود بآنچه تکلیف کرده اند بجان و منت در اتیان آن باید کوشید. اینست طریق اسلم. مخدوما آنچه عقیدهٔ اهل سنت و جماعت درین مسئله است موافق آن اعتقاد درست باید نمود و به تشکیکات و چون و چرا نباید رفت که ممنوع است. بدانند که مذهب اهل

سنت و جماعت آنست که افعال بنده از خیر و شر همه بتقدیر و ارادهٔ حق سبحانه است **(و القدر خیره و شره من الله تعالی.)** و تقدیر عبارت از خلق و ایجاد است و معلوم است که خالق و موجد غیر او تعالی کسی نیست **(...لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ...* الأنعام : ۱۰۲)** وَ قَالَ الله تعالی **(وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ* الصافات :۹۶)** معتزله و قدریه از کمال جهالت و سفاهت انکار قضا و قدر نموده افعال بنده را بقدرت و اختیار بنده منسوب داشته و بنده را خالق افعال خود گفته (ضلوا فاضلوا) علما گفته اند که اینها از مجوس اقبح حال اند که آنها یك شریك می گویند و اینها شرکای لایعد ولا یحصی اثبات می نمایند.

بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که با وجود تقدیر خیر و شر و نسبت خلق بحق تعالی اراده و اختیار بنده را در وجود فعل او نیز دخل داده اند اول صرف اراده از جانب بنده می شود بعد ازان موافق آن حق تعالی خلق می فرماید و همین صرف اراده را کسب میگویند پس خلق فعل از حق است جل و علا و کسب آن از بنده آنچه نوشته بودند **(لایتحرك ذرة الا باذنه)** و امثال آن باعتبار خلق حق است و کشتن قاتل را در عوض مقتول و ملامت نمودن گناهگار را و عذاب عقوبت او باعتبار کسب است و جبریه ارادت و اختیار را ازو نفی می کنند و بنده را در صدور افعال مجبور می دانند در رنگ آنکه شاخهای درخت را کسی بجنباند بلکه نسبت فعل را به بنده نمی کنند و فاعل این افعال حق را می دانند و این کفر است ومعتقد آن کافر گویند بفعل نیك ثواب خواهد شد و بفعل بد عذاب نیست و کافران و عاصیان معذور اند. اینها را سوالی و عتابی نیست چه افعال همه از حق است و اینها مجبورند و این کفر است حق تعالی می فرماید **(وَقِفُوهُمْ اِنَّهُم مَسْئُولُونَ* الصافات :۲٤)** **(فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ *عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ* الحجر : ۹۲-۹۳)** مرجیه همینها اند که ملعونند بزبان هفتاد پیغمبر چنانچه درحدیث آمده است مذهب این بدکیشان ببداهت عقل باطل چه فرق درحرکت مرتعش که بی اختیار دست او می جنبد وکسی که دست می جنباند بدیهی است که اول باختیار

نیست و ثانی باختیار است و نصوص قطعیه نفی این مذهب می نماید قال الله تعالی (جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* الواقعة: ۲٤) و قال سبحانه (...فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّآ اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...*الكهف: ۲۹) اگر بندها مطلقاً مسلوب الاختیار باشند حق تعالی چرا نسبت ظلم باینها فرماید (...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوآ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* النحل :۳۳) بسیاری از ملاحده میخواهند که به بهانهٔ سلب اختیار خودها از ربقهٔ تکالیف شرعیه بر آرند و از سوال و عقاب آخرت که بارتکاب محرمات موعود است خلاص سازند و خود ها را معذور و مجبور دانند بدیهی است که بنده را این قدر اختیار و توانائی است که از عهدهٔ اوامر و نواهی تواند بر آمد للفرق الظاهر بین حركة البطش و حركة الارتعاش کما مرّ حق تعالی کریم است بندها را تکلیف مالایطاق نکرده است آنقدر تکلیف نموده است که از عهدهٔ او تواند بر آمد (لَايُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلَّاوُسْعَهَا...*البقرة: ۲۸٦) عجب معامله است این جماعت از کسانیکه اطاعت آنها نکنند و اینها را ایذا رسانند بد می بوند و در صدد انتقام می شوند و فرزندان و داه و غلام خودهارا می زنند و تأدیب میکنند و اگر مرد بیگانه را بازنِ خود بینند بد میشوند و ایذا می رسانند ومعذور و مجبور گفته چشم پوشی نمیکنند و باین بهانه از غذاب اخروی که بنصوص قطعیه ثابت شده است می‌خواهند که خلاصی جو یند و هر چه خواهند بکنند حق تعالی می‌فرماید (اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ* الطور: ۷-۸) دیوانه را اگر در خانه بینند معذور می دارند و همچنین هر گناهی که دیوانه می کند کسی اورا مواخذه نمی کند می گو یند دیوانه است و از عقل و اختیار بیرون است.

مصرع: عیب نبود گر گناهی می کند دیوانهٔ

و غیر دیوانه را مواخذه می کنند و بسزا می‌رسانند و معذور نمی‌دارند و این نیست مگر بجهت آنکه این صاحب اختیار است و او از اختیار بیرونست پس محقق شد که قدریه که منکر قضا و قدر اند و جبریه که نفی اختیار از بنده می نمایند هر دو از حق دور افتاده

انـد و اهـل بـدعـت و ضـال و مضل‌اند و حق متوسط آنست که اهل سنت و جماعت بآن مـهـتد گشته اند . مرویست که امام ابو حنیفه از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما پـرسـیـد یـا ابـن رسـول الله هـل فـوض الله الامـر الی الـعـبـاد فقال الله اجل من ان یفوض الـربـوبـیـة الی العباد فقال هل یجبرهم علی ذلك قال الله اعدل من ان یجبرهم ثم یعذّبهم فـقـال ماذا قال بین البین لاجبر ولا تفویض ولاکره ولا تسلیط کافران و مشرکان حجت آورده بـودنـد کـه کـفـر و شرك ما بمشیت و ارادات حق تعالی است چنانچه فرمود (**سَيَقُولُ الَّـذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ...** * الأنعام :۱۴۸) حق سـبـحـانـه ایـن عـذر را از ایـشـان قـبـول نکرد و قول ایشان را بر جهل آن حمل کرد و داخل تـکـذیب ایشان ساخت چنانچه فرمود (**...كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا...** * الأنعام:۱۴۸) اگر گو یند که خیر و شر همه بتقدیر حـق است جـل و عـلا بارادت ومشیت او سبحانه پس شرك کافران نیز بمشیت و ارادت اوسـت تـعـالی و اینها درین قول محق اند پس چرا قول شان مقبول نشد. جواب گو یم که ایـن قـول متمردان نه از راه معذرت است که ما درین عمل شنیع محکوم هستیم چه ایشان کـردار خود را بـد نمیدانند بلکه مقصود شان نفی قبح این فعل است چه هر چه مراد حق است جل شانه و متعلق مشیت او تعالی مرضی اوست سبحانه چه اگر مرضی نمی بود نمی خواست پس این شرك ما مرضی است واستحقاق عذاب از فاعل این فعل مدفوع حق تعالی ایـن قـول و اعـتـقـاد را بـتـکـذیب یـاد کرده (**...كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...** * الأنعام :۱۴۸) چه حق تعالی در کلام خو یش و بر زبان انبیاء خود علیهم السلام کفر را نـا مـرضی و قـبـیح فرمود و کافران را ملعون و مأیوس از رحمت خود ساخت و عذاب مخلد کـه انـقـطاع پذیر نیست جزای شان گردانید و نیز این اعتقاد را جهل ساخت که ارادت مـسـتـلـزم رضـا نیست چه کفر و معاصی مراد حق اند جل و علا و مرضی او نه چنانچه از قـرآن مجید واضح و لایح است و بعید نیست آنکه گفته شود که این قول مشرکان موافق مـذهـب جبریه بود و غرض شان نفی اختیار باشد از خودها درین فعل حق تعالی رد اینها کرد چه این اعتقاد باطل است کما مرّ و نیز می تواند که این قول ازین مردودان از روی

استهزا بود نه از راه اعتقاد چنانچه مفسران گفته اند و باین بیان که آیة کریمه را نمودیم استدلال اهل اعتزال که باین آیة بر مذهب خود کرده اند ساقط گردید چه استدلال آنست که حق تعالی اعتذار کافران را که نموده شرك ما بارادت و مشیت الله تعالی قبول نه کرد و اینها را باین قول مستحق عقوبت ساخت فرمود (حَتّٰى ذَاقُوا بَأْسَنَا) پس معلوم شدکه تقدیر خیر و شر از حق سبحانه است و لیکن شر برضای او نیست بلکه بنده را در ایجاد فعل خود دخل است و وجه سقوط آنست که غرض شان ازین کلام نه اعتذار از کردار خویش است چه آنرا بد نمی دانستند بلکه مقصود شان تحسین فعل خودها است که فعل ما مراد و مرضی حق است تعالی و این اعتقاد باطل است که مراد بود و مرضی نبود کما مر اگر گویند که چون افعال عباد بارادهٔ حق است تعالی و در ازل تقدیر خیر و شر رفته پس اختیار بنده نماند و صدور افعال خیر و شر ازینها واجب شد گوئیم که در ازل خواسته است و تقدیر نموده بنده باختیار خود این فعل خواهد کرد این تقدیر موجب اختیار است و این معنی مثبت اختیار است نه نافیٔ اختیار و نیز گوئیم که اگر قضاء ازلی منافی اختیار باشد باید که حق تعالی در افعال خود در ایجاد حوادث یومیه مختار نبود چه این افعال باید که البته موافق تقدیر و ارادت بوقوع آیند لیس فلیس و السلام علی من اتّبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی

مکتوب هشتاد و هشتم (۸۸)

بسیادت پناه سید علی بارهه بر تعمیر اوقات.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. جناب سیادت و نقابت پناه از دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند احوال فقرای این حدود مستوجب حمداست المسئول من الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة

علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و در کسب مرضیات مولای حقیقی جل شانه بجان کوشند شبهای تار را بگریه و استغفار روشن دارند و توشهٔ آخرت را درین مهلت قلیل آماده سازند و احبهٔ دور افتاده را بدعای سلامتی خاتمه یاد آرند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب هشتاد و نهم (۸۹)

بمیرك معین الدین در بیان آنکه طالب را اظهار طلب بشیخ ناگزیر است و تعین طریق وصول از وی فضولی است و اجتناب از صحبت اهل بدعت.

الحمد لله ذی الجلال والاکرام و الصلوة و السلام علی رسوله سید الانام و علی آله الکرام و صحبه العظام صحیفهٔ گرامی رسیده مسرت بخش گردید چون منبی از شوق و مشتمل بر درد طلب بود مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه آتش این شوق را مشتعل گرداند و شعلهٔ طلب را سر بلند سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و رائحهٔ مطلوب بمشام جان برساند.

بیت:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

با این همه اشتغال هر قدری از طلب و شوق که دست دهد مغتنم است و امید بخش. عزیزی گفته است اگر نخواستی داد ندادی خواست آرزوی حصول نسبت مفقوده نموده بودند مخدوما آنچه طالب را لابد است آنست که اظهار طلب و آنچه لوازم طلب است بشیخ نماید و تعین طریق وصول را بشیخ حوالت کند مریض را بیان مرض بحکیم حاذق ناگزیر است طلب تعین طریق ازالهٔ مرض از وی فضولی ست فیضی که از شیخ مرحوم رسیده بود موافق سیر و سلوك و مبدأ تعین شیخ بود از جای دیگر اگر خواهد رسید بر طبق سیر و سلوك او خواهد شد و از سر چشمهٔ حقیقت ولایت او جوش خواهد زد

هر چشمه را مزهٔ دیگر است و هر حقیقت را آثار جدا.

مصرع: هر خوش پسری را حرکاتی دگر است

هر چند اصلِ سر چشمه متحد بود لیکن از اختلاف محال آثار مختلف می شود از همهٔ وجوه اتحاد محال. مکرّما مدارِ افاده و استفاده در طریقهٔ ما بر صحبت است. طالب مستعد ببرکت صحبت موافق استعداد و محبت خود از باطن شیخ مقتدا فیض مند می‌شود هر زمان از رذایل اوصاف منخلع گشته برنگ شیخ می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمهٔ فنا فی الله است.

بیت: زان روی که چشمِ تست احول ★ معبودِ تو پیرِ تست اول

اگر صحبت پیر میسر نه شود بمجرد محبت هم باندازهٔ توجه شیخ فیض مند میگردد لیکن تفاوت بسیار است شتان ما بینهما . اویس قرنی هر چند از باطن آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام فیض مند گردید و باعلٰی درجهٔ ولایت مشرف شد اما بمرتبهٔ صحابهٔ کرام نرسید و خیر التابعین گشت محبتی که بافقرا دارند آن را نعمت عظمی تصور فرمایند و ازدیاد این دولت خواهند **(المرء مع من احب)** شنیده باشند امید است که از باطن شان بهرهٔ کامل گیرند و فیض مند شوند این حقیر در خود قابلیت آن نمی بیند که از وی دریوزهٔ امر خطیر نمایند لیکن چون از راه حسن ظن نوشته اند امید است که بمقتضای این ظن بشما معامله فرمایند و از ویرانه گنجی بر آرند حدیث قدسی است **(انا عند ظن عبدی بی)** بهر حال از توجه غائبانه خود را دریغ نمیدارد انشاء الله تعالی اوقات را بوظائف طاعات مضبوط دارند و از لهو و لعب معرض بوند و بیوفائی دنیا و احوال گور و احوال قیامت را در نظر دارند و نجات را در اتباع سنت و اجتناب از بدعت یقین کنند و باهل بدعت و ملاحده صحبت ندارند که لصوص دینند **(اهل البدع کلاب اهل النار)** حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة فقیری را که نه باوضاع شرعی است و بحلیهٔ سنت متحلی نیست در مجلس خود راه ندهند بالجمله(... **وَمَآ اٰتٰیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهٰیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ ...** * الحشر :۷) و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب نودم (۹۰)

بصلاح آثار پیر محمد در بیان آنکه طالب وحدت را وحدانی باید بود.

الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله المصطفی و علی آله و صحبه البررة التقی. مکتوب شریف رسید چون متضمن اشواق و اذواق بود سبب مسرت و بهجت گردید. حق سبحانه نایرهٔ این شوق را اشتعال دهاد و نارِ محبت را سر بلند کناد تا رهائی تام از تعلقات کثیرهٔ کثرت میسر آید و جمال وحدت حقیقی پرده بکشاید وحدت و کثرت ضد یکدیگرند سالك هر چند جهات کثرت باخود دارد و باحکام کثرت در آویخته است از وحدت دور و مهجوراست وحدانی باید بود هم از راه طلب و محبت وهم از روی دید و دانش تا بوحدت ذاتی اقرب باشد و بتوحید حقیقی برسد. **(التوحید اسقاط الاضافات.)** و السلام اولاً و آخراً

مکتوب نود ویکم (۹۱)

بسیادت مآب سید محمد اسرائیل در بیان آنکه شرارت نفس از شرارت عدم و از شرارت ابلیس زیاده است و تحقیق فنا و اطمینان نفس و تبیین زوال عین و اثر.

الحمد لله ذی الانعام و الصلوة و السلام علی رسوله سید الانام و علی آله الکرام و صحبه العظام **اما بعد** صحیفهٔ گرامی مشرف ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و محبت فقرا روز افزون‌است و مطمح همت مطلب اعلی است حدیث شوق بر نگاشته بودند فقرا را نیز مشتاق دانند بلکه حدیث **(و انا الیهم لاشد شوقاً)** بر خوانند چه هر چه منسوب باصل است اشد و اقوی است فرع هر چه دارد از قسم کمال مستفاد از اصل است بخود

در هیچ چیز استقلال ندارد. و هیچ گونه باصل برابری نمی تواند کرد آری عدم است که بی توسط اصل نصیبِ فرع است و آن شر و نقص است و بُوی از خیریت فی نفسه ندارد و اگر خیریت است انعکاسی و عاریتی است که خودرا باین کمال عاریتی خیر و کامل تصور نموده است و خیانت در امانت نموده و شرارت بر شرارت افزوده پس شرارت نفس از شرارت عدم هم افزون تر است چه عدم شرارت ذاتی دارد و با نیستی و نامرادی خود ساخته است و نفس با وجود این شرارت ذاتی که از راه عدم بمنزلهٔ ذات اوست آمده است بعلت خیانت مسطوره انانیت ومالیخولیای سری و دعوی شرکت باصل پیدا کرده است و ازین رهگذر بمعادات مولای حقیقی تعالی بر پا شده حقیقت نفس اماره هم هر چند عدم است و شرارت را ازو کسب کرده فرزند خلف او شده لیکن از راه جهلِ مرکب و مالیخولیای سری که سبب امتیاز اوست از عدم مطلق از پدر و مبدأ خود در شرارت سبقت نموده و داد شریت داده عدم بیچاره اگر سالها شاگردی او کند باین سرحد نمی تواند رسید و نیز استادِ او درین شرارت و سرکشی ابلیس لعین است لیکن او در شرارت پیش قدم شد و بمراحل از ابلیس در سرکشی و انانیت گذارند ابلیس عصیان امر الٰهی کرد و ندای انا خیر منه از نهاد او بر آمد و بعد از اغوای بنی آدم تبری از آنها نمود و گفت (...اِنّی بَرِیٓءٌ مِنكَ اِنّیٓ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ* الحشر:۱۶) و او دعوی خدائی کرد (اَنَاَ رَبُّکُمُ الْاَعْلیٰ* النازعات :۲٤) گفت شتان ما بینهما. ابلیس با وجود استادیش تلمیذی اورا می‌شاید و باوجود پیشوائیش پس رَویء اوزا شایان سبحان الله همین اماره باین شرارت و ذمایم بعد اطمینان و شرح صدر رئیس لطائف عالم امر که بپاکی و علو موصوف اند میگردد و در مدارج قرب و معرفت تفوق بر آنها پیدا می کند. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس برنگاشته اند که مطمئنه بعد حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا می نماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالك قرب می‌فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبهٔ ولایت کبری است بر آیندهٔ این تخت را نظر باطن بطون نفوذ می کند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود همّتش جز رضای

پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادت او تعالی نه هذا کلامه.

نوشته بودند که بعضی وقت خود را چنان گم می یابد که گوئیا هباء منثور موهوم است باطن که بلباس ظاهر ملبوس است جز توهم محض مدرك نمی شود بعضی احیان هر چند چشم را مالش نماید که شاید اثر خیرگی باشد و هم برین منوال تکلم و استماع الخ. مخدوما این عدمیت که بعلاقهٔ اصالت و ظلیت‌است مبارك و میمون است و مقدمهٔ وصول است بلکه نفس وصول که تا نیابی نرهی بزرگی گفته **اشتهی عدما لااعود ابداً** نتیجهٔ ذکر و فکر و ثمرهٔ سیر و سلوك آنست که سالك بر عدمیت ذاتیهٔ خود بینا شود و هستی و کمالات تابعهٔ اورا درست از اصل داند و باصل سپارد للمولوی قدس سره. **بیت:**

چون بدانستی که ظل کیستی
فارغی گر مُردی ور زیستی

آنچه در باب زوال عین و اثر نوشته بودند که این معاملهٔ زوال و فنا بصفات نفس تعلق دارد نه بذات او که ذات او باقی است و زوال و تبدل در صفات است و بس و باین تبدل اوصاف ذات او مزکّی و مطهر می‌گردد و باطمینان می‌رسد بلی تحقیق آنست که فنا و بقا تبدل اوصاف و اخلاق سیئه است باخلاق حسنه لیکن بر تقدیر تحقیق آنکه افراد عالم همگی ظهور اسما و صفات است ذاتی در میان اینها کائن نیست پس وجود اینها به تمام وجوه و اعتبارات باشد بی ذات باید که بر تقدیر فناء صفات زوال عین و اثر بطریق حقیقت بود نه بطریق مجاز چنانچه نوشته اید و شیخ محی الدین بن العربی نیز عالم را اعراض مجتمعه گفته است پس بر مذهب او هم افراد عالم را ذات نبود و اگر باشد بر قضیهٔ اطلاق و تقیید وجود همان ذات حق باشد جل و علا پس افراد ممکنات یا محض اعراض اند یا ذات مأخوذ باین اعراض. اگر گو یند نفس چنانچه صفات رذیله دارد صفات حمیده نیز دارد از علم و قدرت و ارادت و مانند آن پس بر تقدیر فنا و زوال صفات ردیه صفات حمیده باقی ست که منافی زوال عین و اثر است. گوئیم آنچه ذاتی

نفس است شرارت و نقص است صفات کمال در وی نه از ویست بل مستعار از مرتبهٔ وجوب ست که آن کمالات را از راه جهل از خود تصور نموده است و خود را ازین رهگذر خیر و کامل و مبدأ خیرات دانسته و دعوی شرکت بصاحب خود پیدا کرده و خیانت در امانت نموده پس حقیقت او همان جهلِ مرکب و علم کاذب است که منشاء شرارت و انانیت او گشته است للمولوی.

مصرع:

ای برادر تو همین اندیشهٔ

بوی از خیریت در ذات او نیست پس بعد از فنا و زوال جهل مرکب و استیلای دید عاریت اثری از وی نمی ماند و حقیقت گوئیا انقلاب می یابد و از امارگی باطمینان می رسد و متبادر از کلام کبرا که در فنا و زوال عین و اثر آمده است همین معنی است و نصوص هم ازین اشعار خالی نیست **(من قتلته فانا دیته)** **(اَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنَاهُ...* الانعام :۱۲۲)** والسلام.

مکتوب صد و ششم (۱۰٦)

بمولانا برخوردار کابلی در تحسین واقعه و نصائح ضروریه و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالك هست یا نه و بآنکه از حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و حدیث استبدال شراك منع آن مفهوم می‌گردد و در بیان آنکه طعام از خانهٔ ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی باین طریق بدعت است یا نه.

الحمد الله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الورٰی صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله و صحبه البررة التقی نجم الهدی اما بعد مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید اظهار طلب مطلب اعلی و شوق مقصد اقصی نموده بودند نیك و مبارك ست الله تعالی آتش طلب را

مشتعل گرداند و شعلهٔ شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بسرا پردهٔ قرب و معرفت رساند (...اِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ * هود: ٦١) واقعه که دیده و نوشته بودند واضح گردید روشن است و از مناسبت معنو یه مشعر و از وصول فیض مخبر است طلب ذکر نموده بودند که تا در یافت ملاقات بآن مشتغل باشند. مخدوما مدار طریقهٔ ما بر صحبت است بهر حال تا حصول ملاقات بتکرار کلمهٔ طیبهٔ **لاآله الاالله** مشتغل باشند و این ذکر را با مواطات قلب بگو یند هر قدر که توانند گفت اگر در خلوت گفته شود بهتر بود این کلمهٔ مبارك در تطهیر باطن تأثیر عظیم دارد یك جزء آن نفی ماسوی حق جل و علا می نماید و جزء دیگر اثبات معبود بحق می فرماید که حاصل سیر و سلوك است در حدیث آمده است (**افضل الذکر لاآله الاالله**). بعزلت راغب باشند و برطاعت حریص بوند و سنت نبی را علیه و علی آله الصلوة و السلام بدندان بگیرند و از بدعت محترز و از منکرات یکسو باشند. عزیزی گفته است : **اعمال الخیر یفعلها البرّ و الفاجر و لایجتنبُ عن المعاصی الاّ صدّیق** و این مسکین را بدعای سلامتی خاتمه یاد آرند.

نوشته بودند که تکلف در لباس هر چند از وجه حلال باشد مانع شغل سالك می شده باشد یا نه و حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و استبدال شراك دلالت صریح دارد بر مانع بودن چه هر گاه مانع توجه حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم باشد بآن همه عدم تعلق فکیف فی حق غیره علیه الصلوة والسلام. بدانند سالکی که بفنای اتم مشرف گشته است و نسیان ماسوی بالکل نموده شغل ظاهر و لباس فاخر در حق او مانع شغل باطن نیست چه باطن درین هنگام از ظاهر منقطع گشته است و غفلت و شغل ظاهری در وی تاثیر نمی‌کند و نوم و یقظه در حضور و آگاهئ باطن یکسان شده درین هنگام دل را نوعی نسیان از ماسوی می شود که اگر سالها یاد ماسوی نماید بیادش نیاید و مخطور نگردد بواسطهٔ استغراق و استهلاك که در مطلوب پیدا کرده است آری سالکی که بملکهٔ حضور و دوام آن نرسیده است اگر در حق او مانع شغل بود گنجایش دارد چه ظاهر او بباطن مختلط است و غفلت یکی در دیگری سرایت می کند لباس فاخر مطلقا مانع شغل چگونه توان گفت و حال آنکه اکابر دین و سلف صالحین مثل ائمهٔ اهل بیت و امام

ابوحنیفه و شیخ عبد القادر جیلانی و غیرهما لباس فاخر پوشیده اند و از سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نیز منقول است فی خزانة الروایة و و مطالب المؤمنین من الذخیرة سئل بعض المشائخ عن الزینة و التجمل فی الدنیا قال خرج رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ذات یوم و علیه رداء قیمته الف درهم و ربما قام الی الصلوة علیه رداء قیمته اربعة الآف درهم و دخل رجل من اصحابه علیه یوما و علیه رداء فاخر فقال علیه الصلوة و السلام **(اذا انعم الله تعالی علی عبده احب ان یری آثار نعمته علیه)** و ابو حنیفة کان یرتدی برداء قیمته اربع مائة دینار و کان ابو حنیفة یقول لتلامذته اذا رجعتم الی اوطانکم فعلیکم بالثیاب النفیسة و ایاکم والخشنة فان الناس ینظرون الیکم بعین الرحمة فهو مع زهادته و ورعه کان یوصیهم بذلك. ابن حجر مکی در رسالهٔ مناقب امام ابو حنیفة در فصل ملبس آورده قال النصر قال لی ابو حنیفة وقد اراد الرکوب اعطنی کسائك و خذ کسائی ففعلت فلما رجع قال لی اخجلتنی بغلظ کسائك وکان بخمسة دنانیر ثم رأیت علیه کساء قیمته بثلثین دینار و قوّم ردائه و قمیصه باربع مائة درهم فی مطالب المؤمنین من الشرعة لابأس بلبس الثیاب الفاخرة اذا کان لایتکبر بها ولا یتجبر لان التکبر حرام و تفسیر ذلك ان یکون معها کما کان قبلها فی خزانة الروایة قال علیه و علی آله الصلوة و السلام **(مالکم تأتونی و علیکم ثیاب الرهبان وقلوبکم قلوب الذئاب البسوا ثیاب الملوك و لینوا قلوبکم بالخشیة)** وقد قال ابن سلمة لابی سعید الخدری ماتری فیما اخذت الناس من الملبس و المشرب و المرکب و المطعم قال لی یا اخی کل لله و اشرب لله والبس لله وکل شیء من ذلك دخله مباهات او ریاء او سمعة فهو معصیة. و محمد بن الحسن کان یلبس الثیاب النفیسة فقیل له فی ذلك فقال لی نساء جواری فازین نفسی کیلا ینظرن الی غیری و حدیث **(ان الله جمیل یحب الجمال ویحب ان یری اثر نعمته علی عبده)** دلالت بر استحباب دارد بر تقدیر قدرت و حدیث استبدال خمیصه بابنجانیه فرموده مبادا مانع این خشوع شود. باید دانست راویان این حدیث را بر دو وجه روایت کرده اند در طریق اول **(فانها الهتنی آنفا عن صلوتی)** آمده و در طریق دیگر **(اخاف ان یفتننی)** وارد شده شراح حدیث گفته اند که این روایت دلالت بران دارد که چیزی واقع نشده بلکه خوف وقوع بود پس روایت اولیٰ را باین روایت راجع باید ساخت و لهو

را بر خوف لهو حمل باید کرد تا جمع بین الروایتین حاصل آید ابن حجر شارح بخاری گوید و اما بعثه بالخمیصة الی ابی جهم فلا یلزم منه ان یستعملها فی الصلوة و یحتمل ان یکون ذلك من جنس قوله **(کل فانی اناجی من لا تناجی)** . این توجیه مبتنی برانست که این خصائص آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام باشد چنانچه توجیه اول دلالت بران دارد که پوشیدن آن اگر مکروه بود در نماز بود نه در غیر نماز لهذا گفته اند که ازین حدیث استنباط کرده می شود کراهت هر چیزی که از نماز مشغول کند از رنگ و نقش و نگار و مانند آن قال بعض الشارحین قال ابن حجر عن بعض أئمتنا یسنّ لمن صلی فی ذلك او الیه او علیه ان یغمض بصره حتی لایختل خشوعه و حضوره قلت سبق منه انه یکره ان یصلی فیه او الیه او علیه و تغمیض العین فی الصلوة من المکروهات فکیف یسنّ مکروه لدفع مکروه مع ان المکروه لایندفع به. سوال از لفظ حدیث که در روایت دیگر آمده است کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة فاخاف ان یفتننی معلوم می شود که افتتان ورای نظر است و این افتتان بمیلان باطن و محبت قلبی است که از خوف وقوع آن خبر داده و چون باطن بفنا رسیده وقلب ازدید و دانش ماسوی رسته باشد خوف افتتان در حق او چگونه تصور نموده آید جواب میلان و محبت دوگونه است محبتی است که شامل ظاهر و باطن ست و آن نصیب عوام است سلوك طریقهٔ صوفیهٔ علیه برای تخلص است ازین بلیه تا از شرك خفی وا رهند و باسلام حقیقی که در کریمه **(یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا... * النساء : ۱۳۶)** ایمای است بآن متحقق گردند و کریمه **(وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ... * الانعام : ۱۲۰)** اشعار است بتخلیهٔ باطن از التفات بما دون او تعالی دلی که گرفتار غیر است ازو چه توقع خیر است روحی که مائل بما سواست در حضرت صمدیت خوار و بی نوا است و محبتی است که مقصور بظاهر است و بباطن که متصف باستهلاك و استغراق است سرایت نه نموده و این میلان را میلان طبیعی گویند و این محبت محبت بیرونی ست نه اندرونی منشاء آن طبائع عناصر است این نوع محبت و میلان جائز است که اهل فنا و کمل افراد انسانی را بماسوا پیدا شود بلکه واقع است چنانچه وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرد و شیرین را دوست داشتی، و حدیث **(حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دنیاکم ثَلٰثٌ)** معروف است و در شمائل آورده کان احب الثیاب الی رسول الله

صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یلبسه الحبرة. شارح از هروی نقل کرده حبره موشۂ مخططه است و از ابن بطال آورده که حبره برد یمنی است که ساخته می شود از قطن و یا کتان و نزد یك عرب بهترین ثیاب بود و نیز از بعضی علما آورده که حبره جامۂ یمنی است که در تحیر باشد یعنی تزین یقال ثوب محیرة ای مزینة محسنة و نیز گفته که درحدیث دلیل است بر استحباب لبس حبره وجواز مخطط وهو مجمع علیه هذا و مراد از باطن درین جا پنجگانۂ عالم امر است که اجزاء انسان است. و نفس چون بفنا مشرف می شود و در مقام اطمینان می آید نیز حکم عالم امر می گردد و بجهت استهلاك در مطلوب از دید و دانش ماسوی می رهد این زمان معاملۂ جهاد باعناصر می افتد و صفات بشریت وصورت مخالفت در آنها می گذارند بواسطۂ حکم و مصالح و من لم یطلع علی هذا الفرق الذی اهتدیت به و اوضحته قال فی الحدیث (**ایذان بأنّ للصور و الاشیاء الظاهرة تاثیراً فی القلوب الطاهرة و النفوس الزکیة فضلا عمن دونها**) و قال آخر انه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لم یتاثر بها وانما فعل ذلك تشریعاً لامته وخوفاً علیهم من الالتهاء بالنظر الی المخططات لکن من زعم من الامة ان قلبه لایتاثر بذلك فقد جهل طریق السلوك لانه لایقاس الحدادون بالملوك و اما جزم ابن‌حجر بان قلبه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاثر بذلك فغیر صحیح الی هنا قوله و قد تبین من التحقیق السابق ان هذا القائل غیر عالم بطریق السلوك و غیر واصل الی ذروة التحقیق و العجب انه کیف نسب الجهل الی العارفین بالسیر و السلوك الخارجین عن صفة الحدادیة بالوصول الی مجلس الملوك فان لکمل التابعین نصیباً من کمالات المتبوع.

مصرع :

و للأرض من کأس الکرام نصیب

بعضی از شارحان حدیث گویند که این نظر بخمیصه در نماز نظر عبرت بود و معلوم است که عبرت تفکر است و (**تفکر ساعة خیر من عبادة سنة**) و از التهاء خوف التهاء خواسته جمعاً بین الروایتین و یکون ملایما للعبرة. و این بیان برای ارشاد امت بود و تاثر نبود ازینجا معلوم شد که این لباس مانع توجه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نبود بلکه سبب عبرت بود و از عبادت بتفکر دلالت نمود و حدیث تبدیل شراك بر تقدیر

صحت حدیث می توانند که این تبدیل جهت تواضع باشد یا برای غرض دیگر چه در اینجا لفظ التهاء یا خوف فتنه نیامده است و بما نحن فیه تعلق کمتر دارد و امام حجة الاسلام این حدیث را در کتاب کیمیای سعادت در علاج بخل ذکر کرده است و بر تقدیر تسلیم تحقیق مقام همان است که در حدیث سابق مذکور شد بالجمله این نوع امور اگر ثابت شود مخصوص بنماز است که موطن کمال قرب است و اگر مخصوص نبود پس این حدیث معارض است بآنچه ابن عساکر از ابن عمر روایت کند ابو ریحانه گفت یا رسول الله اِنِّی احب الجمال حتی فی نعلی و علامة ثوبی افمن الکبر ذلك فقال علیه و علی آله الصلوة و السلام (**ان الله جمیل یحب الجمال ویحب ان یری اثر نعمته علی عبده الکبر من سفه الحق و غمض الناس اعمالهم**) در روایتی (**اما الکبر من جهل الحق و غمض الناس بعینه**)

باید دانست بعضی احادیث و روایات بر کراهت تزین دلالت می کند و احادیث سابقه و کریمه (**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِیٓ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...* الاعراف : ۳۲**) و عمل اکابر دلیل است بر عدم کراهت بلکه استحباب آن و بحدیث مرفوع و قول ابن عباس که درین باب وارد شده است میتوان تطبیق داد فی المشکوة و عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال (**کل ما شئت والبس ما شئت ما اخطأتك اثنتان سرف او مخیلة**) رواه البخاری فی ترجمة باب و عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم (**کلوا واشربوا و تصدقوا و البسو مالم یخالط اسراف ولا مخیلة**) رواه احمد و النسائی و ابن ماجة.

نوشته بودند ایا در خانهٔ کسی که مبتدع باشد و مرتشی و مرتکب انواع فسوق و معاصی علی وجه الاعلان بود رفتن و از لقمهٔ او خوردن و طعام عشار مباح باشد یا نه.
مخدوما شك نیست که تنزه ازین قسم لقمه و از رفتن بخانهٔ او اولی و انسب است بلکه طالبان طریق را توان گفت که لازم (**...اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰيةً...* آل‌عمران:۲۸**) مواضع ضرورت مستثنا اند یا برای کار حاجتمندی ماند اباحت شرعی در باب لقمه اگر معلوم شود که این لقمه از وجه حرام است تناول آن حرام است و اگر معلوم شود از وجه حلال است حلال و اگر هیچ معلوم نیست پس لقمه مشتبه است و خوردن آن جایز و ترك آن اولی.

نوشته بودند بعضی از منکران می گویند که مرید گرفتن باین طریق مخصوص بدعت است الخ. مخدوما طلب حق کردن جل و علا و پیرراه بین راه نما گزیدن و ارادت باو آوردن ازمأموراتِ شرعیه است قال الله تعالی (...وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... * المائدة:۳۵) و طریقهٔ افاده و استفادهٔ معنوی که مؤدای پیری و مرید است از زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم تا این هنگام مسلوك است امری نیست که مشائخ آنرا اختراع کرده باشند سلسلهٔ آنها بآنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام می رسد سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه از راه صدیق اکبر (رضی الله عنه) میرسد و سائر سلاسل از راه حضرت علی رضی الله تعالی عنهما می رسند بدعت چگونه باشد آری لفظ پیری و مریدی محدث است و بر الفاظ اعتباری نیست اگر این لفظ در میان نباشد رابطهٔ معنوی و افاضهٔ باطنی بحال خود است و آنچه گفته که مرید باین طریق گرفتن بدعت است معلوم نیست که کدام طریق خواسته است در طریقهٔ ما تعلیم وتعلم ذکراست و ذکر از مأمورات شرعیه است و ذکر خفیه از ذکر جهر افضل است و در حدیث است (**الذکر الذی لایسمعه الحفظة افضل من الذکر الذی یسمعه الحفظة سبعین ضعفا.**) و معلوم است که آن ذکر ذکر باطن است من القلب و سائر اللطائف مروی است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم پیش از بعثت بذکر قلبی اشتغال داشتند این در رنگ آنست که کسی گوید صحیح بخاری خواندن و هدایه درس گفتن بدعت است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی.

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

بمیر محمد زمان در جواب احوال و اذواق او.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله وصحبه نجوم الهدی کتابتی که از راه کمال شوق و محبت

ارسال داشته بودند رسیده مسرت بخش گردید چون متضمن احوال و اذواق سنیه بود مسرت بر مسرت افزود و اظهار آلام فرقت نموده بودند دنیا محل فراق است حق سبحانه دوستان را در دار السلام جمع سازد و لقای که فراق در قفای آن نباشد روزی گرداند (...**اِنَّ رَبّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ*** هود : ۶۱)

نوشته بودند روزی در مراقبه متوجه لطیفهٔ قلبیه بودم چنان ظاهر گشت که اندرون دل صنوبری دلی است دیگر و اندرون آن دل دیگر چنانچه پنج شش دل در رنگ عکس آئینه که در آئینهٔ دیگر مرئی می گردد نمودار شد و در قلب ششم وسعتی یافت که اگر زمین و آسمان و ما فیها را در وی اندازد اصلا بآن مساسی نباشد و تجلی خاص الخاص مشهود گشت و همچنین فنای هم که فوق آن متصور نبود نیز لاحق شد. بدانند که این دید بس عالی است اگر در حضور می بودید ظاهراً بعضی خصوصیات آن بیان کرده می شد از مطالعهٔ آن بسیار ذوقین گشت اللّهم زد. و در تجلی خاص الخاص چه سخن است که این قلب بشرف **(ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن)** مشرف است و فنا موافق تجلی است هر چند تجلی خاص بود در فنا نیز خصوصیت باشد و آنچه از احوال والدهٔ خود نوشته بودند از رفع خطرهٔ دل و ظهور آن در دماغ واضح گردید در طائفهٔ نساء این قسم احوال مغتنم است بکار خود مشغول باشند و طالب زیادتی بوند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

بسیادت و نقابت پناه میر عماد در جواب سوالی که از حقیقت موجودیت واجب تعالی و نسبت او بممکنات نموده بودند و مسألهٔ وحدت وجود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلیّ العلاّم و الصلوة والسلام علی رسوله و حبیبه سید الانام و علی آله الکرام وصحبه العظام اما بعد سیادت و نقابت پناه میر عماد ازین درویش دلریش از حقیقت موجودیت واجب الوجود جل شانه و نسبت او

باممکنات استفسار نموده بودند درین باب آنچه معلوم بود در قید کتابت آورده شد نیك تأمل فرمایند موجود حقیقی از یکی بیش نیست تعالی و تقدس و ماسوی که مسمی بعالم است معدوم است موجود نما یعنی حقایق افراد عالم اعدام اند که بواسطهٔ انعکاس کمالات وجوبی در مرایای آن چنان می نمایند که موجوداند (**وَتَحْسَبُهُمْ اَيْقَاظاً وَهُمْ رُقُودٌ... * الكهف : ١٨**) و مقرر است که وجود مبداء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و نقص پس خیر و کمال همه بجناب قدس او تعالی عائد باشد شر و نقص بتمام راجع بممکن کریمه (**مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ... * النساء : ٧٩**) مؤید این معنی است بشنوند هرگاه حقیقت حقایق ممکنات عدمات باشند که بانعکاس کمالات وجود موجود نما شده اند پس وجود عالم در مرتبه باشد که شبیه بمرتبهٔ وهم است و وجود آن در جنب وجود واجب تعالی داخل موهومات و متخیلات کریمهٔ (**...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ... * القصص :٨٨**) دلیل برانست و آنچه گفتم شبیه بمرتبهٔ وهم است زیرا که بارتفاع وهم مرتفع نمی شود و معاملهٔ ابدی و عذاب و ثواب سرمدی بآن مربوط پس نسبت عالم باواجب جل و علا نسبت موهوم با موجود باشد و معلوم است که موهوم را هیچ تدافعی نیست بموجود و هیچ حدی و نهایتی موجود را از موهوم ثابت نه چه موجود در مرتبه ایست که از موهوم نامی و نشانی دران مرتبه ثابت نیست. **بیت:**

خوشتر آن باشد که سِرّ دلبران ★ گفته آید در حدیث دیگران

دائرهٔ موهومه که از نقطهٔ جوّاله [۱] ناشی گشته است هیچ حدی و نهایتی آن نقطه را از حدوث این دائره پیدا نشده است نمیتوان گفت که نقطه در یمین دائره است یا در یسار آن یا فوق اوست یا تحت آن یا قدام است یا خلف و نمیتوان گفت که نقطه عین دائره است یا داخل دران یا خارج ازان متصل یا منفصل چه این نسبت مسطوره نقطه را با اشیای است که در مرتبهٔ نقطه کاین اند و دائره را اصلا دران مرتبه کینونت نیست اگر کینونت است در وهم است و بس و نقطه موجود است پس حدوث دائره موجب

(۱) نقطهٔ ضیادار را در جای تاریک بسرعت تمام گردانند به نهجیکه از گردانیدن آن یک دائره ظاهر گردد این نقطه را نقطهٔ جوّاله نامند.

تحدید نقطه نبود و تدافع فیما بین مدفوع باشد و چون نیك بنگری دایره هر چه دارد از اضائت و اشراق و سائر صفات هر چند در وهم بود از نقطه دارد.

بیت:

نیاوردم از خانه چیزی نخست
تو دادی همه چیزمن چیز تست

بعد و مسافت میان اینها مفقود است و از هرچه گوئی نقطه از دائره نزدیک تر است.

بیت:

ای کمان و تیر ها بر ساخته
صید نزدیك و تو دور انداخته

پس قرب و معیت و احاطه ثابت باشد لیکن از قبیل معیت و احاطه موجود با موهوم ولامحذور فی هذه الاحاطة و المعیة انما المحذور فی اثبات هذه النسبة للموجود بالموجود و آنچه نوشته اند که بعضی برانند همه جا اوست باعتبار (**...اَلَآ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ* فصلت: ٥٤**) مخدوما اگر ازین احاطه احاطهٔ جسم بجسم فهمیده اند چنانچه لفظ همه جا اوست مشعر بآنست بس غلط است که مثبت مکانست و اگر احاطه بمعنی که بالا مذکور شد مراد می‌دارند و از همه جا اوست همه جا ظهورات او است میخواهند مسلّم است و آنچه از بعضی نقل کرده اند که او تعالی و تقدس از عالم سوا است و عالم از وی خالی است نیز محل خدشه است زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حق تعالی خارج از عالم باشد و حالانکه مقرر است که او عز برهانه نه داخل عالم است و نه خارج ازو نه متصل است و نه منفصل و آنچه بر احاطهٔ علمی ایراد کرده اند که در کریمه (**فَلَوْلَآ اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * الواقعة :۸۳**) الآیة نام علم نیست محل سخن است چه در کریمه هر چند تصریح بعلم نیست لیکن بر علم میتوان فرود آورده (**وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * قٓ : ۱٦**) (**عِلْماً**) می توان مراد داشت.

و آنچه نوشته اند که علم الٓهی را به بصارت مخلوق کاری نیست پس (**...وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ***) چه طور راست آید گوئیم بر تقدیر احاطهٔ علمی (**...وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ* الواقعة :۸۵**) درست است چه علم الٓهی تعالی مبصر مخلوق نیست چه سلب شی از شی تقاضای امکان ثبوت نمیکند. نوشته بودند جمعی برین اعتقاد اند که ذات او تعالی و تقدس

دریائی است وعالم حباب آن دریا الخ. متبادر این عبارت اتحاد حقیقت واجب است تعالی با حقیقت ممکن چه حقیقت حباب آبست و حقیقت دریا نیز آب و هر دو در یك مرتبه کاین اند چه وجود حباب در مرتبهٔ وجود دریا است و همچنین آنچه بالا مذکور شد که بعضی برانند که همه جا اوست ناظر بوحدت و مشعر باتحاد. مخدوما جمعی که بوحدت وجود قائل اند حق را جل و علا مطلق می گویند و خلق را تقیداتِ آن مطلق و شك نیست که میان مقید و مطلق نسبت اتحاد کائن است بصحة الحمل بینهما لکن درین جا اشکال وارد است چه اگر مطلق را منحصر در مراتب مقیدات می دانند و وجود جدا آنرا اثبات نمیکنند چنانچه اکثر ملاحده بر آنند پس لازم می آید که حق سبحانه و تعالی در وجود وسایر صفات کمال محتاج بممکن باشد کالکلی الطبیعی المنحصر فی افراده محتاج فی وجوده الی الافراد بل هذا فی الحقیقة نفی للواجب تعالی و هل هذا الا کفر صریح و اگر مرتبهٔ اطلاق ورای مراتب تقیدات اثبات می کنند و مطلق را وجود متأصل می گویند پس نسبت اثنینیت میانِ اینها ثابت میشود و وحدت وجود باطل می گردد. لان الاثنان متغایران تفصی ازین اشکال نیست مگر باختیار شقِ ثانی از اشکال و حکم بوحدت وجود برین تقدیر باعتبار تنوع ظهورات وجود است چنانچه شخصی صورت منعکسهٔ زید را در آئینه بیند و گوید که من زید را در مرآت دیدم بالجمله مظهر شی را باوجود تغایر بعلاقهٔ آئینه داری عین شی می توان گفت پس معنیء همه اوست همه ظهورات اوست باشد و چون مظاهر شی من وجه عین شی است و من وجه غیر شی در نظر محب در غلبات محبت وجه عینیت می نماید و وجه غیریت مستور میگردد لاجرم حکم بعینیت می نماید و نیز بر مسئلهٔ وحدت وجود لازم می آید که چون حقیقت ممکن حق بود تعالی و وجود صرف باشد پس منشاء شر و نقص که دامنگیر امکان است چه بود که طغیان و سرکشی که در نهاد اماره کاین است از کجا آمد چه وجود خیر محض است و کمال صرف مبدأ شر و نقص چگونه بود، اگر گویند در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اعتباری است کفر و معاصی نسبت بایمان و طاعات بدند چنانچه گفته اند. **بیت:**

به کفر و باسلام یکسان نگر ★ که هریك ز دیوانِ او دفتریست

و فی انفسها از صفات کمال اند چنانچه گفته.

بیت:

بس بدی مطلق نباشد در جهان
بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

گویم که این قول بظاهر مخالف نصوص است حق تعالی کفر و معصیت را سیئه فرموده و لفظ ساء و بِئْسَ بران اطلاق کرده و متبادر از سوء ذاتی ست نه نسبتی و اعتباری و ایضاً اگر در کفر حسن ذاتی بود مرتکب آن مستحق باشدّ عذاب چرا باشد و عدم مغفرت و یأس از رحمت که در نصوص آمده است چگونه در حق او بود و عداوت ذاتی حق تعالی را بکفر و اهل کفر بچه و جه باشد حسن ذاتی او در آخر چرا کار نکند و برحمت و مغفرت نه آرد و عداوت ذاتی را مانع نه آید کسی که اندکی مذاق قرآن چشیده است و مناسبتی باسلوب او بهم رسانیده هرگز حکم بحسن کفر ولو بوجه ننماید و بقبح و شرارت ذاتی حکم کند چه طرد و لعن و سخط و غضب و یأس از رحمت دلیل قبح است و بحسن جمع نشود ارباب سکر اگر باین چنین شطح تکلم نمایند ظاهراً معذور بوند لیکن مقلد را محل مواخذه است.

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و دهم (١١٠)

بصلاح آثار عبد الحکیم در مواعظ و نصائح و سیر صالحین.

ای برادر ازصحبت ناجنس ومخالف طریق احتراز نمائی واز مجالس مبتدع بگریزی یحیی معاذ رازی[١] قدّس سرّه گوید اجتنب من صحبة ثلثة اصناف العلماء الغافلین و القراء المداهنین و المتصوفة الجاهلین وکسی که خود را بمسند شیخی گرفته است و عمل او نه بروفق سنت رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بحلیهٔ شریعت غرا متحلی نیست زینهار ألف زینهار ازو دور باش بلکه دران شهری که اوست مباش مبادا بمرور ایام دل را میلانی باو پیدا آید و خلل در کارخانهٔ اعظم اندازد که او اقتدای

(١) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ٢٥٨ هـ. [٨٧٢ م.] فی نیشاپور

را نشاید او دزدیست پنهان و دامی ست از برای شیطان هر چند از وی انواع خوارق عادات بینی و از دنیا بظاهر بی تعلقش یابی فرّ من صحبته اکثر ما تفر من الاسد سید الطائفة جنید بغدادی[۱] قدس سره می فرماید الطرق کلها مسدودة الاّ علی من اقتفی اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم. نیز فرموده من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لایقتدی به فی هذا الشان لان علمنا مقید بالکتاب و السنة وهم او گفته انّ طرق السادات المقربین الصادقین السابقین مقیدة بالکتاب و السنة علی الحقیقة و العلماء العاملون بالشریعة و الطریقة و هم وراث النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام المتّبعون له فی اقواله و اخلاقه و افعاله افاض الله سبحانه علینا من برکاتهم. مکرر می نویسد که مهاون آداب نبوی و تارك سنن مصطفوی را علی مصدرها الصلوة و السلام زینهار عارف خیال نکنند و فریفتهٔ تبتل و انقطاع و خوارق عادات او نشود و شیفتهٔ زهد و توکل و معارف توحیدی او نگردد که فرق مبطله مثل یهود و نصاری و جوگیه و براهمه درین امور با فرق محقه شرکت دارند. ابو عمر بن نجید السلمی رضی الله تعالی عنه گفته است کل حال لایکون عن نتیجة علم و ان جل فان ضرره علی صاحبه اکثر من نفعه سئل عنه ما التصوف قال الصبر تحت الامر و النهی. مدار کار بر اتباع شریعت است و معاملهٔ نجات مربوط باقتفاء اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فارق عدل در میان محق و مبطل همین اتباع پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم زهد و توکل و تبتل بی تبعیت او علیه الصلوة و السلام نا مقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق بی توسل او علیه الصلوة والسلام غیر مأمول مدار خوارق عادات برجوع و ریاضت است بمعرفت کاری ندارد عبد الله بن مبارك رضی الله تعالی عنه[۲] فرموده است من تهاون بالآداب عوقب بحرمان السنن و من تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة و لهذا قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم **(المعاصی تزید الکفر)** سلطان وقت شیخ ابو سعید ابوالخیر[۳] را گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است خسی نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد. گفت فلان کس در یك لحظه از شهری بشهری می رود گفت شیطان نیز در یك نفس از مشرق تا مغرب می رود این چنین چیز ها را پس قیمت نیست مرد آن بود

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ٢٩٨ هـ. [٩١٠ م.] فی بغداد (٢) عبد الله بن مبارك توفی سنة ١٨١ هـ. [٧٩٧ م.]
(٣) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ٤٤٠ هـ. [١٠٤٨ م.]

که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یك لحظه از خدای خود عز و جل غافل نباشد از قدوهٔ اهل الله ابو علی رود باری[١] پرسیدند از کسی که ملاهی می شنود و می گوید که این مرا حلال است چه من بدرجه رسیده ام که اختلاف احوال در من تأثیر نمی کند در جواب گفت آری بتحقیق رسیده است و لیکن بجهنم رسیده است. ابوسلیمان دارانی قدس سره گوید[٢] ربما وقعت فی قلبی نکتة من نکتة القوم ایاماً فلا اقبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب و السنة. در حدیث آمده است **(اصحاب البدعة کلاب اهل النار.)** و نیز آمده است **(من عمل ببدعة خلاه الشیطان فی العبادة و القی علیه الخشوع و البکاء.)** و نیز در حدیث آمده است **(ان الله تعالی لایقبل لصاحب بدعة صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا حجا ولا عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا حتی یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین)** قال الشیخ علی بن ابی بکر قدس سره فی معارج الهدایة اعلم حقا و تحقق صدقا انَّ حسن کل انسان وکماله و زینته وجماله فی کمال الاتباع المصطفویة فی جمیع الامور ظاهراً و باطناً اصولاً و فروعاً عقلاً و فعلاً عادةً و عبادةً خلقاً و تخلقاً اذ السعادات کلها منوطة باتباع السنة بامتثال الأوامر علی مشاهدة الاخلاص و تعظیم المنهی علی مشاهدة الخوف بل باقتفاء آثاره صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فی جمیع موارده و مصادره و حرکاته و سکناته حتی یلجم النفس بلجام الشریعة و یتجلی فی القلب حقایق الحقیقة ولا یحصل هذا الآ بتصیقل القلب علی قانون السنة من الخصال المذمومة و تنویره بالذکر و التلاوة و المعرفة والاخلاق المحمودة وتعدیله بان تجری جمیع حرکات الجوارح علی نهج العدل حتی یحدث فیه هیئة مستویة بها یستعد لقبول الحقایق و یصلح لنفخ روح الله المخصوصة لسلوك احسن الطریق هذا ما قال و اگر گناهی بوقوع آید زود تدارك آن بتوبه و استغفار نمائی گناه پوشیده را توبه پوشیده و گناه آشکارا را توبه آشکارا و توبه را بوقت دیگر مینداز و منقول است که کراماً کاتبین تا سه ساعت درنوشتن گناه توقف می کنند اگر صاحب گناه درمیان توبه کرد آن گناه را نمی نویسند و الآ در دیوان ثبت می نمایند. جعفر بن سنان قدس سره گوید غفلتك عن توبة ذنب اِرتَکَبته شَرٌ من ارتکابه و اگر باین زودی توبه میسر نشود هرگاه توبه نماید پیش از انکه معامله بغرغره رسد مقبول است در حدیث آمده است که **(ان الله**

(١) ابو علی احمد رودباری توفی سنة ٣٢١ هـ. [٩٣٣ م.] فی مصر
(٢) ابو سلیمان عبد الرحمن دارانی توفی سنة ٢٠٥ هـ. [٨٢٠ م.] فی الشام

يبسط يده بالليل ليتوب مسئ النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسئ الليل.) بايد كه ورع وتقوى را شِعارِ خود كند در منهيات قدم ننهد كه درين راه انتها از نواهى بيش از اتيان و امتثال اوامر ترقى بخش و سودمند است عزيزى گويد اعمال الخير يعملها البرّ و الفاجر ولا يجتنب عن المعاصى الآ صديق. معروف كرخى قدس[1] سره گفته غضوا ابصاركم ولو عن شاة انثى. در حديث آمده است. (**جلساء الله تعالى غداً اهل الورع و الزهد فى الدنيا.**) وهم در حديث آمده است (**الصلوةُ خلفَ رجلٍ ورعٍ مقبولةٌ والهدية الى رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة والمذاكرة معه صدقة.**) وهم در حديث آمده است (**ركعتان من رجل ورع افضل من الف ركعة من مخلط.**) و در هر امر كه دل تو نايستد آنرا بگذار و مرتكب آن مشو و بر فتوى نفس مرو و در امور مترَدده دل را مفتى ساز. و در حديث آمده است (**البرّ ما لم تسكن اليه النفس واطمأن اليه القلب والا ثم ما سكنت اليه النفس ولم يطمئن اليه القلب و ان افتاك المُفتون.**) و در حديث آمده است (**الحلال بيّن و الحرام بيّن فدع ما يربيك الى مالا يربيك**) ازين حديث نيز مفهوم مى شود جاى كه شك آمده و دل ايستاده آنرا بايد گذاشت و اگر شك نيايد ارتكاب معفو است. در حديث آمده است (**الحلال ما احل الله فى كتابه والحرام ما حرم الله فى كتابه وما سكت فهو مما عفى عنه**) فارق ديگر براى كسى كه بامور مشتبه مبتلا گردد آنست دست خود را برسينه يا بر دل خود بگذارد و اگر ساكن يابد دران اقدام نمايد و اگر مضطرب يابد خودرا ازان يكسوكشد. در حديث نبوى آمده است على مصدرها الصلوة و السلام (**يفتيك نفسك ضع يدك على صدرك فانه يسكن للحلال ويضطرب للحرام دع ما يربيك الى مالا يربيك وان افتاك المُفتون ان المؤمن يذر الصغير مخافة ان يقع فى الكبير**) و در روايت ديگر آمده است (**ضع يدك على فؤادك فان القلب يسكن للحلال**) الخ جميع طاعات و عبادات خودرا متهم دارد و خود را از اداى حق آن مقصر داند ابو محمد بن منازل قدس سره گويد: ذكر الله تعالى انواع العبادات فقال (**اَلصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاَسْحَارِ﴿ آل عمران :۱۷**) ختم المقامات كلها بمقام الاستغفار ليرى العبد تقصيره فى جميع افعاله و احواله فليستغفر منها. جعفر بن سنان قدس سره گويد تكبر المطيعين على العصاة بطاعتهم اشرّ من معاصيهم و اضر عليهم. مرتعش[2] را قدس سره در

---

(۱) معروف كرخى توفى سنة ۲۰۰ هـ. [۸۱۵ م.] فى بغداد
(۲) عبد الله بن محمد مرتعش توفى سنة ۳۲۸ هـ. [۹۴۰ م.] فى بغداد

عشرهٔ اواخر بیرون مسجد جامع دیدند فقیل له ما الذی اخرجك من المسجد فقال مشاهدة القراء و تعظیم طاعتهم عندهم و اگر از برای قوت خود و عیال خود کسبی اختیار کند مثل تجارت و مانند آن مانعی نیست بلکه مستحسن است که سلف اختیار آن نموده اند و در احادیث فضائل کسب بسیار است و اگر بر قدم توکل بنشیند هم زیبا است لیکن بشرطیکه از کسی طمعی نداشته باشد از محمد بن سالم شخصی پرسید أنحن مستعبدون بالکسب ام بالتوکل فقال التوکل حال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم والکسب سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و انما استن الکسب لمن ضعف عن حال التوکل و سقط عن درجة الکمال التی هی حاله علیه الصلوة و السلام فمن اطاق التوکل فالکسب غیر مباح له الا کسب معاونة لا کسب اعتماد و من ضعف عن حال التوکل التی هی حال الرسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ابیح له طلب المعاش و الکسب لئلا یسقط عن درجة سنته حیث سقط عن درجة حاله علیه و علی آله الصلوة و السلام. ابو محمد بن منازل قدس سره گوید التفویض مع الکسب خیر من خلوه عنه. و در خوردن طعام رعایت اعتدال نماید نه آنقدر خورد که کسل در طاعات پیدا آرد و بی مزه سازد و نه آنقدر قلت نماید که از اذکار و طاعات باز ماند حضرت خواجه نقشبند قدس سرّه[١] فرمودند لقمه را چرب بخور و کار را خوب بکن بالجمله مدار بر طاعات است هر قدر که ممد آنست مبارك است و آنچه مخل این کار خانه است ممنوع است و در جمیع افعال و حرکات قصد کند نیت را مرعی دارد بهیچ عمل تا نیت صالحه دست ندهد مهما امکن اقدام ننماید و بعزلت و خاموشی راغب بود و در حدیث آمده است (**الحکمة عشرة اجزاء تسعة منها فی العزلة و واحد منها فی الصمت**) و اختلاط با مردم بقدر ضرورت بکند و سائر اوقات را بمراقبه و اذکار بسر برد وقت کار است هنگام صحبت داشتن در پیش است مگر صحبت که برای افاده واستفاده بود که محمود بلکه لابد است و همچنین صحبت داشتن باهل طریق بشرط فانی بودن در یکدیگر و سخن لایعنی در میان نیاوردن نیز مستحسن بلکه در بعضی اوقات از عزلت راجح است و بمخالف طریق صحبت نباید داشت و بهر نیك و بد کشاده پیشانی باید پیش آمد باطن خواه منبسط بود خواه منقبض و هر که بعذر پیش آید عذر اورا قبول نماید و خلق نیکو داشته باشد و اعتراض بر کسی

(١) محمد بهاء الدین نقشبند توفی سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٩ م.] فی بخاری

کمتر کند و سخن نرم و ملائم گوید و هیچ کس را بعنف پیش نیاید مگر از برای خدای عز و جل شیخ عبد الله بلیانی قدس سره گفته است که درویشی نه نماز و روزه است و نه احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی، از محمد بن سالم پرسیدند بماذا یعرف الاولیاء فی الخَلْق قال بلطف لسانهم و حسن اخلاقهم و بشاشة وجوههم و سخاوة انفسهم و قلة اعتراضهم و قبول عذر من اعتذر الیهم و تمام الشفقة علی جمیع الخلق برّهم و فاجرهم ابو عبد الله احمد مقری قدس[۱] سره گوید الفتوة حسن الخلق مع من تبغضه و بذل المال لمن تکرهه و حسن الصحبة مع من یتنفر قلبك عنه و در سخن گفتن رعایت قلّة باید کرد و خواب بسیار و خندهٔ بسیار نباید نمود که دل را می میراند و جمیع امور خود را بحق تعالی بسپارد و خود در خدمت چست باشد تا از تدبیر امور فارغ باشی و لنعم ما قال سید الطائفة مخ کل حاجة من الدنیا ترکها و چون دل تو یك جانب شد جمیع امور ترا او کفایت خواهد کرد در خبر است **(من جعل همومه هماً واحداً کفاه الله همومه من الدنیا و الآخرة.)** و نیز بندهای خود را برتو مهربان سازد که بامور تو قیام نمایند. یحیی بن معاذ رازی[۲] قدس سره گوید علی قدر حبك لله یحبك الخلق و علی قدر خوفك من الله یهابك الخلق و علی قدر شغلك بالله عز و جل یشغل بامرك الخلق وهم وی گفته رضی الله تعالی عنه من سر بخدمة الله سر الاشیاء بخدمته ومن قرّه عینه بالله قرّه عیون کل شیء بالنظر الیه بالجمله اورا باش و الاّ مباش و بتدبیر نفس خود مشغول مشو و بر هیچ کس اعتماد جز بر فضل پروردگار منمای ابو محمد راشی رحمه الله گفته است اعظم حجاب بینك و بین الحق اشتغالك بتدبیر نفسك و اعتمادك علی عاجز مثلك فی اسبابك لایکون الصوفی صوفیا حتی لا تقله ارض و لایظله سماء ولایکون له قبول عند الخلق و یکون مرجعه فی کل الاحوال الی الخالق تبارك. باعیال و فرزندان سلوك نیك باید کرد و اختلاط بقدر ضرورت باید نمود که حق آنها ادا یابد و موانست تام بآنها نباید پیدا کرد تا سبب اعراض از جناب مقدس نشود و احوال باطن را بنا اهل نباید وا نمود و با اهل غنا صحبت مهما امکن نباید داشت و در جمیع احوال سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن مجتنب باید بود و از جا نباید رفت و هنگام قبض امیدوار باید بود دل تنك ومأیوس

---

(۱) ابو عبد الله احمد المقری المالکی توفی سنة ۱۰٤۱ هـ. [۱٦۳۲ م.] فی مصر
(۲) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] فی نیشاپور

نباید شد (**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * الانشراح: ۵-۶**) و در شدة و رخا قصد کند که یکسان باشد و در وجود و عدم بر یك نمط بود بلکه در عدم مستریح باشد و در وجود مضطرب از ابو سعید اعرابی قدس سره از اخلاق فقرا پرسیدند گفت اخلاق فقرا سکون است نزد فقر و اضطراب نزد وجود و انس است بهموم و وحشت نزد فرجها و در حوادث متذبذب نشود و بر عیوب مردم نظر نکند و عیوب خود را همواره در نظر دارد و خود را بر هیچ مسلمانی فضل ندهد و همه را از خود افضل انگارد.

سری سقطی قدس سره[1] گفته مالِیَ علی احد فضل قیل ولا علی المخنثین فقال و لا علی المُخَنَّثِین و بهر کدام از مسلمانان چنان اعتقاد داشته باشد که کشایش کار من از برکت نفس و دعای او تواند که شود و اسیر اهل حقوق بود و در حدیث است (**ان المومن لِذِی الحق اسیر**) الحدیث، وهم در حدیث آمده است (**من لم یأنف من ثلاث فهو مؤمن حقاً خدمة العیال والجلوس مع الفقراء والاکل مع الخادم هذه الافعال من علامات المؤمنین الذین وصفهم الله فی کتابه اولئك هم المؤمنون حقاً**) و سیر سلف را در همه وقت ملحوظ داشته باشد و بصحبت اهل غربت و فقر ومسکنت راغب بود و غیبت هیچکس نه کند بلکه غیبت کننده را مهما امکن مانع آید و امر معروف و نهی منکر را شیوهٔ خود گیرد و بر انفاق مال حریص بود و از اتیان حسنات خوش وقت بود و از ارتکاب سیئآت دور باشد از محمد بن علیان قدس سره پرسیدند که علامات رضای خدای تعالی از بنده چیست گفت نشاطه فی الطاعات و تثاقله عن المعاصی. در حدیث آمده است (**من سائته سیئة وسرته حسنة فهو مؤمن**) و از فقر ترسیده تنگ دستی ننماید (**الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ * البقرة: ۲۶۸**) و از قلت معیشت در بار نبود که هنگام عیش در پیش است اللّهم ان العیش عیش الاخرة تنگی اینجا منتج سعة آنجا است - پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فرموده (**من قل رزقه وکثرت عیاله وحسنت صلوته و لم یغتب المسلمین جاء یوم القیٰمة وهو معی کهاتین.**) و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام (**طوبی لمن مات حاجًّا واصبح غازیا و رجل مستور وذو عیال متعفف قانع بالیسیر من الدنیا یدخل علیهم ضاحکا ویخرج منهم ضاحکا فوالذی نفسی بیده انهم هم الحاجون الغازون فی سبیل الله عز وجل**) و در خدمت فقرا و اخوان دینی

(۱) سری سقطی مرشد جنید بغدادی توفی سنة ۲۵۱ هـ. [۸۶۵ م.] فی بغداد

خود را نبـایـد معاف داشت جعفر خلدی[۱] رحمه الله گفته است سعی الاحرار لاخوانهم لا لانفسهم ابو عبد الله خفیف[۲] رضی الله تعالی عنه گوید یاری از یاران مهمان من شد اتفاقا اورا علت شکم در گرفت و من خدمت اورا بخود گرفتم و خدمت اورا می کردم و تمام شب طشت از پیش او بر می داشتم یك بار مرا پینگی بربود او مرا گفت نمت لعنك الله یعنی بخواب رفتی لعنت کناد ترا خدای تعالی از من پرسیدند که نفس خود را چگونه یافتی هنگامی که او ترا لعنك الله گفت . گفتم چنان یافتم که او مرا رحمك الله گفته و بحالی که نرسیدهٔ بی تقریب دران تکلم مکن ابو عمر زجاجی رضی الله تعالی عنه گوید من تکلم فی حال لم یصل الیه کان کلامه فتنة لمن یسمعه و دعوی یتولد فی قلبه و حرم من البلوغ الی ذلك الحال و الوصول الیه و خدمت صوفیه را بآداب کن تا از برکات شان بهره‌ور گردی (**الطریقة کلها ادب**) هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شینده باشند بخاطر هست که بعضی آداب این طائفهٔ علیه در کاغذ علیحده ثبت نماید. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس درین باب رساله نوشته اند و بعضی از آداب ضروریهٔ پیررا درانجا اندراج فرموده اگر بهم برسد آنرا مطالعه نمایند بالجمله خاك و بی‌وجود شده بخدمت اینها بالکلیه اقدام نماید والا هوس مصاحبة این بزرگواران نکند که درین صورت احتمال ضرر غالب است و نفع موقوف. ابو بکر بن سعدان[۳] رضی الله تعالی عنه گفته است من صحب الصوفیة فلیصحبهم بلا نفس ولا قلب ولا ملك فمتی نظر الی شئ من اشیائه قطعه ذلك عن بلوغ مقصده یعنی هر که مصاحبة صوفیه را گزیند پس صحبت باینها دارد بی نفس و بی دل و بی ملك و هرگاه بچیزی از اشیاء خود نظر کند اورا از رسیدن بمطلوب باز دارد و در طلب حق جل و علا خود را آرام مده و مضطرب باش. ابو بکر طمستانی رضی الله تعالی عنه گوید تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب آرام نیست و بماسوی او انس و الفت نه وهمواره از سر او این ندا سر می زند. **بیت:**

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا می طلبد دیده ترا می خواهد

مرید را بدین صفت باید شد که درین آیهٔ کریمه است (...**حَتّٰی اِذَا ضَاقَتْ عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا**

(۱) جعفر خلدی من اصحاب جنید بغدادی توفی سنة ٣٤٤ هـ. [٩٥٥ م.]
(۲) محمد ابو عبد الله بن خفیف توفی سنة ۳۷۱ هـ. [۹۸۱ م.]
(۳) ابو بکر احمد بن سعدان من اصحاب جنید بغدادی

رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا اَنْ لاَمَلْجَاَ مِنَ اللهِ اِلَّا اِلَيْهِ ...* التوبة :۱۱۸) چون تعطش او بدین مرتبه برسد و تمام روی زمین بافراخی بروی تنگ و تاریك شود یحتمل که بحر رحمت در جوش آمد و آن شیفتهٔ خوان و مان داده را از وی بستاند و بر درِ خلوتخانهٔ وحدتش جا بدهد. **بیت:**

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ★ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

التماس این مسکین از امثال شما دوستان آنست که این مهجور عاصی را از دعاهای مرجوهٔ خویش فراموش نکنند و از کرم عمیم او تعالی در خواهند که این گنهگار تباه کار روز قیامت در قطار عاصیانِ مرحوم داخل باشد. **شعر:**

کجا ما و کجا زنجیر زلفش ★ عجب دیوانگی اندر سر افتاد

سبحان ربّك ربّ العزة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العٰلمین.

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

به محمد حسین کابلی در ترغیب در درد.

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم الله تعالی بر جادهٔ شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم داشته بترقیات معنویه مکرم دارد. مخدوما نعمت خوشگوار درین نشاء بی مدار تعطش و انتظار است و التهاب از شوق احدیت و درد و حزن و اضطراب است در هوای هو یت عزیزی گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند این شوق و اندوه سرمایهٔ سعادت است و این اضطراب والتهاب سر چشمهٔ یافت.

مصرع: با درد بساز چون دوای تو منم

انسان را از موجودات مزیت از راه عشق و درد است

مصرع: درد را جز آدمی در خور نیست

آدمی هر چند مورد درد و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود (**المرء مع من احب**) معیت هیچ دقیقه را فرو نمی گذارد که نصیب محب صادق نگردد و المنة لخالق الوری و السلام علی تابع الهدی.



مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)



بمحمد میرك گرز بردار در تحریص بر تعمیر اوقات و ترغیب بر ورع و تقوی.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً. مخدوما این حیات چند روزه بسی مغتنم است باید که در اهم امور صرف یابد و اهمیت نسبت باشخاص متفاوت است مبتدی را امری مناسب است و متوسط را امری و منتهی را امری دیگر اگر یکی ازین امور ثلثه در غیر موسم آن بجا آورده شود داخل تعطیل و بیکاری است و داخل اعمال ابرار نه اعمال مقربین بمقتضای وقت و حال مشتغل باشند و ابواب ترقیات را مفتوح دارند و توشهٔ آخرت را بارضای مولای حقیقی جل شانه آماده سازند (**...وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ... * الحشر:۱۸**) و بهترین توشها ورع و تقوی است اتیان اعمال خیر آسان تر است بر نفس از اجتناب معاصی و هر عمل که اشق است بر نفس اجر آن باضعاف زیاده است لا تعدل بالرّعة شیئاً کائناً ما کان عزیزی گفته است اعمال الخیر یفعلها البرّ و الفاجر ولا یجتنب عن المعاصی الاّ صدیق. در حدیث آمده است (**جلساء الله غدا اهل الورع و الزهد فی الدنیا**) ابن لال عن سلمان. وهم در حدیث است (**رکعتان من رجل ورع خیر من الف رکعة من مخلط**) فر عن انس و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام (**الصلوة خلف رجل ورع مقبولة و الهدیة الی رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة و المذاکرة معه صدقة**) فر عن البراء. وهم در حدیث است (**ان المؤمن لیذر الصغیر مخافة ان یقع فی الکبیر**) الحکیم عن عثمان بن عطاء عن ابیه مرسلا. مأمول از دوستان دعاء سلامتی خاتمه است و السلام.

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

بماه جیو در بیان طریق.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. اما بعد همشیرهٔ عفیفه ازین دور از کار التماس نمود که طریقهٔ ذکر و شغل باطنی این طریقهٔ علیه را در حیز تحریر آرد اجابةً للمسئول نوشته می آید استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقهٔ ما اقسام است

قسم اول ذکر اسم ذات است وطریق این ذکر آنست که طالب را باید که زبان خودرا بکام بچسپاند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری که درپهلوی چپ وضع است گردد واین قلب صنوبری آشیانهٔ قلب حقیقی است که ازعالم امر است وآنرا حقیقت جامعه نیز گویند ولفظ مبارك اللهرا در دل بطریق خطره بگذارانند و بزبان دل این لفظ خطیر بگوید بی آنکه صورت دل را تصور کند وَنَفَسْ را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچگونه زبان را دخل ندهد نَفَس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارك الله ذات بیچون خواهد و هیچ صفت بآن ملاحظه ننماید تا از ذروهٔ ذات بحضیض صفات فرود نیاید و از تنزیه به تشبیه نگراید. باید دانست که همچنان که قلب تعلق بجانب دست چپ دارد، چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد آن نیز محل ذکر است و میانهٔ سینه که مقام سر و خفی و اخفی است نیز محل ذکر است و چون ذکر غالب می آید تمام بدن را در میگیرد و هر جزء بدن در رنگ دل ذاکر میشود و آن را سلطان الذکر میگویند طالب را باید که چندان مداومت بذکر نماید که ذکر حضور ملکهٔ دل شود و صفت لازمهٔ آن گردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره چنانچه اگر بتکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود.

قسم دوم ذکر نفی واثبات است یعنی ذکر **لااله الاالله** وطریقش آنست که زبان بکام بچسپاند ونفس زیرناف حبس کند و کلمهٔ لارا ازناف بکشد و بفرق سر رسانند وإلٰهَ را ازفرق سر بکتف راست آرد والاّالله را ازکتف راست بردل صنوبری که درپهلوی چپ واقع است بیارد نقش این مجموعه بصورت لای معکوس میشود و این

کلمات را ازمحلی بمحلی دیگر بردن باید که بخیال باشد و اعضا ونفس را حرکت ندهد ونفس زیرناف بند باشد و حبس نفس تاپاری کند این کلمه را بگوید لیکن در هرنفس طاق گوید جفت نگوید لهذا این ذکر را وقوف عددی گویند وچون نفس تنگی کند بگذارد بعد ازان بازحبس کند و برسنن سابق ذکر مذکور گوید ثم کذا ثم کذا ثم کذا. ومعنی ازین کلمه را چنان تصور کندکه نیست هیچ مقصودی جز ذات پاك. این ذکر را اول حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی که سرِسلسلهٔ حضرات خواجگان است قدس اسرارهم تعلیم کرده اند حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بحضرت خواجه فرمودندکه درآب غوطه بزنید درآب این ذکر تعلیم کردند مانا که غوطه درآب زدن برای آن باشدکه نفس برقرار ماند وجنبش نکند.

قسم سوم وقوف قلبی است و آن عبارت ازان است که سالك متوجه واقف دل باشد و نظری بآن داشته باشد بی آنکه ذکر کند تا راه خطور ماسوی بر دل بسته گردد و تفرقه بآن راه نیابد بعد ازان توجه دل را بمطلب حقیقی پیدا آید چه بیکاری در حق دل مفقود است چون راه ماسوی از وی بند شود چاره ندارد غیر از توجهی بآن جناب مقدس بزرگان گفته اند دل از دشمن بازدار دوست را طلبیدن حاجت نیست.

قسم چهارم مراقبه است و مراقبه مشتق است از ترقب و آن انتظار است پس مراقبه جمع حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب و مراقبه را معنیٔ دیگر هست و آن آگاهی و علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر ظاهر و باطن یعنی سالك تصور کند که حق تعالی هواره بر ظاهر و باطن او مطلع است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند که از مراقبه بمرتبهٔ وزارت و تصرف در ملك و ملکوت می تواند رسید و اشراف بر خواطر و تنویر باطن و جمعیت از خواطر و دوام قبول دلها از مراقبه حاصل است.

قسم پنجم رابطه است و آن تصور پیر است در دل گفته اند.

مصرع: سایهٔ رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورت پیر سودمندتر است مرید را از ذکر گفتن زیرا که پیر واسطهٔ وصول است بجناب حق سبحانه مرید را پس هر چند مرید وجوه مناسبت به پیر بیشتر داشته

باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و زود تر بمطلب واصل گردد مرید باید که اول درپیر فانی گردد بعد ازان به فنای فی الله برسد. **بیت:**

زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیر تست اول

و طریقۂ رابطه مُحَصِّلِ فنا است در پیر و نیز محبت به پیر و رعایت آداب او و متابعت او در عادات و عبادات مقوی این معنی و محصّل مناسبت و فنا است در پیر و سوای ازین دیگر کمالات هم بسیار است از آنها چه بیان نماید. **مصرع:**

قیاس کن زگلستان من بهار مرا

و السلام علی من اتّبعَ الهدی.

مکتوب صد و چهاردهم (١١٤)

بفضائل مآب مولانا بدر الدین در بیان طریقه.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. اعلم ان الشغل الباطنی فی طریقتنا هذه علی اقسام: **الاول** ذکر اسم الذات و طریقه ان یلصق الطالب لسانه بالحنك الاعلی و یتوجه بجمیع الهمة الی القلب الصنوبری الذی فی الجنب الایسر و هو مکان القلب الحقیقی الذی من عالم الامر یقال له الحقیقة الجامعة و یخطر فی البال اللفظ المبارك الله و یتکلم بلسان القلب **بهذا اللفظ** الخطیر من غیر ان یتصور صورة القلب و من غیر ان یحبس النفس اذ لیس له فی الذکر مدخل بل یخلی النفس حتی یجری بحالها و یرید باللفظ المبارك الله الذات البحت یعنی لایلاحظ بذلك اللفظ المبارك مع الذات صفة من الصفات حتی لایتنزل من ذروة الذات الی حضیض الصفات ولا یمیل من التنزیه الی التشبیه اعلم ان القلب کما له تعلق بالجانب الایسر علی ما مر فالروح له تعلق بالجانب الایمن وهو ایضا محل الذکر و وسط الصدر الذی مقام السر و الخفی و الاخفی وهو ایضا محل الذکر و الذکر ینتقل من محل الی محل من هذا الامکنة الاربعة و اذا غلب الذکر علی الذاکر یحیط تمام بدنه حتی یصیر کل جزء من اجزاء البدن و کل شعرة من شعراته ذاکرًا مثل القلب و تسمی هذه الحالة سلطان الذکر ثم الواجب علی الطالب

ان يداوم على الذكر حتى يصير الذكر و الحضور ملكة بقلبه و صفته لازمة له كالسمع صفة السامعة و البصر صفة الباصرة حتى لايزول الذكر و الحضور من قلبه ولو يتكلف فى زواله. **والثانى** ذكر النفى والاثبات يعنى ذكر كلمة **لااله الاالله** و طريقه ان يلصق لسانه بالحنك الاعلى كما مر و يحبس النفس تحت السرة بمدّ كلمة لآ من السرة الى الدماغ و كلمة اِلٰهَ منه الى الكتف الايمن و يضرب كلمة اِلَّاالله منه على القلب الصنوبرى فيصير نقش المجموع على صورة لاء المعكوس و يجرى الكلمات المذكورة من محل الى محل بمجرد الخيال حتى لايكون لحركة الاعضاء و النفس فيها مجال و يكون النفس محبوسًا لابد من ان يكون عدد الذكر وترًا فى كل نفس و لهذا سمى هذا الذكر وقوفًا عدديًا ثم اذا ضاقت النفس يترك الحبس ثم يحبس و يذكر كما مر ثم كذا ثم كذا و يتصور معنى هذه الكلمة بهذا الطريق لامقصود الا ذات المقدس ثم اعلم ان ابتداء تعليم هذا الذكر من الخضر على نبينا و عليه الصلوة و السلام بخواجه عبد الخالق غجدوانى رئيس سلسلة الخواجها قدس الله اسرارهم قال على نبينا و عليه الصلوة و السلام حين علّمه الذكر المذكور اغمس فى الماء و اشتغل بهذا الذكر كانما امره بالانغماس ليكون النفس على قرار بدون حركة و اضطراب. **الثالث** الوقوف القلبى و هو عبارة عن وقوف السالك على قلبه بدون الذكر و توجه على باله وكونه ناظر اليه حتى يسد عليه طريق خطور ماسوى المطلوب ولايكون للتفرقة سبيلاً الى القلب فيحدث فى القلب توجه الى المطلوب الحقيقى لان التعطيل فى حق القلب مفقود فاذا سد عليه طريق خطور ماسوى فلا جرم يتوجه الى المطلوب و اليه اشار بعض الكبراء حيث قال خل القلب عن الاعداء فلا حاجة الى الطلب الاحبّاء. **الرابع** المراقبة وهى مشتقة من الترقب وهو الانتظار فالمراقبة جمع حواس الظاهرة و الباطنة فى انتظار المطلوب و لها معنى آخر وهو علم العبد و شعوره بدوام اطلاع الحق سبحانه و تعالى ظاهرةً و باطنةً يعنى يتصور السالك ان الله تعالى مطّلع على احواله ظاهرها و باطنها فى كل زمان و مكان قال الشيخ الاجل خواجه نقشبند قدس سره يمكن وصول السالك الى مرتبة الوزارة و التصرف فى الملك و الملكوت بالمراقبة و يحصل بها الاشراف على الخواطر و تنوير الباطن و الجمعية من الخواطر دوام قبول القلب **الخامس** الرابطة وهى عبارة عن تصور صورة الشيخ فى القلب قيل بالفارسى.

مصرع: سایهٔ رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورة الشیخ للمرید انفع من الذکر لان الشیخ واسطة الوصول الی جناب الحق سبحانه فکلما یزداد وجوه المناسبة مع الشیخ یزداد بحسبه اخذ الفیوض من باطنه و یصل الی مطلبه و مراده ثم اعلم ان اللازم للمرید ان یفنی فی الشیخ حتی یصل الی الفناء فی الله.

بیت: زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیر تست اول

و طریقة الرابطة محصّل للفنا فی الشیخ و محبة الشیخ و رعایة آدابه و متابعته فی العادات و العبادات یقوّی هذا المعنی.

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

بمخدومزادهٔ عالی مقدار معدن الحقایق شیخ ابو القاسم بن محمد صبغة الله در عفو از زلّات یاران و منع از شنیدن قول نمام.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفه رسیده مسرت بخش گردید از آشتی و حصول صفا نوشته بودند خوب شد نائرهٔ فتنه هر چند منطفی‌تر بهتر. از دوستان بمقتضای بشریت زلتی واقع شود و امری که مخالف دوستی بود ظاهر گردد باید در گذرانید و خوبیهای آنها را در نظر باید داشت.

مصرع: اگر مَرْدی احسن الی من اساء

قیل ذکر بَعْضُهُم عن بعض مکروهاً عند بعض فقال انّا نظرنا فی محاسنه الینا فاذا هی اکثر من مساویه فاخذنا محاسنه و تجاوزنا عن مساویه فینا کذلك یفعل السید بالعبد فکیف العبد بالعبد نوشته بودند که بعض صلحا چیزها رسانیده بودند بمقتضای حسن ظن اعتماد بر قول آنها نموده آزرده خاطر گشته، نوشته بودیم از اهل علم این حرف محل تعجب است بحسن ظن قول اینها را قبول کردید و جانب دیگر که سزاوار حسن ظن بود حسن ظن نکردید شخصی که نمامت کند سخن او قابل قبول نیست و لازم رد است و فی

الکنز الخفی[۱] قال خالد بن سنان قبول النمیمة شر من النمیمة لان النمیمة دلالة و القبول اجازة و لیس من دلّ علی شئ کمن قبل و اجاز فَامْقت النَّمامَ علی نمیمته و ان کان صادقاً للومه فی هتك العورة و اضاعة الحرمة و عاقِبْه ان کان کاذباً لمبارزته الرحمن و مطاوعة الشیطان بقول الزور و البهتان فاذا اتاك انسان فَاَخْبَرَك انّ فلانا قال فیك کذا و کذا و فعل بك کذا و کذا فانه یجب علیك ستة اشیاء اوّلها ان لا تُصَدِّقَ لان النمام مردود الشهادة عند اهل الاسلام قال الله تعالی (یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوٓا اِنْ جَآءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍ فَتَبَیَّنُوٓا اَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ... * الحجرات:۶) و الثانی تنهاه عن النمیمة لانها منکرة و النهی عن المنکر واجب و قال الله عز و جل (کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... * آل‌عمران : ۱۱۰) و الثالث ان تبغضه فی الله لانه عاص فاسق و بغض العاصی واجب و الرابع لا تظن باخیك الغائب ظن السوء لان اساءة الظن بالمسلم حرام و الاجتناب عن الحرام واجب الخامس ان تترك التجسس عما اخبرك به الواشی فان الله تعالی نهی التجسس علی ما قال عز و جل (...وَلَاتَجَسَّسُوا... * الحجرات:۱۲) و السادس ان لا تفعل انت مالم تکن ترضی عن هذا النمام فلا تُخْبِر احدًا بما اتاك به النمام و قال بعض العلماء من اراد ان یسلم من الا ثم فی هذا الزمان و یبقی له الاخوان فلیجعل نفسه قاضیا و یحکم حکم القضاة لایقبل قول احد فی احد ولایصدق احدا علی احد الاّ بشهود و تعدیل فانا قد احببنا بقول اقوام و ابغضنا فاصبحنا علی ما فعلنا نادمین.

مکتوب صد وبست وچهارم (۱۲۴)

به همت خان در مواعظ و نصائح.

الله تعالی از رقیت ماسوا محرّر ساخته بکسب مرضیات خویش مکرم و مستسعد داراد. مخدوما حق سبحانه آدمی را مُهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر گونه خواهد زندگانی نماید (اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُتْرَكَ سُدًی * القیامة :۳۶) مقصود از خلقت او ادای وظائف بندگی است و مطلوب از وی معرفت خداوندی

(۱) الکنز الخفی فی بیان مقامات الصوفی حسام الدین علی بدلیسی تألیف کرده و در سنه ۹۰۰ وفات یافته است

جل شانه بچیز های چند امر کرده است و از بعضی چیزها نهی فرموده آنکس چاره ندارد بغیر ازانکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید والا بندهٔ متمرّد بود و سزاوار چندین عقوبات و مورد غضب گردد وعیداتِ اخروی بیشك آمدنیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود (**إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَّالَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ٧-٨**) از کمال اهتمام که در بارهٔ انسان دارد چندین مؤکل بر سر هر فرد گذاشته است تا حافظ افعال و اقوال و حرکات و سکنات او باشند و بنویسند وای برجان آدمیٔ نامراد یك واقعه نویس پادشاهی که در صوبه میرود اهل صوبه را لرزه می گیرد و از اعمال شنیعه اجتناب میکند و این جا مؤکلان این نوشتهای روز را وقت شام می برند و نوشتهای شب را وقت صباح و وقت عرض اعمال او نزد حضرت ذوالجلال و الجمال می شود امثال ما غافلان هیچ متنبه نمی شویم و در کسب معاصی دلیرتر میگردیم. مخدوما عمر چند روزه بسی عزیز است و فرصت مغتنم باید که در اهم امور صرف یابد افسوس است که به بیهوده ولا یعنی بگذرد باندك سعی ملك[1] ابدی بدست می آید و باندك فراغت از دست می رود و ذکر کثیر از اهم مهام است و ورع و تقوی از عزایم امور تا کدام جوانمرد باشد که باوجود تهی اسباب عیش و باینهمه خدم و حشم کلمهٔ حق را بسمع قبول بشنود و پند بی غرض را پیوند جان بکند.

بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

مکتوب صد وبست وپنجم (١٢٥)

بمحمد معصوم در بیان ذکر و تفکر.

بعد الحمد و الصلوة و السلام علی رسوله و علی آله و صحبه المختصین بفضل الله می رساند مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند مسرت بخش گردید از غلبهٔ ضعف دماغ نوشته بودند الله تعالی شفای عاجل بدهد وقوت بخشد اگر از ممر این

ضعف بذکر لسانی و حبس نفس نمی توانند بواقعی پرداخت بذکر قلبی و مراقبه و تفکر بیشتر پردازند (**تفکر ساعة خیر من عبادة سنة**) او (**الف سنة**) شنوده باشند می دانند تفکر چیست.

ع : تفکر، رفتن از باطل سوی حق

عبادات اهل الله و مراقبات شان همه تفکراتست که از علم اسفل بعلم اعلی می روند و از دال بمدلول می پیوندند و از ظلال باصول می گرایند و از صفت بشان عروج میفرمایند و از شان به ذیشان پی می برند بالجمله ذکر عبارت از طرد غفلت است بهرچه از غفلت یکسو باشد داخل ذکر است و هر کاری که مقرون به نیت صالحه بود از بیع و شرا و مانندآن ذکر است امور دنیاوی باین نیت عبادت و ذکر میشود و دوام آگاهی حاصل می آید.

بیت:

در دل ما غم دنیا غمِ معشوق شود
باده گر خام بود پخته کند شیشهٔ ما

دریچهٔ ترقی همواره مفتوح باد بالنون و الصاد.

مکتوب صدو سی و هفتم (۱۳۷)

بشیخ جنید جهتی درتعبیر وقائع او با نصائح ضروریه وذکر لطائف عشره از رفع خطرهٔ قلب هنگام ذکر نوشته بودند

بدانند هر وقت و هر حال که خطره نیاید نعمتیست علی الخصوص هنگام ذکر نعمت عظمی است لیکن معتبر در فنای قلب آنست که خطره مطلقا در همه وقت از قلب مرتفع شود و نسیان ماسوی نماید بحدی که اگر بتکلف خطور ماسوی کند و سالها یاد ماعدا نماید میسر نیاید بواسطه

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است شادی و غمی و فکر و اندیشه هیچ بدل نرسد مَستهلک را چه خبر و مستغرق را چه شعور پرسیده بودند که نفس چه چیز است که این همه صفات دارد یعنی اماره و لوامه و ملهمه و راضیه و مرضیه و گفته اند که نفس را باید زد بعد از زدن نفس چه چیز باقی می ماند که معرفة الله تعالی نصیب آدمی شود چه معرفت تعلق بنفس دارد و روح و نفس متحد اند یا نه و بر هردو شق شبهات کرده اند **(و من عرف نفسه فقد عرف ربه)** مراد ازین شناختن نفس است یا مردن نفس بدانند که آدمی مرکب از ده لطیفه است پنج لطیفه از عالم خلق و پنج از عالم امر یکی ازان لطیفها نفس است و نفس معدود از عالم خلق است و لطیفه روح از عالم امر است پس هردو لطیفه مختلف باشند و با هر کدام ازانها در رنگ سایر لطائف معامله جدا است و ولایت هر یکی و سیر و سلوک جدا و هر که متحد گفته است از حقیقت کار آگاه نیست و نفس رئیس لطائف است هم در حالت امارگی و هم در حالت اطمینان و مشار الیه هر کس بلفظ انا هم اوست و او بالذات منکر احکام سماوی ست و انانیت وجودی و ترفع و تخیر در نهاد او مَودع و اماره است بسوء و فحشاء در حدیث قدسی آمده است **(عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتی)** سلوک طریقه صوفیه علیه و خدمت اهل الله برای اصلاح و اسلام اوست و تطهیر و اطمینان او چون بفضل خداوندی جلّ شانه نفس از صفات رذیله خود منخلع شدن گیرد و قبول اسلام کند اول لوامه می شود بعد ازان ملهمه بعد ازان بتدریج بتوسط فنای اتم و بقای اکمل مطمئنه می گردد این زمان از مولای خود راضی و مولا از وی راضی و از جهل مرکب خود که داشت بر آمده بمعرفت و قرب الهی جلّ شانه می رسد پس اینهمه صفات نفس است که بر وی منقلب می شوند و زدن نفس و مردن او بر آمدن اوست از صفات رذیله پس همان نفس است که بُعدِ بُعد و دوری بقرب و معرفت مشرف می گردد و آنچه وارد شده است **(من عرف نفسه فقد عرف ربه)** مراد شناختن نفس است و مراد از نفس عین انسان است که مرکب از لطائف عشره است و می تواند که لطیفه نفس باشد که عمده است در انسان یعنی هر که خودرا یا لطیفۀ نفس خودرا بعنوان عدمیت ذاتی او شناخت

يعنی ذات او عدم است و کمالات وجودی دروی مستعار و مستفاد از مرتبه وجوب است از ظلال باصل شتافت راهی بمعرفت یافت چه از ظل باصل شاهراه است این زمان کمال انسانی رسید و آنچه مقصود از آفرینش او بود دید للمولوی قدّس سرّه **بیت**

چون بدانستی که ظلّ کیستی * فارغی گر مُردی و گر زیستی

و می تواند که مراد از (**من عرف نفسه**) مردن نفس بود یعنی هر که فانی سازد نفس خود را بفنای حقیقی برسد بمعرفت حق جلّ و علا لانّ المعرفة هو الفناء فی المعروف **پرسیده** بودند که در شرع شریف بنده را فاعل مختار گفته اند و حال آنکه در نصوص و احادیث آمده است (**من یهدی اللّٰه فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له * یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا * الایمان بین اصبعین من اصابع الرحمن و القدر خیره و شرّه من اللّٰه تعالی فو الذی لا اله غیره ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه وبینهما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینهما الا ذراعا فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها**)

گویم حاصل سؤال آنست که اهل شرع بنده را اثبات اختیار می کنند و این آیات و احادیث بخلاف آن حکم می کنند و سلب اختیار می نمایند پس منافات ثابت شد جواب هیچ منافات نیست بیانش آنست که شک نیست که هدایت و اضلال فعل خاص اوست تعالی هر چه هست از خیر و شر و ایمان و کفر و طاعات و معاصی همه بتقدیر اراده اوست سبحانه چنانچه آیات و احادیث بران دلیل است و خالق افعال بنده حق است جلّ و علا نه بنده چنانچه معتزله گمان برده اند و در مرتبه ضلالت مانده و بدلیل (**وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * الصافات: ٩٦**) و نیز ببداهت می دانیم که بنده در فعل خود مجبور نیست چنانچه جبریه گفته اند و گمراه شده چه فرق ضروری ست در حرکت بطش و حرکت ارتعاش و نیز قضیه تکلیف و تعذیب دائمی سرمدی نافی جبر است با آنکه حق تعالی عذاب وثواب را بعمل عباد مربوط ساخته است و فرموده (**... جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الاحقاف: ١٤**) پس معلوم شد که بنده را در فعل خود مدخلی

هست هر چند خلق فعل از حق است تعالی و آن را کسب گو یند بنده را اراده و اختیار داده اند لیکن نه بارادۀ بنده وا گذاشته اند و مناط تکلیف و عذاب و ثواب همان صرف اراده است بعد از صرف ارادۀ بنده خلق فعل از حق می شود تعالی پس آیات و احادیث باعتبار خلق است و قول اهل شرع باعتبار کسب است که عبارت از صرف اراده است اگر گو یند که حق سبحانه در ازل بعلم قدیم دانسته است که فلانی در فلان وقت فلان کار از طاعت و معصیت خواهد کرد پس باید که از فلان آن کار البته بوقوع آید و مجبور بود چه اگر بوقوع نیاید علم الله عزّ و جلّ مبدل بجهل شود و این محال است گوئیم که علم تابع وقوع است بر طبق وقوع ازلی بآن تعلق گرفته است و این منافی اختیار نیست اگر گو یند که طاعت و معصیت همه بتقدیر و ارادۀ ازلی ست فاین الاختیار گو یم در ازل تقدیر و اراده چنین رفته است که فلانی باختیار خود این کار خواهد کرد این مثبت اختیار است نه نافی آن این قدر هست که این اختیار باید که البته از و بوقوع آید تا مخالف تقدیر ازلی واقع نشود چنانچه حدیث (**فیسبق علیه الکتاب فیعمل**) الخ دال است برین معنی ای لتسبق علیه الارادة القدیمة باختیاره الخ و این جواب جواب ست از سؤال اول که نقض بعلم قدیم بود هذا غایة الکلام فی هذا المقام و الغیب عند العزیز العلاّم

مخدوما مسئله قضا و قدر از مسائل دقیقه است فهم هرکس باین مسئله نمی رسد بلکه حقیقت این مسئله را کما هی حضرت علام الغیوب بهتر می داند مجملاً این قدر ایمان باید آورد (**و القدر خیره و شره من الله و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر**) زیاده برین غور کردن مارا در کار نیست علم آنرا بحق سبحانه تفو یض باید کرد و بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی باید نمود اگر چنین نکند بنده متمرد باشد و مستحق انواع عقوبات بود ببداهت و وجدان خود در می یابیم که این قدر مارا قدرت داده است که از عهدۀ اوامر و نواهی می توانیم بر آمد و عصیان را تمرد و سرکشی میفهمیم (... **رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا * الکهف: ١٠**)

مکتوب صد و سی و نهم (١٣٩)

بشیخ بایزید سهارنپوری در جواب کتابت او

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید حمدا لله سبحانه که بعافیت اند و بجمعیت می‌گذرانند واقعات مضبوط اند اراده حفظ قرآن مجید که نموده اند مبارک ست حق سبحانه باتمام رساند و از فیوض و برکات آن بهره ور گرداند هر قدر که آیات را در حفظ تکرار می کنند داخل تلاوت است نوشته بودند که التذاذ و شوق و جمعیت گویا منحصر در تلاوت شده است ذکر نفی و اثبات چندان لذت نمی دهد اما چون محکوم بگفتن است هر روز پنج شش هزار بار می گوید مخدوما تلاوت کلام مجید چرا لذت نه بخشد و شوق نیفزاید که قرآن صفت حقیقی اوست تعالی که از ممکن غیب بر منصهٔ ظهور جلوه فرموده است و مشتاقان مهجور را بوی وصال بخشیده بنوید الا **من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله و بمژدهٔ من اراد ان یحدث ربه فلیقرأ کلام الله بشارتمند گردانیده از صفت بموصوف راه است و کلام را از متکلم جدائی نیست بیت:**

اندر سخن دوست نهان خواهم گشت * تا بر لب او بوسه زنم چونش بخواند

و کلمهٔ نفی و اثبات که کلمهٔ توحید است فوائد دیگر دارد طهارت باطن میفرماید و ازالهٔ تعلقات شتی که از لوازم بشریت است می کند بلکه وجود بشریت را از بیخ و بن میکند و بفنا می رساند و به بقا دلالت می نماید و از ظل باصل می برد و از اصل باصل دیگر و ازان اصل باصل ثالث و رابع و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق می سازد و از عظمت و کبریائی مطلوب و از بی استعدادی و نا امیدی و عجز و حیرت خود

نوشته بودند بوضوح انجامید بلی ممکن از واجب تعالی چه در یابد و مقید استعداد در یافت مطلق از کجا آرد تا هرجا می رود از قید نمی رهد و بداغ امکان متسم ما بالذات لا ینفك عن الذات قرب و وصل را وجود مناسبت ناگزیر است و در ما نحن فیه همه مفقود پس نا امیدی همه حال نقد وقت بود و عجز و نادانی حاصل خوش گفت **بیت:**

همه صبح وصل جو یان من و شام ناامیدی * که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد

و السلام علیکم و علی سائر من اتّبع الهدی

مکتوب صد و چهلم (١٤٠)

به برادر زاده حضرت ایشان شیخ خلیل الله در بیان قرب فرائض و قرب نوافل.

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزند اعز شیخ خلیل الله باستقامت باشند و همواره در ترقی بوند سطری چند در بیان قرب فرائض و قرب نوافل و حل بعضی شبهات که درین جا خلجان می نموده نوشته است بگوش هوش استماع نمایند در حدیث قدسی وارد شده است (من عادیٰ لی ولیاً فقد آذنته بالحرب و ما تقرب الیّ عبدی بشیٔ احب الی مما افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و ان سألنی لأعطیته و لئن استعاذنی لاعیذنه) رواه البخاری عن ابی هریرة رضی اللّه تعالی عنه سؤال: اگر گو یند صوفیۀ علیه که اذکار واشغال اختیار کرده اند و بریاضات وار بعینات بر گزیده وحصول ترقیات و وصول بمقامات و معرفت و

فنـا و بقا بآن مر بوط ساخته وتر بیت طالبان وتسلیک مرشدان باین امور مینمایند و بدان وابسته تصور می فرمایند وهمچنین توجهات که بمسترشدان میکنند وترغیب بر صحبت و تحریض برعایت آداب می نمایند ومدار کار بران نهاده همه از قبیل نوافل است بلکه گوئیم که اختیار طریقهٔ صوفیه و طلب پیر و مرشد که مناط قرب و وصل است نیز داخل دائرهٔ نوافل است پس حصول مقامات و وصول بدرجات معرفت منوط بنوافل باشد نه بفرائض هیچ کس دیده که بمحض ادای فرائض بی اتیان امور مسطوره بقرب و معرفت رسیده باشد والاّ بایدکه همه عوام که بادای فرائض موفق اند عُرفا ومقربین باشند حال آنکه حدیث قدسی ناطق است باآنکه محبوب ترین اعمالی که قرب بخشند فرائض اند پس قربی که بر فرائض مترتب شود اتم و اکمل باشد و احتیاجی بسلوك طریقهٔ صوفیه و اذکار و اشغال اینها نبود. **جواب** گوئیم شك نیست که قرب فرائض اتم و اکمل است از قرب نوافل لیکن فرائض وقتی قرب بخشند و مثمر ترقیات بوند که امور مسطوره بجا آورده شود و الا فرائض داخل اعمال ابرار بوند نه از اعمال مقربین پس أدای این نوافل شرائط باشند مر ظهور قرب فرائض را در رنگ وضو مر نماز را تا اذکار و اوراد و اختیار پیر ظاهر و رعایت آداب او و مانند آنکه در راهِ سلوك ناگزیر است بجا نیاید و طهارت باطن بوسیلهٔ آن بحصول نه پیوندد لیاقت قرب فرائض پیدا نکند و بولایت خاصه مشرف نگردد. اگر گو یند طهارت باطن وابسته بفنا است و نزد این طائفه قرب نوافل مفنی نیست. گوئیم کمال طهارت که انقطاع تام است ازماسوا هر چند مر بوط بفناست لیکن مقدمات آنکه قطع علایق است مر بوط باین نوافل است و این قطع علائق را سلوك گو یند وسیر الی الله خوانند و چون سیر الی الله بنقطهٔ آخر برسد و از رقیت ماسوی محرر گردد فنا حاصل گردد و شروع در سیر فی الله که آن را جذبه گو یند بحصول انجامد و قدم اول در ولایت نهد. اگر گو یند که حصول کمالات فوق و ترقی در درجات ولایت و دقائق قرب نیز وابسته باتیان اعمال صالحه است از کلمهٔ طیبه وتلاوت قرآن و غیر آن که از نوافل اعمال است پس کمال این اعمال مقصور برسیدن

سیر الی الله نباشد همین کلمهٔ طیبه است که بتوسط آن قطع اصول می نمایند و از یك اصل باصل دیگر و ازانجا بما فوق آن ترقی می فرمایند و از ولایت صغری بولایت کبری و از ولایت کبری بولایت علیا عروج می کنند. گوئیم که این اذکار و اعمال معدّات و مقدمات اند مر درجاتِ ولایت را پس این اذکار چنانچه معدّات نفس ولایت اند مقدمات ومعدات درجات ولایت اند نیز سؤال ولایت موهبت صرف است و مقدمات آن کسبی است که چنانچه گفته اند پس فنا و بقا که ولایت عبارت ازانست موهبت باشد پس فرائض و نوافل هر دو داخل مقدمات بوند که امور کسبی اند برین تقدیر قرب فرائض را مفنی گفتن بچه اعتبار بود و اگر باین اعتبار گو یند که مثمر این موهبت است پس بین القر بین فرق چه بود چه قرب نوافل مثمر این موهبت است که از مقدمات است. **جواب** نوافل ازمقدمات بعیده‌است وفرائض از مقدمات قریبه‌آن در رنگ رفع موانع است که قطع علائق است و این محصل ولایت که موهبت است یعنی متعقب آن بمثابهٔ استطاعت است که قبل فعل است واین در رنگ استطاعتی است که مقارن فعل است

مکتوب ششم (٦)

بسلطان وقت[۱] در ذکر مَواعِظ و ادای شکر نعمتِ امن و امان بموجب (**مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهَ**) بسم الله الرحمن الرحيم. **سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ شَانَكَ وَ اَظْهَرَ بُرْهَانَكَ اَنْتَ الشَّاهِدُ فِى العَيْنِ وَلاَ يُشَاهِدُكَ الْعَيْنُ فَاَنْتَ اَقْرَبُ الى الشَّئِ مِنْ عَيْنِهِ و قَدْ حَالَ الْحُجُبُ فِى البَيْنِ صَلِّ عَلَى الْهَادِى اِلَيْكَ بَعْدَ مَا وَقَبَ غَاسِقُ الْجَهَالَةِ وَ ارتَفَعَ ظُلَمُ الضَّلاَلَةِ مُحَمَّدٍ اَشْرَفِ الْبَرِيَّةِ وَ آلِهِ و صَحْبِهِ ذَوِى النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ مَادَارَتِ الازْمَانُ و تَسَلْسَلَتِ الاسْبَابُ وَالاَكْوَانُ عَنْ مُعَاذِ بن جَبَلٍ** رضى الله تعالى عنه **اَنَّهُ قَالَ قَدْ اَخَذَ بِيَدِى رَسُولُ الله** صلى الله عليه وسلم **فَمَشَى قَلِيلاً فَقَالَ (يَا مُعَاذُ اُوصِيكَ بِتَقْوَى الله تعالى و صِدْقِ الْحَدِيثِ و وَفَاءِ الْعَهْدِ وَ اَدَاءِ الاَمَانَةِ و تَرْكِ الْخِيَانَةِ و رَحْمَةِ الْيَتِيمِ وَ حِفْظِ الْجِوَارِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَلِينِ الْكَلاَمِ**

(۱) سلطان أورنک زیب عالمگیر المتوفی سنة ۱۱۱۸ هـ. و [۱۷۰۷ م.]

وبذلِ السَّلامِ ولُزُومِ الْإمَامِ والتَّفَقُّهِ فِي الْقُرْآنِ وَحُبِّ الْآخِرَةِ وَالْجَزَعِ مِنَ الْحِسَابِ وَقَصْرِ الْآمَلِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَأنهاكَ أنْ تَشْتِمَ مُسْلِماً أوْتُصَدِّقَ كَاذِباً أوْتُكَذِّبَ صَادِقاً أوْتَعْصِيَ إمَاماً عَادِلاً وَأنْ تُفْسِدَ فِي الْأرْضِ يَا مُعَاذُ اذْكُرِاللهَ عِنْدَ كُلِّ شَجَرٍ وَحَجَرٍ وَاَحْدِثْ بِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً السِّرَّ بِالسِّرِّ وَالْعَلَانِيَةَ بِالْعَلَانِيَةِ) رَوَاهُ البَيْهَقِي فى كِتَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رضى الله تعالى عنه قَالَ جَاء رَجُلٌ إلَى رَسُولِ الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلّم فَقَالَ يَا رَسُولَ الله كَمْ اَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ فَصَمَتَ عَنْهُ رَسُولُ الله صلى الله عليه و آله وسلم ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ الله كَمْ اَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ قَالَ (كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً) رواه مُسْلِمٌ فى صحيحهِ كمترين دعا گويان نيازمند بعرض اشرف اعلى حَضْرَتِ سُلْطَانِ الْإسْلَامِ ظِلِّ اللهِ تَعَالى عَلَى الْأنَامِ بَاسِطِ مِهَادِ الْعَدْلِ وَ الانْصَافِ هادِمِ اَسَاسِ الْجَوْرِ وَالاعْتِسَافِ. **بيت** خليفَةٌ مَلَكَ الآفَاقَ سَطْوتُهُ * وَ الْحَقُّ كَانَ مُدَاهُ آيَةٌ سَلَكاً * يَحُومُ حَوْلَ ذَرَاهُ العَالِمُونَ كَمَا * تَرَى الحَجِيجُ بِبَيْتِ اللهِ مُعْتَرِكاً * حضرت امير المؤمنين أنَارَ الله بُرْهَانَهُ ميرساند و اظهار نيازمندى وخاكسارى واداى شكر وثناء نعمت امن واماں و رونقِ إسلام وقوت شعائر آن مينمايد و بوظيفهٔ دُعاى ازديادِ عمر و أُبَّهت و ظفر و نصرت كه از مدّت مديد بآن اُنس و اُلفت يافته است در زاويهٔ نا مرادى و گوشهٔ شكستگى با جمعى از درويشان اشتغال دارد ازان روى كه اين دُعا از صميم قلب است وعن ظهر الغيب اميدست كه قرين اجابت باشد آفتاب دولت و سلطنت بر اُفُقِ مجد و عُلى تابان باد بالنَّبيِّ الأُمّيِّ و آله الْامْجَادِ عَلَيْهِ و عَلَيْهِمُ الصلوَاتُ و التَّسْليماتُ و التَّحِيَّاتُ و الْبَرَكَاتُ العُلى.

مكتوب پانزدهم (۱۵)

باسلام خان در بيان آنكه آدمى را ناگزير است كه تأمّل نمايد كه براى فردا چه آماده كرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله اَضْعَافَ مَا حَمِدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ و الصَّلوةُ و السَّلامُ عَلى حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِهِ و عَلَى آله و صَحبه الَّذِينَ اقَامُوا الدِّينَ و اَحيوا السُّنَّة

من خَلْفِهِ احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله تعالی سلامَتُکُمْ وَ استِقَامَتکُمْ ظَاهِراً و بَاطِناً قَالَ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَی (یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...* الحشر:۱۸) پس بر هرکس ناگزیراست که در حاصل کار و نقد روزگار خود تأمّل نماید و نیك بنگرد که برای روز موعود که مقدارِ آن پنجاه هزار سال ست چه آماده کرده است و از حَسَنَاتِ او کدام قابل قبول است وکدام لائق رَدّ و لعن. حق سبحانه و تعالی آدمی را عَبَث و مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید مقصد از خلقت او ادای وظائف بندگی است و تحصیل فنا و نیستی که حاصل معرفت است عبادتی که دران وجود عابد در میانست آن عبادت شایان جناب قدس نیست آنجا همه دین خالص میخواهند و بشرکت راضی نی و معادات و مخالفتِ نفس می طلبند و ما بوالهوسان درپی مراداتِ نفسیم و در استیفاء لذتِ عاجله سعی داریم هَیْهَات هَیْهَات (...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ كَانُوٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* النحل:۳۳) مأمول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است والسلام علیکم و علی سَائر مَنِ اتَّبَعَ الهُدَی.

مکتوب شانزدهم (۱۶)

بمحمد صادق پسر نصیرخان در جواب اَسْولهٔ او و رَدِّ سخنان جماعه که خودها را بمسند شیخی گرفته اند و در تیه[۱] ضلالت مانده اند و معتقداتِ ایشان نه بر وفق شریعت غرّاست و در تحقیق و حدتِ وجود و فوائد کلمهٔ طیّبهٔ **لااله الاالله** و ما یُنَاسِبُ ذلك*

بِسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اَضْعَافَ مَا حَمِدَه جمیعُ خَلْقِهِ والصَّلوة و السَّلام علی اَفْضَلِ الرُّسُلِ و خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آله و اَصْحَابِهِ الَّذِینَ اَقَامُوا الدِّین وَحَافَظوا عَلَیْهِ مِنْ خَلْفِهِ* **امّا بعد** مکتوبِ مرغوب که از راه محبّت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت و چون متضمن عافیت و استقامتِ دوستان بود فرحت بر فرحت افزود حمداً لله سبحانه که از محبّتِ فقرا خالی نیستند و بتقریبی یاد آوری مینمایند از احوال بعضی از

(۱) قول تیه بالکسر بیابانی که رونده دران هلاک شود (غیاث)

ساکنانِ آن دیار نوشته بودند و پارهٔ از معتقداتِ ایشان را بیان نموده بودند بوضوح انجامید نوشته بودند که مذکورِ توحید بسیاراست همه اوست میگویند و اسم ذات میگویند که اسم کلاست[١] چنانچه اسم زید که آنچه در زیداست و وجود زیداست همه اسم علیحده دارد پس زید کجاست هر عضو را اسم جداست و زید هیچ جا نیست همچنین در اینجا هم میگویند که حق سبحانه و تعالی باین قسم در جمیع اشیا بظهور آمده است و ابد الدهر باین طور گذشته و خواهد گذشت پس اگر هرشی را الله بگوئیم جائز باشد که فنای مطلق نیست مگر بحسبِ ظاهر وجود موهوم. مخدوما مؤدّای این عبارات نفی وحدت و اِثباتِ کثرتاست که منافی مذهب محققان صوفیه است و انحصار وجود مطلقاست در وجود مقیّدات یعنی وجود حق جَلَّ وَ عَلاَ در وجود ممکنات منحصراست و مطلق را جز در مراتبِ تقیُّدات وجودی نه و بطلان آن اظهر من الشمساست چه لازم می آید که حق سبحانه در وجود و سائر کمالات محتاج بممکن باشد چنانچه کلی طبیعی که منحصرست در افراد و در وجود خود محتاج ست بآنها بلکه درین ضمن نفی واجب ست تعالی و این کفر صریح ست پس البتّه [٢] وجود واجب را تعالی ورای وجود ممکنات باید شمرد و اثبات باید کرد و مطلق را ورای مقیّدات باید فهمید و باید دانست[٣] که برین تقدیر نسبت اثنینیت در وجود واجب و وجود ممکن پیدا می شود و قضیّهٔ مقرّره است الا ثنان متغایرانِ و چون تغایر آمد اتحاد ذاتی میان واجب و ممکن نشد این اشکالیست صعب که بر مسئلهٔ وحدتِ وجود واردست زیراکه اگر مطلق را منحصر در مقیّدات میگویند کفر لازم ست چنانچه گذشت و اگر منحصر نیست و وجود علیحده دارد پس توحید و اتحاد نشد و اگر گویند اثنینیت وقتی باشد که عالم موجود بود عالم نزد اینها جز در وهم نیست میگویند الاعیانُ مَا شَمَّت رائحةً مِنَ الْوُجُودِ[٤] گوئیم برین تقدیر اتحاد ذاتی نشد و همه اوست نمیتوان گفت چه موهوم را باموجود چه اتحادست و کدام عینیت و اگر همه اوست باینمعنی گویند که همه نیستند موجود اوست تعالی پس درست و راست ست لیکن درین هنگام همه اوست گفتن بطریق تجوُّز خواهد بود نه بر سبیل حقیقت چنانچه در صورت زید را

(١) یعنی مجموع عوالم و مجموع موجودات. (٢) یعنی پس لازم ست و واجب که

(٣) یعنی بر تقدیریکه وجود واجب و مطلق را ورای وجود ممکن ومقید اثبات باید کرد و باید فهمید

(٤) یعنی موجودات خارجیه بوی از وجود نه شمیده اند

که در آئینه منعکس شود بر سبیل تجوّز گویند که این صورت عین زیدست و یا زید را در آئینه دیدم بالجمله ظهورات و عکوس شی را بطریق تشبیه و تنظیر عینِ شی میتوان گفت نه بحقیقت و نفس امر مگر آنکه اصطلاح برین معنی نمایند که خارج از مبحث است چنانچه اَسَد را حمار گویند و اصطلاح بر بندند فی الحقیقة اَسَدَ اَسَدَست و حِمَار حمارست باصطلاح اسد حمار نشود وآنچه بعض اکابر گفته اند همه اوست نه باینمعنی است که مطلق تنزّل نموده منحصر در مقیّدات شده و تنزیه تشبیه گشته است و مرتبهٔ تنزیه نمانده حاشا که مرادِ اَکابر آن باشد تعالی الله عن ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيراً بلکه باین معنی است که همه ظهوراتِ اوست چنانچه از کتب و رسائل شیخ محی الدین عربی که سر آمدِ مُوحّدان ست و تابعانِ او اینمعنی واضح ولائح ست و بر اینمعنی اشکال وارِد نمیشود و آنچه گفته اند [۱] که ابدالدّهر باین طریق گذشته و خواهد گذشت این سخن قول است بِقِدَمِ عالم و این کفرست ونیز انکارست از فناء اَشْیَا که قرآنِ مجید بآن ناطِق است (**...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ...* قصص:۸۸**) (**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ...* الزمر:۶۸**) ونوشته بودند که بعث [۲] باین طریق میگویند که این وجود از خاكاست باز خاك شود و از خاك گیاه روید و گیاه را حیوانات بخورند و گوشتِ آنرا شخصی خورد ازان نطفه شود از نطفه باز آدم شود و قیامت همین را گویند الخ. بدانند که این انکارست از حشر و نشر و روزِ قیامت که کفر و الحاد و زندقه است و انکارست از احادیث ونصوص قرانی که روزِ قیامت آمدنی است و مُردها از گور برانگیخته شوند و اوّلین و آخرین درجای معیّن جمع گردند و حساب و کتاب درمیان آید و میزان بر پا شود و پلصراط نصب کنند مؤمنان متقی ازان بگذرند و به بهشت روند وکافران در دوزخ افتند و بعذاب مخلّد گرفتار شوند انکار این روز کفر صریح ست قال الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَی (**فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ* وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً* فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ* وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ* وَ الْمَلَكُ عَلَى اَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ* الحاقة :۱۳-۱۷**) نوشته بودند که میگویند نماز برای مردمِ ظاهر بین

---

(۱) یعنی بعضی از سالکان آن دیار

(۲) یعنی ایشان انکار قیامت و بعث نمیکنند اما بعث را باین طریق میگویند که این الخ.

است و ذکر قلبی و عباداتِ دیگر برای صافی وجودست و اگر نه آدم و جمیع اَشیا بعبادت مشغول اند سوای عبادت ظاهر اگر چه خود اطلاع ندارند و شریعت از برای مردم ناقصِ عقل، آنسرور علیه السلام گسترانیده اند که فسادی بر پانشود. مخدوما هرکه نماز وسائر احکام شرعیه را چنین میگوید ازجهالت ونقصان عقل اوست نماز آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا ستونِ دین فرموده است هرکه آنرا بر پاداشت دین را بر پاداشت و هرکه هدم کرد نماز را دین خود را هدم کرد و نماز را معراج مؤمن فرموده که **(الصّلوةُ معراج المؤمنِ)** و راحتِ خود در نماز دانست و قرّة عین در نماز فرموده **(ارحنی یا بلال! وقُرّةُ عَیْنِي فی الصلوة)** قُربیکه در حین ادای نمازست بیرون آن نیست چنانچه در حدیث آمده است **(اَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعَبْدُ اِلَی الرَّبِّ فِي الصَّلوةِ)** و نیز در حدیث آمده است حجابی که در میانِ بنده و خداست جل و علا در نماز برداشته میشود و نیز وارد شده است **(السَّاجِدُ یَسْجُدُ علی قدمَی الله فَلْیَسجدُ وَلْیَرغب)** بالجمله هر کمالی که هست منوط باتیان احکام شرعیه است ورای آن ضلالت و گمراهی ست **(فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ الاَّ الضَّلاَلُ* یونس : ۳۲)** و قرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرِهَا الصّلوة و السَّلام همه ناطِق باتیان احکام شرعیه اند صِراطِ مستقیم این ست ورای آن همه سُبُلِ شیاطین ست عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال خَطَّ لَنَا رَسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم خَطًّا ثُمَّ قَال **(هَذَا سَبِیلُ الله)** ثُمَّ خَطَّ خُطُوطاً عَنْ یَمِینِهِ وعَنْ شِمَالِهِ و قال **(هَذَا سُبُلٌ علی کُلِّ سَبِیلٍ مِنْهَا شَیْطَان یَدْعُو الیه)** و قرأ **(وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ...* الانعام:۱۵۳)** الآیَة رَواهُ احمد و النسائی و الدَّارمیّ. کلمهٔ متّفقهٔ جمیع انبیا و مجْمَع علیه علمارا بخیالاتِ بیکسانه [۱] نمیتوان بر داشت شریعت برای ناقص عقلان گفتن عین کفر و الحادست اعاذَنا الله سُبْحَانَهُ و اِیَّاکُمْ عن هذا الاعتقاد نوشته بودند که از بعض کتب و رسائل اینقدر مفهوم شده است که نه اوست و نه غیر اوست [۲] درین باب هم حیران ست که هر گاه نه اوست و نه غیر او پس چیست جای حیرانی است بدانند که اگر عالم را مظاهر اسماء الٰهی گفته شود تعالی پس عین ذاتِ او نیست و این

(۱) یعنی خیالات باطله که از آدمیت و انسانیت بعیدست

(۲) یعنی عالم نه عین حق ست و نه غیر حق جل و علا

ظاهرست و غیر هم نیست بمعنی [١] مباین و مستقل چه اسما و صفات چونکه قائم بذات اند مباین نیند و بخود استقلال ندارند چنانچه صورتِ زید که در آئینه منعکس شود میتوان گفت که این صورت نه عین زیدست و نه غیر زید[٢] نوشته بودند که وارد شده است (اِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰى صُورَتِهٖ)[٣] باز بیچون و بیچگونه و بی شبه و بی نمونه میگویند جای حیرانی‌است مخدوما هیچ جای حیرانی نیست آنچه از دین بقطع و تواتر ثابت شده است بآن اعتقادِ راسخ باید داشت و این قسم الفاظ را از ظاهر صرف باید نمود یا علم آنرا بحق سبحانه حواله باید کرد و در اعتقاد مجمع علیه شبه را راه نباید داد حق سبحانه حضرت آدم را علی نبیّنا و علیه الصّلوة و السّلام بکمالاتِ خویش آراسته کرد و بصفاتِ خود موصوف ساخت و مرآتِ اتم گردانید پس مُشارکتی و مشابهتی اورا علیه السّلام بآنحضرت پیدا شد هر چند آن مشابهت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد نه در حقیقت مثلا علم ممکن را درجنب علم واجب تعالی چه مقدارست و قدرت اورا باقدرتِ او تعالی کدام اعتبار و علی هذا القیاس سائر الصّفاتِ پس باعتبار این مشابهت صوری و مناسَبَتِ اسمی بر سبیل تَجَوُّز و تشبیه میتوان گفت (انَّ اللهَ خَلَقَ آدم علی صورته) اینجا لطیفه ایست دقیق در لفظ (علی صورته) گوئیا ایمای است بآنکه این مُشارکت و مناسبت در صورت و در اسم ست نه در حقیقت چه این کمالات و اوصاف که در ممکن ست در جنب صفات و کمالات واجبی باعتبار اختلاف آثار گویا حقیقت دیگر دارند و ماهیّت مختلف شرکتی نیست مگر در نام و صورت[٤] ماللتُّرَابِ و ربّ الارباب.[٥] نوشته بودند که قرآن را میگویند که معجزه است اگر مراد آنست که مقصود از انزال قرآن آنست که معجزه باشد نه چیزهای دیگر که قرآن متضمنِ آنست از امر و نهی و اخبار پس این فی الحقیقت ناگرویدنست باحکام الٰهی و استهزا و سخریه است بآیاتهای قرآنی عجب ست که باعجاز قرآن قائلند و شك نیست

---

(١) یعنی عالم برین تقدیر غیر ذات حقه هم نیست و مراد از غیر مباین و مستقل ست یعنی مباین از حق نیست ونه وجود مستقل دارد

(٢) پس چه جای حیرانی ست (٣) رواه الشیخان بلفظ خلق الله آدم علی صورته

(٤) بیان معنی مجازی حدیث مذکورست (٥) چه نسبت خاك را باعالم پاك

که اِعْجَازِ قرآن ازین راه ست که کلام حق ست تعالی نه کلام بشر هرگاه نزدِ ایشان حق تعالی را وجودی نیست جز در ممکنات چنانچه خود میگو یند که زید کجاست زید هیچ جای نیست پس قرآن را که انزال کرد و رسولان را که فرستاد[۱](...قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَآءَ بِهٖ مُوسٰى ... * الانعام : ۹۱) نوشته بودند که واقع شده است (... اَلَآ اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ * فصلت : ۵٤) پس چگونه و بچه طرز محیط است. بدانند که احاطه بر دو نوع ست اگر احاطه را باحاطهٔ علمی فرود آریم چنانچه جمعی ازمحقّقان بآن رفته اند و قرآن مجید نیز بآن ناطق ست (...وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً * الطلاق : ۱۲) هیچ جای تحیّر و محلّ ریب نیست واگر ورای احاطهٔ علمی احاطه ثابت بکنیم پس گوئیم که احاطه و معیّتِ حق جل و علا نه از قبیل احاطهٔ جسم بجسم ست که منافی تنزیه و تقدیس ست این احاطه از جملهٔ متشابهات ست در رنگ ید و وجه[۲] ایمان آریم که او تعالی محیط ست و با ماست و بکیفیتِ آن مشغول نشو یم و آنچه مدرك و مکشوف میشود او تعالی را ازان منزّه و مبرّا دانیم این ست طریق اسلم درمتشابهات اگر در حضور میبودند زیاده تر برین گفته میشد بمشیّة الله سبحانه الحال بهمین قدر اکتفا نمایند نوشته بودند که لَآ اِلٰهَ الاالله اگر باین معنی بگوئیم که کافران پتهارا آلهه میگو یند آنرا نفی باید کرد و الله را اثبات باید کرد درست ست و اگر بمعنی لامعبود الّاالله گفته میشود پس مُحَمَّدٌ رَسولُ الله برای چه بگو یند و لَآاِلٰه هم برای چه بگو یند درین هم ثانی میشود و همین اسم ذات الله کافی ست درین باب چه حکمت ست. بدانند که کافران که پتهارا آلهه میگو یند اله بمعنی معبود میگو یند نه اله بمعنی خالق و واجب الوجود که اکثر شان مشرك فی العبادة اند پس[۳] مآلِ هر دو شق یکی بود تا نفی معبوداتِ باطله ننمایند اثبات معبود بحق صورت نه بندد و لَآاِلٰهَ الاالله کلمهٔ توحید ست و توحید موقوف ست بر نفی شرکاء پس اول نفی شرکاء ضروری آمد تا حق تعالی را بوحدانیّت بشناسند پس اینجا ایراد ثانی برای نفی ست نه برای اثبات تا ثانی و ثالث و رابع را الی ماشاء الله تعالی نفی نکند اثبات واحِد چگونه نماید محمّدٌ رَسُول الله را که میگو یند نه

---

(۱) نظم الآية هكذا (وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖٓ اِذْ قَالُوا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ... * الانعام : ۹۱)

(۲) که آیات و احادیث بدان ناطق اند (۳) از تشقیق و تردید شما

بـرای اثبات معبودیت او بلکه تا تصدیق رسالت او صلی الله علیه وسلم نمایند بعد تصدیق توحیـد که ایمان موقوف باین دو تصدیق ست باید دانست [۱] که صورت ایمان چنانچه موقـوف است بـر نـفـی آلههٔ آفـاقی که اصنام و سائر معبودات کفره است حقیقت ایمان موقـوف است بـر نـفـی آلههٔ انفسی که عبارت از هواهای نفسانی است و گرفتاری است بمـادون حق جلّ و علا آیهٔ کریمه (اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰیهُ ... * الجاثیة : ۲۳) شاهد ایـن مـعنی ست بزرگان گفته اند که هرچه مقصود تست معبود تست پس طالبِ حق را جَلَّ و عـلا از تـکـرار آن [۲] چـاره نـیست لهذا اهل الله این کلمهٔ طیّبه را برای سلوك و تسلیك اختیار فرموده اند تا سالك بتکرار این کلمه از هواهای نفسانی و وساوسِ شیطانی و مـقـاصـد انـسـانـی بـتمام بر آید و مقصود و معبود و محبوب او غیر از ذات منزّه نماند وفنا حاصل شود. **بیت:**

هیچکس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

پس لَآالٰه را برای اثباتِ اله نگو یند تا بنو یسید که این ثانی میشود بلکه برای نفی ثانی میگو یند که بآن گرفتارست و باین گرفتاری در بارگاه کبریا خوار و بی اعتبارست آری [۳] اسم ذات جذب و محبّت می آرد و قسمی از فنا می بخشد لیکن کلمهٔ نفی و اثبات بـرای سـلـوك و رفع علائق نا گزیرست تا فنای حقیقی حاصل شود و حجب بتمام مرتفع گردد. **بیت:**

تا بجاروبِ لا نروبی راه ★ نرسی در سرای الآالله

دریـن راهِ غـیـب الـغـیـب هـر خس و خـاشـاكِ ایـن راه بنداءِ انی انا الله می سراید و بگرفتاری خود دلالت مینماید پیر کامل مکمّل بلکه سابقهٔ کرم میباید تا سالكِ بیچاره را ازیـن گـردابـهـا بـر آرد و بمطلب اعلی دلالت نماید طالب ذاتِ احدیّت را باید که از همه مشاهدات و تجلّیات بگذرد و در تحتِ لا آرد که این همه وابسته بظلال است و تسلّی است

---

(۱) افـادهٔ امر زائدست بر اصل جواب که دانستن آن ضرور و لابدست

(۲) یعنی کلمهٔ لااله الاالله

(۳) جوابست از قول او اسم ذات الله کافی ست.

بشبه و مثال بلکه اسماء و صفات هم ملحوظ عارف نبود و قبلهٔ توجّه را پراکنده نسازد حضرت خواجه نقشبند قدّس سرّه فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد [۱] و شیخ ابو اسحاق گازرونی پیغمبر خدارا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلّم بخواب دید و پرسید یا رسول الله ما التوحید؟ فرمود (**كُلُّ ما هَجَسَ [۲] بِبَالِكَ اَوْ خَطَرَ فى خَيَالِكَ فالله تعالى مَا وَرآء ذلك**) مخدوما این قسم مردم که این نوع معتقدات دارند و خودها را بمسند شیخی گرفته اند لصوص [۳] دین اند از صحبت شان دور باید بود و از دین بیگانه اند واز ربقهٔ اسلام بیرون در لجّه [٤] ضلالت مستغرقند و دیگران را هم از راه میبرند (**ضَلُّوا فَاَضَلُّوا**) از اینها دور باشند و صحبت شان را سمّ قاتل دانند که بموت اَبَدی میرساند فِرّ منْ صُحْبَتِهِم و رُؤْيَتِهِم اَكْثَرَ ما تَفِرُّ مِنَ الْاَسَدِ عجب ست از برادران شما که باین قسم مردم گرویده اند و دین و ایمان خود را از دست میدهند عجب تر آنکه شما نوشته اید که تربیت مییابند کسی که در دین و ایمان او سخن باشد تربیتِ او چه خواهد بود.

بیت:

او خویشتن گم ست کرا رهبری کند

هنوز هم هیچ نرفته است درهای توبه مفتوح ست (**مَالم يُغَرْغِرْ**)[۵] ایمان را بر باد ندهند خبر کردن شرطست.

---

(۱) و حضرت سعدی شیرازی گفته **بیت:**

ای بر تر از خیال و قیاس و گمان و وهم ⋆ دفتر تمام گشت و بپایان رسید عمر
و ز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم ⋆ ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

(۲) قول هجس از باب ضرب یعنی آنچه بگذرد در دل تو یا خطور کند در خیال تو پس خدای تعالی ما ورای اوست

(۳) لصوص بضمتین جمع لِص دُزد و سارق

(٤) قوله لجّه بالضم و تشدید جیم میان دریا و دور ترین موضع دریا یعنی در میان دریای گمراهی غرق اند

(۵) اشارة الی حدیث رواه الترمذی و ابن ماجة قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (**ان الله يقبل توبة العبد مالم يغرغر**) یعنی بدرستیکه خدایتعالی قبول میکند توبهٔ بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم.

مکتوب هفدهم (۱۷)

بمرزا ابو المعالی[۱] در بعضی نصائح ضروریه و در بیان آنکه مدارِ ترقّی و وصول غالباً بر صحبت ست

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلیّ الاعلی و الصّلوة و السّلام علی رسوله المصطفی کما یلیقُ بحالِهِ و یحری و علی آله و صحبه و سائر مَنِ اتَّبع الهُدَی. التفات نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که جناب مخدومی مخدومزادگی از راه کرم نامزد این مسکین نموده بودند بمطالعهٔ آن مشرّف و مفتخر گردید الله تعالی سلامت دارد و بر جادّهٔ شریعت و طریقت استقامت بخشد اظهار شوق و دردِ طلب نموده بودند حق سبحانه و تعالی آتش این شوق را مشتعل سازد و شعلهٔ طلب را سر بلند گرداند تا از ماسوٰیِ مطلوب حقیقی بکلّیت برهاند و بسرادقات [۲] قرب و عرفان برساند (**اِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ ...* هود : ٦١**) کرم نموده نوشته بودند که احوال این بزرگان را از نفجات [۳] و غیره ملاحظه کرده مطابق آن سعی نموده و مینماید اما چون این همه بغیر[٤] رهنمونی سالك بود اصلا نتیجه نداد و کشایش روننمود مکرّما آنچه نوشته اند راست و درست ست درین راه غیب الغیب بی دستگیری مرشِدِ کامِل راه رفتن و سلوك نمودن بسی مشکل ست حق سبحانه و تعالی میفرماید(**...وَابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ...* المائدة :۳۵**) هرگاه ببارگاه سلاطین مجازی بیوسیله نمیتوان رسید بدرگاه سلطانِ حقیقی وشاهنشاه تحقیقی وسیله ضرور و ناگزیرست وآنچه در بارهٔ این مسکین از راه حسن ظن نوشته اند از بزرگی خود نوشته اند و این دور از کار را در آئینهٔ خویش دیده والاّ.

بیت:

من هیچم وکم ز هیچ هم بسیاری
و ز هیچ وکم از هیچ نیاید کاری

---

(۱) میرزا ابو المعالی پسر مرزا والی ـ المتوفی سنة ۱۰۷٤ هـ .
(۲) سرادقات بضم سرا پردها و خیمها (۳) یعنی نفحات از ملا جامی دربیان احوال مشائخ رحمهم الله تعالی.
(٤) یعنی بغیر اخذ طریقه از شیخ کامل مکمل راه دان.

این قدر هست که آنچه از بزرگان باین هیچمدان رسیده است بطلبه در میان می آرد بعضی را اثرها می بخشد و ببرکت انفاس نفیس این اکابر بشطری از کمالات شان میرساند مخدوما این مسکین هر چه باندازهٔ ظن و تخمین خود دارد همه ازیشان ست و از برکات بزرگان ایشان از ایشان چه دریغ ست سعادت خود در خدمت ایشان تصوّر مینماید لیکن چه توان کرد که مدار این طریقهٔ علیّه بر صحبت و برابطهٔ محبّت بشیخ مقتداست کشائش و ترقی غالباً منوط بآن ست و چون طریقهٔ بزرگان ما اتّباع سنّت و اجتناب از بدعت ست تا حصول صحبت بر متابعت سنّت مستقیم باشند و احیاء سنن متروکه نمایند در حدیث آمده است **(مَنْ اَحْیٰی[۱] سُنَّتِی بعد ما اُمِیْتَت فَلَهٗ اَجْرُ مِائَةِ شَهِیْدٍ)** و احیاء سنتِ متروکه عبارت از آنست که در عمل آرد و اعلای آن آنست که دیگرانرا نیز دلالت نماید تا بعمل آرند ترقی و حصول مراتب قُرب همه وابسته باتّباع سُنّت ست آیهٔ کریمه **(قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِي یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ...* آل عمران : ۳۱)** شاهد این معنی است و از بدعت دور بوند و محترز باشند و بامبتدع صحبت ندارند و در مجلس خود جای ندهند و در حدیث آمده است **(اَهْلُ الْبِدْعَة کِلَابُ اهل النَّارِ)** و اوقات را بوظائف طاعات و اذکار و أدعیهٔ که از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلّم مأثورست و در کتبِ احادیث [۲] مذکور ست معمور دارند و تکرار کلمهٔ طیبهٔ **لآاله الآالله** هر قدر که توانند نمود بکنند از یك هزار تا پنج هزار باتفاق صوفیهٔ علیه در تنویر باطن این کلمه سودمندترست مانند ذکر قلبی و اشغال و مراقبات باطنی که در طریقهٔ ما معمول و متعارف ست بحضور تعلق دارد حقائق آگاه مولانا عبد الخالق که متوطن آنجاست و مدّتی در صحبت گذرانیده و صاحب حال و کمال ست چندگاه ست که جهت ملاقاتِ فقیر اینجا آمده است اگر بخاطر برسد اشاره فرمایند که اورا رخصت آنجا کند که وطن مألوف اوست و از جانب فقیر بطریق سفارت بآنجناب شغل و مراقبهٔ باطن بگوید و توجّهات نماید شاید راهِ ترقّی بکشاید چون ملاقاتِ فقیر بالفعل بی اشکال نیست

---

(۱) فی المشکوة **(من احیی سنة من سنتی قد امیتت بعدی فانّ له من الاجر مثل اجور من عمل بها)** الخ. رواه الترمذی و فی المشکوة ایضا **(من تمسك بسنتی عند فساد امتی فله اجر مأة شهید)** رواه البیهقی

(۲) مانند حصن حصین للجزری و اذکار نووی رحمهما الله تعالی .

این طریق بخاطر رسیده است بیشتر مختار اند و السّلام علیکم و علی سائر مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی و التَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصطفی علیه و علی آله الصّلواتُ و التَّسْلیماتُ و التَّحِیَّات والبرکاتُ العُلی.

مکتوب هژدهم (۱۸)

بصوفی پاینده محمد کابلی در نصائح او .

بسم الله الرحمن الرحیم

بیت: هر چه جز عشق خدای احسن ست
کر شکر خوردن بود جان کندن ست

سعادت آثارا کرفتارِی ما دونِ حق جلّ و علا از اشدّ امراض قلبیه است فکر ازالهٔ آن از اهم مهامّ ست.

مصرع: در خانه اگر کس ست یکحرف بس ست

الله تعالی همواره باخود دارد ویك لحظه بغیر خود نکذارد و عافیت و استقامت نصیب وقت گرداند و السّلام.

مکتوب نوزدهم (۱۹)

بملا پاینده محمد کابلی در جواب اسوله که نموده بود.

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلّی علی حبیبه و آله و نسلم الله تعالی آن برادر دینی را از رقیّتِ احوال گذرانیده بمحوّل احوال برساند و از غیب بعین و از اجمال به تفصیل آرد و از تلوین بتمکین و از حروف بمعانی مشرّف سازد کتابتی که به فرزندی محمد عبد الله نوشته بودند رسید اسوله چند دران مندرج بود جواب آنرا ازین فقیر در

خواست نموده بودند نوشته میشود استماع فرمایند سوال اوّل آنکه در قرآن مجید و در حدیث قدسی تصریح ست بآنکه حضرت آدم ابو البشر علی نبیّنا و علیه الصّلوة و السلام مخلوق بید الله ست تعالی اگر از ید قدرت مراد داریم تخصیص آدم را وجه چه باشد چه مخلوقات دیگر هم بقدرت مخلوق شده اند و اگر از ید قدرت مراد نداریم مذهب مجسّمه قوّت پیدا میکنند **جواب** رواست که مراد از ید قدرت داریم چنانچه مذهب مأوّلین متشابهات است و تخصیص آدم علی نبیّنا و علیه الصلوات والتّسلیمات برای تشریف و تکریم اوست نه برای حصر چنانچه در آیهٔ کریمه (**إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...**﴿الحجر: ۴۲﴾) و امثال آن در قرآن مجید بسیار واقع شده است و تخصیص در ذکر دلالت بر تخصیص در نفس الامر نمیکند و اگر از ید قدرت مراد نداریم صفتِ یدِ بی کیف بحق تعالی اثبات خواهیم کرد در رنگ متشابهات دیگر مذهب مجسّمه را تقویت بر تقدیرست که اثبات ید جسمی نموده آید تعالی الله عن ذلك علوّاً كبيراً سوال دوم آنکه از خیر التابعین اویس قرنی منقول است من عرف الله لایخفی علیه شیء معنی این عبارت چیست بدانند که در صحّت این نقل تردّدست چه اگر شی را بر عموم بگذاریم لازم می آید که از عارف بهیچ چیز خواه معارف وجوبی باشد خواه حوادثِ کونی مخفی نماند و آن خلافِ واقع است هرگاه بسیّد انبیا علیه و علی آله افضل الصلواتِ و اکمل التَّحیّاتِ حکم شد که (**... لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...**﴿الأعراف: ۱۸۸﴾) بدیگران چه رسد و اگر شی را بمعارف باطنی تخصیص بکنیم نیز مشکل میشود هرگاه مقرر قوم باشد که رواست که ولی از ولایت و قرب خود آگاه نباشد فَمِنّا من علم و منا من جهل بجمیع معارف چه رسد اصحاب کرام علیهم الرِّضْوانُ که در اعلی طبقهٔ ولایت اند هیچ قصصِ شهود و مشاهده از اکثری آنها منقول نیست در خلافت حضرت عثمان چون انس رضی الله تعالی عنهما بخدمت ایشان رسیده و در راه ظاهرا نظری بجمیلة از نساء واقع شده بود حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه فرمود أیدخُلُ علیّ احدُکُم و علی عینه اثر الزنا حضرت انس رضی الله تعالی عنه از روی تعجّب گفت: آ وَحْیٌ بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کشف و خوارق چون در آن وقت قلّت داشت ذهن حضرت انس رضی الله تعالی عنه بدان طرف نرفت و بر تقدیر صحت نقل عبارت را از

ظاهر مصروف باید ساخت بالفعل آنچه بخاطر راه میابد آنست که مراد آنست که لاَ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا يَحْتَاجُ اِلَيْهِ فِي الْمَعْرِفَةِ یعنی هر که خدا را شناخت از مقبولان گشت و مقبول را ضائع نمیگذارند پس هر چه اورا در راه معرفت درکارست بآن اعلام میفرمایند بیواسطه بطریق الهام و کشف یا بواسطهٔ پیر و مرشد والله اعلم بحقیقة الحال جواب سوال سیوم مراد از ادب که اکابر طریق فرموده اند الطریقةُ كلُّها ادبٌ ادب شریعت ست و آدابِ طریقت که کنایت از رعایت و متابعتِ شیوخ خودست همه در آداب شریعت مندرج ست و بیان شافی دارد.

مکتوب بست وچهارم (۲٤)

بملاً مشتاق بهره کی در حل شبهه که از آیهٔ کریمه (...وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً...* النساء :۱۲۵) می آید و تحقیق حدیث (لا تفضّلونی علی یونس ابن متی) و در شرح الایمان لا یزید ولا ینقص و رفع توهم مساوات ایمان عوام با ایمان انبیا علیهم الصلوة و السلام و دفع توهم افضلیت شهدا که به بعضی مزایا مخصوص اند بر انبیا علیهم الصلوة و السلام.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده مسرّت بخش گردید اسولهٔ چند نموده بودند مخدوما حَلِّ این اسوله را علما و مشائخ نموده اند مع ذلك سوال را از جواب چاره نیست چیزی درین باب مینویسد سوال اول آنکه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلاة میفرماید (...اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَاماً...* البقرة :۱۲٤) و نیز فرموده (...وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً* النساء :۱۲۵) پس بمقتضای این هر دو کریمه حضرت ابراهیم علیه السّلام مقتدای و متبوع بوند و پیغمبر ما علیه و علی آله الصّلوة و السلام تابع باشند و حال آنکه پیغمبر ما علیه و علی آله الصّلوة و السلام بالقطع افضل اند و همین اشکال در مادهٔ مهتر آدم علیه السلام می آید حق تعالی میفرماید (...اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً...* البقرة: ۳۰) فلزم فی هذه الآیة مالزم فی الآیة السّابقة **جواب** درکریمهٔ (...اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ

خَلِيفَةً...* البقرة : ۳۰) هیچ اشکال نیست چه این حکمِ خلافت مر نوع انسان راست خصوصیت بحضرت آدم علیه السّلام ندارد و چنانچه جواب ملائکه بران دلیل ست که (...اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ...* البقرة : ۳۰) چه فساد و سفك دماء در نوع انسان ست نه در آدم علیه السلام و بر تقدیر تسلیم این خلافت خاص بوقتِ حضرت آدم علیه السلام بوده نه خلافت مؤبّده تا اشکال متصور شود چنانچه در شان حضرت داود علیه السلام فرموده (يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ...*ص:۲۶) و در شانِ حضرت مهدی علیه الرّضوان وارد شده (فَاِنَّ فِيهِمْ خَلِيفَةَ اللهِ الْمَهْدِيَّ*) [۱] و ازین قبیل ست قطب ارشاد و غوث و قطب مدار که در هر وقت میباشند که قطبیّت و سائر مناصب مخصوص بازمنهٔ ایشانست و همچنین قَدَمِی عَلیٰ رقَبَةِ کُلِّ وَلِیِّ الله که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قُدِّسَ سِره فرموده است مخصوص باولیاء آن وقت ست علی ما حُقِّقَ آری کریمهٔ (...اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَاماً...* البقرة ۱۲٤) حکم عام و مؤبّدست قال القاضی فی تفسیره (و اِمَامَتُه عَامَّةٌ مُؤَبَّدَةٌ اِذْ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ بَعْدَهُ اِلاَّ كَانَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مَأْمُوراً بِاتِّبَاعِهِ) چنانچه کریمهٔ (...وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً...* النساء : ۱۲۵) دلالت بران دارد لیکن این آیات قدح در افضلیت آنسرور علیه و علی آله الصّلوة و السّلام ندارد مفسّران گفته اند یعنی پیروی وی کن در توحید یا در روش دعوت بحق جَلَّ و عَلا چنانچه او برفق و مدارا بدلائل یکی بعد دیگری و مجادله بقدر فهم هرکس دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتّباعْ سلوك بسبیلِ مسلوكِ متبوع ست پس اتّباع آنسرور مر مهتر ابراهیم را علیهما الصلوة و السلامُ بسبب آن بود که بعد ازو مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده و بحکم (اَنَا اَكْرَمُ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى اللهِ) مقررست که آنحضرت علیه الصلوة والسّلام از همه انبیا اکرم و افضل است و نصیب او درفضیلت از مجموع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل و ازین قبیل ست آنچه وارد شده است (...فَبِهُدٰيهُم اقْتَدِهْ... *الأنعام : ۹۰) که ازین امر در افضلیت او علیه الصلوة و السلام هیچ قدح لازم نیست باآنکه گوئیم که گاه ست که فاضل را امر بمتابعتِ مفضول کنند و ازین امر بمتابعت هیچ قصوری در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لِنَبِيِّهِ علیه و علی آله الصَّلوة و السَّلام

(۱)قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم (اذا رأیتم الرایات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فیها خلیفة الله المهدی) رواه احمد و البیهقی. مشکوة باب اشراط الساعة.

(...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...* آل عمران:١٥٩) امر بمشورت باصحاب کرام خالی از تضمّن امر بمتابعت شان نیست و الاّ مشورت را چه فائده باشد و تحقیق این مقام و حقیقت این معامله را حضرت ایشان ما قدّسَنَا الله سُبْحانه بسره از راه کشف و عرفان در مکاتیب خود نوشته اند از آنجا ملاحظه نمایند سوال دو یم آنکه جناب مقدس حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقطع افضل انبیا اند پس حدیثِ (لاَ تُفَضِّلونی علی یونسَ ابنِ مَتّی) بچه معنی است و حدیث (من قال انا خیرٌ مِن یونس بن متی فقد کذب) چگونه بود جواب میتواند که معنی چنین باشد لا تفضلوا بحیث یلزم نقص المفضول اَو یؤدِّی الی الخصومة و النزاع و نیز میتواند که تفضیل ندهید بجمیع انواع فضائل هر چند پیغمبر مارا علیه الصلوة و السّلام فضل کلی ست چنانچه امام افضل ست از موذّن مطلقا هر چند فضل اذان در وی نیست و نیز میتواند که معنی آن باشد لاَ تفضّلوا من تِلْقَاء انفسکم و اهوائکم و نیز میتواند که این قول از روی تواضع و هضم نفس فرموده باشند و نیز میتواند که معنی لا تُفَضِّلونی فی نفسِ النُّبُوَّة باشد کما قال الله تعالی (...لاَنُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...* البقرة :٢٨٥) و نیز میتواند که این قول پیش از علم بافضلیّت خود باشد باید دانست که تخصیص حضرت یونس علیه السلام باین حکم با آنکه همه انبیا را درین امر شرکت ست بواسطهٔ آنست که چون از وی علیه السلام زلتی بوقوع آمده بود ازینجهت محلّ توهم منقصت شده بواسطهٔ رفع این وهم تخصیص او باین حکم فرموده که ازین رهگذر هیچ منقصی در رتبهٔ او و رتبهٔ نبوّت او پیدا نشده بحکم (التّائب مِنَ الذّنْب كَمَنْ لاَذَنْبَ لَه)[١] و بحکم (...فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ...* الفرقان:٧٠) و میتواند که بهمین اعتبار فرموده باشد (مَنْ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونس ابن مَتی فقد كَذَبَ) یعنی هر که نظر بزلّت او علیه السّلام نموده خودرا بر وی فضل دهد و خود را از زلّت و معاصی بری تصوّر نماید پس تحقیق او دروغ گوست قال الله تعالی فی شانِهِ (...فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لاَّاِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ* الانبياء:٨٧-٨٨) و قال تعالی ایضا (فَاجْتَبٰهُ رَبُّهُ

(١) هذا الحديث مروی عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه مرفوعاًو موقوفا رواه ابن ماجه (مشكوة آخر باب التوبة)

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ* القلم : ۵۰) سوال سوم آنکه مقرر و مبیَّن ست که فضل کلی مر انبیا راست علیهم الصَّلوة و السّلام بر جمیع افراد اُمّت و در حدیث صحیح [۱] آمده است که بعضی کمالات در بعضی افراد اُمّت ست که مزیّت بر انبیا دارد کالشهداء فی سبیل الله احتیاج بغسل ندارند و بلفظ موتی نخوانده و انبیا بغسل محتاج اند و بلفظ موتی خوانده جواب این فضل راجع بفضل جزئی ست که دران محذور نیست هر حائك و حجام بصنعت بر عالم ذی فنون فضل دارد و فضل کلی مر انبیا و عالم راست سوال چهارم علمای ماتریدیه گفته اند الایمانُ لایزید ولاینقص ازین عبارت لازم می آید که ایمان عوام مومنان مثل ایمان انبیا بود علیهم السّلام و حال آنکه ایمان انبیا علیهم السلام اکمل است فی القرب و الدّرجة **جواب** ایمان انبیا و ایمان عوام را در نفس ایمانیت شرکت وتساوی است و مزیّت ایمان انبیا راجع بصفات کاملهٔ ایمان ست ایمانی که مقرون باعمال صالحه است و یکسوست از سیأت و مشتبهات صفای دیگر دارد و نورانیّت علیحده و نتائج و ثمرات بزرگ آورده بلکه توان گفت که نوع دیگر گشته در رنگ افراد انسان که در نفس انسانیت شرکت دارند و متساوی اند و نظر بکمال ونقصان صفات جمعی را از انها **(...كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ...* الاعراف: ۱۷۹)** فرموده و از حقیقت انسانی بر آورده و آنچه در حدیث آمده است **(لَوِ اتُّزِنَ اِيمَانُ اَبِي بَكْرٍ مَعَ اِيمَانِ اُمَّتِي لَرَجَحَ)** این رجحان هم راجع بصفاتِ کامله است که نورانیّت و صفای ایمان را می افزایند و پلّهٔ میزان را راجح میکنند چه صفات و اعراض در میزان موعود موزون ست چرا ایمان او رضی الله عنه راجح نباید که او بموتی که پیش از موت ست مُشرّف گشته است و باین صفت در میان صحابهٔ کرام ممتاز و پیش قدم بوده و لهذا بدولت معیّت بمقتضای کریمهٔ **(...وَالَّذِينَ مَعَهُ... * الفتح : ۲۹)** وکریمه **(...اِنَّ اللهَ مَعَنَا... * التوبة : ۴۰)** مشرّف شده و از میانِ اصحابِ کرام به بشارت این موت که عین معرفت ست و مکمّلِ ایمان مبشّر گشته حیث وَرَدَ فی شانِهِ **(مَنْ اَرَادَ اَن يَنْظُرَ اِلىٰ مَيِّتٍ يَمْشِي عَلىٰ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْيَنْظُرْ اِلىٰ اَبِي بَكْرِ ابْنِ اَبِي**

---

(۱) قال صلی الله علیه و آله وسلم **(ان من عباد الله لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم القیامة بمکانهم من الله)** قالوا یا رسول الله تخبرنا مَنْ هم قال **(هم قوم تحابوا بروح الله علی غیر ارحام بینهم ولا اموال یتعاطونها)** الخ. رواه ابو داود مشکوة باب الحب فی الله.

قُحافَة) هر چند سائر صحابه نیز باین موت متحقّق بودند لیکن تخصیص او باین بشارت مشعر بکمال اوست باین صفت از دیگران و هر که درین موت کاملترست ایمان او باندازهٔ آن نیز کاملتر چه این موت منتج اطمینان نفس ست و اطمینان نفس ایمان حقیقی ست که از زوال محفوظ است کریمه (يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهٖ * النساء :۱۳۶) گویا اشارت باین ایمان ست و مانا که در حدیث (اللهمَّ انّی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر) مطلوب همین ایمان ست این آن موت ست که بحیاة اَبَدی میرساند و بانوار قرب و معرفت متحقق میسازد و کریمهٔ (اَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهٖ فِي النَّاسِ... * الانعام:۱۲۲) ایمای ست باین معنی و السَّلام عَلَيْكُم و علی سائر مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى و التزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى علیه و علی آله الصَّلواتُ و التَّسْليماتُ و الْبَرَكَاتُ و التَّحِيَّاتُ.

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بمیر محمد امین بخاری در شرح و تبیین کریمهٔ (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات :۵٦) و کریمهٔ (اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ... * الاحزاب :۷۲)

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمدِ و الصَّلوةِ و اِرْسَالِ التَّحِيَّاتِ بجناب سیادت و نقابت پناه میرساند احوال و اوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست والمَسْئولُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَه سَلَامَتُكُمْ و اسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِراً و باطِناً صحیفهٔ گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرّف ساخت حمداًلله سبحانه که با وجود مشاغل صوری و تعلّقاتِ شتّی در روابطِ معنوی و محبّتها فتوری نرفته است امیدست که روز بروز در تزاید باشد و روز افزون بود محبّ این طائفه با این طائفه است (اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ) حدیث نبوی ست علی مصدَرِهَا الصَّلوة و السَّلامُ و التَّحِيَّة نوشته بودند که حق سبحانه و تعالی میفرماید (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات :۵٦) و مفسران به (لیعرفون) تفسیر کرده اند و در جای دیگر حق تعالی میفرماید (اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ... * الاحزاب :۷۲) اگر مراد از امانت معرفت باشد

بانسان چه خصوصیت دارد و اگر مراد چیزی دیگرست اعلام نمایند مخدوما ورودِ این شبهه خصوصیت بآن ندارد که (لِيَعْبُدُونِ*) را به (لیعرفون) تفسیر کنیم (لِيَعْبُدُونِ*) را بهر معنی که تفسیر کنند و امانت را هم بهمان معنی بگیرند یعنی (لِيَعْبُدُونِ*) اگر بمعنی خود داریم چنانچه اکثر علمای مفسرین گفته اند و از امانت هم تکالیف شرعیه که حاصل آن عبادت ست بگیریم یا از هر دو جا معرفت مراد داریم شبهه می آید که وجه تخصیص حملِ امانت بانسان چیست [۱] جواب گوئیم که وجه تخصیص میتواند که شرافت و بزرگی انسان بود و اهتمام به شانِ او هر چند جن را نیز شرکت بود چه جن درین تکلیف تابع انسان ست و متابع شریعت پیغمبر ما علیه و علی آله الصَّلوة و السَّلام که لیلة الجن [۲] دعوت کرد و اینها ایمان آوردند و بقولی بامرِ رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم رفته قوم خود را دعوت کردند و گفتند (يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللهِ وَاٰمِنُوا بِهٖ* الاحقاف :۳۱) و از فحوای آیه معلوم میشود که پیش ازین جنیان تابع شریعت حضرت موسی علی نبیّنا و عَلَيْهِ الصَّلوةُ و السَّلامُ بوده اند جائیکه گفته اند (... اِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسٰى ...* الاحقاف :۳۰) و ایضا میتواند که عرض امانت و حمل آن خاص بانسان بود وجن را دران شرکت نباشد هر چند هر دو را برای عبادت یا معرفت آفریده باشند و هیچ محظور نبود بدانند که این سوال را جوابهای دیگر هم هست ورای این دو جواب که بران تقدیر اصلا شبهه وارد نمیشود اوّل آنکه (لِيَعْبُدُونِ) بر معنیِ خود [۳] باشد چنانچه علما فرموده اند و امانت بمعنی معرفت گوئیم چنانچه آن مشفق نوشته اند اشکال وارد نمیشود دوم آنکه مجاهد (لِيَعْبُدُونِ*) را به (لیعرفون) تفسیر کرده است لکن معنی معرفت را عام گرفته است که شامل موحّد و مشرك و مطیع و عاصی است که همه می شناسند اما بعضی فرمان نمیبرند و برخی در عبادت شریك میگیرند برین تقدیر از امانت معرفت که خاص بموحّدان و یا اولیاست اگر بگیریم یا عبادت و تکالیف شرعیه خواهیم نیز اشکال نمی آید سیوم آنکه مفسّران گفته اند که میتواند که (لِيَعْبُدُونِ*) باین معنی باشد که ای (لیکونوا عباداً لی) وبرین تقدیر هم اشکال وارد

---

(۱) حالانکه عبادت بمعنی تکالیف شرعیه و بمعنی معرفت مر جن را هم شامل ست حسب منطوق آیهٔ اولی
(۲) یعنی بیغمبر ما علیه الصلوة و السلام درشب جن ایشانرا باسلام دعوت فرمود و اینها ایمان آوردند.
(۳) یعنی تکالیف شرعیه.

نیست چهارم آنکه اگر مراد از انسان درکریمهٔ (...وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ... * الاحزاب:۷۲) حضرت آدم علی نبیّنا و علیه الصّلوة و السلام باشد چنانچه مفسّران گفته اند نیز شبهه وارد نیست پنجم آنکه حضرت ایشان ما قدّسنا الله سبحانه بسِرّهِ در مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات جلد ثانی بر نگاشته اند که این امانت بزعم این حقیر قیّومیتِ جمیع اشیاء ست بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افرادِ اِنسان ست یعنی معاملهٔ انسانِ کامل تا بجای میرسد که اورا قیّومِ جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضهٔ وجود و بقا وسایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملك ست باو متوسل ست و اگر انس و جن ست باو متشبّث و فی الحقیقة توجّه جمیع اشیا باوست و همه نگران او یند اینمعنی را دانند یا نه. فرمود (...اِنَّهُ کَانَ ظَلُوماً... * الاحزاب:۷۲) کَثِیرَ الظُّلْمِ علی نَفْسِه بحیث لایبقی مِن وجوده وَ لاَ مِنْ تَوَابِعِ وُجُودِهِ اَثَراً ولاحُکْماً و تا برخود چنین ظلم ننماید شایان تحمّل بار امانت نبود (جَهُولاً*) کَثِیرِ الْجَهْلِ بِحَیْثُ لاَیَکُونُ لَهُ عِلْمٌ وَلاَ اِدْرَاكٌ بِالْمَطْلُوبِ بَلْ عَجَزَ عَنِ الْإِدْرَاكِ وَ جَهِلَ عَنِ الْعِلْمِ بِالْمَقْصُودِ و این عجز و جهل دران موطن کمالِ معرفت ست لاَنَّ اَجْهَلُهُمْ اَعْرَفُهُمْ ثَمَّةَ و لاَشَكَّ اَنَّ اَعْرَفُهُمْ الیقُ بِحَمْلِ الامانَةِ این دو صفت گو یا علت اند مر حمل بار امانت را این عارفی که بمنصب قُیومیّت اشیا مشرّف گشته است حکم وزیر دارد که مهمّاتِ خلائق باو مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطانست امّا وصولِ آنها مربوط بتوسّلِ وزیرست تمّ کَلاَمُه برین تقدیر نیز ایراد شبهه نمیشود و السّلام علیکم و علی سآئر مَنِ اتَّبع الْهُدَی و الْتزَم مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَی علیه و علی آله الصلوات و التّسْلیماتُ و البَرَکَاتُ العُلی. [۱]

مکتوب سی و سیوم (۳۳)

بخواجه عبد الله کولابی در بیان آنکه مشهود در مرآت کثرت نه وحدت حقیقی است بلکه ظلّی از ظلال آن و در بیان آنکه شهود ارواح داخل کمال نیست

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلاة و تبلیغ الدّعوات میرساند احوال و اوضاع

(۱) نگا نیز مکتوب ۱۷۷

فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیّة و السّنة السّنیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التّحیة مکتوب مرغوب که درین ولا فرستاده بودند رسید چون متضمّن شوق و مشعر از درد طلب بود فرحت بر فرحت افزود اللّهمّ زد احوال خود را برین بیت حواله نموده بودند **بیت:**

در و دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق * هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

مخدوما احوال شما را از مضمون این بیت بلند میدانم باطن شما متوجه تنزیه صرف است و مضمون این بیت مشعر از شهود وحدت در مرآت کثرت است مخدوما آنچه در مرآت کثرت مشهود است نه وحدت حقیقی است بلکه شبح و مثال اوست و ظلیست از ظلال او و او تعالی وراء الوراست و از دید و دانش ما جدا

مصرع:

در کدام آئنه در آید او

حق را سبحانه در مرآت خلق جستن در رنگ آنست که کسی آفتاب را در طشت آب جو ید **بیت:**

کسی در صحن کاچی قلیه جو ید * اضاع العمر فی طلب المحال

خوش گفت **بیت:**

تو از خوبی نمی گنجی بعالم * مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

نوشته بودند که اگر طالبی را این دید روی دهد که بچشم ظاهر ارواح طیّبه مشاهدهٔ او می شده باشد در باب او چه حکم است مخدوما مشاهدهٔ ارواح خواه بچشم سر بود خواه بچشم سرّ داخل هیچ کمال نیست و منزلی از منازل قرب بآن وابسته نه کمال آنست که باطن از دید و دانش ما سوی وا رهد و نامی و نشانی از غیر در دیدهٔ سرّ نماند

مصرع:

تو مباش اصلا کمال این است و بس

این نوع چیزها که سالکان را در اثناء راه دست میدهد در رنگ محسّنات بدیعی است در علم بلاغت که تحسین کلام می بخشد و در بلاغت هیچ دخل ندارد بلکه این مشاهدهٔ ارواح از محسّنات هم ساقط تر است چه بسیار است که این نوع مشاهدات از مطلب باز دارند و در توهم کمال افگنند نفع این امور اگر ازین مضرّت خالی باشد زیاده ازین نیست که اعانت در طلب سالک میکنند و ممدّ کار او میشوند نوشته بودند که بعضی التماس ها در عریضهٔ سابق معروض داشته بود مترصّد جواب است مخدوما ظاهر این کتابت در ایام آزار فقیر رسیده بود در آنوقت طاقت جواب نوشتن بلکه خواندن و تامّل نمودن هم نبود الحال آن کتاب بهم نرسید معذور دارند و السّلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب سی و چهارم (۳٤)

بشیخ امان اللّه نبیرهٔ [۱] شیخ حمید بنگالی درنصیحت وترغیب بر تحصیل معرفت

بســـم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه العلیّ الاعلی و الصّلوة و السّلام علی رسوله سیّد الوری محمّد المصطفی و علی آله و صحبه البررة التّقی صحیفهٔ گرامی رسیده خوشوقت ساخت حمدا للّه سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرا فارغ نه اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند اللّه تعالی بوجه احسن میسّر سازد امید که نائرهٔ این شوق مشتعل شود و نار محبّت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و رائحهٔ مطلوب بمشام جان رساند **بیت**

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت * هر چه جز معشوق آنرا جمله سوخت

(۱) نبیره بروزن صغیره فرزند زاد و عموما و بمعنی پسر زاده خصوصا و گاهی دختر زاده را نیز گویند (غیاث)

بر طریقهٔ بزرگان استقامت دارند و جای شانرا نیک نگهدارند و خدمت فقرا و طالبان را بوجه احسن کنند و بر جادهٔ شریعت محکم باشند و سنّت رسول را صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدندان گیرند و از بدعت محترز بوند و با مبتدع صحبت ندارند و از وی گریزان بوند (**اهل البدعة کلاب اهل النار**) شنیده باشند و در طریقهٔ بزرگان امری احداث نکنند که برکات طریق تا زمانی فائض است که بامور محدثه آنرا ملوّث نساخته اند و از طلب حق جلّ و علا باز نه نشینند و بمعرفت او تعالی راه جویند و از هر جا بوئی ازین حدیقهٔ دولت بمشام جان برسد از پی آن شوند مطلوب درین نشأهٔ فانیه حصول این دولت است و مقصود از خلقت انسانی تحصیل معرفت است افسوس است که آنچه از وی [۱] طلب داشته اند بجا نیاورد و بامور دیگر پردازد **بیت**

ترسم که یار باما ناآشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بمابماند

از ورود بعضی تفرقهای صوری نگاشته بودند اللّه تعالی بجمعیت مبدّل گرداند و از کشاکش ما سوی برهاند اکثر مسلمانان که ازان دیار می آیند شکایت از حاکم آنجا مینمایند و از بیدینی و بیعملی او نالان حمدا للّه سبحانه که اهل اسلام از شر او خلاص شدند و از شدّت او رهائی یافتند ظلم حکّام از شامت اعمال ماست اعمالکم عمّالکم خود را باصلاح باید آورد و بورع و تقوی باید ساخت (**...وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ...* الآية. الطلاق: ۲ - ۳**) [۲] ماٴمول از احبّه دعای سلامتی خاتمه است و السّلام علیکم و علی سائر من اتّبع الهدی

---

(۱) قال تعالی (**كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ * عبس: ۲۳**)

(۲) واقعه است این کریمه در سورهٔ طلاق از پارهٔ (**قد سمع اللّه ***) و قال تعالی ایضا (**... وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا * ذٰلِكَ أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا * الطلاق: ۴ - ۵**)

مکتوب سی و ششم (۳٦)

بملا مشتاق بهرکی در آنکه محبت جذب معانی مینماید و ترغیب بر وظائف طاعات و عزلت و انقطاع و آنکه مقصود از سیر و سلوک نه شیخی و نه مرید گرفتن است بلکه مقصود حصول نیستی و گم شدن است بسم الله الرّحمن الرّحیم بعد الحمد و الصّلوة و تبلیغ الدّعوات میرساند کتابتی که از راه محبّت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت باید که همبرین منوال احوال ظاهر و باطن خود را می نوشته باشند که سبب توجّه غائبانه است مخدوما هر چند صحبت تاثیر عظیم دارد لیکن محبّت غائبانه نیز جذب معانی مینماید و راه فیض را میکشاید

مصرع بوی جنسیّت کند جذب صفات

بر وظائف طاعات سرگرم باشند و کمر همّت را در خدمت مولای حقیقی جلّ شانه چست بر بندند و بعزلت راغب باشند و بقدر ضرورت با خلق در آمیزند بی ضرورت باینها صحبت داشتن سمّ قاتل است آری با طلبه صحبت دارند و بقدر افاده و استفاده باینها مختلط بوند عزیزی گفته است لا تصحب الاشرار و لا تقطع عن الله بصحبة الاخیار و از عدم اطلاع بر احوال خود و احوال یاران در بار نباشند مقصود احوال است علم باحوال اگر بدهند نعمت است و اگر ندهند غم نیست هر کرا از شما نصیب است البته از شما فیض مند خواهد شد مقصود از سیر و سلوک شیخی و مرید گرفتن نیست مقصود ازان ادای وظائف بندگی است بی منازعت نفس و نیز مقصود نیستی و گمنامی است و زوال رعونت [۱] و انانیت امّاره که معرفت بآن مربوط است هر که باین کس رجوع میکند و انابت می آرد اورا از حق باز داشته بخود مشغول میسازد و هر که رجوع نمی آرد او را بحق میدارد ممنون او باید شد

---

(۱) رعونت بضمتین سرکشی و خود آرائی

رباعی

یا رب همه خلق را بمن بدخو کن * و زجمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کنی از هر جهتی * در عشق خودم یکجهت و یکرو کن

و السّلام اوّلا و آخرا

مکتوب سی و هفتم (۳۷)

بمیر عبد الله بخشی کابلی در تحریض بر طلب حق جلّ و علا بسم الله الرّحمن الرّحیم بعد الحمد و الصّلوة و ارسال التّحیات میرساند مجاری امور مشکور است امید که آن عزیز نیز بسلامت و عافیت باشد و بر جادّهٔ شریعت علیّه و سنّت سنیه مستقیم بود و از قشر بلب آید و از لفظ بمعنی گراید خوش گفت **بیت**

قومی زوجود خویش فانی * رفت زحروف در معانی

صحیفهٔ شریفه رسیده سبب مسرّت گردید باید که همبرین منوال از احوال خیر مآل خود مینوشته باشند که باعث توجّه غائبانه است اظهار طلب نموده بودند حق سبحانه آتش طلب را مشتعل گرداند و شعلهٔ شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بمحبّت ذاتیه رساند مکرّما باندازهٔ محبّت و شوق راه فیض مفتوح است و از باطن بباطن راه کشاده امیدوار باشند نوشته بودند که بیکی از خلفای این سر زمین امر شود که واسطه حصول مطالب این فقیر بود و توجّهات مصروف میداشته باشد مخدوما شیخ عبد الکریم اینجا حاضر بود باو گفته ام و خواجه محمد حنیف همانجا است بشما خواهد فهمانید احتیاج نوشتن نیست به هر کدام که رجوع نمایند نیک است و السّلام اوّلا و آخرا

مکتوب چهل ودوم (٤٢)

بصوفی سعد الله کابلی در جواب وقائع روشن او و آنکه نسبت از هرجا برسد از پیر خود باید دانست بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله و سلام علی عباده الّذین اصطفی کتابتی که برادر عزیز ملا سعد الله فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حمدا لله سبحانه که بجمعیّت اند و روزبه اند بدانند آنکه در واقعه پیغمبر صلّی الله تعالی علیه و علی آله و سلّم و حضرت جبرئیل را علیه السلام دیده اید و با یکدیگر مکالمه نموده اید و نسبت و کیفیت خاص که برین واقعه مترتّب گشته و روز دیگر که نسبت محویّت و تلاشی و شوق و شورش که در سر افتاده و در نماز عصر که کیفیت عظیم دست داده همه بوضوح پیوست و سبب خوشدلی گردید و حضرت ایشان مارا و حضرت خواجهٔ بزرگ و غوث الثقلین را که دیده اید و میگویند که این اعزّه برای تربیت شما آمده اند و نسبتها از هر کدام رسیده و خلعتها عنایت فرموده نیک و مبارک است لیکن اینقدر باید دانست که از هرجا فیض و نسبت که مشاهده کرده شود آنرا راجع به پیر خود باید ساخت که بصورت عزیزی متمثّل شده افاضهٔ نسبت فرموده است والسّلام اوّلا وآخرا

مکتوب چهل و سیوم (٤٣)

بخواجه محمد حنیف کابلی در ارجاع حوادث بارادهٔ او تعالی و عدم تلوّن بآن.

بسم الله الرحمن الرحیم. بعد الحمد و الصّلوة و ارسالِ التّحیّات باخوی ارشدی میرساند احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست المسئول مِنَ الله سبحانه

(۱) ببینید نیز مکتوب ۱۷۷.

سلاَمتُکمْ و اِستِقَامَتُکُمْ ظَاهِراً وَ باطِناً احوال را نو یسان باشند و روز به بوند (**مَنِ اسْتَوٰی یوماه فهوَ مَغْبُونٌ**) اَحِبَّهٔ دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند از تقلّباتِ زمانه و انقلاب اهل زمانه دلتنگ نشوند و از خفض و رفع آن متلوّن نگردند بلکه عبرت گیرند و برخود ترسان و لرزان باشند (**قَلبُ الْمُؤْمِنِ بَیْنَ اِصْبَعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمَنِ یُقَلِّبُهَا کَیْفَ یَشَاء**) [۱]

ع چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم * از مکر خداوندی جَلَّ شانه باید اندیشید و از استدراج باید ترسید (**...عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لاَیَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَااهْتَدَیْتُمْ... * المائدة :۱۰۵**) همه را از حق سبحانه باید دانست و همه را باو تعالی باید سپرد.

بیت:

از خدا دان خلافِ دشمن و دوست
که دلِ هر دو در تصرّف اوست

(**رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْهَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ* آل عمران :۸**)

مکتوب چهل و چهارم (۴۴)

بخواجه عبید الله کولابی در شرح کمالات فنا و بقا و درآنکه مدارِ کار بر فضل ست لیکن از اعمال نا گزیرست.

بسم الله الرحمن الرحیم. بعد الحمد و الصلوة وارسالِ التَّحیّات میرساند مکتوب مرغوب که نامزد اینِ مسکین نموده بودند بورودِ آن بهجت و مسرّت روی نمودِ مندرج بود که در نماز عصر حالی طلوع نمود دید که اَعراضی که ذاتِ اینکس بودند باصلِ خود عود کردند و هیچ نامی ونشانی ازانها نماند و بتمام مضمحل و متلاشی در اصل خود گشتند و اکثر محو یت آنقدر روی میدهد که شعوری بر خود و بر غیر خود نیماند مخدوما این محویّت و این عودِ کمالات باصل درجهٔ کامله است در فنا و اطمینان نفس و اسلام حقیقی برین نوع فنا مترتب ست وآنچه وارد شده (**مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا**) مراد از موت همین فناست که نفس درین فنا بطلوع قهرمان محبت و نزول صاعقهٔ احدیّت از دید و دانش

(۱) رواه ابن ماجه و الترمذی بلفظ ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله الخ.

ماسوی رستہ است و از انانیت گذشته بلکه از خود نامی و نشانی نگذاشته و به تیغ هوای غیبِ هویّت مقتول گشته اینچنین مقتول و گم شده را نوید **(اَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنَاهُ ... * الانعام :۱۲۲)** و بشارتِ **(من قتلته فانا دِيَتُه)**[۱] سر باَوج بُرده و معاملهٔ اورا از همه پیش ساخته این حیاتی که بعد ازین موت است بکرَم الله تعالی زوال پذیر نیست وچون موهبتِ صرف ست موت آنرا نتواند برداشت صورتِ موت ست حقیقتِ موت نیست تا مضادّت بحیات حقیقی داشته باشد و اجتماع محال بود **(اَلاَ اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ لاَيَمُوتُونَ وَلٰكِنْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ اِلىٰ دَارٍ)** شنوده باشند و کریمهٔ **(وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتاً بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... *آل‌عمران:۱۶۹)** ع هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * و باعتبار صورت موت فرمود **(...اَفَائِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ... *آل‌عمران :۱٤٤)** فَلاَ مُنَافَاةَ نوشته بودند از اعمال یأس متصوّر میشود چنان مینماید که این اعمال که این مقصّر دارد درین درگاه هیچ نیست ولاشی محض ست حیران ست که چگونه عمل کند که شائستهٔ این درگاه باشد مخدوما آنچه نوشته اند راست و درست ست مدارِ کار برفضل ست لیکن از عمل ناگزیرست ولی درعمل کوششِ بلیغ باید کرد و اعتماد بر فضل و رحمت داشته باشد و این عمل را لائق درگاه نباید دانست بزرگان گفته اند اِعْمل وَ اسْتغفر از رابعه پرسیدند بِمَ تَرجِينَ مَا تَرجِينَ قَالَتْ بيأسى من جُلِّ عَمَلِي در حدیث آمده است که هیچکس بعمل خود نجات نخواهد یافت گفتند و لاَاَنْتَ يَا رَسُولَ اللهِ فرمودند **(ولاَ اَنَـا اِلاَّ اَنْ يَـتَـغَـمَّـدَنِيَ اللهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ)**[۲] آنچه در واقعه دیده اند درمجلس رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نعمتها است و بتو امر ست که آنرا قسمت نمائی و تو هر جا میرسانی و فقیر را باجمعی دیگر برده بملازمت و پابوسِ آنسرور علیه و علی آله الصَّلواتُ و التَّحِيَّاتُ مشرّف گردانیدهٔ نیك و مبارك ست و بارِ دیگر دیده اید که تو درپهلوی آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نشستهٔ وساعتی نگذشته بود که صورتِ تو غائب شده حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلّم بجای توظاهر شدند باز

(۱) با درد بساز که دوای تو منم ★ گر بر سر کوی عشق من کشته شوی
در کس منگر که آشنای تو منم ★ شکرانه بده که خون بهای تو منم

(۲) رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر مشکوة باب قیام شهر رمضان.

صورتِ مبارك آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم غائب گردید و تو بجای ایشان نمودار شدی تا سه مرتبه اینچنین مشاهدها افتاد حمداً لله سبحانه علی ذلك و علی جمیعِ نَعْمَائهِ.

مکتوب چهل و پنجم (٤٥)

بسید نور الدهر بار هه [۱]در موعظت مرقوم شد.

بسم الله الرحمن الرحیم. مکتوب مرغوب سیادت پناه میر سید نور الدهر رسیده مسرّت بخش گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطنِ خود قلمی مینموده باشند که باعث توجّه غائبانه است اوقات را بیادِ حق جلّ و علا معمور دارند و در تحصیل مرضیاتِ او عزّ برهانه بجان کوشند و توشهٔ آخرت را مهیّا سازند در دنیا برای خوردن و خفتن نیاورده اند و بجهت عیش و تنعّم نیافریده اند محلّ عیش و تنعم درپیش است اَللّٰهمَّ اِنَّ الْعِیشَ عیْشُ الْاٰخِرَةِ بلکه برای طاعت و بندگی آفریده اند و برای معرفت خویش آورده اند در ادای وظائف بندگی جِدّ و جهد مرعی باید داشت و در حصولِ معرفت و طلب آن خودرا قرار و آرام نباید داد و از هرجا بوی ازان بمشام جان برسد ازپی آن باید شد خوش گفت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

والسّلام اوّلاً و آخراً.

---

(۱) سید نور بحر بارهه «سیف خان» المتوفی سنة ۱۱۰۸ هـ .

مکتوب چهل و ششم (٤٦)

بجان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه صیدِ هستیِ حقیقی جز بدامِ نیستی نتوان نمود

بسم الله الرحمن الرحیم بعدالحمد و الصَّلوة وارسالِ التحیات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمدست المسئولُ من الله تعالی عافیتُکُمْ واسْتِقَامَتُکُمْ ظاهراً وَ بَاطِناً چند کتابت از شما پی در پی رسید چون متضمن سلامتی و ظهور نیستی و دید قصور بود سبب مسرّت گردید حق سبحانه و تعالی این دید را زیاده کند و بهستی حقیقی خود آگاهی بدهد تا بدام نیستی صید هستی نمایند قتیل عشق را بشارتِ **(من قَتَلْتُهُ فانَا دِیَتُهُ)** کافی ست و کشتهٔ تیغ محبّت را نوید **(... فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً ... * الانعام: ۱۲۲)** سر باوجِ برده **بیت:** گر بر سرِ کوی عشق ما کشته شوی * شکرانه بده که خونبهای تو منم * والسَّلام علیکم و علی سائر مَنِ اتَّبَعَ الهُدٰی و الْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَی علیه و علی آله الصَّلواتُ و التَّسْلِیماتُ والتَّحِیَّاتُ و البَرَکَاتُ العُلی.

مکتوب چهل و هفتم (٤٧)

بمیرزا محمد صادق پسر نصیر خان در بیان حقائق و خصائص طریقهٔ حضراتِ خواجگان و ایمای بآنچه حضرت ایشان ما بآن ممتازند و بیانِ کیفیتِ طریقهٔ نفی و اثبات.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصَّلوة و ارْسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب که درینولا بدست کسِ خود نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مبتهج و خوشوقت گردید حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت علیّه و سنّتِ سنیّه مستقیم و مستدیم داشته باطن را به نسبتِ حضرات خواجها معمور داراد اندكِ این طریق از بسیارِ طُرُقِ دیگر بهتر و مرغوب ترست این طریق اقرب طرق ست والبته موصل ست طالب

(۱) سید نور بحر بارهه «سیف خان» المتوفی سنة۱۱۰۸

صادق اگر در صحبتِ پیرِ کامل افتد امیدست که در راه نماند و اگر در صحبت ناقص افتد گناهِ طریق نیست که او خود واصل نیست دیگری در صحبتِ او چگونه واصل گردد و درین طریق اندراجِ نهایت در بدایت ست مبتدی رشید این طریق از چاشنیِ نهایت بی بهره نیست لیکن مدار طریقهٔ ما برصحبت ست و بر توجّه پیر ترقی وابسته بآنست مریدِ مستعد هر چند در غیبت پیر از باطنِ او بقدر محبّت و عقیدت بهره‌مندست و اخذِ فیوض و برکات مینماید لیکن از صحبت تاغیبت صد چند تفاوت ست و نازکیهای که حضرت ایشانِ ما قدّسنا الله سبحانه بسرّهِ درین طریقه نموده‌اند و تحقیقات و تدقیقاتِ طریق که بکار بُرده و معامله را از حضیض باوج رسانده و نسبت و طریق که آنحضرت بآن ممتاز اند و آن نسبت بعد از هزار سال بر منصّهٔ ظهور آمده و از سرِ نو تازه گشته و تا درین مدّت مختفی مانده و پرده از روی کار نکشوده چنانچه از رسائل و مکاتیب آنحضرت شطری ازان واضح ولائح ست تا کجا بیان نماید طریقهٔ نفی و اثبات طلب نموده بودند مینویسد موافق آن بعمل آرند و امیدوار برکاتِ آن باشند هر چند ترقیِ واضح و تأثیرِ کامل منوط به صحبت و توجّه ست امّا مَالَایُدْرَكُ کُلُّهٗ لَایُتْرَكُ کُلُّهٗ طریقهٔ نفی و اثبات این ست زبان‌را بکام بچسپانند و لبهارا بر بندند و دم‌را زیرِ ناف حبس کنند و لفظ لارا بخیال از ناف بکشند و بفرقِ [۱] سر برسانند و لفظ اِلٰهَ را از فرقِ سر بکتفِ راست بیارند و لفظ اِلَّاالله را از کتف راست بر دل ببرند و دم در حبس باشد و معنی این کلمه را نیز با این کلمه در خیال آرند باین روش (نیست هیچ مقصودی جز ذاتِ پاك) همراه لا (نیست) تصوّر کنند و باِلٰهَ (هیچ مقصودی) و به الاّالله (جز ذاتِ پاك) تعقل نمایند. در هر نفس طاق بگویند یکبار یا سه بار یا پنج بار یا هفت بار و همین طور بتدریج زیاده کنند تا نَفَسْ وفا کند و بهمین سبب این ذکر را وقوف عددی گویند یعنی بر عَدَد ذکر واقف باشد تا در هر دمی طاق گوید نه جفت والسّلَامُ علیکم و علی سائرِ من التّبع الهُدٰی.

(۱)فرق بالفتح جدا کردن و کشادن راه میان موی سر و میان سر و بمعنی سر و بمعنی کشادگی میان موی سر.

مکتوب چهل وهشتم (۴۸)

بشیخ عبد الرحمن برادر شیخ عرب بخاری در برکات زمین هند و تحریص بر دوامِ حفظ نسبت.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصّلوة وتبلیغ الدّعوات میرساند مکتوب مرغوب که از راه محبّت ارسال داشته بودند خوشوقت گردانید نوشته بودند که از کشمیر ارادهٔ ولایت [۱] نموده بودم که بروم در پشاور خدمت حاجی جیو نگذاشتند الخیر فیما صَنَعَ الله سبحانه ظاهرا خیریت درین باشد مخدوما در هندوستان هم ولایت میسّرست چرا همین جا بسیر معنوی ارادهٔ ولایت نکنند و طالب این دولت را نباشند و سفر در وطن ننمایند و به سیر انفسی از سیر آفاقی مستغنی باشند امروز در هندوستان آن میسرست که در اکثر جاها میسّر نیست از کثرت فیوض و واردات رشكِ بقاع و بلادست و از مزج صَبَاحت و ملاحت شباهتِ تام بتربت یثرب و بطحا در حسن ولطافت دارد از انوار و برکات آن بیش از بیش امیدوارست سخن بجای دیگر رفت باید که بر طریقهٔ مأخوذه مداوم باشند و در نگهداشتِ نسبتِ باطن ساعی بوند آنقدر بر محافظت نسبت کوشند که نسبتِ حضور ملکهٔ دل شود و انقطاع تام از ماسوٰیِ مذکور حاصل آیدع این کار دولت ست کنون تا کرا دهند * و السّلام اَوّلاً وَ آخراً و ظاهراً وَ بَاطناً.

مکتوب چهل ونهم (۴۹)

بمحمد میرك بیگ بدخشی در بیانِ آنکه چون مطلوب حقیقی ورای آفاق و انفس ست طالِب اورا باید که از آفاق و انفس بگذرد و ورای آن جولان نماید.

---

(۱) وطن بخارا

بسم الله الرحمن الرحیم. بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحیَّات میرساند حمداً لله سُبْحَانَه که از سفرِ طویل بعافیت مراجعت واقع شد الحال بسیر انفسی بپردازند و از سیر مستطیل بسیر مستدیر بر آیند و از بعد بقرب گرایند نهایتِ کار نزد قوم سیر انفسی است سیرِ آفاقی را دور ازکار میدانند و یافتِ مطلوب را منحصر در انفس میگویند میفرمایند **بیت :**

چون جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست * پا در دامان و سر بجیب اندر کش

و نزد حضرت ایشان ما قدّسنا الله سبحانه بسِرِّهِ العزیز سیر انفسی در رنگ سیر آفاقی از یافتِ مطلوب تهی ست او تعالی چنانچه ورای آفاق ست ورای انفس ست نیزهر چه در مرایای آفاق و انفس **جلوه‌گرست** همه آیات و ظلال ست و تسلی بشبه و مثال ست پس مطلوب‌را ماورای آفاق و انفس باید جست و ورای سلوك و جذبه باید پیوست و ورای خروج و دخول باید طلبید عقلِ عقیل سرِّ این معمّارا نتواند کشود ورای خروج و دخول و بیرون آفاق و انفس نتواند تصوّر نمود عرفتُ رَبِّی بجمع الاضدادِ و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب پنجاهم (۵۰)

بحاجی مصطفی بنگالی در نصیحت و تفقُّدِ احوالِ او.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمدِ و الصَّلوة و ارسالِ التَّحیَّاتِ میرساند احوال **و اوضاع** اینحدود **مستوجب** حمدست اَلْمَسْؤلُ مِنَ الله سُبْحَانَهُ عَافِیَتُکُمْ وَ اسْتِقَامَتُکُمْ ظَاهِراً و بَاطِناً فَاِنَّهَا مِلَاكُ الامرِ و مَدَارُ النَّجَاةِ مدّتیست که از احوال و اوضاع شما اطلاع ندارد خاطر نگرانست معلوم نیست که بچه وضع میباشید و بکدام مردم صحبت میدارید بیشتر بعزلت راغِب اید یا بعشرت طریقه بمردم میگوئید یا نه و اگر میگوئید چه قسم تأثیر می بخشد بسرحدّ فنا کسی میرسد یا نه بعلم ظاهر بیشتر اشتغال است یا بذکر و مراقبه راه ترقی مفتوح ست یا نه **(مَنِ اسْتَوٰی یَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ)**

بیت:

خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگر سوز
کاغوشِ که شد منزل و آسائشِ خوابت

بالجمله حالات را نو یسان باشند و اوقات را معمور دارند بعزلت بیشتر راغب بوند و از اشتغال بعلم ظاهر هم فارغ نباشند و اگر طالبی بیاید باحوالِ او بپردازند توشهٔ آخرت را آماده سازند و شبهای تاریك را بگریه و استغفار روشن دارند و دوستان را بدعای خیر یاد دارند والسّلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

بمرزا محمد هادی در بیان آنکه طالبِ وحدت را ترك کثرت ناگزیرست و تحریص بر اتباع سنت و اجتناب از بدعت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عبادِهِ الَّذِينَ اصطفى قُلِ الله ثُمَّ ذَرْهُمْ مخدوما وحدت و کثرت ضد یکدیگرند طالب وحدت را ترك کثرت ناگزیرست هر قدر جهات کثرت باخود دارد همان قدر از وحدتِ حقیقی دور و مهجورست وحدانی باید بود هم از روی طلب و محبّت و هم از روی علم و ارادت تا مناسبت پیدا آید و مرآتِ وحدت گردد و بتوحید حقیقی رسد التَّوْحِيدُ إِسقاط الاضافات اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و در تنو یر باطن کوشند که محلّ نظر مولی ست و تنو یر باطن منوط بداوم ذکر و مراقبه است و مربوط باداى وظائف بندگی و ادای فرائض و سنن و واجبات و اجتناب از بدعت و محرّمات و مکروهات هر قدرکه در اتّباع شریعت و سنت و اجتناب از بدعت کوشیده آید نور باطن بیفزاید و راهی بجناب قدس بکشاید اتّباع سنّت البته منجی ست و نتیجه بخش و رافع درجات احتمال تخلف ندارد و ما ورای آن خطر در خطرست و راه شیطان فالْحَذَرُ كُلَّ الْحَذَرِ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ دینِ قو یم را که بوحی قطعی ثابت شده است بترّهات و اوهام و خیالات نمیتوان برداشت مَا على الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ وَ السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَعلى سَائرِ مَنِ اتَّبع الْهُدَى والْتَزم مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفى علیه و على آله الصَّلواتُ و التَّسْلِيمَاتُ و البَرَكَاتُ الْعُلَى.

مکتوب پنجاه و پنجم (۵۵)

بمشیخت پناه شیخ درویش محمد برکی جالندهری در احکام موالات با کفّار و احکام تقیّه و فضیلت حب و بغض فی الله تعالی و ردّ معتقدات جماعه که میگویند که فقیری بد نا بودنست بکسی.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلیّ الأعلی وسلامٌ علی عباده الّذین اصطفی خُصوصاً علی سیّد الْوری صاحبِ قاب قَوْسَیْن أو اذنٰی و علی آله نجوم الهدی و صحبه الْبَررَةِ التُّقی. امّا بعدُ سلام و تحیّه ازین مسکین مطالعه فرمایند صحیفهٔ گرامی مشرّف ساخت استفساری از کریمهٔ (لَاَیَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِیْنَ اَوْلِیَآءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰیةً... * آل‌عمران :۲۸) نموده بودند و استکشافی از تفصیل موالات و عدمِ موالات با کفّار و تقیّه و عدمِ تقیّه فرموده بودند مکرما صاحب تفسیر کبیر درین باب به تفصیل سخن کرده آنرا بحَسَنْ ایراد مینماید قال فیه نزَلَتْ هذه الآیة فی تحریم موالاتِ الکافرینَ اِعْلَمْ اَنَّهُ اُنزلَتْ آیاتٌ اُخرُ کَثِیرَةٌ فِي هٰذا الْمَعْنٰی مِنْهَا قولُهُ تَعَالیٰ (...لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ... *آل‌عمران:۱۱۸) وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ (لَا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ یُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ... * المجادلة :۲۲) و قَولُهُ تَعالیٰ (...لَا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ و النَّصارٰی اَوْلِیَآءَ... * المائدة :۵۱) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ (یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیَآءَ... * الممتحنة :۱) وَ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ (وَالْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ... * التوبة :۷۱) وَ اعْلَمْ اَنَّ کَوْنَ الْمُؤْمِنِ مُوَالِیاً لِلْکَافِرِ یَحْتَمِلُ ثَلَاثَةَ اَوْجُهٍ **اَحَدُهَا** : اَنْ یَکُوْنَ رَاضِیاً بِکُفْرِهٖ وَ یَتَوَلَّاهُ لِاَجْلِهٖ وَهٰذَا مَمْنُوعٌ مِنْهُ لِاَنَّ کُلَّ مَنْ فَعَلَ ذٰلِکَ کَانَ مُصَوِّباً لَهُ فِي ذٰلِکَ الدِّیْنِ وَتَصْوِیْبُ الْکُفْرِ کُفْرٌ وَ الرِّضَاءُ بِالْکُفْرِ کُفْرٌ فَیَسْتَحِیْلُ اَنْ یَبْقٰی مُؤْمِناً مَعَ کَوْنِهٖ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ **وَثَانِیهَا** : اَلْمُعَاشَرَةُ الْجَمِیْلَةُ فِي الدُّنْیَا بِحَسَبِ الظَّاهِرِ و ذٰلِکَ غَیْرُ مَمْنُوعٍ مِنْهُ **وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ** : وَ هُوَ کَالْمُتَوَسِّطِ بَیْنَ الْقِسْمَیْنِ الْاَوَّلَیْنِ هُوَ اَنَّ مُوَالَاةَ الْکُفَّارِ بِمَعْنَی الرُّکُوْنِ اِلَیْهِمْ وَالْمَعُوْنَةِ وَ الْمُظَاهِرَةِ وَ النُّصْرَةِ اِمَّا بِسَبَبِ الْقَرَابَةِ اَوْ بِسَبَبِ الْمَحَبَّةِ مَعَ اِعْتِقَادِ اَنَّ دِیْنَهُ بَاطِلٌ فَهٰذَا لَایُوْجِبُ الْکُفْرَ اِلَّا اَنَّهُ مَنْهِيٌّ عَنْهُ

لِاَنَّ الْمُوَالاَةَ بِهٰذَا الْمَعْنٰى قَدْ تَجُرُّهُ اِلٰى اِسْتِحْسَانِ طَرِيقِهِ وَ الرِّضَاءِ بِدِينِهِ وَ ذٰلِكَ يُخْرِجُهُ عَنِ الْاِسْلاَمِ فَلاَ جَرَمَ هَدَّدَهُ تَعَالٰى فِيهِ فَقَالَ تَعَالٰى (**...وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ...* آل عمران :٢٨**) فَاِنْ قِيلَ لِمَ لاَيَجُوزُ اَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنَ الْاٰيَةِ النَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ بِمَعْنٰى اَنْ يَتَوَلَّوْهُمْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَاَمَّا اِذَا تَوَلَّوْهُمْ وَ تَوَلَّوُا الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُمْ فَذٰلِكَ لَيْسَ بِمَنْهِيٍّ عَنْهُ وَ اَيْضاً فَقَوْلُهُ (**لاَيَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ...* آل عمران:٢٨**) فِيهِ زِيَادَةُ مَزِيَّةٍ لِاَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُوَالِي غَيْرَهُ وَلاَ يَتَّخِذُهُ مُوَالِياً فَالنَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِهِ مُوَالِياً لاَيُوجِبُ النَّهْيَ عَنْ اَصْلِ مُوَالاَتِهِ قُلْنَا هٰذَانِ الْاِحْتِمَالاَنِ وَاِنْ قَامَا فِي هٰذِهِ الْاٰيَةِ اِلاَّ اَنَّ سَائِرَ الْاٰيَاتِ الدَّالَّةِ عَلٰى اَنَّهُ لاَ تَجُوزُ مُوَالاَتُهُمْ دَلَّتْ عَلٰى سُقُوطِ هٰذَيْنِ الْاِحْتِمَالَيْنِ قَالَ الْحَسَنُ اَخَذَ مُسَيْلَمَةُ الْكَذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِاَحَدِهِمَا اَتَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ قَالَ نَعَمْ نَعَمْ نَعَمْ فَقَالَ اَفَتَشْهَدُ اَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ قَالَ نَعَمْ وَكَانَ مُسَيْلَمَةُ يَزْعَمُ اَنَّهُ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ و مُحَمَّدٌ رَسُولُ قُرَيْشٍ فَتَرَكَهُ وَ دَعَا الْاٰخَرَ فَقَالَ اَتَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اَفَتَشْهَدُ اَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ فَقَالَ اِنِّي اَصَمُّ ثَلاَثاً فَقَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ فَبَلَغَ ذٰلِكَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ (**اَمَّا هٰذَا الْمَقْتُولُ فَمَضٰى عَلٰى يَقِينِهِ وَ صِدْقِهِ فَهَنِيئاً لَهُ وَ اَمَّا الْاٰخَرُ فَقَبِلَ رُخْصَةَ اللّٰهِ فَلاَ تَبِعَةَ عَلَيْهِ**) و اعلم اَنَّ نَظِيرَ هٰذِهِ الْاٰيَةِ قَوْلُهُ تَعَالٰى (**...اِلاَّ مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ...* النحل :١٠٦**)[1] اِعْلَمْ اَنَّ لِلتَّقِيَّةِ اَحْكَاماً كَثِيرَةً وَنَحْنُ نَذْكُرُ بَعْضَهَا: **الحكم الْاَوَّلُ** اَنَّ التَّقِيَّةَ اِنَّمَا تَكُونُ اِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي قَوْمٍ كُفَّارٍ وَ يَخَافُ مِنْهُمْ عَلٰى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ فَيُدَارِيهِمْ بِاللِّسَانِ و ذٰلِكَ بِاَنْ لاَيُظْهِرَ الْعَدَاوَةَ بِاللِّسَانِ بَلْ يَجُوزُ اَيْضاً اَنْ يُظْهِرَ الْكَلاَمَ الْمُوهِمَ لِلْمَحَبَّةِ و المُوالاة وَلٰكِنْ بِشَرْطِ اَنْ يُضْمِرَ خِلاَفَهُ وَ اَنْ يُعَرِّضَ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ فَاِنَّ التَّقِيَّةَ تَاْثِيرُهَا فِي الظَّاهِرِ لاَ فِي اَحْوَالِ الْقُلُوبِ. **الحكم الثَّانِي** لِلتَّقِيَّةِ هُوَ اَنَّهُ لَوْ اَفْصَحَ بِالْاِيمَانِ و الْحَقِّ حَيْثُ يَجُوزُ لَهُ التَّقِيَّةُ كَانَ ذٰلِكَ اَفْضَلَ وَ دَلِيلُهُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ قِصَّةِ مُسَيْلَمَةَ. **الحكم الثَّالِثُ** لِلتَّقِيَّةِ اَنَّهَا اِنَّمَا تَجُوزُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِاِظْهَارِ الْمُوَالاَةِ وَ الْمُعَادَاةِ وَ قَدْ تَجُوزُ اَيْضاً فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِاِظْهَارِ الدِّينِ فَاَمَّا مَا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ اِلَى الْغَيْرِ كَالْقَتْلِ وَ الزِّنَا وَ غَصْبِ الْاَمْوَالِ وَ الشَّهَادَةِ بِالزُّورِ وَ قَذْفِ الْمُحْصَنَاتِ وَ اِطِّلاَعِ الْكُفَّارِ عَلٰى عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَذٰلِكَ غَيْرُ جَائِزٍ اَلْبَتَّةَ. **الحكم الرَّابِعُ** ظَاهِرُ الْاٰيَةِ يَدُلُّ عَلٰى اَنَّ

---

(١) يعنى من كفر باللّٰه من بعد ايمانه الا من اكره الخ.

التَّقِيَّةَ اِنَّمَا تَحِلُّ مَعَ الْكُفَّارِ الْغَالِبِينَ اِلَّا اَنَّ مَذْهَبَ الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ اِذَا شَاكَلَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ حَلَّتِ التَّقِيَّةُ مُحَامَاةً عَلَى النَّفْسِ. **الحكم الْخَامِسُ** اَلتَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ النَّفْسِ وَهَلْ هِيَ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ الْمَالِ يَحْتَمِلُ اَنْ يُحْكَمَ فِيهَا بِالْجَوَازِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (**حُرْمَةُ مالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِه**) وَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ (**مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**) وَلِاَنَّ الْحَاجَةَ اِلَى الْمَالِ شَدِيدَةٌ وَ الْمَاءُ اِذَا بِيعَ بِالْغَبَنِ سَقَطَ فَرْضُ الْوُضُوءِ وَجَازَ الْاِقْتِصَارُ عَلَى التَّيَمُّمِ دَفْعاً لِذٰلِكَ الْقَدْرِ مِنْ نُقْصَانِ الْمَالِ فَكَيْفَ لَايَجُوزُ هٰهُنَا. **الْحُكْمُ السَّادِسُ** قَالَ مُجَاهِدٌ هٰذَا الْحُكْمُ كَانَ ثَابِتاً فِي اَوَّلِ الْاِسْلَامِ لِاَجْلِ ضُعْفِ الْمُؤْمِنِينَ فَاَمَّا بَعْدَ قُوَّةِ دَوْلَةِ الْاِسْلَامِ فَلاَ [١] وَ رَوٰى عَوْفٌ بنُ عَبْدِ اللهِ عَنِ الْحَسَنِ اَنَّهُ قَالَ اَلتَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَ هٰذَا الْقَوْلُ اَوْلٰى لِاَنَّ دَفْعَ الضَّرَرِ عَنِ النَّفْسِ وَاجِبٌ بِقَدَرِ الْاِمْكَانِ. شفقت آثارا اكثر صوفيهٔ خام و ملاحدهٔ اين وقت از موالاةِ كُفَّار باك ندارند و ميگو يند كه راه فقيرى بدنا بودنست بهيچكس سبحان الله سرورِ انبياء و رئيس فقراء و اولياء را كه (**الفقر فخرى**) فرموده عليه و على آله الصَّلوة و السَّلام حكم ميشود (**يَآ اَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ... * التوبة :٧٣**)و طريقهٔ مرضيهٔ او نيز غلظة و قتال باكُفَّار بوده عجب فقرا اند كه راه پيغمبر خدا و پيشواى خود را گذاشته راه ديگر اختيار كرده اند و خلافِ طريقهٔ مرضيَّهٔ اوگزيده غير از ضلالت وگمراهى نخواهد افزود (**...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ... *يونس :٣٢**) كُفَّار بيشك اعداء الله اند كه بنصوص قطعيّه ثابت شده است عجب دعوى دوستى ست كه بدشمنانِ او دوستى دارند و تبرّى نمى نمايند اگر كفَّار و فُسَّاق مبغوض و اعداء حق نباشند بُغْضِ فى الله از واجبات دين نبودى و از افضل مقرِّبات و مكمِّل ايمان نگشتى وسببِ حصولِ ولايت و رضا و قرب حق سبحانه نشدى عن عمرو بن الجموح انَّه سَمِعَ النَّبِّى صلى الله عليه وآله وسلم (**لَايَحِقُّ الْعَبْدُ حَقَّ صَرِيحِ الْاِيْمَانِ حَتّٰى يُحِبَّ لله تعالى و يُبْغِضَ لله فَاذا اَحَبَّ لله تَبَارَكَ و اَبْغَضَ لله تَبَارَكَ فَقَدِ اسْتَحَق الوَلآءَ مِنَ الله**) رواه احمد و عن ابى أُمامَةَ رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم (**مَنْ اَحَبَّ لله و اَبْغَضَ لله وَ اَعْطٰى لله و مَنَعَ لله فَقَد اسْتَكْمَلَ الايمانَ**) رواه ابو داود وهم در حديث آمده

---

(١) يعنى فلا ثبوت له لعدم الحاجة اليه.

است (تَقَرَّبُوا الی الله سُبْحَانَهُ بِبُغْضِ اَهْلِ الْمَعَاصِي وَالقُوهُمْ بِوُجُوهٍ مُكْفَهِرَّةٍ والْتَمِسُوا رِضَاء الله تعالى بِسُخْطِهِمْ وتَقَرَّبُوا الى الله عَزَّ وجَلَّ بِالتَّبَاعُدِ مِنْهُمْ) رواه ابن شاهين و الدَّيلَمِي وهم در حديث آمده است (اَوْحَى الله تعالى الى نَبِيٍّ مِنَ الانْبِيَاء اَنْ قُلْ لِفُلانٍ العَابِدِ اَمَّا زُهْدُكَ فی الدُّنيَا فَتَعَجَّلْتَ راحَةَ نَفْسِكَ واَمَّا انْقِطَاعُكَ اِلَیَّ فَتَحَرَّزْتَ بِی فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا لی عَلَيْكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَاذَا عَلَیَّ قالَ هَلْ عَادَيْتَ فِیَّ عَدُوًّا وَهَلْ وَالَيْتَ لی وَلِيًّا) حل حظ عَنِ ابن مسعودٍ والحق كه محبّت دوستانِ محبوب و عداوتِ دشمنان او از لوازم محبت ست محبِ صادق درين دو عمل محتاج بكسب و تعمل نيست چنانچه در اعمال ديگر محتاج ست دوستانِ دوست چه بلا زيبا بنظر می در آيند و دشمنان او چه قسم زشت اينمعنی در مجاز ظاهر ست بهركه دعوی دوستی نمايد تا تبرّی از دشمنان او نكند مقبول نيست ازمنافق بيش نميدانند شيخ الاسلام[۱] گفته كه من بابوالحسن سمعون نه نيكم كه استاد من حضری را می رنجانيد و هر كه پيرترا رنجه دارد و تو ازوی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله تعالى (قَد كَانَتْ لكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرٰهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ والْبَغْضَاءُ اَبَداً حَتّٰى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ... * الممتحنة:٤) بعد ازان فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ... * الممتحنة :٦) ازينجا معلوم ميشود كه طالب حق را جلَّ و علا اين تبری لابد و نا گزيرست لاَ كَمَا زَعَمُوا. حق تعالى ميفرمايد (... وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ... * آل عمران :٢٨) يعنی هر كه موالاة و دوستی با كافران كند پس نيست آنكس از دوستی و ولايتِ حق بر چيزی يعنی منسلخ ست از ولايتِ حق تعالى بتمام چه دوستی دو متضاد يعنی دو دشمن جمع نشود چنانچه بعضی مفسّران گفته اند. شاعر ميگويد. **مصرعه:**

تودُّ عَدُوِّی ثُمَّ تَزْعَمُ اَنَّنی ★ فَلَيْسَ اَخِی مَنْ وَدَّنی رَأْیَ عَيْنِهِ
صَدِيقُكَ لَيْسَ النُّوكُ عَنْكَ بِعَازب ★ وَلَكِنْ اَخِی مَنْ وَدَّنی فی المَغَائب

پس هر كه دعوی محبّت حق كند و تبرّی از اعدای او ننمايد در دعوی كاذب است و بعضی مفسران گفته اند پس نيست آنكس از دين خدا بر چيزی يعنی از دين هيچ ندارد

(۱) خواجه ابو اسمعيل عبد الله ابن ابی منصور محمد انصاری از اولاد حضرت ابو ايوب انصاری رضی الله عنهم.

و هر که از دین بی نصیب ست از قرب و معرفت چه نصیب دارد و (...**وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ... *آل‌عمران: ۳۰**) یعنی می‌ترساند شمارا حق سبحانه و تعالی بسببِ موالاة کفّار ازعذابی که صادرست از ذات. گفته اند که این تهدید عظیم ست دلالت دارد بر نهایت قبح منهی عنه فی التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ رُوِیَ اَنَّهُ قِيلَ لِعُمَرَ بنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اِنَّ هٰهُنَا رَجُلاً مِنْ اَهْلِ الْحِيرَةِ يَعْنِی نَصْرَانِياً لايُعْرَفُ أَقْوٰی حِفْظاً وَلاَ أَحْسَنَ خَطًّا مِنْهُ فَاِنْ رَاَيْتَ اَنْ تَتَّخِذَ كَاتِباً فَامْتَنَعَ عُمَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ قَالَ اِذاً اِتَّخَذْتُ بِطَانَةً مِن غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ جَعَلَ عُمَرُ رضی اللّٰهُ عَنْهُ هٰذِهِ الْاٰيَةَ دَلِيلاً عَلَى النَّهْيِ عَن اتِّخَاذِ النَّصْرَانِيِّ بِطَانَةً وَ رُوِیَ عَنْ اَبِی مُوسٰی الْاَشْعَرِی اَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اِنَّ لِي كَاتِباً نَصْرَانِيًّا فَقَالَ مَالَكَ قَاتَلَكَ اللّٰهُ اَلاَاتَّخَذْتَ حَنِيفِيًّا اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالٰی (**يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارٰٓی اَوْلِيَآءَ... *المائدة: ۵۱**) قُلْتُ لَهُ دِينُهُ وَلِیَ كِتَابَتُهُ فَقَالَ لاَاُكْرِمُهُمْ اِذْ اَهَانَهُمُ اللّٰهُ وَلاَ اُعِزُّهُمْ اِذْ اَذَلَّهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی وَلاَ اُدْنِيهِمْ اِذْ اَبْعَدَهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی قُلْتُ لاَيَتِمُّ اَمْرُ الْبَصْرَةِ اِلاَّ بِهٖ فَقَالَ اِنْ مَاتَ النَّصْرَانِيُّ فَمَا تَصْنَعُ بَعْدَهُ فَمَا تَعْمَلُ مِنْ بَعْدِ مَوتِهٖ فَاعْمَلْهُ الْآنَ واسْتَغْنِ عَنْهُ بِغَيْرِهٖ. حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه درمکتوبات قدسی آیات خود مینو یسند که حضرت ابراهیم خلیل الله علی نَبِيِّنَا وعلیه الصَّلوةُ و السَّلام این همه بزرگی که یافت و شجرهٔ انبیا گشت بواسطهٔ تبرّی از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی (**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِیٓ اِبْرٰهِيمَ... * الممتحنة : ۴**) و هیچ عمل در نظر فقیر از برای حصولِ رضای حق جلّ و علا برابر این تبرّی نیست میباید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوتِ ذاتی ست و آلههٔ آفاقی مثل لات و عُزّی و عَبَدهٔ ایشان بالذات دشمنان حق اند جلّ سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع ست و آلههٔ هوائی نفسانی و سائر اعمالِ سیّئه این نسبت ندارند زیراکه عداوت و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب ست بصفات منسوب ست و اگر عقاب و عتاب ست بافعال راجع لهذا خلود نار جزاء این سیّآت نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته [۱] وَلٰيكِنْ هٰذَا آخِرُ الْمَكْتُوبِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً و آخِراً وَالصَّلوٰةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُولِهٖ دَآئِماً وَ سَرْمَداً وَ عَلٰی آلِهِ الْكِرَامِ وَ صَحْبِهِ الْعِظَامِ اِلٰی يَوْمِ الْقِيَامِ.

---

(۱) (ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء* النساء :۱۱۲)

مکتوب پنجاه و ششم (٥٦)

بمرزا ابو المعالی در جوابِ کتابت او که اظهار طلب شوق و صحبت نموده بود با ذکر بعضی از احوال شیخ عبد الخالق که از یارانست و ختم مکتوب بحدیث جلیل القدر.

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی وتقدّس ساحتِ سینه را از نقوشِ ماسوای مصفّا و از دنسِ هوا مزکّی ساخته بظهورِ اَشِعَّاتِ جمالِ لایزالی که مبرّا از حیّز وهم و خیال ست مُزَیَّب و مُزَیَّن گرداناد التفات نامۀ گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرّف ساخت چون مخبر از سلامتی ذاتِ با برکات بود مسرّت افزود آنچه در باب برادرِ دینی شیخ عبد الخالق مرقوم فرموده بودند بوضوح انجامید چون استخاره راه نمیدهد موقوف باشد که بر تقدیر ملاقات آنچه مقدرست و نصیب طرفین ست بظهور خواهد پیوست مکرّما شیخ عبد الخالق یکچندی در صحبت گزرانیده است و اخذ فوائد ضروریّۀ این راه نموده است و از تلوین بتمکین پیوسته و از فنا که رکنِ اعظم این راه است آگاهی یافته اورا خالی از حال چگونه توان گفت مگر باعتبار آنکه از حال گذشته بمحوّل حال پیوسته است چه حال از تلوین خبر میدهد و صاحب تمکین حال را پسِ پشت داده است بلی اذواق و مواجید اموریست که بباطِن تعلق دارد و اطّلاع بر آن بی امدادِ رَبَّانی و بی تخلق باخلاق الٰهی جلّ شانه متعسّرست **(اولیائی تحتَ قُبَابی لایعرفُهُمْ غَیْرِی)** بسیاری از اولیای هستند که بر ولایتِ خود هم اطلاع ندارند و ظاهر شان از باطنِ شان بیخبرست دیگران بولایت شان بی اعلام سبحانی مشکل که پی برند.

مصرع : کس چه داند که درین گرد سواری باشد

و بر تقدیریکه مشار الیه خالی و بی بهره باشد اورا درین امر خطیر نباید دید و مرسَل را در مرآتِ مَنْ اَرْسَلَ باید ملاحظه نمود.

مصرع : ایشان نیند این همه الحان ز مُطْرِب ست

مع ذلك چون اقبالِ قلب ایشان باین عزیز نیست موقوف دارند و مترصّد باشند تا از پردهٔ غیب چه ظهور میکند.

بیت:

سعادتهاست اندر پردهٔ غیب
نگه کن تا کرا ریزند در جیب

این حقیر در دعا و توجه و آنچه لوازم خیر خواهی ست بتقصیر راضی نیست و کمال آن ملاذ را از دل و جان میخواهد (...**إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ* هود :٦١**) و لْنختِم الْمَكْتُوبَ بِخَاتِمَةٍ حَسَنَةٍ عَنْ مُعَاذِ بن جبل رضى الله عنه قال احْتَبَسَ عَنَّا رَسُولُ الله صلى الله عليه و آله وسلم ذَاتَ غَدَاة عَنْ صَلوةِ الصُّبْحِ حَتّٰى كِدْنَا نَتَرا يا عَيْنَ الشَّمْسِ فَخَرَجَ سَرِيعاً فَثُوِّبَ بِالصَّلوة فَصَلّٰى رَسُولُ الله صَلَّى الله عليه و آله وسلّم و تَجَوَّزَ فى الصَّلوة فَلَمَّا سَلَّم دعا بِصَوْتِهِ فقال (**لَنا على مصافِكُمْ كَمَا اَنْتُمْ ثُمَّ انْفَتَلَ اِلَيْنَا ثم قال اَمَا اِنّى سَاُحَدِّثكُمْ مَا حَبَسَنى عَنْكُمُ الغَدَاةَ اِنّى قمْتُ مِن الليلِ فَتَوَضَّأْتُ وصَلَّيْتُ مَا قُدِّرَ لِي فَنَعَسْتُ فى صَلٰوتى حَتّى استَثْقِلْتُ فَاِذَا اَنَا بِرَبّى تَبَارَكَ و تَعَالٰى فى اَحْسَنِ صُورةٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلأُ الاعلَى قلتُ لاادْرى**) قالها ثلثا قال (**فرأيته وضع كَفَّهُ بينَ كَتِفَيّ فَوَجَدتُ بَرْدَ اَنَامِلِهِ بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَتجَلّى لى كُلُّ شَيْءٍ وعَرَفْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قلتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلا الاعْلَى قلتُ فى الْكَفَّارَاتِ قَالَ مَاهُنَّ قلتُ مَشىُ الاقْدَامِ الَى الْجَمَاعَاتِ والْجُلُوسُ فى الْمَسَاجِدِ بَعْدَ الصَّلواتِ وإسْبَاغُ الْوُضُوء عِنْدَ الْكَرِيهَاتِ قَالَ ثُمَّ فِيمَ قُلْتُ فِي الدَّرَجَاتِ قَالَ وَمَا هُنَّ قلتُ اِطْعَامُ الطَّعَامِ وَلِينُ الْكَلَامِ وَالصَّلوةُ بِالليلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ قَالَ سَلْ قلتُ اللهمَّ اِنّى اَسْئلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِينَ وَاَنْ تَغْفِرَلِي وَتَرْحَمَنِي وَاِذَا اَرَدْتَ فِتْنَةً فِي قَوْمِي فَتَوَفَّنى غَيْرَ مَفْتُونٍ وَ اَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنى الى حُبِّكَ**) فَقَالَ رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (**اِنَّهَا حَقٌّ فَادْرِسُوهَا ثمَّ تَعَلَّمُوهَا**) رواه احمد و التِّرمذى و قال هذا الحديث صحيحٌ و سَألتُ محمّد بن اسمٰعيلَ عن هذا الحديثِ فقال هذا حديثٌ صحيحٌ.

مکتوب پنجاه و هشتم (۵۸)

بملا قاسم رو پری در بیان آنکه فنا و بقا بعلاقهٔ ظلّیت و اصالت است چون معامله بغیب ذات افتد تعالی و این علاقه نماند کارخانهٔ فنا و بقا انقطاع پذیرد و در بیان آنکه وجه را بوجه راه است نه بذات تعالی و در بیان بعضی از کمالات صلوٰتیه

بســـم الله الرّحمن الرّحیم الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده مسرّت بخش گردید چون متضمّن احوال پسندیده و اذواق سنیّه بود مسرّت بر مسرّت افزود نوشته بودند که اکثر از خود اثری و نشانی نمی فهمد وجود و توابع آنرا عاریتی محض میداند و این دید بدیهی اوّلی گشته و بقای خود را گاهی بذات او سبحانه تعالی می فهمد و اکثر اوقات بصفات اما درین وقت هم پرتوی از ذات ملحوظ میشود حمداً للّه سبحانه بدرجهٔ کمال از فنا و بقا رسیده اند و زوال عین بحصول پیوسته و آنچه از دید عاریت نوشته اند البته عاریت و امانت باهل آن عائد گشته و ظل باصل پیوسته باشد و عدم نیز که مرآت بوده بعدم مطلق ملحق شده که معماله بزوال عین و اثر کشیده و آنچه نوشته اند که بقا گاهی بذات می فهمد ذات درین موطن البته ماخوذ بشانی و اعتباری خواهد بود نه ذات بحت معرّا که آن مرتبه را غنای ذاتی است از عالم فنا و بقا بعلاقهٔ اصالت و ظلّیت است تا هر جا اطلاق اصل است از صفات زائده و شیون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده آن بقا را گنجایش است و چون معامله بغیب ذات افتد و اصل در رنگ ظل در راه ماند فنا و بقا آنجا متصور نبود آری اگر از ذات مصطلح قوم خواهند که بمرتبهٔ وحدت اطلاق ذات میکنند و تجلی آنرا تجلّی ذات میگویند گنجایش دارد و اطلاق فنا و بقا دران مرتبه می شاید و آنچه حضرت ایشان ما قدّسنا الله سبحانه بسرّه بقاء ذات نوشته اند سرّیست غامض در رنگ متشابهات دست ادراک أمثال ما بوالهوسان از دامان آن کوتاه است ما مردم را اگر ایمانی باین معانی حاصل شود مغتنم است

بیت

ما تماشا کنان و کوته دست * تو درخت بلند و بالائی

بشنو عالم ظلال اسماء و صفات است و از ظل باصل شاهراه است کمال در حق ظل آنست که واصل باصل شود پس وصول افراد عالم باسماء و صفاتست و اگر نهایت ترقی شود باصول اسماء و صفات و اصول اصول آن الی ان ینتهی الی حضرت الذّات تعالی و تقدّس تا هر جا که علاقهٔ اصالت و ظلیّت است ترقی ممکن است و چون این علاقه انقطاع پذیرد ترقی و عروج متصوّر نبود پس نصیب از مرتبهٔ ذات بحت اینانرا هیچ نبود که از ذات در ممکن هیچ تعبیه نکرده اند تا از ذات نصیب بود تمام وجود شان وجوه و اعتبارات است وجوه را بوجه راه است نه بذات که ازان مرتبهٔ علیا وجوه را انقطاع است و عادة اللّه جاری شده است که بعد از قرون متطاوله عارفی را بعد از فنای اتم ذاتی از نزد خود عطا میفرمایند که ازان ذات بذات اقدس راه است پس این عارف بعلاقهٔ ذات از ذات مقدّس نصیبی فرامیگیرد و افراد عالم که در رنگ اعراض اند و ذاتی نیست که باو قائم بوند قیام آنها بذات عارف است و ذات همهٔ آنها همین ذات عارف است و عارف بحکم نیابت و خلافت قیّوم آنها است پس عارف را بافراد عالم غیر از مشارکت اسمی و مماثلت صوری کدام و مشارکة و چه مماثلة جوهر را باعراض چه مشارکة حضرت ایشان ما قدّسنا اللّه بسرّه بر نگاشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدّد نمی باشد هر گاه بعد از قرون متطاوله این قسم گوهر بظهور می آید تعدد او در یک عصر چه صورت دارد نوشته بودند که در نماز گاهی در غیر آن کیفیتی و واردی روی میدهد خود را در آنوقت متلاشی و مستهلک محض می یابد و عنایت و لطف خاص در حق خود فهمد چنانچه کسی را بمهربانی در آغوش کشند و گو یا کشیده کشیده میبرند و خود را از جمیع علائق مصفّا و مطهّر می یابد و تعلّق امورگاهی در پهلوی راست می فهمد و گاهی پس پشت چنانچه خانه را روفته خس و خاشاک در یک کناره جمع سازند مخدوما نماز معراج مومن است حالتی که در ادای آن روی میدهد مناسبت بحالت معراجیه خواهد داشت و از سائر حالات ممتاز خواهد بود سائر

احوال را نسبت بحالت صلوٰتیه نسبت صورت است بحقیقت مثلا صورتی که در آئینه منعکس است آنرا چه نسبت و کدام مساوات باصل خود غیر از مماثلت صوری و مشارکت اسمی نیست خوش گفت **بیت**

گرمصوّر صورت آن دلستان خواهد کشید * حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید

هر قدر که در تکمیل نماز میکوشند و در رعایة سنن و آداب آن جهد مینمایند و در تطویل قراءت و رکوع و سجود بر وفق سنّت سعی میکنند فیوض و برکات آن بیشتر ورود مینماید و حسن و جمال و کمال آن زیاده تر ظهور میفرماید و ترقیات روی میدهد و عنایت و لطف خاص متجلی تر میشود و از علائق مصفّا تر میشود که از پهلو و پشت هم دور تر گردند مأمول از دوستان دعا است و السّلام علی من اتّبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب شصت و پنجم (٦٥)

بفضائل مآب شیخ بدر الدین سلطانپوری در اظهار اشتیاق ملاقات و ایمای بفیوض و برکاتِ روضهٔ منوّرهٔ حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیّاتِ میرساند احوال واوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست المسؤل من الله عزَّ و جلَّ سلامَتُکُمْ و عَافِیَتُکُمْ واستقامَتُکُمْ ظاهراً و باطناً مخدوما ایّام مفارقت بامتداد کشیده و حدیث شوق از بیان بیرون دوستان هر سال هنگام رجوع حجّاج انتظار قدوم شریف میبرند چون معلوم میشود که نیامدند چشم برسال دیگر میدوزند اگر ارادهٔ توطّن آنجای ست اعلام فرمایند تا مشتاقان را احدی الراحتین حاصل آید الحق افسوس ست که کسی ازان دیار علیا باین دیارِ سُفلی آید و ازان اماکن متبرکه که منبع فیوض و انوارست باین اماکن ظلمانی که

معدنِ کفر و بدعت ست گراید از آمدن خود چندان نفرین و حسرت دارد که چه نویسد آری اگر بنیّتِ زیارتِ روضهٔ مطهّرهٔ حضرت پیر دستگیر و ملاقات مجاوران آن مرقدِ منیر بیایند و از برکات این موطن نیز بهره‌مند شوند گنجایش دارد که فیوض و انوار اینجای مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست اما سهل الحصول ست زمینِ هند هر چند بر ظلمت و کدورت ست لیکن چشمهٔ حیات در ظلمات ست.

مصرع:

بتاریکی درون آبِ حیاتست

از انوار خلّت درینجا آثارست و از اسرار محبّت متولّهانِ اینجای امیدوار بالجمله اگر استخاره مساعدت کند و سیر این اماکن نمایند و مشتاقانرا مسرور سازند مناسب ست توقع که این مسکین‌را دران اماکن شریفه و در داخلی بدعای خیر یاد آرند و سلامتی خاتمهٔ او خواهند و در مواجههٔ روضهٔ منوّره سلام فقیرانهٔ این درویش عرض نمایند.

مصرع:

گر قبول افتد زهی عزّ و شرف

و السّلام علیکم و علی سائر من اتّبع الْهُدَی و التزم مُتابعة المصطفی علیه و علی آله وصحبه الصّلوات و التسلیمات و البرکاتُ العلی.

مکتوب شصت و ششم (٦٦)

به برادر بزرگ گرامی خود قدوة الکاملین امام العارفین زبدة العلماء الرّاسخین مظهر اسرار ربّ حمید حضرت شیخ محمد سعید در بیان شوق و اظهار الم دوری.

بسم الله الرحمن الرحیم .

بیت:

بچه مشغول کنم دیده ودل‌را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

احقر مخلصان بعرض میرساند که الم دوری و درد مهجوری را چسان وا نماید و شوق در یافت حضور موفور السرور را تا کجا شرح دهد.

بیت:

این خطّ سر بمهر بجانان که میدهد
وین دردِ سر بمهر بدرمان که می برد

خاطر فاتِر منتظر اخبار فرخنده آثار است. امیدوارست که باعلام آن مشرّف و مسرور میگشته باشد چند روزست که این مسکین را در درد تخفیف ست چنانچه در مجلس عرس پیر دستگیر دردولی نشسته چند ساعت حاضر شده بود و در وقت گرم نیز دردولی نشسته بنماز جماعت حاضر میشود اَلْحَمْدُ للهِ سُبْحَانَهُ علی جَمِیعِ نَعْمآئهِ و الصَّلوةُ و السَّلام علی اَفْضَلِ اَنْبیآئهِ و علی آله و سآئرِ احبَّآئهِ.

مکتوب هفتاد ویکم (٧١)

بسید علی یار هه در بیان کمالات محبّت و دقائق آن

بســم اللّه الرّحمن الرّحیم اللّه تعالی در مدارج قرب ترقّیات کرامت فرماید ملاطفهٔ گرامی رسید چون متضمّن سلامتی دوستان بود باعث بهجت و مسرّت گردید دریوزهٔ توجّه نموده بودند مخدوما هر جانشهٔ محبّت است جذب معانی مکنونه میکند و اخذ فیوض باندازهٔ محبّت از باطن مفیض مینماید و جای توجّه نگاه میدارد اگر توجّه نیز با این محبّت جمع شود نورٌ علی نور بود و عمده در این معامله محبّت است توجّه بی این کارگر نیست و این بی توجّه کار میکند **(المرء مع من احبّ)** حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة و السلام حب است که سلسلهٔ وجود و ایجاد جنبانیده است و گنج پنهان را در عرصهٔ ظهور آورده و حسن پوشیده را بی پرده ساخته آری حسن بی پردگی میخواهد و جمال سر مستوری ندارد

مصرع

پری رو تاب مستوری ندارد

این محبّت ظهور صفت معشوق است که حسن نظارگی میخواهد و معشوق را عاشقی میباید تا صفت معشوقی او هویدا گردد خوش گفت **بیت**

منم کاستاد را استاد کردم ۞ غلامم خواجه را آزاد کردم

محبّتی که صفت عاشق است پرتوی همان محبّت است که بمعشوق قائم است که عاشق هر چه دارد از صفات کمال همه ظلال کمالات اوست پس ظهور همان محبّت است که درین مرآت باین کسوت نمودار شده است **مصرع**

یک نشّه دو جا ظهور کرده

عاشق هر چند دقائق حسن بیشتر درک کند ودر معرفت جمال وکمال معشوق چشم دور بین داشته باشد صفت عشق دروی زیاده تر بود ومشغوف وشیفته تر گردد **بیت**

آنرا که بحسن دیده تیز است ۞ این عشق بلای خانه خیز است

و السلاّم علیکم و علی سائر من اتّبع الهدی

مکتوب هشتاد و ششم (٨٦)

بمیرزا محمد رضا پسر رعایت خان در ترغیب بر محبت شیخ و اشارت در معنی یاد کرد و باد داشت.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلامٌ علی عباده الذین اصطفی.

بیت:

هر چه جز ذکر خدای احسن ست
گر شکر خوردن بود جان کندن ست

مخدوما گرفتاریِ مادونِ حق جلَّ و علا از اشدّ امراضِ قلبیه است فکر ازالهٔ آن از اهم مهام ست.

مصرع:

در خانه اگر کس ست یك حرف بس ست

و ازالهٔ این مرض شدید درین مهلتِ یسیر وابسته بذکر کثیرست و رسوخ تام بر محبّتِ پیر درین راه نیز ناگزیرست گفته اند فنا فی الشیخ مقدمهٔ فنا فی الله ست.

بیت:

ازان روئی‌که چشم تست احول ★ که معبود تو پیر تست اول [۱]

بذکر کثیر پردازند و بدوامِ حضور بوصفِ نیستی موصوف بوند از جانب حق سبحانه فیض دائمی ست برین کس که اگر یك ساعت آن فیض منقطع شود اثری از وی نماند پس برین کس هم ناگزیرست که از همه رو تافته بدوامِ ذکر متوجّه آن جناب قدس گردد این معنی در ابتدا بتکلف ست و آنرا یاد کرد گویند و بمرور دهور ذکر و حضور ملَکه و صفتِ لازمهٔ دل میگردد چنانکه سمع صفتِ سامعه که بنفی هم منتفی نشود و این حالت را یاد داشت گویند و السلام اوّلاً و آخِراً.

مکتوب هشتاد وهفتم (۸۷)

برعایت خان [۲] در رضا بقضا و اِرْجاعِ حوادث بارادهٔ ازلی او سبحانه نه بعقل فعّال.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة و ارسالِ التّحیّاتِ میرساند احوال و اوضاع فقرای اینحدود مستوجب حمدست المسئول من الله تعالی سلامتکم و عافیَتکمْ و استِقَامَتکم علی جادّةِ الشّریعَةِ العَلیّةِ و السُّنّةِ السّنِیّةِ المُصْطفَویّةِ علی صَاحِبها الصّلوةُ

---

(۱) معبود = مطاع و رهنما

(۲) رعایت خان المتوفی ۱۰۷۳ هـ . پسرش محمد زمان مکتوب الیه. ۸۵.

والسَّلاَمُ والتَّحِيَّةُ و تَرَقّی درجاتِکُم الصُّوریَّة والمَعْنَویَّةِ صحیفهٔ گرامی مُشرَّف ساخت آنچه از درد و محن و آلام که بزبانی برادرِ دینی شیخ نور محمد حواله فرموده بودید همه واضح گردید و سبب تالّم اَحِبَّه گشت اشفاق پناها هرچه بر بنده میرسد همه بتقدیر و ارادهٔ ازلی ست کریمهٔ (مَآ اَصَابَ مِن مُصِیبَةٍ فِي الْاَرْضِ وَلاَ فِيٓ اَنْفُسِكُمْ اِلاَّ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهَا... * الحدید :۲۲) دال بر این معنی ست غیر از رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست بلکه چون فعل محبوب ست محب را میباید که ازان لذت گیرد و کشاده پیشانی پیش آید و درین ضمن مترصّد الطاف و عنایات او بود تعالی فقیر را از دعا و توجّه فارغ ندانند و از آنچه لوازمِ دوستی ست بیکار تصوّر نفرمایند منتظر کشائش کار باشند و از رحمتِ رحیم کارساز امیدوار بوند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و توشهٔ گور و قیامت را آماده سازند و هر ساعت که میگذرد عمری در کمی می آید و اجل مسمّی نزدیك میشود درین فرصتِ یسیر بذکر کثیر باید پرداخت ومولای حقیقی را جلّتْ عَظَمَتُهُ باید راضی ساخت و معرفت او باید حاصل نمود که مطلوب درین نشاء فانیه است در رقیمهٔ شریفه مندرج بود از رفتار فلكِ واژگون ناهنجار شفقت آثارا خالق خیر و شر بیواسطه حق تعالی ست و همه حوادِث بقضا و قدرِ اوست سبحانه فلك و غیر فلك را در اینجا مدخل نیست مذهب حکماست که حوادِثِ یومی را بعقل فعّال که آنرا عقلِ فلكِ تاسِع میگویند منسوب میسازند و اهل اسلام بعقل فعّال قائل نیستند و تضلیل قائلانِ آن میکنند فلك که بکار خود حیران و سرگردان ست چه بود که حوادث باو و بعقل او و حَرَکاتِ او منسوب بوند و السّلام اوّلاً و آخِراً.

مکتوب هشتاد و هشتم (۸۸)

بملا عطاء الله سورتی در بیانِ بعضی دَرَجَاتِ سُلوك و آنکه کسبِ حلال به نیت صالحه داخلِ ذکرست.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصَّلوة و تبلیغ الدَّعَوات میرساند کتابتهای شما بتعاقُبِ یکدیکر رسیده مسرّت بخش گردیده بعافیت باشند و بر جادهٔ شریعتِ علیّه و سنّتِ سنیّه مستقیم بوند از کثرت بوحدت آیند و از فرق بجمع و از جمع بجمع الجمع گرایند و از ظِل باصل شتابند و از صفَت بموصوف روند طالِبان از ظل باصل میرسند و مشتاقان از کلام بمتکلِّم پی میبرند.

بیت:

اندر سخنِ دوست نهان خواهم گشتن
تا بر لبِ او بوسه زنم چونش بخواند

افسوس ست که باوجود این همه طُرقِ موصله و راههای کشاده این کس محجوب بود و مهجور باشد و از دولتِ قُرب و معرفت دور و در نفور بود

بیت:

در جهان شاهدی و ما فارغ ★ در قدح جرعهٔ و ما هوشیار

نوشته بودند که بجهت بی استقلالی عیال بکتابتِ قرآن مجید اشتغال دارد و داعیه آنست که دست از همه تعلّقات افشاند و این انفاسِ معدوده را بذکر صرف نماید منتظر حکم ست مخدوما نفقهٔ عیال از واجبات ست فکر آن هم ناگزیرست کسبِ حلال هم کنند و باقی اوقات بذکر و فکر پردازند بلکه این کسب هم باین نیّتِ صالحه داخل ذکر میشود قاضی جعفر و دو یارِ دیگر که طَلَبِ طریقه مینمایند طریقه باین هر سه عزیز بگو یند وتوجّه دهند و نصیحت کنند اگر شیخ نور محمد باین هر سه عزیز طریقه بگو ید بر تقدیری که آنجا برسد گنجایش دارد و اختیار بدست شماست یا خود طریقه بگو یند یا بشیخ مذکور رجوع کنانند شجرهای که نوشته میفرستند میرسند و بکار میروند و السلام علیکم و علی سائر من اتّبع الهدی.

مکتوب هشتاد و نهم (۸۹)

بیکی از نساء صالحات که از اهل حقوق ست در نصائح و تعبیر واقعهٔ او.

بسم الله الرحمن الرحیم خدمت عفت پناه عصمت دستگاه مشفقه محترمه بیگم جیو سلّمه الله تعالی ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند احوال بهمه حال مستوجب حمد ذی الجلال ست امید که آن عفیفهٔ مشفقه نیز سلامت و بجمعیّت باشند و بر جادهٔ شریعت علیّه و سنّتِ سنیّه مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفت

بیت: قومی ز وجود خویش فانی ★ رفته ز حروف در معانی

التفات نامهٔ گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ نور محمد ارسال داشته بودند مشرّف ساخت و مسرّت بخش گردید حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرای دور افتاده فارغ نیند امید که این دور از کار را همبرین منوال بحاشیهٔ ضمیر مهر تنویر راه میداده باشند و بدعای سلامتی خاتمه یاد میفرموده باشند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند بحدیکه دل را انقطاع تمام از ماسوی بحصول انجامد و تعلّق علمی و حبّی او ازان گسسته شود و بتکرار کلمهٔ طیّبه نفی وجود بشریّت نمایند و سلبِ منتسبات از خود فرمایند تا بعدمِ صرف ملحق گردند و بفنای حقیقی برسند.

بیت: از تست حجاب تو یقین ست ★ شرطِ همه رهروان همین ست

از حادثهٔ سهوای نگارش رفته بود بوضوح پیوست حمدًا لله سبحانه که ایشان با متعلّقان ازین واقعه بسلامت ماندند و هیچکس را گزندی نرسید و آنچه در واقعه دیده اید که حضرت خواجهٔ بزرگ باجمعی از درویشان رسیدند و شما بجهت آنکه در قلعهٔ فرنگیان افتاده اند و دروازهٔ قلعه را بر شما بر بسته اند گریه و زاری میکنند حضرت خواجه

فرمودند چرا گریه میکنی من آمده ام تا شمارا ازین فرنگیان خلاص کنم دروازه را کشادند و گفتند هرجا که خواهید بروید بشارت ست بخلاصی از شرّ اعدای آفاقی و انفُسی چنانچه از برکتِ قدومِ آنحضرت از شرّ مفسدانِ محفوظ ماندید امیدست که بیمن انفاسِ نفیس شان از اعداء انفسی نیز خلاصی یابید و بی مزاحمت آنها ترقیات نمائید و بمراتب قرب واصل گردید نوشته بودند که الحمد لله که از غفلتهای پیش اندکی روی بحضور آمده و دو حصه غفلت رفته و یك حصه مانده هر قدر غفلت که زائل شده است و حضوری روی داده نعمتی ست سعی نمایند که غفلت بتمام از باطن برود و حضورِ تام که در قفای آن غیبت نبود روی دهد همین حضور چون غالب می‌آید نفس حاضر از میان بر میخیزد و حضور حق سبحانه خود بخود بروی کار می‌آید چه توان کرد مدارِ طریقهٔ ما بر صحبت ست و ترقی بظاهر وابسته بآن دوری ضروری در میان حائل ست اگر در حضور باشید انشاءالله تعالی در لوازم خدمت و ادای حقوق تقصیر نرود و الخیر فیما صنع الله تعالی سبحانه و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب نودم (۹۰)

بشیخ ابوالمظفر برهانپوری در فوائد صحبت و برکات روضهٔ منوّرهٔ حضرت ایشان قدّسَنا الله سبحانه بسرّه العزیز الاقدس.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العَلیِّ الاعلی و الصّلوة و السّلام علی رسُوله خیر الوری وعلی آله و صحبه الْبَرَرَة التقی اما بعد صحیفهٔ گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ نورمحمد فرستاده بودید رسیده مسرّت بخش گردید آرزوی دریافت صحبت نموده بودید واظهار شوق زیارتِ روضهٔ منوّره نیز موقوف بر وقت ست لِکُلِّ اَجَلٍ کِتَابٌ بلی مدار بر صحبت ست در غیبت هم هر چند باندازهٔ محبّت و فنا فی الشیخ اخذِ فیوض مینماید لیکن بگرد صحبت که بارعایت حقوق آن باشد نمیرسد محبّت صرف جذب معانی

مینماید امّا چون صحبت مصاحِب شود کبریتِ احمر بود و نور علی نور باشد و برکات روضهٔ منوّره را چه تواند بیان نمود که از دریافت و ادراك ما قاصر فهمان دور دورست هر کس بقدر استعداد او از برکات آن بهره‌مندست لیکن بکنه و حقیقت آن که میرسد خوش گفت:

بیت:

هر کسی از ظن خود شد یارِ من
از درونِ من نجست اسرارِ من

کتابتی که بدستِ شاه محمد فرستاده بودند نیز رسید اندراج یافته بود که در دل بلکه در همه اعضا و موها حلیهٔ تو با عشق بی قصد می‌آید و بسیار حلاوت و ذوق می افزاید بعد ازان حلیهٔ من حلیهٔ تو هو هو میشود و خصوصاً در وقتِ توجه کردن الخ. مخدوما تحقق باین کیفیّت از کمالِ مناسبتِ مخبرست مانا که اتحاد یك حقیقت و لحوقِ آن بحقیقت دیگر بحصول پیوسته است که باتحاد صوری جلوه گر گشته است.

مصرع:

در عشق چنین بو العجبیها باشد

کمون و بروز که مشائخ فرموده اند گوئیا ازین قبیل ست مخدوما این بیان موافقِ حالِ شما مرقوم گشته است اهل ابتدا را که این کیفیت روی دهد از ممرّ دیگر است آنچه از احوال و اطوار برادرانِ دینی خواجه امان الله و خواجه محمد مؤمن نوشته بودند بسیار خوشوقت ساخت زادَهُما الله تَوفیقاً و عُرُوجاً و تَرَقِّیاً باین هر دو عزیز کتابتهای جدا مینویسم ان شاء الله تعالی و السلام علیکم و علی سائر مَن اتَّبَعَ الهدی.

مکتوب نود ویکم (۹۱)

بحقائق و معارف آگاه خواجه محمد صدیق [۱] بدخشی ملقب بهدایه در اظهار فراقِ حضرت مجدّد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و شمهٔ از کمالات آنحضرت این مکتوب

(۱) هدایت رحمه الله المتوفی سنة ۱۰۵۱ هـ.

دراز بود بعضی اوراق او گم شده بقیه که ازان اوراق مانده بود آنرا نقل گرفته شد.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلامٌ علی عباده الذین اصطفی خُدَّامِ حقائق آگاه معارف انتباه دعا و نیاز ازین عاصی مهجور در معرض قبول آرند سطری چند از سوزش سینه و غم دیرینه بروی سفینه نگاشته بود مضمون آنرا بآن عزیز الوجود بطریق هدیه ارسال نمود مخدوما فراق حضرت قطب الاقطاب زبدة المحققین وارث المرسلین امام و غوث انام بمرور شهور و ایام قوی تر میگردد و هر چند کهنه میشود تازه تر میگردد علی الخصوص درین ایّام برین والهِ مشتاق از ممرّ فراقِ آن یگانۂ آفاق آوارگی عجب روی داده است و از تذکر آن مجلسِ بهشت آئین جگر کباب و دیده پر آب میشود اگر بگرد عالم بگردید آن اجتماع لله فی الله را کجا بینید و آن فیوض و برکات صحبت را کجا یابید و آن مَعَارف و حقائق و نازکیها که در ذات و صفات تعالت و تقدست بیان میشد و بسمع هرکس میرسید از که گوش زد شود و آن اسرار که بمحرمان خاص بود از کجا ظهور نماید و آن معاملات مخصوصه که از محرمان زیاده از یك یا دوی را در استماع آن گنجائش نبود از که مسموع شود و اسرار و معاملات که هیچ فردی درانجا محرم نبود و سر بمهر مدفون شد خود جدا بود هر چند از ممرّ استماع آن معاملات دل در اضطراب و سینه در التهاب و حواس در تعطش و عقل در تحیّر بود لیکن بمجرّد دیدنِ آن حضرت بصفتِ مذکوره که جای استماع بلکه تحقق بآن معاملات داشت دل را حضوری و سینه را نوری پدید می آمد که جوشِ اضطراب و نار التهاب را فرو می نشاند و عقل و حواس از هیبت دیدارِ آن قبلۂ کبار از هوش میرفت و از تعطّش و تحیّر خالی میگشت لهذا بسیار شده است که درویشی در ملازمت آن عالی حضرت به نیتِ بعضی استفسارها یا عرض احوال باطنی آمده است بمجرد حضور استفسار ها از ساحتِ سینه اش رفته است و از احوال و مواجید هیچ نمانده و چنانچه طلوع آفتاب ظلمات شب را میر باید همین طور مجرّد حضور جمیع امور مذکوره را ربوده است درین اثنا بعضی اوقات آنحضرت پرسیده اند که هان فلان کس چه حال داری و یا اگر استفساری داری در میان آر آن بیچاره خود در بار حضور از خویشتن رفته است و زبانش فرو بسته واز ادراك و دانش گذشته است خوش گفت.

بیت:

خرد از دیدنش تسبیح خوانان
گریزد همچو فرتوت از جوانان

بـنـعـم یا لا نمی‌توانسته است تکلّم نمود و بنفی یا اثباتِ حال و استفساری نتوانسته است لب کشود و بخود فرو رفته باکمال خجالت برگشته است و بعد.

مکتوب صد و نهم (۱۰۹)

بخواجه احمد بخاری در ترجیح ایمان غیب بر ایمانِ شهودی.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة و ارسال التّحیّاتِ میرساند مکتوب مـرغـوب کـه بمـصـحـوب حاجی بیگ فرستاده بودند رسیده مسرّت بخش گردید بعافیت و جمعیّـت بـاشـنـد و بر جادهٔ شریعت علیّه وسنّت سنیّه مستقیم و مستدیم بوند و همواره در تـرقـی بـاشـنـد و از ظـل بـاصـل گرایند بلکه اصل را نیز در رنگِ ظل واگذارند و از شهود بـغـیـب گرایند حق سبحانه متقیان را بایمان بغیب می ستاید و میفرماید (**أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ...***البقرة:۵) و هدایت راهنمونی ست بطریق که موصلِ مطلوب ست پس ایمان بـغـیـب مـوصِـلِ مـطلوب بود و اگر شهود موصلِ مطلوب می بود میبایستی که بآن دلالت مـیـفـرمـود و لـیـس فلیس اگر گویند که شهود بی پردگی میخواهد و غیب در پرده است پـس شـهـود افضل بود و بمطلوب برساند و غیب در راه ماند و از حجاب نرهاند گویم که مـوطن رویت و شهود درآخرت ست در دنیا واقع نیست نصیب این نشأه ایقان ست که بغیب اقرب ست و آنچه بعضی طالبانرا شهود و مشاهده روی میدهد آن نه شهود ذاتست تـعالی بلکه شهود صفتی از صفات و ظلّی از ظلال ست که آنرا ذات تخیّل کرده است و ذات وراء الوراست خداوند سبحانه که چندین حجب هنوز در میانست.

بیت:

گر ز معشوقت خیالی در سرست
نیست معشوق آن خیالِ دیگرست

پس نسبت بذاتِ عزّ و جلّ غیب‌ست و شهود در وهم وریب ست می‌آرند که شیخ ابو اسحاق گازرونی پیغمبرِ خدا صلی‌الله علیه و آله وسلّم را در خواب دید پرسید یا رسول‌الله ما التّوحید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند (**كُلُّ ما هَجَسَ ببالك او خطَرَ فی خيالِكَ فالله سبحانه وراءَ ذلكَ**) و السّلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب صد ویازدهم (۱۱۱)

بخواجهٔ مکّی جعفر خان در اسرار محبّت وفضائل احسان با خلق اللّه

بســم اللّه الرّحمن الرّحیم حامداً و مصلّیا اللّه تعالی ذات با برکات را مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجذبات قویّه معنویّه مکرّم و ممتاز داراد عنایت نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی مشرّف ساخت محبّت درویشان و توجّه و اخلاص با ایشان از اجلّ نعم و اعظم دول است و همچنین از درد نایافت که بر نگاشته بودند امریست بزرگ و مقدمهٔ یافت است گفته اند که اگر نخواستی داد ندادی خواست قدر و قیمت انسان بمحبّت است و بزرگی و امتیاز او از سائر موجودات باین درد است **بیت**

قدسیانرا عشق هست و درد نیست * درد را جز آدمی درخورد نیست

لیکن در محبّت و درد مراتب و درجات است هر کس باندازهٔ آن از برکات و انوار آن امیدوار است حق تعالی نائرهٔ این محبّت را سربلند گرداند و نار شوق و درد را مشتعل سازد تا از ماسوی بتمام برهاند و بحریم قدس برساند از برکات محبّت و کمالات آنرا چه تواند نوشت محبّت است که سلسلهٔ وجود و ایجاد را جنبانیده است و گنج پنهان را بمنصّهٔ ظهور آورده و اسرار غیب را بجلوه‌گاه شهادت آورده محبّت است که محبّ صادق را بقلّاب خود بدرجات قرب میرساند و واله مشتاق را از وی رهائی داده واصل محبوب میگرداند محبّت است که بوسیلهٔ آن مرید صادق کمالات پیر را جذب مینماید

و برنگ او می بر آید مکرّما رجوعِ خلق اللّهٔ و کارگذاری شان که در عالم اسباب بآنْ عالیجناب مفوّض است امریست بس خطیر بجمع همت و تصحیح نیت باین کار بزرگ پردازند و احسان کار سازی عبید و اماء صاحب خود را از عزائم امور تصوّر فرمایند رسول خدا صلّی اللّه تعالی علیه و علی آله و سلّم فرموده است **(الخلق عیال اللّه فاحبّ الخلق الی اللّه من احسن الی عیاله)** و آنچه نگارش فرموده اند که فاعل حقیقی و کار ساز مطلق را در نظر داشته خود را مطلقاً در میان نه بیند الخ کلامیست نازنین و خلاصهٔ تصوف است و مغز معرفت مطالعهٔ آن لذات معنو یه بخشید و رائحهٔ مطلوب بکام جان مشتاقان رسانید فللّه دَرُّ قائله در باب شفا یافتن عصمت پناه تاج المخدّرات که قلمی فرموده بودند دوستان را سبب خوشدلی و خرّمی گردید الحمد للّه سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعمائه امیدواریم که بقیهٔ ضعف که مانده است آن هم برود و صحت کلّی پدید آید فقیر در دعا و توجّه که وظیفهٔ فقراست بتقصیر راضی نیست و در اوقات مرجوّه باین امر خطیر اشتغال دارد **بیت:**

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول * آنکه در ساخته است قطرهٔ بارانی را

دولت صوری و معنوی در ترقی باد

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

بسیّد علی بارهه در ترجیح ایمانِ غیب بر ایمان شهود.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیّاتِ میرساند صحیفهٔ گرامی رسید و مسرّت بخش گردید چون این دار دارِ عمل ست درعمل باید کوشید و در

ازدیاد کمیّت و کیفیّت آن جِدّ تام باید مرعی داشت تا از ریا بعید تر بود و باخلاص نزدیکتر باشد و بشرف قبول رسد موطن لقا بر وجه کمال در پیش ست **(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ اللهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللهِ لَاٰتٍ... العنكبوت:۵)** از عَدَم در یافت در بار نبوند و از ذروهٔ غیب بحضیض شهود نفرایند و آرزوی آن نکنند موطنِ شهود آخرت ست مشهود اینجای **معلول ست و بعلّة نَحَت موسوم غیب درین موطن اصالة دارد و باصل اصول متعلّق** شهود بظلال وابسته است لیکن در غیب عوام و غیب اخص خواص بَوْنِ بعیدست غیب عوام از راهِ حُجُب ست که حجب در میان مسدول ست هم حجب ظلمانی و هم حُجبِ نورانی وخواص از حجب ظلمانی رسته بحجب نوارنی پیوسته اند امّا آن حجب راعین ذی حجاب فهمیده بآن در مانده اند و بشهود آن متلذّذ گشته و اخصّ خواص از هر دو حجب بر آمده اند و از شهود و مشاهده بر تر رفته و السّلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب صد و چهار دهم (۱۱۴)

بخان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه بر جمیع وقائع اعتبار نباید نهاد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى کتابتی که سعادت آثار اخوی خان محمد بیگ فرستاده بودند رسیده واقعهٔ چند که نوشته بودند نیك است بکار خود سرگرم باشند و بذکر و فکر اوقات را معمور دارند و آنکه گاهی خود را گم مییابند بسیار خوب ست عزیزی گفته است اَشْتَهِی عدماً لا اعودُ اَبداً و آنچه نوشته بودند که حضرت امیر سید علی همدانی ظاهر شدند پاره به بنده کدورتمند نگاه کردند مخدوما این نوع وقائع شایان اعتماد نیست شیطان دشمنی ست قوی در کمین میخواهد

که بهر کیف آدمی را از راه حق و صراطِ مستقیم بگرداند کسیکه طالبِ حق باشد و راهِ وصول اورا جویان حضرت امیر چون ازوی کدورتمند بوند اعتقاد و محبّت که پیش ازین بایشان داشتید بران مستقیم باشید و بکاریکه درپیش دارید محکم گیرید و باین نوع خواب وخیال از جا نروید و بزرگان گفته اند که مرید یك پیر اگر رشدِ خود را در جای دیگر بیشتر فهمد جائز ست که بی‌انکارِ پیرِ اوّل در جای دیگر ارادت آرد چه مقصود حق ست جلّ و علا فی الحقیقت پیر همان ست که در صحبتِ او رشد بینند. و السلام.

مکتوب صد و پانزدهم (۱۱۵)

بملا حسن علی پشاوری در فضیلت استقامت.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصّلوة و تبْلیغ الدّعواتِ میرساند اَحوالِ اینحدود مستوجب حمدست الله تعالی دوستان را بجمعیّت دارد و باستقامت ظاهر و باطن نگهدارد و مدارِ کار بر استقامت‌ست اَلْاِسْتِقَامَةُ فَوْقَ الکَرَامَةِ **(شیبتنی سُورةُ هودٍ)** [۱] حدیث معروفست هرگاه سیّد انبیا سرورِ اتقیا علیه و علی آله الصَّلوة و السلام چنین فرماید و اَمرِ استقامت[۲] آنحضرت را پیر سازد اَمْثالِ ما بوالهواسان که هوس استقامت کنیم و دم از استقامت زنیم هوس و خیال‌ست بهر حال دست و پای باید زد و سعی باید کرد که غرفی ازان بحر بیگران بدست آید و بکامِ جان برسد مَالاَ یُدْرَكُ کُلُّهٗ لاَیُتْرَكُ کُلُّهٗ

---

(۱) عن ابن عباس قال ابوبکر یا رسول الله قد شبتَ قال شیبتنی سورة هود و الواقعة و المرسلات و عم یتسآءلون واذ الشمس کورت رواه الترمذی مشکوة باب البکاء

(۲) قال تعالی (**فَاسْتَقِمْ کَمَآ اُمِرْتَ... ﴿ هود :۱۱۲)**

قصهٔ استقامتِ شما که شنوده میشود خاطر بسی خوش حال میشود اَللّٰهُمَّ زِد مترصّدِ نتائج باشند کتابتهای آن برادر بتعاقب رسیده مسرّت بخش گردید ازین طرف در جواب کوتاهی رفته معذور خواهند داشت فقیر در نوشتن کاهلم و فرصت هم ندارم مأمول از دوستان دعاست والسلام.

مکتوب صد و بیست و نهم (۱۲۹)

بخواجه محمد ماه پسر خواجه عبد الرحمن النقشبندی در عزا و نصیحت و ترغیب بر شریعت علیّه و سنّتِ سنیّه و بر دوامِ ذکر.

بعد الحمد و الصّلوة و ارسال التّحیاتِ میرساند از شنودن واقعهٔ هائله و خبر وحشت اثر چه نویسد که دوستان را چه قسم مصیبت رسیده و درد و غم روی داد (... اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رَاجِعُونَ* البقرة :۱۵۶) لیکن چون بتقدیر و ارادهٔ مولای حقیقی ست جَلَّ شانه غیر از صبر و رضا چاره و گذر نیست

بیت:

من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمّل خواری

باید که بر جادهٔ شریعت و طریقت مستقیم باشند تا بحقیقت راه یابند و راه و روش بزرگان خود را از دست ندهند تا از فیوض و برکات ایشان بهره مند گردند حیاتِ دنیاوی بغایت قلیل ست و معاملهٔ آخرت دائمی و سرمدی کاری باید کرد که نجات اخروی حاصل شود و سرخروئی از صاحب حقیقی بحصول انجامد حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی

نماید باوامر و نواهی اورا مبتلا ساخته است اینکس چاره ندارد و بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید بآنچه مأمورست بجای آرد و از آنچه ممنوع ست یکسو بود اگر چنین نکند بندهٔ متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود بذکر و فکر مشغول بوند و اگر در ذکر گفتن دل را خفگی پیدا شود و از ذکر گفتن باز دارد بمجرّد وقوفِ قلبی یا توجهِ بی کیفی پردازند و آنچه نوشته اند که آرام و جمعیّت درانست که حرکت دل بهر روش که باشد باشد و در دل هیچ خیالی نگذرد حتّٰی که خیال تلفّظ اسم ذات هم زمانیکه این صفت روی میدهد باز میدارد از همه چیز درین حال آرام و جمعیّت زیاده از زیاده مشاهده میکند مخدوما این حال نیك ست و هر قدر که انقطاع دل را از ماسوی حاصل شود نعمت ست لیکن بشرطیکه در فرائض و واجبات خلل نرود والاّ خطر در خطرست چنانچه خود نوشته اید لیکن صفتِ مذکوره را از دست ندهید وترسان و لرزان باشید و سنت پیغمبر صلّی الله تعالی علیه و آله وسلم را بدندان محکم بگیرید این ست راه نجات و بِدونِه خرطُ القتادِ فاتحه از برای استقامت شما خوانده شد ثَبّتَنَا الله سبحانه و ایّاکُمْ علی جادّةِ الشَّرِیعةِ العَلیَّةِ.

مکتوب صد و سی و نهم (۱۳۹)

بسلطان عبد الرحمن بلخی در کمالات قلبِ انسانی.

بسم الله الرحمن الرحیم حامِداً و مصَلّیاً حقیقتِ مضغه قلبیه خزینهٔ اسرار معنویه باد هر چه درعالم کبیرست درعالم صغیر که مرآتِ عوالم ست ثابت ست عالم صغیر انسان را گویند که مرکّب ازعالم خلق و امرست و عالم کبیر هر چه در زیر عرش است از افلاك و عناصر و جز آن و آنچه فوق عرش ست از لطائف عالم امرست و هر چه

در عالم صغیرست در عالم اصغرست که قلب انسان ست که باوجود کمالِ صِغَر جامع عوالم است و با وجود بساطت بکمالِ وسعت موصوف و مناسبتِ او بذاتِ اقدس بیش از بیش آمد که درآنحضرت کمالِ بساطت و کمالِ وسعت باهم جمع اند لهذا بعد از تصفیه قابلیّتِ آئینه داری آن مرتبهٔ مقدّسه پیدا کرد و بشرافتِ (**وَلٰكِن يَسعُنِى قَلْبُ عَبْدِى الْمُؤْمِنِ**) مشرف گشت و تصفیه قلب وابسته است بتحلّی باحکام شرعیّه و تزیّن بسنن مصطفویّه علی صاحِبها الصّلوة و السّلام و التّحیّة و اجتناب از بدعتِ نامرضیّه و از انهماك در شهوات و لذّاتِ نفسانیه و دوامِ ذکر و مراقبه و رسوخ بر محبّت شیوخ فَعَلَيْكَ بملازمةِ هٰذِه الخِصَالِ الحمیدة لِيَظْهَرَ فيك عَجَائبُ الملكِ و اسرارُ الملكوتِ و تكون مِرْاٰتاً لانوار اللاّهوتِ.

مکتوب صد و چهل و یکم (۱٤۱)

بمشیخت مآب حافظ عبد الجلیل دهلوی در بیان آنکه ممکن هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبهٔ وجوب ست.

بعد الحمد و الصّلوة و ارسالِ التّحیّات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمد است المسؤل مِنَ الله تعالی عافیتکم و استقامتکم علی جادّةِ الشّریعة العلیّة و السُّنّة السَّنِیَّةِ المُصْطَفَوِیة علی صَاحبها الصّلوة و السّلام و التَّحیَّةُ و ترقّی درجاتِكُمْ المَعْنَوِیَّةِ فی مَدَارِجِ الْكَمَالاتِ الاِلٰهِیَّةِ صحیفهٔ گرامی که از راه محبّت نامزد این مسکین نموده بودند رسیده بهجت و مسرّت افزا گردید بایدکه همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن خود بر نگاشته باشند و این دور ازکار را بدعای خیر یاد آور بوند دریوزهٔ امداد ازین کم بضاعت در رنگ استعارت ست از مستعیر وسوال ست از عاجز فقیر ممکن بیچاره هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبهٔ وجوب ست فی نفسه از خیر و کمال تهی ست و از حسن و جمال خالی امانات باهل امانات راجع ست عدمی ست وجود نما فقر او ذاتی است و فاقهٔ او سرمدی از عدم چه آید و از شر چه بر آید.

بیت:

من هیچم و کم زهیچ هم بسیاری
و زهیچ وکم ازهیچ نیاید کاری

آنقدر هست که با بعضی طلبه که نشست و برخاست میکند آثار معتد به در آنها پدید می آید و ترقیات مینمایند و بعضی بکمال میرسند این همه ازیُمن و برکات بزرگان ست و این کس درمیان نیست بلکه مربّی حقیقی حق ست جلّ شانه

مصرع:

ازما و شما بهانه برساخته اند

خوش گفت:

مصرع:

ایشان نیند این همه اَلحان زِمُطرب ست

الیه یرجع الامر کُلُّه فاعبده و توکّل علیه.

مکتوب صد و چهل و دویم (۱۴۲)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در اظهار آلام مفارقت و اشارتی بفیوض و برکاتِ مرقد مُطهّر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحیم احمد الله علی نواله و اصلّی و اسلّم علی حبیبه احمد و آله احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله عز و جلّ سلامَتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً مخدوما ایّامِ مفارقت بامتداد کشید و مهاجرت صوری ضروری بطول انجامید حدیث شوق از شرح بیرون ست و قصّهٔ عشق پایانی ندارد و الحال دوستانرا طاقاتِ مفارقت نمانده و مشتاقانرا جان برلب آمده بزودی تشریف آرند و محبّانرا ازآلام مهاجرت خلاصی دهند هرچند افسوس ست که کسی ازان دیارعلیا که موطن فیوض و انوارست باین دیارسفلی که منبع کفرو بدعت ست آید ازآمدن خود باین

دیار ظلمانی و از مهاجرت آن اماکن نورانی که نشانی ازان بی نشان دارد و ترجمانِ غیب الغیب میفرماید چندان حسرت و ندامت دارد که چه نویسد در اینجا هم که هست از برکات آنجائی امیدوارست و چشم بران دوخته.

بیت:

درین دیار بدان زنده ام که گه گاهی
نسیم عاطفتی زان دیار می آید

آری اگر به نیت زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت پیر دستگیر و ملاقاتِ مجاوران آن مرقد منیر بیایند برجاست تا از فیوض و برکاتِ این موطن نیز بهره‌مند گردند و از انوار و اسرار این محال که مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست نیز مستفید شوند زمین هند هر چند پر ظلمت و کدورت ست لیکن چشمهٔ حیات در ظلمات است.

مصرع:

بتاریکی درون آبِ حیاتست

امروز بقعهٔ سرهند بطفیل آن دو حرم محترم از کثرت فیوض و انوار رشك هند و غیرت سندست آنرا از هند ندانند که دریچهٔ ولایت است بلکه نمونهٔ اسرار نبوّت ست طالبان حق جلّ و علا که سر نیازی باین مزار فائض الانوار دارند و از روی صدق طواف این مرقد مطهّره مینمایند ازان فیوض و برکات مستفیض و مستفید میگردند و از یکنوش بصد جوش و خروش ترك خویش نموده بمطلب پی میبرند بسیاری از سکینهٔ این مقام بجهت عدم صدق و ناگرویدن ازین چشمهٔ حیٰوة خشك کام اند و ازین برکات دست تهی. خوش گفت.

بیت:

ز هریك نقطه اش چون نافهٔ تر — ولی آن کز برودت در زُکام ست

شمیم وصل جانان میزند سر — چه داند نافه اش گر در مشام ست

و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب صد پنجاه و سیوم (۱۵۳)

بشیخ ابوالمکارم در ترغیب بر طلب و فوائد صحبت.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة وارسال التّحیّات میرساند صحیفهٔ گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید اظهار تأسّف و تألم بر فقدان دولتِ صحبت شیخ خود قدّس سرّه نموده بودند واضح گردید (...اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ* البقرة :۱۵٦) آنچه تقدیرست نا گزیرست (لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ* الرعد :۳۸) هنوز هیچ نرفته است.

مصرع:

گر دری بسته شدایدل دیگری بکشایند

لوازم طلبگاری بجا باید آورد و از هرجا بوی از مطلب بمشام جان برسد از پی‌آن باید شد ایّام فرصت بسی مغتنم ست دو باره در دنیا آمدنی نیست دریوزهٔ این معنی ازین دور ازکار تمنای بیش نیست مع ذلك هر آنچه نقد وقت ست هر چند هیچ نیست از دوستان دریغ نیست لیکن مدار طریقهٔ ما برصحبت ست قرب و بعد جگونه یکسان بود که اویس قرنی بمرتبهٔ هیچ صحابی نرسد در طرق دیگر هم هر چند قرب و بعد یکسان نیست امّا درین طریقهٔ علیه مدار بر صحبت ست در طرق دیگر باین مشابه نیست آری مرید رشید باندازهٔ محبّت و ربط معنوی که بشیخ مقتدا دارد اخذ فیوض و برکات از باطن شیخ درغیبتِ او نیز مینماید و برابطهٔ درونی جذبِ معانی خفیّهٔ او میکند لیکن حصول معرفت و وصول بدرجات ولایات غالباً منوط بصحبت ست لا تَعْدِلُ بِالصُّحْبَةِ شيئاً كَائناً مَا كانَ فقیر نیز از توجّه ظهر الغیب خودرا دریغ نمیدارد ان شاءالله تعالی حق سبحانه از باطن بزرگان فیض‌مند گرداند بمنّه و کمال کرمه اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و علاج علت معنوی را درین فرصت یسیر بذکر کثیر جو یند و احبّهٔ دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱٥٤)

بفرزندان حقائق و معارف آگاه خواجه محمد حنیف کابلی در عزای خواجهٔ مرحوم و نصائح ضروریه .

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده الذين اصطفی برخوردار سعادت آثار خواجه عبید الله مع برادر و همشیرها بکمال برسند و عصمت پناه والدهٔ این نور چشمان و سائر اهل طریق که در آنجا اقامت ورزیده اند در خدماتِ ایشان قیام دارند از ینجانب سلام عافیت انجام خوانند و بر جادهٔ شریعت غرّا و سنّت مصطفی علیه و علی آله الصّلوات و البَرکاتُ و التّسْلیمات العلی مستقیم و مستدیم بوند و بر محبّت و متابعت شیوخ بِرسوخ تام باشند از شنودن این حادثهٔ جانکاه چه نویسد که برین دوستان چه قسم الم و اندوه و چه نوع فراق و مصیبت روی داد و لیکن چون باراده و تقدیر مولای حقیقی ست جلّ شانه غیر از رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست ما هم صبر کردیم شما هم صبر بکنید و به فعل حق جلّ و علا راضی و شاکر باشید و گذشتگان را بدعا و صدقه یاد آرید و از فیوض و برکات خواجهٔ مرحوم امیدوار باشید و از مزار پر انوار او همواره دریوزه نمایند و یارانرا باید که آنجا را معمور دارند و طریقهٔ خواجه را نیك رعایت کنند و حلقهٔ ذکر و مشغولی را بر پا دارند و خدمت آینده و رونده نمایند و در رضامندی و خدمتگاری فرزندان خواجه بجان کوشند و طفلان را نیك تربیت کنند و تعلیم آداب نمایند بنماز پنج وقت در جماعت حاضر شوند و سبق بی ناغه بخوانند چه کنیم ما ازیشان دور افتاده ایم جگر میسوزد امیدواریم که حق سبحانه و تعالی ایشانرا ضائع نگذارد و بکمال برساند (... اِنَّ رَبّی قَرِيبٌ مُجِيبٌ * هود : ٦١)

بيت:

ز هجر دوستان خون شد درونِ سینه جان من
فراق همنشینان سوخت مغز استخوانِ من

و السلام اوّلاً و آخِراً.

مکتوب صد و پنجاه و ششم (۱۵۶)

بشرافت و نجابت پناه خواجه عبد الصمد کابلی در مواعظ دینی و بیوفائی دنیای دنی.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة و ارسالِ التّحیّاتِ میرساند احوال بهمه حال مستوجبِ حمدست المسئول و المأمول سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً افسوس که عمر بسر آمد و هیچ عمل از دست نیاید حجت درست شده است و بیوفائی دنیا بدیهی اوّلی گشته و فتن و مصائب پی درپی می آید ودوستان جگر گوشها در رحیلند و هیچ تنبّه و تذکّر نیست و توبه وانابت نه، غفلت درتزاید ست ومعاصی در افزونی (اَوَلاَ یَرَوْنَ اَنَّهُمْ یُفْتَنُوْنَ فِیْ کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً اَوْمَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاَیَتُوْبُوْنَ وَلاَ هُمْ یَذَّکَّرُوْنَ* التوبة : ۱۲۶) این کدام ایمان ست وچه مسلمانی نه از کتاب و سنت پند پذیر میشود و نه از مشاهدهٔ آیاتِ بینات عبرت میگیرد باید اندیشید که یاران و همنشینان که پار و پار ارسال یکجا هم سفر وهم بستربودند و مونس وهمدم کجا شدند.

مصرع:
کجا رفتند آن یاران که بودند مونس و جانی

هیچ اثری از انها پیدا نیست و هیچکس نشانی از آنها نمیدهد.

بیت:
چنان خرمن عمرِ شان شد بباد
که هرگز کسی زان نشانی نداد

اَللّٰهُمَّ لاتَحْرِمْنَا اَجْرَهم وَلاَ تَفْتِنَّا بعدهم پس برما واپس‌ماندگان ناگزیرست که عمر دو روزه را بغفلت نگذرانیم و بخواب خرگوش نسازیم و باین سرای فانی دلبند نشویم و فریفتهٔ این قحبهٔ غدّار نگردیم و تمام بمراضی مولای حقیقی جلّ شانه سازیم و ازکید نفس و شیطان و از گرداب هوا و هوس کناره گیریم و گور و قیامت را درنظر داشته خودها را در عداد اموات داریم (وعُدَّ نفسكَ مِن اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ)[۱] و از حیوة و وجود موهوم

---

(۱) عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ببعض جسدی فقال (**کن فی الدنیا کانك غریب اوعابر سبیل وعُدَّ نفسك من اهل القبور**) رواه البخاری مشکوة باب الامل و الحرص.

منخلع گشته بموتی که پیش از موت ست پردازیم و بعدَمِیَّتِ ذاتیه و نیستی اصلیّهٔ خود سازیم معدوم که بر خود احکام موجودی جاری سازد و بعنوان وجود وانماید و نیست که بتهمت هست شود مضحکهٔ خلق شود.

بیت:

وصّافی خود برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی [۱]

هستی و توابع آن باهل هستی و موجود حقیقی شایان و سزاوارست و وضع شی ست در موضع خود کمال ممکن درنفی کمال ست از وی و خیریت او در سلب خیریت.

بیت:

درعالم ما ز ما جز نام نماند
و از صبح وجود ما جز شام نماند

مصرع:

چل خسرو گهر آپنی سانجه پڑی سب و یس [۲]

مامول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است.

مکتوب صد وشصت ودوم (۱۶۲)

بشیخ محمد یوسف گردیزی پیرزادهٔ ملتان درمقدماتیکه مشعر از هضم نفس ست و نا دیدنِ خود درمعاملهٔ افاده و بیان حقیقت ممکن وفناء او ودر بیان آنکه مدار افاده و استفاده بر صحبت ست

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین او ادنی وعلی آله وصحبه البررة التقی. اما بعد فقد وصل الیَّ من جنابکم کتابٌ

---

(۱) از طمطراق دنیا از جا نروندکه فانی و هالك است ثبات ندارد زهریست شکر آلوده و نجاستی است زر اندوده کشتهٔ این زهر بموت أبدی کرفتاراست و بخسران سرمدی مبتلا فالحذرثم الحذر رباعی آنرا که نه درشرع محمداست• گر پای بسر چرخ زند گمراه است• فرزند نبی که نیست درراه نبی• چوآیتی منسوخ کلام الله است. (۲) یعنی بیا ای خسروبخانهٔ خویش که وقت مغرب و شام بوقوع آمده درهرجا وهر ملك.

کریمٌ کتابٌ یُعْرف فی وجوه عباراته نَضْرةُ النَّعیم این ذرّهٔ بی مقدار سزاوار این خطاب نیست ولائق این کتاب نه مقدّماتیکه از راه شکستِ نفس و فروتنی که دران نامهٔ نامی بر نگاشته اند در حقّ این مغرور دور ازکار صادق و بیانِ واقع ست دریوزهٔ نجات ازین گرداب و تخلّص بسوی ربّ الارباب ازین مسکین نمودن در رنگ استعاره است از مستعیر و سوال ست از محتاج فقیر هیچگونه در خود مناسبتی باین طائفهٔ علیّه نمی بیند و مشارکتی در اسرار طبقهٔ سنیّه در نمییابد مع ذلك طالبانی که از اطراف و اکناف می آیند بقدر استعداد بهره ور میشوند و خیال کمال و اکمال مینمایند این همه از برکات بزرگان ست و از انفاس نفیس ایشان این مسکین درمیان نیست.

مصرع: ما خود نی‌ایم این همه الحان ز مطرب ست

بلی نیستی و عدمیّت ذاتی ممکن ست وجود و سائر کمالات که توابع وجود اند همه دروی مستعار و مستفاد از مرتبهٔ وجوب ست ممکن بیچاره ذات خود را فراموش کرده بکمال عاریتی خود را خیر و کامل تصور نموده است و در اخصّ اوصاف مولای خود شرکت جسته وازین رهگذر رعونت و انانیت پیدا کرده ندانسته است که ذات او عدم است که منشأ هر شر و فسادست چنانکه وجود مبدأ هر خیر و کمال ست از جهالتِ ذاتی اوست که خود را کامل دانسته است کمال در حقّ او انتفای کمال ست از وی و خیریت در سلب خیریّت خوش گفت.

بیت:

وصّافی خود برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی

سخن بجای دیگر رفت این درو یش دلریش از توجّه غائبانه و از دعای ظهر الغیب فارغ نیست انشاء الله تعالی امیدواریم که از راه محبّتی که باین طبقهٔ علیّه دارند از فیوض و برکات ایشان فیض‌مند باشند و از انوار و اسرار این اکابر بهره مند گردند این محبّت را سرمایهٔ سعادت تصوّر فرمایند حق سبحانه آتش این محبت را سر بلند سازد و شعلهٔ شوق را مشتعل گرداند تا از ماسوی بتمام برهاند و بسرا پردهٔ قرب و معرفت رساند (...**إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ*** هود :۶۱) مکرّما معاملهٔ افاده و استفاده وابسته بصحبت ست

خصوصاً در طریقهٔ ما که مدار بر صحبت ست تا حصول صحبت کامل مکمّل بر اوضاع شرعیّه و سننِ مرضیّه مستقیم باشند و از لهو و لعب و صحبت نا جنس معرض بوند و بوظائف و اذکار ماثوره اوقات را معمور دارند اشتغال بعلوم دینیه از اعظم عبادات ست و السلام.

مکتوب صد و شصت و هشتم (۱۶۸)

بحقائق و معارف آگاه شیخ عبد الاحد برادر زادهٔ حضرت ایشان سلّمه الله تعالی در آنکه فیض از مبدأ فیّاض دائمی ست اگر کمی و نقصان ست از اینجانب ست.

الحمد لله و سلامٌ علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده مسرّت بخش گردید بعافیت و جمعیّت باشند و بر طریقهٔ مرضیّه مستقیم بوند و احبّهٔ دور افتاده را بدعا یاد آرند و احبّه را نیز از خود غافل ندانند وفارغ نفهمند.

مصرع:

فراغت از تو میسّر نمیشود مارا

از مبدأ فیض تعطیل نیست هواره درکار ست بحسب استعدادات و قابلیّات اگر قبض و تعطیل ست منشأ آن قابل ست نه مفیض چهرهٔ معشوق در مرایای متقابلهٔ او باندازهٔ صفا و نورانیت آئینه هر وقت منعکس و نمایان است آئینه که زنگار دارد پذیرای صورت نیست کمی و نقصان از جانب آئینه است نه از جانب صورت اشارت بسیر مرکزی خود نموده بودند مطالعهٔ آن خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات و خصائص آن بهرهٔ تام عطا فرماید (...اِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ* هود :۶۱) و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتادم (۱۷۰)

بمیرزا محمد امین بخاری در جواب سوالی که نموده بودند که انبیا علیهم الصلواتُ و

البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیة کریمه (**وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ* الضحى :۵**) بچه معنی ست.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليّ الاعلى وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيّد الورى صاحب قاب قسين او ادنى و على آله و اصحابه البررة التقى بورودِ صحيفهٔ گرامی مشرف گردید سلامت و بعافیت باشند و بر جادهٔ شریعت و سنّت مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از ظل باصل گرایند نوشته بودند که اخلاص و محبّت روز بروز در تزایداست حمداً لله سبحانه علی ذلك امیدست که آتش محبّت مشتعل شود و شعلهٔ شوق سر افراز گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمقصد اقصی رساند نوشته بودند که انبیا علیهم الصَّلواتُ و البَرَکاتُ در مقام رضا بوده اند پس آیة کریمه (**وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ***) بچه معنی ست مخدوما رضا بردو گونه است رضائیست پیش از وجود عطیّه انبیا را علیهم الصَّلوات و البرکات امروز این رضا حاصل است عطیه و عدم عطیّه و نعمت و نقمت درین رضا مستوی است هر چه ازان طرف میرسد و قضاء ازلی بران رفته است بآن راضی اند و رضائیست بعد وجود عطیّه پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در روز قیامت چون عطیات و انعامات بیشمار شود از قبول شفاعت و مغفرتِ امّت و اجلاس بر عرش و جز آن پیغمبر فرمایند علیه الصّلوة و السلام بس ست من راضی شدم از امام محمد باقر منقول ست که گفت اهل عراق شما میگویند که ارجیٰ آیة در قرآن مجید (**...لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ...* الزمر:۵۳**) ست و ما اهل بیت برآنیم که امید درآیة (**وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ***) بیشتر ست چه حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم راضی نشود که یکی از امّتِ او در دوزخ باشد گویم که میتواند که ارجی آیة نسبت بعامهٔ خلق آیة اولی بود و ارجی نسبت باین امّت آیة ثانیه بود و این تباین دو رضا در رنگ تباین عالمین ست باعتبار تباین حالِ معلومین چه حق سبحانه جمیع اشیاء را بعلم ازلی میداند مع ذلكَ میفرماید (**...وَ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...* الحديد : ۲۵**) (**...فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ* العنكبوت : ۳**) و امثال ذلك علم ازلی علم ست باشیاء پیش از وجود اشیاء و علم ثانی علم ست بعد وجود اشیاء و این هر دوعلم مباین اند با آنکه گویم که

معنی **(فترضی*)** زیادتی رضاست اصل رضا پیشتر بود والحال زیادتی رضا حاصل شود اگر گویند که آنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بدوام رضا موصوفست پس قولِ امام که راضی نشود که یکی از امّتِ او بدوزخ رود بچه معنی بود و رضا و عدم رضا در یك محل چگونه جمع شود گویم معنی راضی نشود این ست که منفرح و خوشوقت نشود و عدم انفراح که حزن باشد منافی رضا بقضا نیست تا دریك وقت جمع نشوند چه در مصائب سخت مؤمن منفرح نیست بلکه مغموم و محزون ست مع ذلك رضا بقضا دارد و **(العین تدمع و القلبُ یحزَنُ وانّا بِفِراقِكَ یا ابراهیم لمحزونون)** [۱] قول نبی ست صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در سورهٔ طه رضا بهمین معنی ست **(...لَعَلَّكَ تَرْضٰی* طٰهٰ: ۱۳۰)** یعنی شاید که توخوشنود شوی و در سورهٔ **والضحی** هم اگر رضا بمعنی فرح و خوشنودی گرفته شود اصل سوال مندفع میگردد و السلام اوّلاً و آخراً

مکتوب صد و هفتاد و هفتم (۱۷۷)

بخواجه عبد السلام کابلی در تعلیم طریقهٔ انیقه و حلّ ایراد که بر کریمه **(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاَّ لِیَعْبُدُونِ* الذاریات: ۵۶)** نموده و تعبیر واقعه

الله تعالی بکسب مرضیّاتِ خویش مکرّم دارد در کتابت خواجه عبد الآخر ازین فقیر التماس طریقهٔ توبه و توجّه بدل نموده بودند مخدوما از زلّات و تقصیرات گذشته نادم شوند و توبهٔ نصوح نمایند و سه بار کلمهٔ استغفار بزبان آرند بعد ازان بقلب صنوبری که آشیانهٔ حقیقت جامعهٔ قلبیّه است و درپهلوی چپ واقع ست متوجه گردیده لفظ مبارك الله را دران بگذرانند و بزبان دل آنرا بگویند و بران مداومت نمایند چندانکه این ذکر ملکهٔ دل شود و حضور مع الله صفتِ لازمهٔ او گردد نوشته بودند که حق سبحانه میفرماید که **(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ*)** پس باید که همه را به سِنّی که عبادت و معرفت را شاید رسانند طفل میراندن را وجه چه باشد مخدوما قاضی بیضاوی

---

(۱) متفق علیه و هذا قطعة من حدیث طویل مشکوة کتاب الجنائز باب البکاء.

(۲) نگا نیز مکتوب ۲۹ جلد ۳

این کریمه را از ظاهر و حقیقت مصروف داشته است و بر تمثیل و مبالغه حمل کرده میگوید لمّا خَلَقَهُمْ علی صورةٍ مُتوَجِّهَةٍ [١] الی العِبادةِ مُغلِبَةٍ [٢] لَهَا جَعَلَ خَلقَهُمْ مُغْیاً بها مُبَالَغةً فی ذلك ولو حُمِلَ علی ظاهره مع انَّ الدَّلیلَ یَمْنَعُهُ لانَّ اَفْعَالَ الله تعالی غیرُ مُعَلَّلَةٍ بالاغراض یُنافی ظاهِرُهُ قولَه تعالی (**وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ... * الاعراف: ١٧٩**) و نیز میتواند که معنی لِیَعْبُدُونِ لیکونوا عباداً لی باشد فحِج لاشبهةَ و ایضاً بعضی مفسّران گفته اند که مراد از جن و انس مؤمنان هر دو فریق اند نه عموم جن و انس بدلیل قوله تعالی (**وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الجِنِّ وَالْإِنْسِ... * الاعراف: ١٧٩**) فلا اشكال ایضا و نیز میتواند که در نشاهٔ اخروی اطفال را هم معرفت حاصل شود و آنها را عقل و شعور بدهند چنانچه مشرکان دران روز موحّد شوند و بگویند (**وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ * الانعام: ٢٣**) و دو واقعه که دیده اند هر دو نیك و مبارك ست ظاهراً از شما تقویت دین متین و احیاء سنّتی و اماتتِ بدعتی بوقوع آید هم تعبیر روفتن قبر مبارك شود از چیزهای که بران افتاده است وهم سبب بر آوردن درویشی شود ازلای اندیشهٔ شیوع بدعت وسستی دین متین و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتاد و هشتم (١٧٨)

بملا پاینده محمد کابلی در عزای خواجهٔ مرحوم و ترغیب بر خدمت اهل حقوق

بســـم الله الرّحمن الرّحیم حامداً و مصلّیا دو مکتوب شریف بتعاقب یکدیگر رسیده مسرّت بخش گردیده از شوق ملاقات و موانع وقوع آن که بر نگاشته بودند بوضوح پیوست دوستانرا نیز مشتاق دانند ملاقات بر وقت موقوف است (**...لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ * الرعد: ٣٨**) آنچه از فراق خواجه مرحوم قدّس سرّه مرقوم نموده بودند همه بر جاست ماتم دیگران در یک جزو زمین است وماتم اهل الله در زمین و آسمان است و در ظاهر و باطن سرایت کرده که از فیوض و برکات شان محروم گشته از استماع این خبر وحشت اثر چه گوید که چه نوع الم و ماتم روی داد لیکن چون بتقدیر و ارادهٔ محبوب حقیقی و فاعل مختار

است غیر از صبر و رضا و تسلیم چارهٔ دیگر نیست انّا للّه و انّا الیه راجعون بیتی چند که در شکایت فلک و روزگار نوشته بودند و این مصرع ازان ابیاتست

مصرع: فلک با من خسته بیداد کرد

بسیار غیر مناسب است فلک بیچاره و روزگار بیمدار چه بود که حوادث بآن منسوب بوند هر چه هست باراده و تقدیر حق است جلّ و علا و زمان و آسمان را در فعل او سبحانه هیچگونه دخلی نیست هر چه میکند همه داد و عدل است بیدادی آنجا گنجایش ندارد انّ اللّه لا یظلم مثقال ذرّة ظلم و بیدادی در آنحضرت اثبات کردن از اقبح قبائح است استغفر اللّه من جمیع ما کره اللّه قولا و فعلا و خاطرا در خدمت و رعایت جماعه و فرزندان خواجهٔ مرحوم و خدمت خانقاه بتقصیر راضی نباشندِ و بجان کوشند و مکافات احسانهای خواجهٔ مرحوم بخدمت و دلجوئی فرزندان ایشان نمایند (**... قُلْ لَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبٰى ...* الآية. الشورى: ۲۳**) بر خوانند و احبّهٔ دور افتاده را بدُعای خیر یاد دارند و السّلام و الاکرام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم (۱۸۵)

بخواجه امان الله و خواجه مؤمن برهانپوری در علوّ مطلب و در بیان آنکه تجلیّاتِ و ظهورات وابسته بر ظلال ست وصال بر وجه کمال موعود بآخرت ست.

بعد الحمد و الصّلوة و تبلیغ الدّعوات و السلام میرساند مکتوب شریف رسیده مسرّت بخش گردید و اظهار شوق و آرزو مندی ملاقات نموده بودند و دوستانرا نیز مشتاق دانند و حدیث نفیس (**وانَا اِلَيْهِم لاشَدُّ شوقاً**) بر خوانند نصیب عاشق مسکین درین نشاهٔ بیمدار همین شوق و اضطراب و تپش و التهاب ست.

---

(۱) ای مستعدة حیث رکب فیهم عقولا وجعل لهم حواس و الات واجساما منقادة و غیرها من اسباب العبادة.

(۲) یشیر الی انه و ان رکب فیهم الشهوة و الغضب الا ان العقل حاکم علیهما

بیت: متاعی کزین رهگذر میبریم * لب خشك و مژگان تر میبریم

وصال بر وجه کمال موعود به نشأ اخروی ست کریمه **(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ اللهِ فَإِنَّ اَجَلَ اللهِ لَاٰتٍ... *العنکبوت:٥)** دال برانست و آنچه از بعضی صوفیهٔ علیّه درین دار شهود و مشاهده اثبات نموده اند و تجلّیات و ظهورات قرار داده اند همه وابسته بظلال ست و تسلّی بشبه و مثال طالب ذات احدیّت تعالی بآن تسلّی نگیرد و از آب بسراب نه گراید نهایت سعی درین دارِ بی مدار رفع حُجب و اَستارست نه آنکه مطلوب را در دام آرند و عنقارا شکار کنند.

بیت:
عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کاینجا همیشه باد بدست ست دام را

آری بعضی از اخصّ خواص بندگان هستند که دنیاء ایشان را حکم آخرت داده اند اگر درین نشاء چیزهای که موعود بنشأه اخروی ست در حق ایشان ظهور فرماید و از مراتب ظلال بتمام گذرانیده بذات بحت رسانند و نصیبی ازان ذروهٔ علیا عطا فرمایند گنجایش دارد.

بیت:
اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

و السّلام علیکم و علی سائر من لدیکم سعادت آثار میان شیخ محمد بکمال برسد استماعِ اخبار توفیق شما سبب مسرّت دوستان ست اللّهُمَّ زد در کار خود سر گرم باشند و از پای طلب فرو ننشینند و از ترقی باز نمانند **(مَنِ اسْتَوٰى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُوْنٌ)** امیدوار باشند و مارا غافل ندانند.

مکتوب صد و هشتاد و هفتم (۱۸۷)

بیکی از نساء صالحات در وعظ و نصیحت نوشته شده.

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً و مُصَلّیاً عصمت پناه و عفّت دستگاه همشیره مشفقه محترمه ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند صحیفهٔ شریفه رسیده مسرّت

بخش گردیده چون مُنبی از محبّت فقرا بود و مشعر از طلب مطلوب بی همتا مسرّت بر مسرّت افزود امید که نائرهٔ این محبّت سر افراز شود و شعلهٔ طلب مشتعل گردد تا از ماسوی بیگانه با مطلوب حقیقی یگانه گرداند بهر حال تا حصول صحبت بوظائف طاعات و عبادات مقیّد بوند و وقت را در لاطائلی صرف نکنند و بلهو و لعب نه پردازند که نتیجهٔ آن غیر از حسرت و ندامت هیچ نیست و در حلّ و حرمت شرعی نیك احتیاط فرمایند و بمقتضای امر و نهی زندگانی نمایند حق تعالی بنده را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند مولای حقیقی بر سرِخود دارد که اورا باوامر و نواهی مبتلا ساخته است این کس چاره ندارد بغیر ازان که بمقتضای آن عمل کند و اِلّا بندهٔ متمرّد شود و مستحق انواع عقوبات بود حمداً لله تعال سبحانه که فرزندان شما توفیق نیك یافته اند و کار ایشان در ترقی ست غبطه بر احوال ایشان می آید زادهُم الله تعالی توفیقاً این فقیر را از دعاء خیر و توجّه غائبانه فارغ ندانند دولت دوام مستدام باد.

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۹)

بمحبّ علی ملتانی در شرح احوال او و در ترغیب بر تخلص از دقائق عجب و ریا و شمهٔ از کمالات تلاوت قرآن مجید و محو یت ذکر و ذاکر در مذکور.

بعد الحمد و الصّلوة و تبلیغ الدّعَواتِ میرساند کتابتیکه فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمعیت دارد و ابواب ترقیات را مفتوح سازد از دید قصور و زلّات و معاصی و ظهور دقائق عجب و ریا و استغفار و گریه و تضرّع و زاری بران نوشته بودند بعد ازان روز دیگر دیدید که ریا و عجب از شما برداشته اند لیکن چون آدمی شرِّ محض ست هنوز بعضی دقائق آن هست که من بران مطلع نشده ام و خود را بدترین خلائق میدانم مخدوما شکر خداوندی جلّ شانه برین دید و برین تخلّص بجا آرند تخلّص از دقائق عجب و ریا که شرك خفی ست امریست عظیم که مترتب ست بر فنای اتم سلوك طریقهٔ صوفیهٔ علیّه برای تحصیل تخلّص ست از دقائق این شرك و حصول

حقیقت اخلاص‌ست علم و عمل در کتب شرعیّه مبیَّن ست و اخلاص وابسته بخدمت صوفیهٔ علیّه است علم و عمل بی اخلاص مقبول نیست در رنگ بدن ست بی روح و وقائع دیگر که دیده اند و منزل خود را بالای آسمان یافتند وپیغمبررا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و صدیق اکبر را دیدید بحال شما توجّه دارند و وقت دیگر دستار بشما عنایت کردند و فرمودند که این خلعت ولایت ست واضح گردید همه نیك و روشن ست بکار خود مقیّد باشند نوشته بودند که درتلاوتِ قرآن لذّت بسیار میشود چرا لذت نشود که صفت حقیقی بنفس خود جلوه‌گرست و از صفت بموصوف راه کشاده است.

بیت:

اندر سخنِ دوست نهان خواهم گشتن
تا بر لب او بوسه زنم چو نش بخواند

نوشته بودند که در حلقهٔ عشا خود را محو در حضرت رسالت پناه یافتم و مظهر او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم دیدم چنانچه هنگام ذکر کلمهٔ طیّبهٔ **لآاله الآالله انا رسول الله** میگفتم مانا که بی اختیار از زبان شما این کلمه بر آمده باشد باختیار این قسم کلمه نمیتوان گفت هر چند مغلوب الحال باشد نوشته بودند که ذکر در لطائف سته نمییابم مخدوما ذکر و توجّه و حضور تا زمانی ست که وجود ذاکر در میان ست و چون ذاکر رخت بصحرای عدم کشد و منتسبات همه باصل عائد شد ذکر و حضور هم ملحق باصل گردید و حضور بحضور ذاتی رفت این زمان عارف درخود نه ذکر بیند و نه حضور بعد ازان اگر ذکر و حضور ست خود بخودست و نصیب عارف ازین مقام استهلاك و انعدام است و زوال انانیت و شرك خفی ست.

مصرع:

از حضرت ذات بهره استهلاك ست

والسلام.

مکتوب دو صد و سوم (۲۰۳)

بمیر سید اسرائیل در بیان آنکه لقای حقیقی موعود بآخرت ست و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و شمهٔ از کمالات نماز.

الحمد الله و سلامٌ علی عباده الذین اصطفی الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح داراد نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که نامزدِ این مسکین نموده بودند بورود آن مشرّف گردید اظهار تألّم از دوری صوری ضروری نموده بودند از ینجانب نیز حدیث شوق بر خوانند **(و المؤمنُ مرآة المؤمن)** بخاطر آرند چه توان کرد دنیا محلّ فراق ست موطن لقا آخرت ست حق سبحانه باحسن وجوه آنجا جمع سازد و تلافی این فراق نماید و لقای حق جلّ و علا نیز موعود بآخرت ست **(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللهِ فَإِنَّ اَجَلَ اللهِ لَاٰتٍ... * العنکبوت :۵)** چه موت از مقدمات آخرت ست مشاهدات و معاینات که در دنیا بآن تسلّی میگیرند در رنگ سراب ست که تشنه آنرا آب پندارد و عالی همت بآن فریفته نشود و از سراب سیراب نگردد و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و از قید خیال نرسته هرچه دیده شد و دانسته شد آن همه غیرست آری چون نماز معراج مؤمن است و مصلّی کامل در حین ادای از دنیا می بر آید و بنشأة اخروی می‌پیوندد اگر انموذج دولتی که بآخرت موعود ست در وقت ادای آن روی نماید گنجایش دارد دنیا مزرعتِ آخرت ست هر قدر که درین موطن افزونی در زراعت نموده آید اجر آن اتم و اکمل بود و مراتب قرب و شهود در آخرت زیاده تر حاصل نماید وافزونی زراعت یا در کیفیت ست و یا در کمیّت آنچه معتبرست افزونی در کیفیّت ست چه افزونی در کمیّت از عوام هم می آید و افزونی کیفیت بخواص مخصوص است چه نفوس شان از دولت فنا و بقا باطمینان پیوسته و از امّارگی رسته و ازین رهگذر طاعات و عبادات از ریا و دقائق شرك بعیدست و باخلاص نزدیك و بقبول اقرب ست سلوك طریقهٔ علیّه برای تحصیل حقیقت اخلاص است بی تمحّل و تکلّف که منوط بفنای نفس ست و اطمینان او و حصول حقیقت بندگی ست که مربوط است بتخلّص از دقائق شرك تا اسلام حقیقی روی نماید و

حقیقت صلوة و سائر طاعات پرده کشاید نه آنکه مطلوب را در دام آرند وعنقارا شکار کنند.

مصرع:

عنقا شکارِ کس نشود دام بازچین

گویند علم الفناء و البقاء تدُورُ علی صِحَّةِ النّیّة و خُلُوص العبودیّة و ماسوی ذلك **فمُغَالَطَةٌ** و زندقةٌ اللهمّ اَرِنَا حَقَائق الاشیاء کَمَا هِیَ و جَنِّبْنَا عن الاشْتِغَالِ بالملاهی **بحرْمَةِ من مازاغ** بَصَرُهُ وَ مَا طَغَی علیه و علی آله الصَّلوات و التَّسْلیمات العلی و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب دو صد و ششم (۲۰۶)

بحاجی محمد شریف خادم در حلّ آنکه رضا بقضا منافی طلب و دعا نیست

بعد الحمد و الصَّلوة و تبلیغ الدّعوات میرساند کتابتِ شما که متضمن الفاظ کسر نفس بود رسیده فرحت افزا گردید خوب واقع شد که باهل دنیا رجوع نیفتاد و از راه فقرای طریق نوشته گذشت بعد از آنچه مقدر ست بظهور خواهد پیوست پرسیده بودند که حدیث **(ان الله یُحِبُّ مَعَالی الهمَم)** مقتضی آنست که امور عالیه باید طلبیدن ومقام رضا و عبودیت تقاضا میکند که این کس هیچ طلب نکند که منافی عبدیت و رضاست مخدوما این سوال در مطلقِ دعا می آید چه دعا و خواستن امری منافی رضا و تسلیم ست جواب منافات ممنوع ست رواست که بموجود راضی باشد و طالب زیادتی بود طلب زیادتی عدم رضا بموجود نیست **(...وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً* طٰهٰ: ١١٤) (...وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي...* ص: ٣٥)** درستان حق جل وعلا از بلای او راضی اند مع ذلك دعای دفع بلیّه میکنند **(وَأَيُّوبَ إِذْ نَادٰى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ* الانبياء :٨٣)** اگر رضا بقضا منافی طلب بود چرا امر بدعا شود **(وقال رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ... *المؤمن: ٦٠)** پس معلوم شد که منافات فیما بین ثابت نیست در باب بشارت که نوشته بودند موقوف بر حضور دارند و قلم را معذور و الدُّعاء و السّلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب دو صد و هشتم (۲۰۸)

بشیخ خالد سلطانپوری در ترغیب رضا بقضا و در فضیلت فقر.

مکتوب مرغوب رسید آنچه از مضائق روزگار مرقوم نموده بودند همه بوضوح پیوست سبب تفکّر خاطر گردید الله تعالی از عالم غیب کشایش کند و امداد فرماید فقیر درین باب فاتحه خواند و از دعا غافل نیست مخدوما تنگ کردن و فراخ گردانیدنِ رزق هم فعل اوست تعالی کسی را دران دخل نیست (**اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَآءُ وَیَقْدِرُ... * الرعد:۲٦**) بندهٔ مقبول آنست که بفعل و اراده و تقدیر او تعالی راضی باشد و چین ابرو نکنند و کشاده پیشانی و خرم بود این فقر و تنگیٔ معیشت بخواص بندگان خود عنایت میکند که مقصود از آفرینش ایشانند سعادتِ این کس ست که در امری باین بر گزیدگان شریك باشد اگر قدر این نعمت بداند و راه صبر و رضا پیش گیرد امیدست که فردای قیامت نیز در انوار برکاتِ این بزرگواران شریك شود و از اُلُش شان زَلّه بر دارد دلتنگ نشوند و از حیات خود تبرّی ننماید حیوة که در غفلت گذرد قابل تبرّی ست در دنیا برای عیش و تنعّم نیاورده اند محل عیش درپیش ست اَللّٰهُمَّ انّ العیشَ عیشُ الاخرة در دنیا برای طاعت و عبادت آورده اند و مطلوب معرفتِ حق است جلّ و علا اگر درین امورِ مطلوبه خلل ست جای ماتم ست دنیا و مافیها کرای آن نمیکند که بفقدان آن ازین زندگانی فانی تنگ آیند که عسرِ آن سببِ یسرِ آخرت ست و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب دو صد و یازدهم (۲۱۱)

به نصیر خان در اندرز و نصیحت.

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً و مُصلّیاً الله تعالی مشمول الطاف و عنایات

خویش داشته بکسب مرضیّاتِ خود مکرّم و ممتاز داراد صحیفهٔ شریفه که بدست صوفی محمد حسین فرستاده بودند رسید: چون مخبر از سلامتی دوستان بود مسرّت بخش گردید صوفی مشار الیه ازان مشفق خیلی رضامند و شکرگذار آمده است هر خدمتی که نسبت بمومی الیه بوقوع آمده است بر محل ست خدمت فقرا و اهل الله مثمر برکات ست و سبب کشایش کار دنیا و آخرت مخدوما حیاتِ دنیاوی بسیار قلیل ست و معاملهٔ آخرت ابدی و غیر منقطع عاقل کسی ست که این فرصت قلیل را غنیمت شمرده توشهٔ آخرت آماده سازد و باین انفاس معدوده ملك ابدی بدست آرد و رضای مولای حقیقی جلّ شانه حاصل کند اوقات را بذکر کثیر و ادای فرائض و سنن معمور باید داشت و از منهیّات شرعیّه از محرّمات و مکروهات یکسو باید بود این کس بنده است محکوم بطور او نگذاشته اند تا هر چه خواهد بکند مولای بر سرِ خود دارد چاره ندارد بغیر از انکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید و الاّ بندهٔ متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود شفقت آثارا حقائق آگاه شیخ عبد الخالق از یاران خوب خوبِ ماست و صاحب کمالات و احوال علیّه است صحبت و خدمت اورا غنیمت دانند درکار ها دعا و استمداد ازو طَلّبند و ختم حضرات خواجها کنانند مشیخت پناه اخوی اعزّی شیخ محمد صادق را سلام برسانند شفقتهای شمارا دیده وطن دوستانِ اینجای را فراموش کرده اند خوش گفت.

بیت:

و ما فیه من عیبٍ غیر ان ضُیَیْفه
یُلامُ بِنِیسیانِ الاحبّة و الوطن.

و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب دو صد و هفدهم (٢١٧)

بسیادت پناه سید محمد شریف در حلّ اسولهٔ او که پرسیده بود.

بعد الحمد و الصّلوة نموده می آید که سیادت پناه سید شریف حلّ اسولهٔ چند

ازیـن درو یـش خواسته بود باندازهٔ فهم خود در حلّ آن نوشته آید المسئول من الله سبحانه العـصـمـة و الـتّـوفيق. **سوال اوّل:** بدن صفتِ جمادات دارد و روح از لطائف ست این هـر دو درحـالـتِ مـفـارقت از هیچ حالت خبری نداشتند و در حالت اتّصال که متلذذ و مـتـألّم اند چه طورست. **الجواب:** رُبَّمَا يَكُونُ مع الاجتماعِ ما لايكون مع الانفرادِ **سوال دویـم** بـعد از موت که بدن و روح را مفارقت و قطعیت حاصل شد ثواب قبر و عذاب قـبـر کـه بـرحق ست چه طورست **جواب** در قبر روح را بابدن تعلقی و اتصالی می بخشند که سبب ادراك ثواب و عذاب شود نه آن قدر که موجب حس و حرکت بود نمی بینی که در خـواب مـتـلـذذ و متألّم میشود و هیچ اثرِ لذت والم برظاهر او پیدا نیست **سوال سیوم** تـرقـیـات سـلـوك نهایت پذیرست یانی **جواب:** اگر سیرِسالك در تفصیل اسما و صفات افتاد پس مراتب وصول در حق او نهایت پذیر نیست لهذا گفته اند منازل الوصول لا تنقطع ابـد الآبدین و اگـر قـطـع مـراتـب اسـمـا و صـفـات اجمالاً شود پس منازلِ وصول انقطاع پـذیرست چنانچه تحقیق آن در مکاتیب حضرت ایشان کائن ست **سوال چهارم** در میان حـال و عـلـم چه تفاوت ست وازین هر دو کدام بهتر ست **جواب:** حال اشرف ست از علم و علم مقدمهٔ حال ست علم خواص وعوام راست وحال خاصهٔ اهل وجد وکمال ست عـلـم اگـر بمـقـتـضای آن عمل نشود حجت ست بر عالم و اگر علم منقلب بحال شود از حـجـیّـت می بر آید هکذا سَمِعْتُ من سیّدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه **سوال پنجم** نزد اهلِ کمال گمراهی چیست وگمراه کرا میگویند در شریعت گمراه همانست که خلاف شـرع شـریـف ورزد امّـا گـمـراه طـریـقت کرا نامند **جواب:** گمراهِ طریقت آنست که خلاف شریعت کند و یا خلافِ طریقت ورزد و از اطاعت پیر بیرون شود **سوال ششم:** بـعـد حـصـول جمـیـع کـمـلات و کامل شدن انسان توجّه او بکدام جهت میباشد وبکدام جـانـب مـتـوجـه مـیـگـردد **جواب :** بعد حصول کمالات که بعروج تعلّق دارد بکلّیت مـتوجّه حق ست جلّ و علا و اگر کمالاتِ عروج طی کرده رو بنزول آرد و برای تکمیل نـاقـصان بعالم بازش بگردانند اگر کمالاتِ ولایت را طی کرده نزول میکند پس بظاهر متوجّه خـلـق ست وبباطن متوجّه حق جلّ وعلا واگر کمالات نبوت را بانجام رسانده بنزول آمـده است پس بظاهر و باطن متوجّه خلق ست و بکلّیت رو بدعوت دارد **سوال هفتم:**

مسئلۂ تجدُّد امثال که در فصوص بیان نموده است کماهی از حقیقت آن التفات فرموده واقف سازند **جواب:** تجدّد امثال که بعضی صوفیه بآن قائلند نزد ما به ثبوت نه پیوسته است این معامله اگر هست در شهود سالك ست و بس نه در نفس امر چه اگر این معامله نفس امری باشد لازم می آید که معصیت یکی کند و معذّب دیگری بود و این از قضیّهٔ عدالت بعید ست و منشأ این دید که بعضی سالکان را روی می دهد در مکتوبات قدسی آیات بتفصیل مذکورست از انجا طلب نمایند **سوال هشتم:** بیاد این ضعیف آمده که عزیزی فرموده گوش بند و هوش بند و چشم بند پس این هر سه را که بست بکدام چیز مشغول شود و باز ازین شغل نتیجه که حاصل میشود چیست **جواب:** همین بند کردن ذکر وشغل ست گفته اند دل از دشمن بازدار و دوست را طلبیدن حاجت نیست و نتیجهٔ آن نتیجهٔ ذکرست بعد ازان موافق حال طالب هر چه پیر بآن دلالت نماید مشتغل باشد **سوال نهم** آنکه نفس ولایت چیست و صفت ولایت کدام **جواب:** نفس ولایت فنا و بقاست کسستن وپیوستن و صفت ولایت التّجافی عن دار الغرور و التأهُّب لدار القرار والسلام.

مکتوب دو صد و هژدهم (۲۱۸)

بمحمّد باقر لاهوری در تحسین احوال او و بیان کمالات محبّت بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله ذی الانعام و الصلوة و السّلام علی رسوله سیّد الانام و علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام امّا بعد مکتوب شریف رسیده فرحت فراوان رسانید بعافیت و جمعیت باشند و بر جادهٔ شریعت علیّه و سنّت سنیّه مستقیم بوند آنچه از اذواق و مواجید خود در مکاتیب نوشته اند بسیار عالی است عقل عقیل مشکل که باین دقائق بی تائید الهی جلّ شانه پی برد ودیدهٔ دیگر باید که درک این معانی نماید نور الهی است جلّ شانه که حدیث **(ینظر بنور الله)** ایمائی بآن دارد که فهم این اسرار میفرماید لا یحمل عطایا الملک الاّ مطایاه نوشته بودند درینولا نسبتی خاص از جناب سرور علیه و علی آله افضل الصلّوات و التسلیمات در حق خود فائز می بیند و آنحضرت

را ممدّ خود می فهمد و نیز عنایات و الطاف از حضرت مجدّد الف ثانی که میبابید و چیزهائی که در مراتب عروج و منازل نزول که مدرک میشود و استیلای سکر احیانا و صحو احیاناً همه بوضوح پیوست و خوشوقت ساخت اللّهمّ زد هر چند رشتهٔ محبّت و رابطهٔ معنوی قوی تر بود اخذ فیوض و برکات بیشتر نماید و بدرجات علی ترقیّات فرماید مدار کار بر محبّت است خصوص در طریقهٔ ما که نسبت ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطهٔ محبّت که به پیر دارد بمرور ایّام برنگ او می بر آید و بجاذبهٔ محبّت اخذ معانی خفیّه از باطن او مینماید **(المرء مع من احبّ)** معیّت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب محبّ صادق نگردد هر چند محبّت بیش معیّت بیش و هر چند معیّت بیش جذب صفات بیش علی الخصوص محبّت که با صحبت جمع شود که صحبت پیر نیز از ارکان و شرائط این راه است و چون این طریق منسوب بصدّیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و آن حضرت در محبّت و فدویت بیهمتا بود لا جرم اورا در قرآن مجید بمعیّت یاد نمود **(... وَ الَّذِينَ مَعَهُ ...* الفتح: ۲۹)** فرمود ناچار مورد **(ما صبّ الله فی صدری الاّ و قد صببته فی صدر ابی بکر و ما ظنّك باثنین الله ثالثهما)** گردید و بشرافت **(ثانی اثنین)** سر بلند گشت مدار این طریق نیز بر محبّت آمد و این محبّت معاملهٔ ایشان را از همه بیش برد

مکتوب دو صد و نوزدهم (۲۱۹)

بملا فصیح الدین در تعبیر واقعه و توجیه قول حضرت شیخ عبد القادر قدّس سرّه که فرموده از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله حنفی مذهب نیست جز وی.

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله علی آلائه و الصلوة و السلام علی افضل انبیائه و علی آله و علی اصحابه و سائر احبابه اما بعد مکتوب مرغوب رسیده خوشوقت ساخت اظهار شوق و تعطش نموده بودند موقوف بر وقت ست (...لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ* الرعد :۳۸) امید است که آتش شوق مشتعل شود و نائرهٔ محبّت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمطلب اعلی برساند اوقات را باهمّ امور معمور دارند و در رضامندی حق

جل و علا بجان کوشند و توشهٔ گور وقیامت آماده سازند جاءت (...الرَّاجِفَةُ*تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ *النازعات:۷-۶) جاء الموت بحذافیره آنچه در واقعه دیده اید که برادرِ خورد شما رحلت نموده است میتواند که برادرِ خورد عبارت از شیطانِ همزاد شما باشد و خورد بودن او باعتبار آنست که در وجود و ولادت تابع شماست و مرگ او عبارت از عدم ظفر اوست بر شما و نارسیدنِ او بمرادِ خود از اضلال و اغوا و متوجّه شدنِ سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصّلواتِ و اکملُ التَّحِیَّاتِ و اعزّهٔ دیگر بنماز جنازهٔ او کنایت از اکمال مرگ و اتمام خسران اوست میگویند که بران چیز چهار تکبیر گفتیم یعنی آنرا وداع کردیم و ازان خلاصی یافتیم.

مصرع: چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

و این حضور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلّم گویا برای تبشیر و تهنیت شما بوده است به تتمیم تخلص شما از شر آن لعین و سلامت ماندن شما از کید آن و نیز میتواند که مراد از برادر خورد قلب باشد و خورد بودن او باعتبارِ آنست که قلب را عالم اصغر گویند و انسان را عالم صغیر گفته اند آنچه در عالم کبیرست در عالم صغیر کائن ست که انسان باشد و آنچه در عالم صغیر است در عالم اصغر ثابت که قلب انسان بود و رحلت نمودن او فنای اوست که مأمورٌ بِهٖ ست در حدیث (مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا) و نماز جنازهٔ او عبارت از شفاعت ست در حق او باکمال فنای او وحصول بقا و ترقی درجات مر اورا و بعد از فراغ از جنازه که بمسجد جامع در جماعت مسلمانان درآمدید گویا کنایت ازان ست که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصولِ فنا قابلیّت آن پیدا کردید که در عباد صالحین که باسلام حقیقی مشرّف اند و در جنتِ وصال که مسجد که بیت الله است کنایه ازان ست درآیند (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي* الفجر:۲۹-۳۰) مخدوما دیدن سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله افضل الصّلوٰاتِ و اکملُ التحیّات در خواب و واقعه مشروط بآن نیست که بصورتی که در مدینهٔ منوّره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دیده شود امیدست که از تمثل شیطان محفوظ باشند لیکن باید دانست که وقائع و منامات مبشرات اند و مخبر استعداد دلالت بر حصول ندارند جانی باید کنند که معامله از قوّت بفعل آید و از گوش بآغوش رسد و آنچه

حضرت شیخ عبد القادر قدس سرّه فرموده که از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله حنفی مذهب نیست جزوی میتواند که معنی عبارت چنین باشد که امروز هیچ ولی از رجال الغیب جزوی نیست چه مخاطب طالب رجال الغیب بوده است موافق طلب او باو سخن کردند والغیب عند الله عزّ و جلّ و السّلام اوّلا و آخراً.

مکتوب دو صد و بیست یکم (۲۲۱)

بسلطان وقت سلّمه ربّه در اظهار محبّتها و روابطهای معنویّه و در بیان اِذَا بَکَی الْقَلْبُ من الفَقْدِ ضَحِكَ الرُّوحُ من الْوَجْدِ.

بسم الله الرّحمن الرحیم اَوْلیٰ مَا یُقَدَّمُ حَمْدُ الله سُبْحَانَهُ ثُمَّ الصَّلوة والسَّلامُ علی النبی و آله عن انس رضی الله تعالی عنه انَّ رَجُلاً قال یا رسول الله متی السَّاعة قال **(وَیْلَكَ وما اَعْدَدْتَ لَهَا)** قال ما اعددتُ لَها الا انی اُحِبُّ الله و رسوله قال **(اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ)** قال انس رضی الله تعالی عنه فما رأیتُ المُسْلمین فَرِحُوا بِشَیْءٍ بعد الاسلام فَرَحَهُمْ بهَا متَّفَقٌ علیه و فی الْحَدیث ایضا علی ما نقل **(اصحبوا مع الله فان لم تستطیعوا ان تصحبوا مع الله فاصحبوا مع من یصحبُ مع الله حتّی یوصِلكُمْ الی الله عزّ و جلّ)** اما بعد کمترین دعا گویان محمد معصوم بعرض باریافتگان حضور پر نور کهف العالمین ظلّ الله علی العالمین حضرت امیر المؤمنین انار الله تعالی برهانه میرساند فرمانِ عالیشان که از کمال عنایت و مهربانی مرقوم قلم عنبرین رقم گشته بود خواجه محمد شریف بخاری در اعزّ ازمنه رسانید وفقرای بینوارا به تشریفات علیّه بنواخت قد وصل إلینا کِتَابٌ کریمٌ کتابٌ تُعْرَفُ فی وجوهِ عِبَارَاتِهِ نضرةُ النَّعِیم از فحوای آن شوق و طلب این راه هویدا بود از انجا امیدواری وصول بحصول انجامید عزیزی گفته است اگر نخواستی داد ندادی خواست قالوا اِذَا بکی القَلْبُ من الفقد ضحك الرُّوح من الوجد گریهٔ دل که از راهِ شوق و طلب حاصل شود آنرا دلیل بریافتِ روح داشته اند بیانش آنست که لطائف خمسهٔ عالمِ امر حکم همسایه و همنشین دارند و بعضی از آنها لطیف تر اند از بعضی دیگر و هر کدام که

لطیف ترست بعالم غیب نزدیکتر ست و در اخذ فیوض از حضرت وهّاب عزّ شانه سبقت دارد و چون بر لطیفهٔ ازین لطائف عطیّه وارد میشود لطیفهٔ دیگر که نزدیك اوست ازان واقف گشته بر آن دولت رَشك و غبطه میخورد و در طلب آن کوشش مینماید و گریه و شوق دامنگیرِ او میشود اگر بر هیچ یکی ازین لطائف وارد غیبی روی نمیداد همه غافل میبودند و راهِ طلب مسدود میبود پس گریهٔ قلب دلیل ست بر یافت روح چه قلب و روح را بایکدیگر نسبت همسایگی و اتّصال ست و از یافت یکی دیگری واقف و از نایافتِ آن دولت نالان و در طلب آن دوان الحمد لله و المنّة که فقیر زاده[١] منظور نظر قبول گشته و اثر صحبت بحصول انجامیده و از امر معروف و نهی منکر که شیوهٔ فقیر زاده است اظهار شکر و رضامندی نموده است شکرِ خداوندی جلّ شانه برین عطیّه بجا آورد و سبب ازدیاد دعا گوئی گردید چه نعمتی است که با این همه طمطراق بادشاهت و دبدبهٔ سلطنت کلمهٔ حق بسمع قبول افتد و گفتهٔ نا مرادی مؤثر شود (... **فَبَشِّرْ عِبَادِ * اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ هَدٰهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰٓئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ *** الزمر :١٨-١٧) و صلّی الله تعالی علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین و بارك و سلّم.

مکتوب دو صد و بیست و دوم (٢٢٢)

بمُلاّ شرف الدین سلطانپوری در سرِّ محبوس شدنِ سالك در مقامی و علاجِ آن.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة و تبلیغ الدّعوات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمد ذو الجلال ست المسؤل من الله عَافِيَتُكُمْ و استِقَامَتكُم ظاهراً و باطِناً نوشته بودند که وقت تحریر متوجّه حال خود گشت مقامی نمودار شد هر چند خواست که دخول نماید میسّر نشد مخدوما چون نمودار شده است و در شما خواست دخول پیدا شده امید ست که داخل شو ید و حظی ازان فرا گیرید اگر نخواستی داد نداد[ی] خواست از گرمئ حلقهٔ اصحاب و ترقیّات ایشان بر نگاشته بودند شکر خداوندی جلّ شانه بجا آورد اللّهمّ زد.

---

(١) خواجه سیف الدین رحمة الله علیه.

بیت:

آسمان سجده کند بهر زمینی که درو
یکدو کس یکدو نفس بهرِ خدا بنشینند

از محبوس شدنِ عزیزی که بهر توجّه او تاثیراتِ عظیم بمردم روی میداد رقم نموده بودند مخدوما سبب حبس یا صدور زلّت و ارتکاب گناه ست علاج آن بتوبه و انابت و توجّه پیرست یا انتفای طلب و شوق ست علاج آن نیز توجهات پیرست که از برکت آن هم شوق وطلب بهم میرسد و هم ترقیات بحصول می انجامد یاعدم مناسبت استعداد ست بفوق علاج آن نیز صحبت و محبّت تام ست به پیر که از فوق نصیبی یابد و توجّه و مهربانی پیر که ببرکت آن از استعداد خود بالا رود و بجاذبهٔ محبّت جلب معافی خفیهٔ پیر نماید این سیر قسری ست نه طبعی یا خلل دراعتقاد است و این را علاج نیست همان سستی عقیده که ناسوریست قوی سدِّ راه اوست تا اعتقاد تام و فنا فی الشیخ حاصل نکند ترقی صورت پذیر نیست و بحبس دائمی گرفتار فقیر هنگام این تحریر توجّه در تخلیص آن عزیز کرد تخلیص او معلوم گردید امید که باز گرفتار حبس نگردد و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب دوصد وسی ونهم (۲۳۹)

بشیخ ابو المظفر برهانپوری در جواب کتابت او و شمه در بیان انوار و اسرار روضهٔ منورهٔ حضرت مجدّدِ الف ثانی رضی الله تعالی عنه با ذکر مجملی از احوال و مقامات یارانِ حضور و اِشعاری بکمال خاصّهٔ خود.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصّلوة و ارسال التحیّات میرساند صحیفهٔ گرامی رسیده خوشوقت ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت بوطن مألوف رسیدید و اوقات بجمعیت میگذرد و یاران سرگرمند و واردات وکیفیاتِ گوناگون رو میدهد وبعضی عقدهای دقیقه که از مدّتی آرزوهای حلّ آن داشتند درین سفر حلّ شد لیکن تفصیل آن ننوشتید و شرح وارِدات و کیفیات نه نمودید بهر حال همواره در ترقیات باشند و بجمعیّت و استقامت ظاهر و باطن موصوف گردند اظهار شوق ملاقات و شوق زیارت

روضهٔ منوّره نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و از انوار و اسرار روضهٔ متبرکه همواره مستفیض و مستنیر بوند این درویشِ دلریش برکات و فیوض این بقعهٔ مبارکه را چه تواند بیان نمود که از فهم و وهمِ امثالِ ما قاصر فهمان بیرون ست.

مصرع:

ای از خیالِ ما برون در تو خیال کی رسد

تخم ولایت ست که در زمین هند سبز گشته است و بآب زمزم و کوثر تربیت یافته لاجرم رشک هند و ولایت شده است و ثمرات و نتائج آن مماثل ثمرات و نتائج حرمین شریفین آمده و مجاورانِ و زائران او ازین برکات بهره مند اند و ازین ثمرات مستمند.

مصرع:

هَنِیئاً لارْبَابِ النَّعِیم نعیمها

فقیر مدّتی ست که بضعف بدنی گرفتارست و از کار اهم فرومانده مع ذلك اهل طلب از اطراف و اکناف در رنگ مور و ملخ میریزند بقدر طاقت باحوال آنها پرداخته میشود و آثار عظیم در مسترشدان پیدا میشود و شعلهٔ شوق و آتش شان می افزاید و سر بلند میشود و تخلص از علائق و آزادی از ماسوی در اول قدم حاصل مینمایند خنکی و گرفتاری نصیب این بیحاصل آمده است و قرعهٔ هجر و دوری بنام او بر آمده چه توان کرد.

بیت:

هجر یکه بود مرادِ محبوب ★ از وصل هزار بار خوشتر

این هجر سبب وصل جمعِ کثیرست و این دوری باعثِ قرب و حضوریِ دیگران و این خنکی و گرفتاری وسیلهٔ شوق و آزادیِ خلقِ بسیارست فهم من فهم و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و پنجاه ویکم (۲۵۱)

در بیان طریق توجّه و نصیحت به فقیر حقیر جامع این مکتوبات شریف حاجی محمد عاشور بخاری احمدی معصومی نقشبندی.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزّی محمد عاشور سلام عافیت انجام خوانند کتابتی که از راهِ محبّت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از اجتماع یاران نوشته بودند حق سبحانه دوستانرا بجمعیّت دارد و راهِ ترقّی بکشاید نوشته بودند که طریقهٔ توجّه بمن نگفتهٔ. مخدوما توجّه امریست ظاهر احتیاج به بیان ندارد هر روش که بدل خود متوجّه شوید بدل طالب نیز بهمان روش توجّه باید کرد و در حلقهٔ یاران بنشینند و خود را در میان نه بینند و به باطن بزرگان متوجّه باشند و در تعمیرِ اوقات و نفی وجود بشریت بجان کوشند و دوستانرا بدعا یاد آرند و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و پنجاه و دویم (۲۵۲)

ارسل الی الشیخ عمر الحَضْرَمِیّ فی النصح و الدُّعاء علی سبیل البشارة .

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی افناك الله عزّ و جلّ عنك وعمّا انتَسَبَ الیك و ابقاكَ به و بکمالاتِ اسمآئه و صفاته و هذه الدولة القصوی لا تتیسّر الا بمتابعة السّنة و الاجتناب عن البدعة و الرسوخ علی محبّة الشیخ و الفناء فیه رزقك الله سبحانه هذه المعانی ذوقاً و شوقاً و ایماناً و احتساباً بحرمة سیّد البشر المطهّرِ عن زیغ البصر.

مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم (۲۵۵)

الحمد لله ربّ العالمین و الصّلوة و السلام علی سیّد المرسلین محمدٍ و آله و اصحابه اجمعین ترقیات ظاهری و باطنی و عروجات صوری و معنوی ایشانرا از حضرت واهب العطیّات جل برهانه مسألت نموده می آید باجابت قرین باد بحرمة جدّكُم الامجد علیه و علی آله الصّلواتُ و التسلیمات و البرکات .

مصرع: از هر چه میرود سخنِ دوست خوشترست

آدمی تا زمانی که گرفتار مادون اوست تعالی و ساحت سینهٔ وی به نقوش ماسوی منتقش ست بمرض باطن گرفتارست و از قرب او تعالی دور و مهجور فکر ازالهٔ این مرض درین فرصت یسیر از اهمّ مهام ست و علاج دفع این علّت معنوی در مهلت قلیل از اعظم مقاصد ازالهٔ این مرض را مربوط بذکر کثیر داشته اند و طهارت باطن را از لوث ماسوی منوط بیاد او تعالی گردانیده اند (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصِيلاً* الاحزاب: ۴۱-۴۲**) ذکرِ کثیر وقتی متحقّق گردد که غفلت در قفای آن نبود که درین راه سمّ قاتل ست و ممد مرض باطن عزیزی فرماید که لَو اَقْبَلَ مقبلٌ علی الله مُدَّةَ عمرِهِ ثُمَّ اعرض عنه لحظةً فکانَ ما فاته اکثر مِمَّا ناله و کمالِ این ذکر آنست که ماسوای مذکور از ساحت سینه رخت بربندد وکوس رحلت زند و از جمیع بایستنیها پاك و مصفًّا شود نه از شادی دنیا شادان گردد نه از غم آن غمگین باشد بحدّیکه اگر بتکلّف اخطار ماسوٰی نماید میسّر نیاید بواسطهٔ نسیانی که باطن را از ماسوٰی حاصل گشته است و بدونِ این نسیانی ذکر او سبحانه با یاد ماسوا مختلط ست و هر چه دران شرکتِ غیرست شایان جناب قدس او تعالی نیست (**اَلاَ لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ *الزمر :۳**) قال الله تعالی (**...وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ...* الكهف: ۲۴**) ای ماسوا تعالی، اینحالت معبّر بفناست و قدمِ اوّل ست درین راه سیر الی الله اینجا بانجام میرسد بعد ازان شروعی در سیر فی الله و سیر در کمالات اسمائی و صفاتی اوست تعالی این سیر را سیر معشوق در عاشق نیز گویند چه عاشق درین موطن از سیر سیر گشته است.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
کان پذیرای صورت از نورست

و کمال این سیر مربوط بنشاۂ اخرویست معاملاتِ این نشاۂ فانیه،نسبت بمعاملات آن نشأ شَبْحی بیش نیست حُکم شبنمی دارد نسبت بدریای محیط پس نظر عالی همتان مقصور بر نشاۂِ اخروی ستِ و بکمالاتِ این نشاۂ مغتر و سیراب نمیگردند لهذا از حال آنسرورِ انس و جان خبر داده اند کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دائمَ الْحُزنِ و مُتَواصِل الْفِكْر باوجود این همه کمالات که اورا علیه و علی آله الصلوة و السلام حاصل

بود خورسند نبود و ازین نشأ اعراض نموده **(اللّهمَّ الرَّفیق الاعلی)** گو یان رخت بآخرت بُرد و در آخرت ظاهرست که این حزن مرتفع خواهد شد انشاء الله تعالی چه آن موطن موطنِ خزن نیست موطنِ حزن دنیاست کریمهٔ **(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى * الضحی :۵)** مؤیّد این معنی ست و شروع معامله که بآخرت موعود ست از موت ست **(الموتُ جسر یوصل الحبیب الی الحبیب)**. کریمه **(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ اللهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللهِ لَاٰتٍ... * العنکبوت :۵)** ایمائیست ازان و رمزی آن معامله اگر بعضی را در نماز که معراج مؤمن ست و از دنیا گسستن و بآخرت پیوستن ست رُو دهد گنجایش دارد و در حدیث شریف آمده است که در وقت نماز حجابیکه در میان بنده و خداست جلّ و علا مرتفع میگردد و**(اَرِحْنی یا بلال)** و**(قرّةُ عینی فی الصّلوة)** نیز اشاره است بآن بالجمله محلِّ رضا و شادی آخرت ست و محلّ درد و فقدان دنیا است بهترین امتعهٔ این موطن درد و اندوه ست و گوار انعُم این مائده سوز و گداز آرامِ اینجا در بی آرامی ست و ساز در سوز ست وصل اینجا طلبیدن دریارا در کوزه جُستن ست و آفتاب را در طشتِ آب دیدن این نشأ بیش از مزرعه نیست مر آن نشأ را هر قدر افزونی زراعت نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار دار عمل ست دارِ أجر در پیش ست در وقت عمل جزا طلبیدن بی ما حصل ست اِلاّ مَنْ اعطاه الله سبحانه لدنیاه حکم آخرته فیجوز ان یُرَشّحَ علیه من اجره الْمُعدِّ فی هذه النّشأة و لم ینقص من اجره فی الآخرة کما قال الله تعالی فی شأن خَلیله علی نبیّنا و علیه الصّلوة و السّلام **(...وَاٰتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِيْنَ * العنکبوت: ۲۷)** .

بیت:

اگر چه این لحظه ممکِن کارِشب نیست
زبختِ مقبِلان این هم عجب نیست

(...ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الحدید :۲۱) فقرا پناها اخوی اعزی معارِف آگاهی محمد هاشم که از جملهٔ مغتنَمانِ روزگارست و از خوردی در خدمت و تربیت اهل الله کلان شده همواره اوقاتِ او مصروفِ طاعات ست و بواسطهٔ قلّت اسباب معیشت و کثرتِ متعلّقان خیلگی مشوّش الاوقات میباشد چون اطلاع این احوالِ این قسم مردم بایشان که مربّی و مهر بانِ فقرا اند از جمله ضروریات بود بنابران جرأت

نموده کستاخی مینماید که اگر از سرکار امدادی بمتعلّقان او که قوتِ لایموتِ ایشان میشده باشد شود موجب ترقیّاتِ دنیا و آخرت ست چه نعمتی ست که درویشی نان از ایشان بخورد و قوّتِ آنرا صرفِ عبادات و طاعاتِ خداوندی جلّ سلطانه نماید و السلام اوّلاً و آخراً.

بقلم فقیر محمد عبد الله عفی عنه و والدیه ساکن قریه کوٹ وارث علاقه و زیر آباد

قد تمّ الجزء الثالث من المکاتیب المعصومیة بعون الله و فضله و منّه و کرمه والحمد لله علی ذلك و علی جمیع نعمائه کما ینبغی و یحری و یلیه الجزء الاوّل فالثانی انشاء الله تعالی و هذا من الترتیب المعکوس و الرجوع من الآخر الی الاوّل والاشتغال بالاهمّ فالاهم وقد افرغنا الوسع و الطاقة لتصحیحه وتنقیحه (...**وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا اللّٰهُ**...* **الاعراف*٤٣**) و صلی الله تعالی وسلّمَ و بارَكَ افضلَ الصّلوات و التسلیمات و البرکات علی خیر خلقه سیّدنا محمد و علی آله وصحبه اجمعین و علینا معهم برحمته و هو ارحم الراحمین (...**وَاٰخِرُ دَعْوٰىهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ* یونس: ١٠**) و انا العبد المصحح المدعو بنور احمد عفا الله عنه و عن اسلافه و عن المؤمنین و المؤمنات والمسلمین والمسلمات سنة ١٣٤٠ من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الف تحیّة

پیغمبر خدای صلّی الله علیه وسلّم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه**) ونیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدّد الف ثانی حنفی وسید عبد الحکیم آرواسی شافعی واحمد تیجانی مالکی بیاموزد ودر نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم وعمل واخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود واو ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست ومتعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند وأمّا علمای سوء جنود شیطان.(١)

---

(١) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ١ ص: ٣٦٦، ٣٦٧ ومکتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩ از جلد أول از مکتوبات إمام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

الحدائق الوردية في حقائق أجلاء النقشبندية

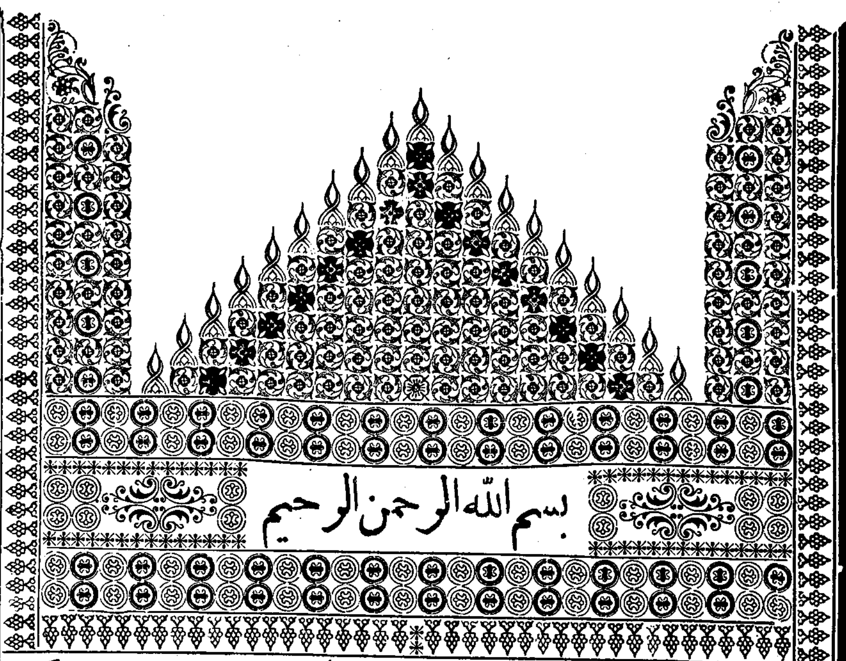
١٥٤ ٢٥٦ ٩٠ ٢١٩ ٣٥ ٥٥٢

للحقير الفاني عبد المجيد بن محمد الخاني
الخالدي النقشبندي
عفي عنه
آمين

قدم قسطنطنية وتوفي بها في سنة
١٣١٩

حدائق الورد في الاكمام دانية * قطوفها من جنان الشام الجاني
اكف أوراقها نحو السما بسطت * تدعو لاول ممدوح بلا ثاني
ذو الفضل أحمد باشا طلعت الوزرا * لازال مظهر معروف وعرفان
أهدى له دوحها المخضود منشئها * داعيه عبد المجيد الخالدي الخاني





الحمد لله الذى أظهر من بطون الشؤن الى أعيان الثبوت ما كان وما يكون من عالم الملك والملكوت ثم أنشأه خلقا آخر فى مراتب التكوين فتبارك الله أحسن الخالقين والصلاة والسلام على نبى الصلاة والسلام مرآة شمس الذات جامع الاسماء والصفات والدال العالم فى دولة الكيان والظهور وسيد ولد آدم يخرجهم من الظلمات الى النور

وما مصدر الاشياء الا محمد * وناهيك طول المدح فيه قصور

بدائرة التكوين قطب جماله * عليه جميع الكائنات تدور

وعلى أولى التمكين فى التلوين من آل عباءه وأحبائه المؤدين حق الدين قياما باعبائه ما سبح لله ملك أو سبح نجم فى فلك ﴿وبعـــد﴾ فيقول ذنوب الذنوب وعيبة العيوب الحقير الفانى عبد المجيد ابن محمد بن محمد بن عبد الله الخانى الخالدى النقشبندى انى منذ تشرفت قبل بلوغ السن بسنين بتلقى الطريقة العليـة الخالدية النقشبندية عن قبلة العلماء العاملين وقلب الاولياء الكاملين المتمكن فى مقام الفرق الثانى سيدى الجد الامجد الشيخ محمد الخانى قدس الله تعالى سره ورفعه عنده على أعلى الاسره وسمعت أسماء سادات سلسلة الطريقة الجليلة جعلت أتشوف للوقوف على تراجم أحوالهم المقدسـة مدة غير قليلة واذ لم أرها مجتمعة باللغة العربية فى كتاب واحد لان أكثرهم من بلاد الفرس والهنـد وتلك المعاهد عزمت وما أنا اللازم بالف سـنة ثلاث وثلثمائة وألف على ان أجمع أحوال من ترجموه وأخدم بالترجمة من لم يخدموه بادئا بالمبدا الفياض وخاتما بسيدى الوالد راجيا منه تعالى فى ذلك تقدير التيسير وهو على جمعهم اذا يشاء قدير فاستحضرت لتلك الخدمة كتبا مهمة جمة مثل طبقات الاولياء للعارفين الشيخ عبد الوهاب الشعراوى والشيخ عبد الرؤف المناوى ومجمع الاحباب مختصر الحليـة لشمس الدين الشيخ محمد بن الحسـن الحسينى الشافعى والنفحات للعارف الكبير ملا عبد الرحمن الجامى النقشبندى وهو فارسى ترجمه الشيخ محمود البروسوى الى التركية وعربه الشيخ تاج الدين زكريا العثمانى النقشبندى ورشحات عين الحياة للشيخ على بن حسين الواعظ المشهور بالصفى

وهو

وهو فارسي أيضا ترجمه للتركية المولى محمد المعروف الشريف العباسي وعربه الشيخ تاج الدين المشار اليه ومقامات سيدنا الشاه نقشبند التي جمعها أحد أجلاء أصحابه الشيخ صلاح بن المبارك بالفارسي وعربها الشيخ أحمد بن علان الصديقي المكي ومكتوبات الامام الرباني الفارسية ومعربات بعضها للشيخ يونس بن عبد الرحمن الايراني النقشبندي وترجمتها التركية بقلم المولى سعد الدين سليمان بن محمد القسطنطيني المشهور بمستقيم زاده ومكتوبات الامام محمد المعصوم شبل الامام الرباني الترجمة بالتركية بقلم مستقيم زاده وتعريب بعضها وبعض مكتوبات والده المسمى بكنز الهدايات للمولى محمد ابن ولي الدين الحفظي أحد أصحابه الكرام وتاريخ العلامتين ابن خلكان والمحبي وشرح مفتاح المعية للعارف الشيخ عبد الغني النابلسي ومقامات الشيخ حبيب الله جان جانان مظهر تأليف العارف العلوي الشيخ عبد الله الدهلوي وخلاصة الجواهر العلوية في ترجمة الشيخ عبد الله المومى اليه للشيخ عبد الغني المعصومي والبهجة السنية لسيدي الجد الامجد والحديقة الندية للشيخ محمد بن سليمان البغدادي أحد أجلاء أصحاب حضرة مولانا خالد والاساور العسجدية للشيخ حسين الدوسري أحد خلفائه وأصفى الموارد من سلسال أحوال حضرة مولانا خالد للشيخ عثمان بن سند النجدي البغدادي وسل الحسام الهندي للعلامة الشيخ السيد محمد بن عابدين والمجد التالد للشيخ ابراهيم فصيح البغدادي الحيدري والمقامات السعيدية للشيخ محمد مظهر المعصومي مستعينا في ترجمة الفارسي والتركي بمن له تمام الوقوف على اللغتين غير معول على الاقتداء بعبارة المترجمين لان أكثرهم من الفرس المتعربين والتزمت عند ذكر كل ذات منهم رضي الله عنهم سرد خلفائه بقدر الامكان ولم أترجم أحوالهم لعدم المواد الموصلة الى المراد ومع ذلك فقد شذ عني من رجال السلسلة اثنان وهما سيدنا الدرويش محمد ونجله الشيخ محمد الخواجكي الامكنكي فاني لم أقف لهما على ترجمة في مكان فارجو ممن ألم بترجمتهما ان يلحقها تحت اسميهما فجاء ولله الحمد كتابا موفيا بالمهد في عهد أمير المؤمنين وظل الله على العالمين فخر ملوك السرير العثماني ﴿السلطان الغازي عبد الحميد خان الثاني﴾ أنام الله الانام في ظل أمانه وسلم تعالى علم الاسلام بنفوذ شوكة سلطانه وأدام انبساط بساط عدالته على كافة رعية جلالته آمين

رب السموات العظيم الشان * بالمصطفى المبعوث بالقرآن
أيد بأيدي الاولياء المجتبي * سلطاننا عبد الحميد الثاني
واحفظ على عرش السعادة ذاته * ذات السعادة مظهر الرحمان
واجعل مواضيه على هام العدا * مشحوذة بالساعد العثماني
والحظ بأرواح الملائكة العلا * توفيقه في السر والاعلان
وأدم لواء الدين منشورا بما * يرضاه منصورا على الاقران
ترعى رعيته بظل أمانه * في روض صولة دولة الايمان
ما أشرقت شمس العدالة من حمى * أعتابه في كامل الاكوان

﴿وسميته الحدائق الوردية في حقائق أجلاء النقشبندية﴾ وهو بحساب الجمل تاريخ العام الذي به تكمل والله أسأل واليه أتوسل بالنبي وبنيه ان يدنيه من كل نيل نبيه ويبعد مافيه من شر كل سفيل سفيه انه ولي الهداية في البداية والنهاية

الشيخ أحمد الفاروقي السرهندي ابن الشيخ عبد الاحد بن زين العابدين بن عبد الحي بن محمد بن حبيب الله ابن الامام رفيع الدين بن نور بن نصير الدين بن سليمان بن يوسف بن عبد الله بن اسحق بن عبد الله بن شعيب ابن أحمد بن يوسف بن شهاب الدين المعروف بفرخ شاه الكابلي ابن نصير الدين بن محمود بن سليمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر ابن عبد الله الواعظ الاكبر ابن أبي الفتح بن اسحق بن ابراهيم بن ناصر بن سيدنا عبد الله ابن أمير المؤمنين خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم الثاني سيدنا عمر الفاروق رضي الله عنه وعنهم أجمعين (ولد قدس الله سره) يوم عاشوراء سنة احدى وسبعين وتسعمائة في بلدة سهرند بسين مهملة فهاء فراء مهملة ونون ودال مهملة كذا أوردها حفيده الشيخ محمد مظهر في ترجمته وفي بعض نسخ السلسلة الشريفة سرهند بتقديم الراء على الهاء ولعل الاولى هي الاولى لان صاحب الدرادري وهي مدينة عظيمة من أعمال اللاهور في الهند

﴿عنوان شانه وشأن عنوانه﴾

تلقى العلوم كلها معقولها ومنقولها عن والده المشار اليه وعن غيره من محققي زمانه واشتغل بالطرق الثلاث القادرية والسهروردية والجشتية على والده قدس الله سرهما حتى أذن له بالارشاد والاستخلاف في الطرق المنوه بها وهو ابن سبعة عشر سنة فما زال مشتغلا بنشر العلوم والمعارف وتربية السالكين وهداية المريدين وارشاد الطالبين وفي نفسه شغف عظيم وميل قوي لتحصيل نسبة الطريقة العلية النقشبندية لعلمه بفضلها على سائر الطرق وعلو نسبتها على كل النسب حتى اجتمع بغوث الزمان العارف بالله تعالى سيدنا الشيخ محمد الباقي قدس الله سره وقد كان أرسله شيخه القطب الكبير والامام الشهير سيدنا محمد الخواجكي الامكنكي قدس الله سره من بخارى الى الهند فاخذ عنه الطريقة النقشبندية ولازمه ففاز بأعلى المرام في مدة شهرين وبضعة أيام حتى شهد له شيخه قدس الله سره بالمرادية والمحبوبية والكمال والتكميل وفوض اليه تربية مريديه بل طلب منه الامداد لنفسه وقال في حقه انه القطب الاعظم فتصدر للارشاد وهداية العباد وعم نفعه كل حاضر وباد

أتته الخلافة منقادة * اليه تجرر أذيالها
فلم تك تصلح الا له * ولم يك يصلح الا لها
فلو رامها أحد غيره * لزلزلت الارض زلزالها

﴿سعود وجوده ووجود سعوده﴾

أخبر بوجوده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يكون في أمتي رجل يقال له صلة يدخل بشفاعته كذا وكذا أخرجه السيوطي في جمع الجوامع ويدل لذلك ما كتبه قدس الله سره في أحد مكاتيبه الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين ومقتبسا الانوار النيرين (وذكر) الشيخ المير حسام الدين أحد خلفاء امام العارفين شيخه الشيخ محمد الباقي قدس الله سره انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام على المنبر وهو يثني على الشيخ أحمد السهرندي ويقول اني أباهي وأفتخر بوجوده في أمتي وان الله تعالى جعله مجددا في أمتي (وقد بشر بظهوره) كبار الاولياء أيضا كما ذكر ذلك في المناقب (فمن ذلك) ما قاله مولانا الشيخ بدر الدين السهرندي عن قدوة العلماء العارفين بالله تعالى الشيخ أحمد الجامي قدس سره انه قال يجيء من بعدي سبعة عشر رجلا من أهل الله يسمون أحمد آخرهم يخرج على رأس الالف هو أعلاهم وأجمع الجماء الغفير من أهل الكشف على ان المراد به صاحب الترجمة قدس الله سره (ومنه) ما قاله مولانا الخواجكي الامكنكي لخليفته الشيخ محمد الباقي قدس الله سرهما انه يخرج رجل من الهند يكون امام عصره بصير فتوحه على يديك فاسرع اليه فان أهل الله منتظرون قدومه فلما توجه من بخارى الى الهند واجتمع به المجدد قدس الله سره وأخذ عنه قال له أنت ذلك الرجل المبشر به (وقال له أيضا) لما وصلت الى سهرند رأيت في الواقعة رجلا قيل لي انه قطب زمانه فلما رأيتك عرفتك بتلك الحلية والصورة (وقال له

أيضا) لما دخلت سهرند وجدت هنالك مشعلا يوقد في غاية العظم والعلو حتى كأنه بلغ عنان السماء وقد امتلأ العالم من نوره شرقا وغربا والناس يستوقدون منه سراجا سراجا سراجا قال وهذا هو شأنك (ومنه) ان صفوة الاولياء العارفين شيخ أبيه الشيخ عبد الاحد في الطريق القادري الشاه كمال الكتهلي قدس الله سره أودع عند حفيده العارف بالله تعالى شاه اسكندر جبة مباركة موروثة كما قيل عن الغوث الاعظم الشيخ عبد القادر الكيلاني رضي الله تعالى عنه وقال احفظها حتى يظهر صاحبها فلما ظهر المجدد أمره في الواقعة ان يوصلها اليه وأخبره انه أهلها فلم يوصلها ثم خاطبه في سره فلم يفعل فعاتبه في الثالثة فأتى بها اليه وألبسه اياها فنال بذلك من الاحوال العظيمة ما نال (ومنه) ان تاجرا جليلا معروفا بالصدق والامانة وعليه سيما الصلاح ذكر انه كان في بدايته عظيم الاعتقاد والمحبة للغوث الاكبر سيدنا الشيخ عبد القادر الكيلاني رضوان الله عليه قال وكان يظهر لي أحيانا ويبشرني بامور نفيسة ويغيثني في مهماتي فقال لي يوما في الواقعة انك وان نلت مني مددا عظيما لكن لابد لك من شيخ في الظاهر فقلت له الى من أرجع قال الى الشيخ أحمد السهرندي فانه اليوم هو الجامع بين الظاهر والباطن وهو قطب زمانه فلما اجتمعت به رأيت عجائب الكرامات وغرائب الكمالات (ودخل) رجل من أكابر أولياء بلخ الى سهرند فلما رأى الشيخ قدس الله سره قال اني كنت في بلخ فحضرت جنازة قد اجتمع لها كافة أولياء ماوراء النهر من السلف والخلف مثل العارف الكبير والقطب الشهير سيدنا الشيخ عبد الخالق الغجدواني والغوث الاعظم سيدنا الشيخ محمد بهاء الدين النقشبند رضي الله عنهما ووقفوا ينتظرون قدوم الاقطاب فبينما هم كذلك اذ جاء رجل جليل المقدار باهر الانوار فقدموه فأمهم فسألت عنه فقيل لي انه الشيخ أحمد السهرندي

﴿ سلوك الملوك وملوك السلوك ﴾

(قال قدس الله سره) اعلم ان العناية الالهية جذبتني جذب المرادين أولا ثم يسرت لي طي منازل السلوك ثانيا فوجدت الله سبحانه أولا عين الاشياء كما قاله أرباب التوحيد الوجودي من متأخري الصوفية ثم وجدت الله في الاشياء من غير حلول ولا سريان ثم وجدته سبحانه معها معية ذاتية ثم رأيته بعدها ثم قبلها ثم رأيته سبحانه وما رأيت شيأ وهو المعني بالتوحيد الشهودي المعبر عنه بالفناء وهو أول قدم توضع في الولاية وأسبق كمال في البداية وهذه الرؤية في أي مرتبة من المراتب المذكورة تحصل أولا في الآفاق ثم ثانيا في الانفس ثم ترقيت في البقاء وهو ثاني قدم في الولاية فرأيت الاشياء ثانيا فوجدت الله تعالى عينها بل عين نفسي ثم وجدته تعالى في الاشياء بل في نفسي ثم مع الاشياء بل مع نفسي ثم قبل الاشياء بل قبل نفسي ثم بعد الاشياء بل بعد نفسي ثم رأيت الاشياء وما رأيت الله تعالى أصلا وهي النهاية التي هي الرجوع الى البداية والعود الى مرتبة العوام وهذا المقام هو أتم مقامات دعوة الخلق الى الحق وأكمل منازل التكميل والارشاد لتمام المناسبة للخلق المقتضية لكمال الافادة والاستفادة (وقال قدس الله سره) لما صحبت القائم اليوم مقام المشايخ العليه والنائب مناب الاكابر النقشبنديه الواصل الى نهاية النهاية البالغ أقصى درجات الولاية قطب مدار الخلائق كاشف أسرار الحقائق الفرد الكامل في المحبة الذاتية المحقق الجامع لكمالات الولاية المحمدية مسند أهل الارشاد والهداية مرشد طريق درج النهاية في البداية زبدة العارفين قدوة المحققين شيخنا وملاذنا ومولانا الشيخ الاجل والعارف الاكمل محمد الباقي أبقاه الله تعالى حصل لي ببركة توجهه الجذبة التي تشعبت بعد الاستهلاك في صفة القيومية وتشرفت باندراج النهاية في البداية ثم حصلت لي مراتب السلوك ووصلت الى النهاية التي هي عبارة عن الوصول الى الاسم الرب بمدد أسد الله الغالب كرم الله تعالى وجهه ثم ترقيت الى القابلية التي هي عبارة عن الحقيقة المحمدية بمدد الشيخ بهاء الدين شاه نقشبند قدس الله سره العزيز ثم الى مقام اجمال تلك القابلية وهو مقام الاقطاب المحمدية بمدد الروح المقدسة النبوية وفي أثناء ذلك حصل لي مدد يسير من الشيخ علاء الدين العطار قدس الله سره ولما

وصلت

وصلت الى ذلك المقام أعطيته خلعة القطبية من الحضرة المحمدية ثم جذبتني العناية الالهية فعرجت الى مقام الاصل الممتزج بالظل الذى فوق مقام الاقطاب المختص بالافراد ثم أدركتني العناية الصمدانية فأوصلتني الى مقام الاصل الخاص وفى هذا العروج وصل الى من الغوث الاعظم الشيخ عبد القادر الكيلانى قدس الله سره العزيز مدد عظيم وتصرف قوى أوصلنى الى مقام أصل الاصل ثم نزلت الى العالم المعبر عنه بالسير عن الله بالله فررت اذ ذاك على مقامات مشايخ السلاسل سوى النقشبندية والقادرية فاستقبلونى بالتعظيم والاكرام وألقوا على من نفائس نسبهم وخصائص مواجيدهم وانكشفت لى حقائق كل منها وتفاوت درجاتها وكان حصول العلوم اللدنية لى من روحانية الخضر على نبينا وعليه السلام قبل وصولى الى مقام الاقطاب المذكور سابقا وبعد الوصول الى ذلك المقام يأخذ الواصل العلوم من حقيقة نفسه كل ذلك بوراثته صلى الله عليه وسلم

﴿بروج عروجه وعروج بروجه﴾

(قال قدس الله سره) كثيرا ما كان يعرج بى فوق العرش المجيد ولقد عرج بى مرة فلما ارتفعت فوقه بقدر ما بين مركز الارض وبينه رأيت مقام الامام شاه نقشبند رضى الله عنه ورأيت فوق ذلك قليلا مقامات بعض المشايخ منهم الشيخ معروف الكرخى والشيخ أبو سعيد الخراز رضى الله عنهما والبعض فى مقامه وتحته الشيخ نجم الدين الكبرى والشيخ علاء الدين العطار وسائر المشايخ دونه وفوق هذه الدرجات مقام أئمة أهل البيت والخلفاء الراشدين وكافة الانبياء فوقهم على طرف من مقام نبينا عليه وعليهم الصلاة والسلام ومقامات الملائكة على الطرف الآخر ومقامه صلى الله عليه وسلم أرفع وأعلى واعلم انى كلما أريد العروج يتيسر لى وربما يقع من غير ما قصد

﴿اكرامانه وكراماته﴾

ولقد خصه الله تعالى بفضيلة نشر العلوم الدينية والكشف عن أسرار العلوم اللدنية وبيان مراتب الولاية والنبوة والرسالة وكمالات أولى العزم ودرجات الخلة والمحبة واظهار أسرار الذات والشؤون الالهية بما لم يسبق اليه الى أذواق شريفة غالية ومذاهب لدنية عالية لولم يكن منها الا رتبة تجديد الالف الثانى لكفى (وقال قدس الله سره) روى أبو داود عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله يبعث على رأس كل مائة سنة من يجدد لهذه الامة أمر دينها لكن بين من يجدد المائة ومن يجدد الالف من الفرق كما بين المائة والالف بل أعظم من ذلك (وقال قدس الله سره) بشرنى رسول الله صلى الله عليه وسلم بانك من المجتهدين فى علم الكلام ويغفر الله بشفاعتك لالوف يوم القيامة وكتب لى خط الارشاد بيده الشريفة وقال لم أكتب لاحد قبلك مثله (وقال قدس الله سره) العلوم والمعارف الصادرة عنى هى خارجة عن طور الولاية وانما هى مقتبسة من مشكاة أنوار النبوة على مصدرها الصلاة والسلام جددت بتجديد الالف الثانى بطريق التبعية والوراثة تعجز أرباب الولاية كالعلماء عن ادراكها لانها وراء علوم العلماء ومعارف الاولياء بل علوم هؤلاء بالنسبة الى تلك العلوم قشر وتلك العلوم لبابها ولا تخالف الشريعة بل هى أساس الدين وخلاصة علم الذات والصفات تعالت وتقدست وما تكلم بها أحد من العظماء ولا الكبراء استأثر الله سبحانه بها هذا العبد فصاحب هذه العلوم والمعارف مجدد هذا الالف والمجدد هو الذى لا يفيض الحق على جميع العالم مدة تجديده شيأ الا بواسطته (وقال قدس الله سره) قد كشف لى التوحيد الوجودى وألقيت الى علوم كثيرة ومعارف جمة ورقائق وافية من هذا المقام ولاحت لى معارف مظهر الصفة العلمية الشيخ الاكبر رضى الله عنه وتشرفت بالتجلى الذاتى الذى بينه الشيخ وجعله نهاية العروج وخصه بخاتم الولاية مفصلا موضحا (وقال قدس الله سره) كشفت لى خفايا المتشابهات القرآنية وأسرار المقطعات الفرقانية فوجدت تحت كل حرف منها بحرا من العلوم الدالة على الذات العلية لو أظهرت شيأ منها القطع منى الحلقوم (وقال قدس الله سره) أطلعنى الله على أسماء

من يدخلون في سلسلتنا من الرجال والنساء الى يوم القيامة وان نسبتي هذه تبقى بواسطة أولادي الى يوم القيامة حتى ان الامام المهدي سيكون على هذه النسبة الشريفة (وقال قدس الله سره) كنت مرة في حلقة الذكر مع أصحابي نخطر لي اني في قصور ونقص وألقى الي في الحال اني قد غفرت لك ولمن توسل بك الي بواسطة أو بغير واسطة الى يوم القيامة (قال قدس الله سره) كان تكويني من بقية طينة حبيبه صلى الله عليه وسلم (وقال قدس الله سره) أريت الكعبة المطهرة تطوف بي تشريفا منه تعالى وتكريما لي (وقال) بشرني الحق تعالى بان من صليت على جنازته غفرله وانه من وضع في قبره تراب من قبري لا يعذب (وقال) أطلعني الله على قبور الانبياء المبعوثين الى أرض الهند بحيث أرى أنوارا ساطعة من قبورهم (وقال) ألقي الي ان هذه الخصائص والكمالات التي أوتيتها لا ينالها أحد غيرك الى زمن المهدي عليه السلام (وقال) ان الله تعالى أعطاني قوة عظيمة في أمر الهداية بحيث لو توجهت الى خشبة يابسة لاخضرت (وكتب اليه بعض المشايخ) ان المقامات التي تدعيها هل نالتها الصحابة أولا وعلى الاول هل نالوها دفعة واحدة أو تدريجا فارسل اليه ان الجواب موقوف على حضورك فحضر فتوجه اليه بجمعية المقامات فترامى في الحال على قدميه وقال آمنت ان جميع المقامات كانت تحصل للصحابة رضوان الله عليهم بمجرد نظره صلى الله عليه وسلم (ودعاه) للافطار في شهر رمضان عشرة من مريديه فاجابهم فلما كان وقت الغروب حضر عند كل واحد من العشرة في آن واحد وأفطر عندهم (ونظر) مرة الى السماء وهي تمطر فقال لها اقلعي الى وقت كذا فحبس المطر الى ذلك الوقت (وأمر السلطان) يوما بقتل رجل فالتجأ الى حضرته وطلب منه ان يكتب له براءة من القتل فكتب له ذلك فلما بلغ السلطان لم يقدر أن يتعرض له هيبة منه قدس الله سره (وقصد) زيارته رجل من بلاد شاسعة فأتى سهرند ليلا وبات عند أحد المنكرين على الشيخ قدس الله سره وهو لا يشعر فسأله عن سبب شخوصه الى سهرند فقال له جئت لزيارة الشيخ فجعل يطعن فيه فلما رأى الرجل ذلك خاف وصار يستغيث به قدس سره ويقول في سره ياسيدي اني جئت لطلب الحق وهذا يصدني عنه ثم نام فلما كان وقت الفجر اذا بصاحب البيت قد مات ليلا فأسرع الرجل الى الشيخ وأراد أن يعرض عليه الخبر فنظر اليه وتبسم وقال ما مضى في الليل لا يذكر في النهار (وأتاه) مجذوم يطلب منه الدعاء فدعا له فشفي في الحال (وقال نجله الاكبر) خازن الرحمة سيدنا الشيخ محمد سعيد قدس سره كثيرا ما كان يخبرني الشيخ نفعنا الله به بالامر خيرا كان أو شرا قبل وقوعه فيقع كما يقول بلا تفاوت أصلا (وقال الشيخ رضي الله عنه) جاءتني روحانية أمير المؤمنين علي كرم الله وجهه فقالت اني بعثت اليك لاعلمك علم السموات (واجتمعت) بروحانيات الامام الاعظم أبي حنيفة وأساتذته وتلامذته والامام الشافعي وأساتذته فأمدوني بامدادهم وأفاضوا علي من بركاتهم حتى استغرقت في أنوارهم (وربتني) روحانية حضرات السادات النقشبندية والقادرية والجشتية والسهروردية فتحليت بنسبتهم الخاصة حتى صرت لو أردت ان أربي السالكين بنسبة كل واحد منهم لفعلت

﴿محنة المنحة ومنحة المحنة﴾

لقد جرت عليه قدس الله سره سنة الله في عباده المخلصين من ابتلائهم بايذاء الظلمة وانكار أهل الظاهر عليهم ليرفع عنده من جليل شأنهم ويعظم لهم أجرا وذلك لما رأوا من عظمة ظهوره واشتهار فضله في الدنيا وعموم نفعه وامتداد سلسلته المطهرة من الهند الى ماوراء النهر والروم والشام والمغرب ثم انه قدس الله سره كانت ترد له الكتب من أتباعه في كل جانب مشحونة بالمسائل العلمية المتعلقة بالطريق العلية وحقائق الصوفية فيجيب قدس الله سره عنها بما أفاض الحق تعالى عليه من توضيح لما قاله أهل الله عز وجل تارة ومناقشة تارة أخرى وتسليم له لموافقته لكشفه واظهار اختيار مرة أخرى حتى انه خالف الشيخ الاكبر رضي الله عنه في وحدة الوجود وأبا يزيد رضي الله عنه في قوله لو ان العرش وما حواه مائة

الف

ألف ألف مرة في زاوية من زواياقلب العارف ما أحسن به وأظهر حقيقة الكعبة والقرآن والصلاة وفصل مقامات العارفين وأذواقهم وذكر ان الحق تعالى جمع له بين القطبية والفردية والمحدثية والولاية الخاصة الناشئة من المحبة والمحبوبية وخصه بدوام التجلي الذاتي وأشبع الكلام على كل مسئلة بما لا يسع الموفق الا الوقوف عليه والتسليم له بما لم يسبق اليه وربما تكلم على آية كريمة أوحديث شريف من طريق الارشاد فاجتمع من ذلك ثلاثة مجلدات ضخمة تكتب بماء العيون فانتقد بعض علماء عصره على كلام وقع منه فيها يشعر بان مقامه أعلى من مقام الصديق الاكبر رضوان الله عليه ورفعوا الامر الى السلطان نور الدين جهانكير فلما حضر عنده قال له أحق ما بلغني قال نعم الا ان ذلك بطريق التبعية لا الاصالة فهو من قبيل ما اذا طلبتم أدنى الخدم التمسرون اليه حديثا فلا يصل هذا الخادم الى مقامكم الا بعد طي منازل الامراء ثم يعود الى محله الاول فلا يلزم أن يكون مقامه فوق مقام الامراء فارتضى السلطان منه بذلك الجواب فلما أبصر المنكرون انه قد أخفق سعيهم فيه قال بعضهم للسلطان ألم تر تكبر هذا الشيخ فانه ما سجد لكم وقت دخوله بل ولا تواضع التواضع المتعارف مع انكم ظل الله في أرضه وخليفته في خليقته فاستفزه الغضب وأمر بسجنه في حصن كواليار بكاف مضمومة فواو فألف فلام ساكنة فتحتية فألف فراء مهملة من أمنع حصون الهند وأشهرها وكان السلطان شاه جهان ابن السلطان جهانكير مخلصا للشيخ قدس الله سره جدا فقبيل أن يحضر عند والده أرسل اليه أفضل خان والشيخ عبد الرحمن المفتي مع كتب من الفقه يقول له جوز العلماء سجدة التحية عند السلطان فانتم ان سجدتم له عند لقائه فانا أضمن انه لا يصل اليكم منه ضرر فلم يقبل منه بل قال هذه رخصة والعزيمة أن لا يسجد لغير الله تعالى ولبث في السجن ثلاث سنين ثم أخرجه بشرط أن يقيم في معسكره ويدور معه فاقام كذلك ثلاث سنين أيضا ثم أطلقه فعاد الى سهرند والعود أحمد (وذكر نجله الاكبر قدس سره) ان سبب الاطلاق انه كان مع ما عليه الحصن من الحصانة والحرس الشديد المحدق به من كل الجوانب يخرج رضي الله عنه لصلاة الجمعة فيصلي ثم يرجع ولا يعلمون من أين يخرج فلما رأوا منه ذلك أخرجوه من السجن ثم أطلقوه مطلقا واذلم يمكن مدة حبسه ان يرشد الناس بنفسه جعل يرشدهم بكتبه نفعنا الله تعالى به

﴿نفحة من طيب عطره ورشحة من صيب قطره﴾

(قال قدس الله سره) اعلم يا أخي ان الذي لابد منه وكلفنا الله به امتثال الاوامر واجتناب النواهي لقوله تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واذ كنا مأمورين بالاخلاص في ذلك وهو لا يتصور بدون الفناء وبغير المحبة الذاتية وجب علينا أيضا سلوك طريق الصوفية الموصلة للفناء والمحبة الذاتية حتى نتحقق حقيقة الاخلاص ولما كانت طرق الصوفية متفاوتة بالكمال والتكميل كان كل طريق تلتزم فيه متابعة السنة السنية وأداء الاحكام أولى وأنسب بالاختيار وذلك الطريق هو طريق السادة النقشبندية قدس الله أسرارهم العلية فان هؤلاء الاكابر التزموا في هذه الطريقة متابعة السنة واجتناب البدعة لا يجوزون العمل بالرخصة ولو وجدوا ظاهرا ان له نفعا في الباطن ولا يتركون الاخذ بالعزيمة ولو علموا صورة انه مضر بالسيرة ويجعلون الاحوال والمواجيد تابعة للاحكام الشرعية والاذواق والمعارف خادمة للعلوم الدينية ولا يستبدلون الجواهر النفيسة الشرعية مثل الاطفال بجوز الوجد وزبيب الحال هذا حالهم على الدوام ووقتهم محيت نقوش السوى من بواطنهم بحيث لو تكلفوا ألف سنة ان يتذكروها لا يتيسر لهم ذلك التجلي الذاتي الذي هو لغيرهم كالبرق دائم لهم والحضور الذي يعقبه غيبة لا اعتبار له عند هؤلاء الاعزة رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله حالهم ومع ذلك فطريقهم أقرب الطرق قطعا وموصلة البتة نهاية غيرهم مندرجة في بداية هؤلاء الاكابر ونسبتهم المنسوبة الى الصديق الاكبر رضي الله عنه فوق نسب جميع المشايخ لا يصل الذوق هذه السادة فهم كل أحد أولئك آبائي فجئني بمثلهم * اذا جمعتنا يا جرير المجامع

وأى مناسبة بين أخص الخواص وبين كل زراق ورقاص ولو ملئت الدفاتر فى بيان خصائص أولئك الصفوة وكمالاتهم لكان كقطرة من بحر لانهاية له (وقال قدس الله سره) السير والسلوك عبارة عن الحركة فى العلم وهو من مقولة الكيف فلا مجال للحركة فى الجسم هنا (فالسير الى الله تعالى وهو السير الاول) عبارة عن الحركة العلمية التى هى السير من علم الاسفل الى علم الاعلى ومن ذلك الاعلى الى أن ينتهى بعد طى علوم الممكنات كلها وزوالها باسرها الى علم الواجب تعالى وهذا هو المعبر عنه بالفناء (والسير فى الله تعالى وهو السير الثانى) عبارة عن الحركة العلمية فى مراتب الوجوب من الاسماء والصفات والشؤون والاعتبارات والتقديسات والتنزيهات الى ان ينتهى الى المرتبة التى لا يمكن التعبير عنها بعبارة ولا يشار اليها باشارة ولا تكنى بكناية ولا يعلمها عالم ولا يدركها مدرك وهذا السير يسمى بالبقاء (والسير عن الله تعالى وهو السير الثالث) عبارة عن الحركة العلمية التى هى التنزل من علم الاعلى الى علم الاسفل وهكذا الى ان يرجع الى الممكنات ويتنزل عن علوم المراتب الوجوبية كلها وهو العارف الذى نسى الله بالله ورجع عن الله مع الله وهو الواجد الفاقد الواصل المهجور القريب البعيد (والسير فى الاشياء وهو السير الرابع) عبارة عن حصول علوم الاشياء تدريجيا بعد زوالها فى السير الاول فالسير الرابع مقابل للاول والثالث للثانى كما رأيت فالسير الى الله والسير فى الله لتحصيل الولاية التى هى عبارة عن الفناء والبقاء والثالث والرابع لتحصيل مقام الدعوة المختصة بالرسل عليهم الصلاة والسلام ولكل التابعين نصيب منه أيضا كما قال تعالى قل هذه سبيلى أدعو الى الله على بصيرة أنا ومن اتبعنى (وقال قدس الله سره) اعلم ان مشايخ الطريقة النقشبندية قدس الله أسرارهم اختاروا السير فى الابتداء من عالم الامر ويقطعون فى ضمنه عالم الخلق بخلاف مشايخ سائر الطرق فان ابتداء سيرهم من عالم الخلق ثم بعد طى عالم الخلق يضعون القدم فى عالم الامر ويصلون الى الجذبة فلهذا صارت الطريقة النقشبندية أقرب الطرق فلا جرم نهاية الغير مندرجة فى بدايتهم (وقال قدس الله سره) انما اختار أكابر هذه الطريقة السير من عالم الامر ابتداء ورأوا ان ذلك أنسب وأولى لان الترقى انما يكون من الادنى الى الاعلى لا العكس وعالم الامر أدنى وعالم الخلق أعلى ماذا أفعل هكذا مراد الواحد الصمد ما كشفوا سر هذا المعمى لاحد نظروا فى سائر الطرق الى الصورة فرأوا عالم الخلق أدنى فشرعوا فى الارتقاء من الادنى الصورى الى الاعلى الصورى وما عرفوا ان حقيقة الامر بخلاف ذلك فان الادنى فى الحقيقة أعلى والاعلى أدنى فان النقطة الاخيرة التى هى عالم الخلق أقرب الى النقطة الاولى التى هى أصل الاصول وما تيسر هذا القرب لنقطة أخرى غيرها (وقال قدس الله سره) الولاية عبارة عن الفناء والبقاء وهى اما عامة واما خاصة ونعنى بالعامة مطلق الولاية وبالخاصة الولاية المحمدية على صاحبها أفضل الصلاة والتحية والفناء فيها أتم والبقاء بها أكمل ومن شرف بهذه النعمة العظمى فقد لان جلده للطاعة وانشرح صدره للاسلام واطمأنت نفسه عن مولاها ورضى مولاها عنها وسلم قلبه لمقلبه وتخلصت الى مكاشفة حضرة صفة اللاهوت وشاهد هاسره مع ملاحظة الشؤون والاعتبارات وفى هذا المقام يتشرف بالتجليات الذاتية البرقية ويحير خفيه بكمال التنزه والتقدس والكبرياء ويتصل اخفاه اتصالا بلا كيف ولا ضرب من المثال (وقال قدس الله سره) المانع من سرعة تأثر بعض سالكى هذه الطريقة العلية ووجدانهم اللذة والحلاوة التى هى مقدمة الجذبة مع ان ابتداء سيرهم من عالم الامر هو ان عالم الامر فيهم ضعيف بالنسبة الى عالم الخلق الذى فيهم ولا يزال هذا الضعف فيهم حتى يقوى عالم الامر فيهم على عالم الخلق والذى يناسب لعلاج هذا الضعف فى هذه الطريقة العلية التصرف التام من المرشد الكامل وفى سائر الطرق تقديم تزكية النفس والمجاهدات والرياضات الشاقة الموافقة للشريعة المحمدية على صاحبها الصلاة والتحية (وقال قدس الله سره) اعلم ان أصل كل بلاء انما يكون من الابتلاء بالنفس ومتى تخلص الانسان منها تخلص من الابتلاء بما سواه تعالى فان كان يعبد الاصنام فانما يعبد نفسه فى الحقيقة أفرأيت من اتخذ الهه هواه خل نفسك وتعال وكان الخروج عن

النفس والمرور عنها فرض كذلك الدخول الى هاو الغوص فيها لازم فان الوجدان انما يكون فيها ولا يكون في الخارج عنها السير الافاقي بعد في بعد والسير الانفسي قرب في قرب فان كان هناك شهود ففي النفس أو معرفة فكذلك أو حيرة فكذلك وليس في خارج النفس موضع قدم نخال الذهن بفهم الحلول والاتحاد من هنا ويقع في ورطة الضلال اذ الحلول والاتحاد كفر والخوض في هذا المقام بالفكر قبل التحقق ذوقا حرام (وقال قدس الله سره) اعلم ان مراتب الكمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت في الكمال قد يكون بحسب الكمية وقد يكون بحسب الكيفية وقد يكون بهما معا فكمال البعض مثلا بالتجلي الذاتي وكمال الآخر بالتجلي الصفاتي مع تفاوت بين جدا بين هذين التجليين وبين أربابهما وكمال البعض بسلامة القلب وخلاص الروح وكمال الآخر بهما وبالشهود السري أيضا وكمال الثالث بهذه الثلاثة وبالحيرة المنسوبة الى الخفي وكمال الرابع بهذه الاربعة وبالاتصال المنسوب الى الاخفي ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء وبعد حصول الكمال في أي مرتبة كانت من المراتب المذكورة فاما رجوع قهقري أو ثبات واستقرار في ذلك الموطن فالاول هو مقام التكميل والارشاد ورجوع من الحق الى الخلق للدعوة والثاني هو موطن الاستهلاك والعزلة عن الخلق (وقال قدس الله سره) اعلم ان فيض الحق تعالى على الدوام للخواص والعوام سواء كان من قسم الاموال والاولاد أو من جنس الهداية والارشاد من غير تفاوت وانما نشأ التفاوت من القبول وعدمه وما ظلمهم الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون فالشمس تشرق على الثوب وعلى القصار اشراقا واحدا فيسود وجه القصار ويبيض الثوب وعدم القبول لهذا بسبب الاعراض عن جناب الحق تعالى فان المقبل يقبل عليه كما قال صلى الله عليه وسلم في الحديث القدسي من تقرب الى شبرا تقربت منه ذراعا والمعرض يعرض عنه كما قال صلى الله عليه وسلم فاعرض فأعرض الله عنه جزاء وفاقا قال تعالى فاذكروني أذكركم نسوا الله فنسيهم وفي الحديث انما هي أعمالكم أحصيها لكم من غير زيادة ولا نقصان كما تدين تدان فمن وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه (وقال قدس الله سره) ان ازالة المرض القلبي في هذه الفرصة اليسيرة بالذكر الكثير من أهم المهمات وعلاج العلة المعنوية في هذه المهلة القليلة من أعظم المقاصد والقلب المبتلى بالغير لا يرجى منه خير لا يقبلون هنالك الا سلامة القلب وخلاص الروح ونحن هنا دائما في تحصيل أسباب ابتلائهما هيهات هيهات وما ظلمهم الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون (وقال قدس الله سره) في مبحث النفي والاثبات الكمال هو ان يكون شهود مرتبة الوجوب أيضا مثل شهود مراتب الامكان داخلا تحت لا فلا يلاحظ في جانب الاثبات الا التفوه بكلمة المستثنى والحق ان الفطرة العليا والهمة القصوى طالبة لمطلب عظيم لا تتطاول اليه الايدي بل لا يصل غبار الادراك الى ذيله الرؤية الاخروية حق ولكن تصورها يفنيني الناس مسرورون بالرؤية الاخروية الموعودة وليس ابتلائي بسوى غيب الغيب حتى بكليتها ان لا يخرج المطلوب من الغيب الى الشهادة أصلا ولا من السماع الى الشهود ولا من العلم الى العين ماذا أفعل هكذا خلقوني (وقال قدس الله سره) قال عليه الصلاة والسلام ما أحدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة وعن حسان رضي الله عنه قال ما ابتدع قوم بدعة في دينهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها الى يوم القيامة بناء عليه فبعض البدع التي قال العلماء انها حسنة اذا تأملتها تجدها رافعة لسنة مثلا قالوا في تكفين الميت العمامة بدعة حسنة مع ان هذه البدعة رافعة لسنة فان الزيادة على العدد المسنون الذي هو ثلاثة أثواب نسخ والنسخ عين الرفع وهكذا ارسال المشايخ العذبة من الجانب الايسر استحسنوها والسنة في العذبة ان تكون بين الكتفين فظاهر غاية الظهور ان هذه البدعة رافعة لسنة وكذلك ما استحسنه العلماء في نية الصلاة من التلفظ بها باللسان مع وجود ارادة القلب والحال انه ما ثبت عنه عليه الصلاة والسلام لا برواية صحيحة ولا ضعيفة ولا عن الصحابة الكرام ولا التابعين العظام انهم أتوا بالنية باللسان بل كانوا يكبرون تكبيرة التحرم حين تقام الصلاة

فالنية باللسان بدعة ويسمونها حسنة والفقير يعلم ان هذه البدعة رافعة للفرض فضلا عن السنة فان أكثر الناس يكتفون في جواز ذلك باللسان ولا يبالون بغفلة القلب فيكون قد ترك في ضمن ذلك فرضا من فرائض الصلاة الذي هو النية بالقلب فيؤدي ذلك الى فساد الصلاة وعلى هذا القياس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زيادات على السنة ولو بوجه من الوجوه والزيادة نسخ والنسخ دفع (وقال قدس الله سره) اعلم ان الولاية عبارة عن الفناء والبقاء والخوارق من لوازمها ولكن ما كل من كانت خوارقه أكثر تكون ولايته أتم وأكمل بل تكون خوارقه أقل وولايته أتم وأكمل ومدار كثرة الخوارق على شيئين وهما ان يكون الصعود في وقت العروج أكثر والهبوط في وقت النزول أقل بل الاصل العظيم في كثرة ظهور الخوارق هو قلة النزول كيف ما كان العروج لان صاحب النزول ينزل الى عالم الاسباب فيجد الاشياء مربوطة بها ويرى فعل المسبب من ورائها والذي لم ينزل أو نزل ولكنه لم يصل الى الاسباب فنظره مقصور على مسبب الاسباب والاسباب قد ارتفعت عن نظره والحق سبحانه يعامل كل أحد على حسب ظنه فيقضي أمر من يرى الاسباب بها ويقضي أمر من لا يرى الاسباب بدونها قال تعالى في الحديث القدسي أنا عند ظن عبدي بي ولما كان يخطر ببالي انه ما السبب في كون الخوارق التي ظهرت على يد الشيخ عبد القادر رضي الله عنه لم تظهر على يد كثير من كمل الاولياء السابقين حتى أطلعني الله تعالى على سر ذلك وهو انه كان عروجه أعلى من أكثر الاولياء وفي جانب النزول كان نزوله الى مقام الروح الذي هو فوق عالم الاسباب ومما يناسب هذا المقام ما حكي ان الحسن البصري رضي الله عنه كان واقفا على شاطئ النهر ينتظر السفينة فجاء حبيب العجمي رضي الله عنه فوجده واقفا فقال له ماذا تنتظر قال السفينة فقال له وأي حاجة الى السفينة أ ما لك يقين فقال الحسن أ ما لك علم ثم مشى حبيب على الماء وبقي الحسن حتى ركب في السفينة فلما كان الحسن نازلا الى عالم الاسباب عاملوه بها وحبيب لم ينزل فعاملوه بدونها والفضل للحسن فانه صاحب علم جمع بين علم اليقين وعين اليقين وعرف الاشياء كما هي وفي نفس الامر جعلت القدرة مستورة خلف الحكمة وحبيب العجمي صاحب سكر وله يقين بالفاعل الحقيقي من غير ان يرى للاسباب مدخلا وهذه الرؤية غير مطابقة لما في الواقع فان توسط الاسباب كائن وحاصل وأما شأن التكميل والارشاد فهو بعكس طريق ظهور الخوارق فان في مقام الارشاد كلما كان نزوله أكثر كان في الارشاد أكمل لانه لا بد من حصول المناسبة بين المرشد والمسترشد وذلك منوط بالنزول واعلم انه كلما كان الصعود أعلى يكون الهبوط أنزل فلهذا لما كان ترقي نبينا عليه الصلاة والسلام أعلى وأرقى من ترقي جميع الانبياء عليهم الصلاة والسلام كان نزوله أقوى من الجميع فكانت دعوته أتم ولذلك أرسل الى كافة الانام فانه بسبب نهاية النزول حصل المناسبة بالجميع فصار طريق الافادة فيه أتم وربما تحصل الافادة من المتوسطين في هذا الطريق أكثر من المنتهين الذين ما رجعوا لان مناسبة المتوسط للمبتدي أكثر من ذلك فمدار كثرة الافادة وقلتها على الهبوط والرجوع لا على الانتهاء وعدمه وههنا دقيقة وهي كما انه ليس من شرط الولاية علم الولي بنفس ولايته كما هو المشهور كذلك ليس من شرطها علمه بخوارقه فربما ينقل الناس عنه خوارق شتى وهو لا علم له بها وكان شيخنا قدس سره يقول والعجب ان الناس يأتون الي من الاكناف والاطراف فبعضهم يقول رأيناك في مكة وبعضهم يقول رأيناك في بغداد فيظهرون الصحبة والمعرفة والحال اني ما خرجت من بيتي فما هذا الافتراء (وقال قدس الله سره) ما يفهم من عبارات بعض الصوفية من انه تعالى محتاج الينا في ظهور كمالات الاسماء والصفات هو كلام ثقيل على الفقير جدا فان المقصود من خلقهم حصول الكمالات لهم لا كمال عائد الى جناب قدسه تعالى ويؤيد هذا المعنى آية وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون أي ليعرفون أي لحصول المعرفة لهم التي هي كمالهم لا كمال عائد الى جناب الحق سبحانه وتعالى وما ورد في الحديث من قوله تعالى فخلقت الخلق لاعرف فالمراد منه أيضا معرفتهم لا اني أصير معروفا وبواسطة معرفتهم أحصل كمالا تعالى

الله عن ذلك علوا كبيرا (وقال قدس الله سره) في تحقيق احاطة الحق وسريانه اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشياء أو سريانه فيها كاحاطة المجمل بالمفصل وسريانه فيه كالكلمة مثلا فانها سارية في جميع أقسامها من الاسم والفعل والحرف وكذا في أقسام الاقسام من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع والحال والتميز والثلاثي والرباعي والخماسي والحروف الجارة والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف الداخلة عليهما الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التقسيمات الغير المتناهية فهذه الاقسام كلها غير الكلمة بل كلها اعتبارات مندرجة تحت الكلمة مازادت في نفسها او تميزها عن الكلمة وفي غير بعضها عن بعض غير اعتبار العقل في الذهن وأما في الخارج فليست الا الكلمة فلهذا صح الحمل ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم يختص بها وأحكام لا توجد في غيرها مثلا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى بالاستقلال حرف وكذا المقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال والاستقبال فعل مضارع وما وجد فيه علتان من العلل التسعة المشهورة فغير منصرف والا فنصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة على مرتبة أخرى واجراء أحكام احداهما على الاخرى كاطلاق الفعل الماضي على المضارع والمصرف على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا الكلمة ضلالة محضة وخروج عن الصراط السوى اذا تقرر هذا فنقول والله سبحانه أعلم ان لكل مرتبة من مراتب تنزل الوجود سبحانه اسما مختصا بها وأحكاما لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والاستغناء الذاتي مختص بمرتبة الجمع والالوهية والامكان الذاتي والافتقار الذاتي مختص بمرتبة الكون والفرق والمرتبة الاولى مرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية مرتبة العبودية والمخلوقية فلو أطلق اسم مرتبة على أخرى وأجريت أحكام مختصة بمرتبة على مرتبة أخرى لكان زندقة صرفا وكفرا محضا والعجب من بعض الملاحدة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب بعضها ببعض ويجرون أحكام بعضها على بعض فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب بصفات الممكن مع علمهم بتميز صفات الممكن الذي هو مرتبة واحدة بعضها عن بعض واختلاف حكم كل واحد منه وعلمهم بعدم زوال ذلك التميز وذلك الاختلاف وكل ذلك في مرتبة واحدة فانهم يعلمون بالبداهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفة النار المختصان بها ولا توجد واحدة منهما في الماء ولا يوصف بهما الماء وكذا البرودة والرطوبة المختصتان بالماء ولا توجدان في النار وكذا يميزون بالضرورة بين أزواجهم وأمهاتهم ويحكمون بتفرقة أحكامهما والله الهادي الى سبيل الرشاد (وقال قدس الله سره) ورد في الحديث الشريف العلماء ورثة الانبياء فالعلم الذي بقي عن الانبياء نوعان علم الاحكام وعلم الاسرار والوارث هو الذي يكون له من كلا النوعين نصيب والذي يكون له نصيب من نوع واحد فليس بوارث اذ الوارث له نصيب من جميع أنواع تركة المورث لا من بعض دون بعض والذي له نصيب من نوع واحد داخل في الغرماء الذين تعلق نصيبهم بجنس حقهم وكذلك ورد في الحديث علماء أمتي كانبياء بني اسرائيل فالمراد من العلماء العلماء الوارثون لا الغرماء الذين أخذوا نصيبا من بعض التركة فان الوارث بواسطة القرب والجنسية يقال انه مثل المورث بخلاف الغريم فانه خال عن هذه العلاقة فالذي لا يكون وارثا لا يكون عالما الا ان نخص علمه بنوع واحد فنقول عالم بعلم الاحكام والعالم المطلق هو الذي يكون وارثا ويكون له من كلا نوعي العلم نصيب وافر وأكثر الناس يظنون ان علم الاسرار عبارة عن علم توحيد الوجود وشهود الوحدة في الكثرة ومشاهدة الكثرة في الوحدة وكناية عن معارف الاحاطة وسريان الوجود والقرب ومعيته تعالى على النهج المكشوف والمشهود لارباب الاحوال حاشا وكلا أن تكون هذه العلوم والمعارف من علم الاسرار وتليق بمرتبة النبوة فان مبنى هذه المعارف سكر الوقت وغلبة الحال المنافي للحضور علم الانبياء عليهم الصلاة والسلام

سواء كان علم الاحكام أم علم الاسرار كله صحو في صحو ما مازجه شمة من السكر بل انما هذه المعارف من أسرار الولاية للذين لهم قدم راسخ في السكر لا من أسرار النبوة والانبياء عليهم الصلاة والسلام وان كان لهم أيضا ولاية ولكن أحكامها مغلوبة ومضمحلة في جنب أحكام النبوة (وقال قدس الله سره) اعلم ان كل مسألة يكون فيها خلاف بين العلماء والصوفية اذا تأملت ودققت النظر تجد الحق مع العلماء وسر ذلك ان نظر العلماء بواسطة متابعة الانبياء عليهم الصلاة والسلام نافذ الى كمالات النبوة وعلومها ونظر الصوفية مقصور على كمالات الولاية ومعارفها فتكون العلوم المأخوذة عن مشكاة النبوة أصوب قطعا من العلوم المأخوذة عن رتبة الولاية (وقال قدس الله سره) اعلم ان السماع والوجد ينفع جماعة متصفين بتقلب الاحوال ومتسمين بتبدل الاوقات فوقتا حاضرون ووقتا غائبون ووقتا فاقدون ووقتا واجدون وهم أرباب القلوب في مقام التجليات الصفاتية ينتقلون من صفة الى صفة ويتحولون من اسم الى اسم وتلون الاحوال نقد وقتهم وتشتت الآمال حاصل مقامهم يستحيل في حقهم دوام الحال ويمتنع استمرار الوقت فزمانا في قبض وحينا في بسط فهم أبناء الوقت والمغلوبون وأرباب الاحوال والمقهورون فتارة يعرجون وأخرى يهبطون وأما أرباب التجليات الذاتية الذين خلصوا من مقام القلب بالكلية ووصلوا الى مقلبه وحرروا عن رق الحال الى محوله فلا يحتاجون الى السماع والوجد فان وقتهم دائمي وحالهم سرمدي بل لا وقت لهم ولا حال فهم آباء الاوقات وأرباب التمكين وهم الواصلون الذين لا رجوع لهم أصلا ولا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له (وقال قدس الله سره) أيها الاخ رأس هذه الطريقة العلية ورئيس هذه السلسلة السنية الصديق الاكبر الذي هو بعد النبيين أفضل البشر رضي الله عنه وبهذا الاعتبار قال أكابر هذه الطريق ان نسبتنا فوق جميع النسب اذ نسبتهم عبارة عن الحضور الخاص ونسبتهم وحضورهم نسبة الصديق وحضوره الذي هو فوق جميع النسب والحضورات ومن خصائص هذه الطريقة العلية اندراج نهايتها في بدايتها قال الشيخ النقشبند قدس الله سره العزيز نحن أدرجنا النهاية في البداية فان قيل اذا كانت نهاية غيرهم مندرجة في بدايتهم فماذا تكون نهايتهم وأيضا اذا كانت نهاية غيرهم الوصول الى الحق فالى أين يكون سيرهم عن الحق ليس وراء عبادان قرية فالجواب ان نهاية هذه الطائفة العلية ان تيسر هي الوصل العريان الذي علامة حصوله اليأس عن حصول المطلوب فافهم فان كلامنا اشارة لا يدركها الا الاقل من الخواص بل أخص الخواص وانما ذكرت علامة هذه السعادة العظمى لان جماعة من هذه الطائفة تكلموا في نهاية هذا الطريق وتخيلوا انها هي الوصل العريان وجماعة أخرى ظنوا انها هي اليأس من حصول المطلوب واذا عرض عليهما جمعهما كادوا يعدون ذلك من جمع الضدين وانه محال فالذين يدعون الوصل يقولون اليأس حرمان والذين يدعون اليأس يقولون الوصل عين الفصل وكل ذلك من علامة عدم الوصول الى تلك المنزلة العليا غاية ما في الباب ان بارقة من ذلك المقام العالي برقت على بواطنهم فجماعة تخيلوها الوصل وأخرى اليأس وهذا التفاوت من تفاوت استعداداتهم فيناسب استعداد طائفة الوصل ويوافق استعداد طائفة اليأس وعند الحقير ان استعداد اليأس أحسن من استعداد الوصل وان كان الوصل واليأس هنا متلازمان وفهم من هذا جواب الاعتراض الثاني ان الوصل المطلق أمر والوصل العريان امر وشتان ما بينهما ونعني بالوصل العريان رفع الحجب كلها ولما كان أعظم الحجب وأقواها التجليات المتنوعة والظهورات المختلفة فلا بد أن تنقضي تلك التجليات والظهورات بتمامها سواء كان التجلي والظهور في المرايا الامكانية أو المجالي الوجوبية فانما في نفس الحجب سواء وان كان بينهما تفاوت في الشرف والرتبة فذلك أمر آخر خارج عن نظر الطالب فان قيل يلزم من هذا البيان أن يكون للتجليات نهاية والحال ان مشايخ الطريقة صرحوا بان التجليات لا نهاية لها فالجواب ان التجليات لا نهاية لها على تقدير وقوع السير الى الاسماء والصفات على سبيل التفصيل فعلى

هذا

هذا التقدير لا يتيسر الوصول الى حضرة الذات ولا يحصل الوصل العريان والوصول البهاء موقوف على طى الاسماء والصفات على سبيل الاجمال فيكون حينئذ للتجليات نهاية فان قيل التجليات الذاتية أيضا قد قيل بانه لا نهاية لها فكيف يصح لكم أن تقولوا بانه لها نهاية فالجواب ان التجليات الذاتية لا تكون بدون ملاحظة الشؤون والاعتبارات اذ التجلى بدون هذه الملاحظة لا يمكن والذى نحن فى صدد بيانه أمر وراء التجليات صفاتية أو ذاتية اذ لا يجوز اطلاق التجلى فى ذلك الموطن أى تجل كان لان التجلى عبارة عن ظهور الشئ فى المرتبة الثانية أو الثالثة أو الرابعة الى ماشاء الله وههنا سقطت المراتب بالكلية وطويت المسافة بالتمام فان قيل ان تلك التجليات باى اعتبار تكون ذاتية فالجواب ان التجليات ان كانت مع ملاحظة معان زائدة على الذات فصفاتية أو مع ملاحظة معان غير زائدة على الذات فذاتية ولهذا قالوا ان ظهور الوحدة الذى هو التعين الاول وليس بزائد على الذات تجل ذاتى ومطلبنا حضرة الذات التى لا محل للملاحظة المعانى معها أصلا سواء كانت زائدة أولا اذ المعانى قد طويت على طريق الاجمال وتيسر الوصول الى الذات و ينبغى أن يعلم ان الوصل فى ذلك الموطن مثل المطلوب بلا كيف ولا كيفية أيضا ليس الوصل المتعارف فانه لا يليق بذلك الجناب المقدس تعالى وتقدس ولا سبيل للذى بالكيف الى اللاكيف لا يحمل عطايا الملك الا مطاياه وما تكلم أحد من مشايخ هذه الطريقة على نهايتها بل تكلموا على بدايتها وقالوا ان نهايتها مندرجة فى بدايتها فاذا كانت بدايتها ممتزجة بالنهاية فينبغى أن تكون النهاية مناسبة لتلك البداية وهو الذى امتاز هذا الفقير باظهاره فلله سبحانه الحمد والمنة على ذلك (أيها الاخ) الواصلون الى هذه النهاية من هذا الطريق ومن سائر الطرق أقل قليل يكاد اذا عدت أفرادهم أن يستبعده الاقربون فضلا عن استبعاد الابعدين وانكارهم وحصول هذا الكمال ووصول نهاية النهاية انما كان ببركة اتباعه عليه الصلاة والسلام (وقال قدس الله سره) فى بيان الفرق بين قرب الصحابة والاولياء ومنشأ كل منهما اعلموا ان القرب المنوط بالفناء والبقاء وبالسلوك والجذبة هو قرب الولاية الذى تشرف به أولياء هذه الامة والقرب الذى تيسر للصحابة الكرام فى صحبته عليه الصلاة والسلام قرب النبوة الذى حصل لهم بالتبعية والوراثة وليس فى هذا القرب فناء ولا بقاء ولا جذبة ولا سلوك وهذا أعلى وأفضل من قرب الولاية بمراتب فان هذا القرب قرب أصل وذلك قرب ظل وشتان بينهما ولكن لا يصل فهم كل أحد الى ذوق هذه المعرفة وربما شارك الخواص العوام فى فهمها نعم ان وقع السير والعروج الى ذروة كمالات قرب النبوة من طريق قرب الولاية فلا بد من الفناء والبقاء والجذبة والسلوك فان هذه مقدمات ذلك القرب ومباديه والا بأن وقع من جادة قرب النبوة فلا يحتاج فيها الى المقدمات المذكورة والصحابة الكرام ساروا من جادة قرب النبوة الذى لا تعلق له بتلك المقدمات وهذا الفقير كتب فى رسائله ان معاملتى وراء السلوك والجذبة ووراء التجليات والظهورات فالمراد منه هذا القرب والحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق (وقال قدس الله سره) اعلم ان المعارف التى تناسب مقام الولاية شطحات المشايخ وعلوم تخبر عن التوحيد والاتحاد وتنبئ عن الاحاطة والسريان وتشير الى القرب والمعية وتشعر بالظلية والمرآتية وتثبت الشهود والمشاهدة وبالجملة فمعارف الاولياء الفصوص والفتوحات المكية ومعارف الأنبياء الكتاب والسنة ولاية الاولياء تخبر عن قرب الحق تعالى وولاية الانبياء تخبر عن أقربيته تعالى ولاية الاولياء تدل على الشهود وولاية الانبياء تثبت نسبة مجهولة الكيف ولاية الاولياء لا تعرف الاقربية ولا الجهالة ماهى وولاية الانبياء مع وجود الاقربية تعرف القرب عين البعد والشهود نفس الغيبة (وقال قدس الله سره) اعلم ان الشريعة والحقيقة متحدان فى الحقيقة لا تغاير بينهما ولا فرق الا بالاجمال والتفصيل فالشريعة اجمال والحقيقة تفصيل وبالاستدلال والكشف فالشريعة استدلال والحقيقة كشف وبالغيب والشهادة فالشريعة غيب والحقيقة شهادة وبالتعمل

وعدمه فالشريعة تعمل وتكلف والحقيقة لاتعمل فيها ولا تكلف فالاحكام والعلوم التى ثبتت وتبينت بوجوب الشريعة الغراء هى التى تتبين بعينها بعد التحقق بحقيقة حق اليقين وتنكشف بالتفصيل وتظهر من الغيب الى الشهادة ويرتفع تحمل العمل من البين وعلامة الوصول الى حقيقة حق اليقين مطابقة علومه ومعارفه لعلوم الشريعة ومعارفها ومادامت المخالفة موجودة ولو بأدنى شعرة فذلك دليل على عدم الوصول وكل خلاف وقع من كافة مشايخ الطرق للشريعة فهو مبنى على سكر الوقت وهو لا يكون الا فى أثناء الطريق والمنتهون الى نهاية النهاية كلهم فى الصحو والوقت مغلوب لهم والحال والمقام تابع لكمالهم فتحقق ان مخالفة الشريعة علامة على عدم الوصول الى الحقيقة وما وقع فى عبارات بعض المشايخ من ان الشريعة قشر والحقيقة لب فهذا الكلام وان كان مشعرا بعدم استقامة قائله ولكن يمكن ان يكون مراده ان المجمل بالنسبة الى المفصل حكمه حكم القشر بالنسبة الى اللب وان الاستدلال بالنسبة الى الكشف كالقشر بالنسبة الى اللب واما الاكابر اولو الاحوال المستقيمة فانهم لا يجوزون الاتيان بمثل هذه العبارات الموهمة ولا يفرقون بينهما الا عاذكر ناسئل الشيخ النقشبند قدس سره ما المقصود من السير والسلوك فقال ان تصير المعرفة الاجمالية تفصيلية والاستدلالى كشفيا رزقنا الله سبحانه الثبات والاستقامة على الشريعة علما وعملا اه (وتآليفه) الحافلة كافلة لنشر عوارف معارفه والبرهنة على عظمة مواهب مشاربه أجلها مكتوباته القدسية وهى تحتوى على مجلدين ضخمين باللغة الفارسية وتقدمت الاشارة اليها والرسالة التهليلية ورسالة اثبات النبوة ورسالة المبدا والمعاد والمكاشفات الغيبية وآداب المريدين والمعارف اللدنية بين فيها أحواله ومقاماته الخاصة ورسالة فى الرد على الشيعة وتعليقات على عوارف المعارف وشرح الرباعيات لعبد الباقى وغيرها فمن له لوعة على عزة المطلوب فليرجع اليها فانه يجد فيها ما تجد له القلوب (توفى رضى الله عنه) سابع عشرى صفر الخير سنة أربع وثلاثين وألف وسنه ثلاث وستون ودفن فى مدينة سهرند وجاء تاريخ وفاته رفيع المراتب ولقد نظمت هاتين الكلمتين فقلت

الامام الربانى لما توفى * جاء تاريخه (رفيع المراتب) ١٠٣٤

وله من الخلفاء العارفين فئة كثيرة من أجلهم * العارف بالله تعالى مولانا الشيخ حميد قدس سره أرسله الى بلاد نبكاله وأعطاه نعله المباركة فقضى بها الحوائج وشفى بها المرضى وكانت له آية عظيمة * والمرشد الكامل مولانا الشيخ حسن البركى قدس سره * والعارف بالله تعالى الشيخ نور الفتنى قدس سره أخبر سيدنا المجدد رضى الله عنه انه من رجال الغيب النجباء * والانسان الكامل الشيخ بديع الدين السهارنفوى قدس سره رأى فى واقعة رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له أنت سراج الهند * والعالم بالله تعالى الشيخ أحمد البركى قدس سره رباه سيدنا المجدد عطر الله تربته فى جمعة وأمره بارشاد بلاده خراسان وصفوة الاولياء الشيخ محمد طاهر اللاهورى قدس سره انتهت اليه رياسة الطريقة فى لاهور ورأى فى واقعة انه فى الروضة المطهرة ورسول الله صلى الله عليه وسلم يحدثه ويكلمه ثم بشره بان من بايعك فهو مغفور له ومن رأى وجهك نجا من النار * والولى الكامل مولانا السيد الشيخ آدم البنورى قدس سره كان اذا توجه للمريد بل اذا لقنه الذكر يوصله الى فناء القلب ولقد قبله الحق تعالى وأعطاه طريقة جديدة تسمى الاحسنية فهدى الله به أكثر من ألف ألف وتكمل على يده ألف خليفة وبشر بلواء أخضر يوم القيامة يستظل فى ظله من توسل به ويغفر له ولما قدم المدينة المنورة وسلم على جده فخر الانام صلى الله عليه وسلم سمع منه رد السلام ومد اليه يده المقدسة وصافحه وقال له ياولدى كن فى جوارى فبقى فى المدينة حتى لقى ربه * وقطب زمانه السيد الشيخ نعمان البدخشى قدس سره بلغ استيلاؤه بالارشاد على قلوب العباد ان خاف السلطان منه على ملكه وكتب له المجدد قدس الله سره لقد قابل هلالك شمس الهداية فانعكس عليه جميع أنوارها فصار بدرا كاملا ورأى فى واقعة رسول الله صلى الله عليه وسلم يثنى على حضرة المجدد ويقول كل من قبله

الشيخ

الشيخ أحمد قبله الله ورسوله وكل من رده رده الله ورسوله وكذلك أنت ياولدى * وكعبة الارشاد الشيخ محمد الصديق البدخشي قدس سره * ومنهل الامداد مولانا الشيخ أحمد الدينى قدس سره * وتحفة الواصلين الشيخ عبد الحى البلخى قدس سره والامام الجليل مولانا الشيخ مزمل قدس سره * وبحر العرفان الشيخ هاشم الكشمى قدس سره وزينة أهل الله الشيخ يار محمد القديم الطالقانى قدس سره * وزبدة الكاملين الشيخ حسن كريم الدين الابدالى قدس سره * وروضة الصلاح الشيخ محمد أشرف الكابلى قدس سره ونفحة العرفان الشيخ صفر أحمد الرومى قدس سره * والعلامة الواصل العارف الكامل الشيخ عثمان اليمنى قدس سره * وعالم الاولياء فى وقته الشيخ عبد العزيز النحوى الحنبلى قدس سره (وبحر) المحققين العارف بالله مولانا الشيخ على المالكى قدس سره * ومظهر العلوم الالهية مولانا الشيخ على الطبرى الشافعى قدس سره وغيرهم من أهل الفضل والمعارف ممن انتشر ببركتهم وباصحابهم فى العالم أنوار الشريعة وأسرار الحقيقة قدس الله أرواحهم الطاهرة (واما أنجاله الانجاب) فهم بين نجباء وأقطاب أكبرهم شمس المعارف العالم العارف شيخ السلسلة القادرية سيدنا الشيخ محمد سعيد خازن الرحمة قدس سره وقطب الاولياء العارفين وأعظم المرشدين المكملين شيخ هذه السلسلة النقشبندية وأكمل من سرى اليه سر هذه النسبة المجددية سيدنا الشيخ محمد المعصوم العروة الوثقى قدس سره

جناب حسین حلمي ایشیق «رحمة الله علیه»، ناشر نشریات **(حقیقت کتاب أوی)** بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلدهٔ **-ایوب سلطان در شهر استانبول-** تولد یافته است. **(حقیقت کتاب أوی)**، شصت وسه کتاب عربی، بیست وچهار کتاب فارسی وسه کتاب أردویی وچهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده وبا علاوه کتابهاییکه ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی وغیره ترجمه کرده شده است. تعداد نشریات آن به یکصد وپنجاه ودو کتاب بالغ میگردد. همهٔ این کتابها از طرف **(حقیقت کتاب أوی)** چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، یک عالِم کامل ومکمِل وبا صلاحیت اسلام می باشد ومرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالِم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل ومکمِل بوده، صاحب کرامات وخوارق می باشد. فضیلة مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه» در شبی که روز ۲۰۰۱/۱۰/۲۵ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۰۰۱/۱۰/۲۶ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده ودر بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

مسلکِ مجدّد قدس سرہٗ

سرزمین پاک و ہند کو جب اسلام نے اپنی ضیا پاشیوں سے منور کیا اور جب اس تیرہ و تاریک ملک میں بتوں کے پجاریوں کی اکثریت خدائے احد و صمد بزرگ و برتر کے حضور ناصیہ فرسا ہونے لگی اور محبتِ محبوب خدائے لم یزل ہر دل میں موجزن ہوئی تو شیطان اپنے پرانے ہتھکنڈوں کے ساتھ اسلام کے بڑھتے ہوئے وقار کو ٹھیس پہنچانے پر کمر بستہ ہو گیا۔ گویا شرارِ بولہبی چراغ مصطفوی سے برسرِ پیکار ہو گیا۔ باطل نے ہر وہ لبادہ اوڑھا اور ہر وہ روپ دھارا جس سے وہ حق کو دبا سکے لیکن حق دینے اور اسلام مٹنے کیلئے نہیں آیا۔ چنانچہ جب بھی باطل نے کسی بھی شکل میں اسلام کے ساتھ پنجہ آزمائی کی شکستِ فاش کھائی اور اللہ تبارک و تعالیٰ کا یہ حکم: قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ۚ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝ ہر مقام پر اپنی صداقت منوا کر رہا۔ اکبر جو کہ مغلیہ خاندان کا ایک نامور شہنشاہ تھا اپنی مذموم کوششوں اور ہندو نواز مصلحتوں کے باوجود "دینِ الٰہی" کی ترویج نہ کر سکا اور اللہ رب العزت نے مجدد وقت سلطان الہند امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو اس دین باطل کی بیخ کنی کے لئے مامور فرمایا ؎

وہ ہند میں سرمایہ ملت کا نگہبان اللہ نے بروقت کیا جس کو خبردار

امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے اپنے فیضانِ نظر سے ہر دل میں عشقِ مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم کو جلوہ گر کر دیا۔

ہر کہ عشقِ مصطفےٰ سامانِ اوست بحر و بر در گوشہ دامانِ اوست

اللہ تعالیٰ کے محبوب پاک حضور نبی کریم شفیع المذنبین صلی اللہ علیہ وسلم کے عاشقِ صادق حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی نے جو شمع روشن کی تھی باطل اپنی تمام الحادی اور

طاغوتی طاقتوں کے باوجود اس کی ضیا پاشیوں میں کمی نہ لاسکا بلکہ پاک و ہند میں بالخصوص اور اقصائے عالم میں بالعموم پیر کامل حضرت امام ربانی **مجدد الف ثانی** شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے کروڑوں عقیدت مند پیدا ہو گئے۔ شیطان نے اپنی اس شکستِ فاش سے بوکھلا کر ایک ایسی جماعت کا روپ دھارا جو بظاہر تو مسلمان نظر آتے ہیں مگر اسلام کے ساتھ بغاوت ان کے قول و فعل سے نمایاں ہو جاتی ہے۔ بزرگانِ کبار اور خود سرکارِ رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ بغض و عناد اور ان کے فیوض و برکات سے انکار ان کی سرشت میں داخل ہوتا ہے، بزرگانِ دین کی تعلیمات اور احادیث نبوی کی تشریحات کو کاٹ چھانٹ کر ایسے انداز میں پیش کرتے ہیں جس سے ان کے باطل عقائد کی تائید ہو جائے۔ یہ فرقہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی (جو سلسلہ عالیہ نقشبندیہ کے روشن چراغ، مادر زاد ولی اور مجدد برحق ہیں) کی تعلیمات کو اپنی مطلب برآری کے لئے غلط انداز میں پیش کرنے کی کوششوں میں لگا ہوا ہے اور کئی ایک کتابیں اپنے مذموم مقصد کے حصول کیلئے طبع کرا چکا ہے چنانچہ اس جماعت کی زہر چکانیوں کے اثراتِ بد کو زائل کرنے کے لئے میں نے حضرت **شیخ مجدد** کے مکتوبات شریف کی روشنی میں ایک کتاب موسوم بہ "ارشاداتِ **مجدد**" مرتب کی ہے جو اہل اللہ اور اہل دل حضرات کی نگاہوں میں قبولیت تامہ حاصل کر چکی ہے۔ زیر نظر کتابچہ اسی کا ملخص ہے جو افادہ عوام کے لئے طبع و شائع کیا جا رہا ہے تاکہ اہل شوق حضرات اس کے مطالعہ سے **فیض مجدد** سے بہرہ ور ہو سکیں اور مجھ ناچیز کے لئے ازدیادِ محبتِ اہلِ حق اور عشق رسول برحق کیلئے دعا فرمائیں۔

(صاحبزادہ میاں) **جمیل احمد** شرقپوری
شرقپور شریف۔ ضلع شیخوپورہ
(مغربی پاکستان)

المکتبہ پریس ○ ۵ شارع فاطمہ جناح لاہور

حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی

قدس سرہٗ السّامی

جب دنیا میں کفر وطغیان، شرک وبدعت کی گھٹا ٹوپ آندھیاں چھا جاتی ہیں اس وقت ربّ ذوالجلال والاکرام اپنے فضل وکرم سے اپنے برگزیدہ بندے پیغمبروں کو مبعوث فرماتا ہے اور وہ اس دنیا میں آکر بدعقیدگی اور کفر وطغیان کا مقابلہ کرتے ہیں اور مخلوق خدا کو گمراہی کے عمیق غاروں سے نکال کر صراطِ مستقیم پر گام زن کرتے ہیں۔

انبیاء علیہم السلام کا یہ سلسلہ سیّدنا آدم علیہ السلام سے شروع ہو کر سیدنا نوح علیہ السلام سیّدنا موسیٰ علیہ السلام اور سیدنا عیسےٰ علیہ السلام سے ہوتا ہوا حضور پُر نور جناب سیدنا ومولانا محمّد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم تک منتہی ہوتا ہے۔ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم قصرِ نبوت کی آخری اینٹ اور سید المرسلین اور خاتم النبیّین ہیں حضور پُر نور سرکار مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے بعد کوئی نبی نہیں آسکتا۔ چونکہ یہ سلسلہ رشد وہدایت جاری رہنا ہے اور سرکار مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم .... خاتمِ نبوت ہیں۔ اس لئے یہ کام حضور پُر نور صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے غلاموں یعنی اولیاء کرام بالخصوص مجدّدین کے سپرد ہوا۔ ہر سو سال کے بعد ایک مجدد پیدا ہوتا ہے۔ مجدّد اپنے وقت میں حضور پُر نور سرکار مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے اسوۂ حسنہ کا عملی نمونہ ہوتا ہے۔ وہ حضور رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی اتباع میں عزم واستقلال، عزیمت واستقامت

کا پیکر بن کر دین کی تجدید کرتا ہے۔ ایک ہزار سال کے بعد ایک بڑا مُجدِّد مبعوث ہوتا ہے جو دین میں نئی روح پھونکتا ہے اور شرک و بدعت کا قلع قمع کر کے دین کو اپنے اصلی رنگ میں پیش کرتا ہے۔

حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرھندیؒ رحمتہ اللہ علیہ ۱۴ شوال ۹۷۱ھ ہجری بروز جمعہ سرہند شریف میں پیدا ہوئے۔ حضرت کا نام نامی شیخ احمد رکھا گیا۔ حضرت کا سلسلہ نسب ۲۸ واسطوں سے حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ سے ملتا ہے۔

بہت سے بزرگوں نے حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمتہ اللہ علیہ کے ورود مسعود کے بارے میں پیشگوئیاں فرمائیں۔ حضور پیران پیر دستگیر محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمتہ اللہ علیہ نے ایک مرتبہ مراقبہ کے بعد فرمایا کہ میں نے عالم واقعہ میں ایک نور مشاہدہ کیا ہے اس کا ظہور مجھ سے پانچسد سال بعد ہوگا۔ اس ہستی کا نام شیخ احمد ہوگا۔ ان کے ذریعہ دینِ اسلام کی تجدید ہوگی۔ سیّدنا غوث پاک رضی اللہ عنہ نے اپنا خرقہ مبارک خدّام کے سپرد کیا اور فرمایا جب امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرھندی رحمتہ اللہ علیہ کی بعثت ہو تو یہ خرقہ ان کو دیا جائے۔

چنانچہ یہ خرقہ مبارک مختلف ذریعوں سے ہوتا ہوا سلسلہ کے نامور بزرگ حضرت شاہ کمال کیتھلی رحمتہ اللہ علیہ کے پوتے حضرت شاہ سکندر قادری قدس سرّہ العزیز کے پاس پہنچا اور ان سے حضرت امام ربّانی مُجدّد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمتہ اللہ علیہ کو ملا۔

تعلیم

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے پہلے اپنے والد محترم حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ سے تعلیم حاصل کی۔ سترہ برس کی عمر تک اکثر علوم میں مہارت حاصل کرلی

حضور پُر نور سرکارِ مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے ارشاد کے مطابق کہ دو شخص کبھی سیر نہیں ہوتے۔ ایک علم کو چاہنے والا اور دوسرا مال کا خواہشمند۔ چنانچہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی علمی پیاس نہ بجھی تو گھر سے نکلے اور وطن مالوف سرہند شریف کو خیرباد کہا اور سیالکوٹ آکر مولانا کمال کشمیری سے جو اپنے وقت میں بڑے عابد اور زاہد تھے تعلیم حاصل کی۔ حدیث کی بعض کتابیں مولانا یعقوب کشمیری سے پڑھیں سیالکوٹ میں ہی حضرت ملا عبدالحکیم سیالکوٹی رحمۃ اللہ علیہ نے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے کمالات دیکھ کر ان کی بیعت کرلی۔ ۲۱ برس کی عمر میں مزید علوم و معارف سے بہرہ ور ہو کر سرہند شریف آئے اور مسند درس و تدریس پر جلوہ افروز ہو گئے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے والد ماجد حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ، شیخ رکن الدین بن شیخ عبدالقدوس رحمۃ اللہ علیہ گنگوہی کے خلیفہ مجاز تھے جو سلسلہ چشتیہ کے نامور بزرگ تھے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ سلسلہ عالیہ چشتیہ میں اپنے والد بزرگوار علیہ الرحمۃ سے بیعت ہوئے حضرت پیرانِ پیر شیخ عبدالقادر گیلانی محبوب سبحانی سرکار بغداد رحمۃ اللہ علیہ کا فیض قادریہ خرقۂ غوثیہ حاصل کیا حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ

کو حج اور زیارت مدینہ منورہ کا بہت شوق تھا چونکہ حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ کے والد ماجد ضعیف العمر تھے ان کی خدمت حج وزیارت میں مانع تھی۔

حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ

حضرت خواجہ سید رضی الدین محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ حضرت خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ علیہ سے بیعت ہوئے۔ سید محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے کابل میں ایک خواب دیکھا کہ ایک طوطی ان کے ہاتھ پر بیٹھا ہے۔ حضرت نے اس کے منہ میں شکر ڈالی ہے۔ حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے اس خواب کی تعبیر اپنے مرشد کامل حضرت خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ علیہ سے دریافت فرمائی۔ آپ نے فرمایا کہ طوطی سے مراد ہندوستان کا ایک شخص ہے جو آپ کے فیض سے مشرف ہو گا اور جس کا فیض دنیا بھر میں پھیلے گا۔

حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ پشاور اور لاہور سے ہوتے ہوئے دہلی تشریف لاکر اقامت گزین ہو گئے اور بہت تھوڑے عرصے میں حضرت خواجہ کی شہرت اطراف و اکناف میں پھیل گئی۔

حضرت خواجہ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ کا وصال ہوا تو حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے سفرِ حج کے لئے رختِ سفر باندھا۔ جب دہلی پہنچے تو شیخ کشمیری نے جو خواجہ باقی باللہ (رحمۃ اللہ علیہ) کے مخلص دوست تھے، خواجہ موصوف کے فضائل بیان کئے اور زیارت کی ترغیب دی۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ جب زیارت کے لئے حاضر ہوئے تو وہیں کے ہو کے رہ گئے۔ حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے ملاقات کرتے ہی فرمایا یہی وہ شخص ہے جس کیلئے میں کابل سے

آیا ہوں۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کی بیعت کا شرف حاصل کیا۔ حضرت خواجہ محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کو حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ پر بڑا ناز تھا ایک دوست کو خط میں اس کا اظہار فرماتے ہیں :۔ شیخ احمد مردیست از سرہند کثیر العلم و قوی العلم روزے چند فقیر با او نشست و برخاست کرد عجائب بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمود بآں ماند کہ چراغے شود کہ عالم ہا ازو روشن گردد الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ۔ (مقامات امام ربانی صفحہ ۱۱)

ترجمہ : شیخ احمد سرہند کے رہنے والے ہیں۔ وہ کثیر العلم اور قوی العلم ہیں۔ فقیر نے چند روز ان (شیخ مجدد) سے مجلس کی ہے۔ اس دوران ان سے بہت سے عجائبات دیکھنے میں آئے ہیں۔ ایسا معلوم ہوتا ہے کہ وہ چراغ کی طرح روشن ہوں گے جن سے جہان روشن ہوں گے۔ الحمد للہ کہ ان کے احوال کاملہ نے مجھے اس امر کا یقین دلادیا ہے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ سرہند شریف میں مسند رشد و ہدایت پر جلوہ افروز ہوئے تو مخلوقِ خدا اطراف و اکناف سے آکر حلقہ ارادت میں شامل ہونے لگی اور بڑے بڑے عمال و حکام آپ کے مرید ہو گئے۔

عہدِ اکبری اور دینِ الٰہی

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی ولادت باسعادت اکبر کے عہدِ حکومت میں ہوئی۔ اکبر کے گرد ملا مبارک کے فرزند ابوالفضل اور فیضی کچھ پنڈت اور دیگر مذاہب کے لوگ اکٹھے ہو گئے اور اس کے

مشیر بن گئے۔ ان مشیروں نے اکبر کو بڑے غلط راستہ پر ڈال دیا اور ایک نئے مذہب کی ضرورت پر زور دیا۔ چنانچہ ان مشیروں کے ایما پر مختلف مذاہب کے چند اصولوں کے مجموعے کا نام دین الٰہی مقرر کیا گیا۔ دینِ الٰہی میں پیشانی پر قشقہ لگایا جاتا۔ جنبو پہنے جاتے۔ مسجد اور مندر کا رتبہ ایک قرار دیا گیا۔ بادشاہ کو خدا کا اوتار کہا جانے لگا اور اس کے لئے سجدہ تعظیم روا رکھا گیا۔

حضرت مجدد الف ثانی اور دین الٰہی کی مخالفت

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ جس وقت مسندِ ارشاد پر متمکن ہوئے فتنہ دین الٰہی شب و روز ترقی پر تھا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ ان گمراہ کن حالات میں کیسے خاموش رہ سکتے تھے۔ حضرت مجدد نے رام اور رحیم ایک کے نظریے کی واشگاف انداز میں مخالفت کی اور فرمایا کہ ملتِ ما جداگانہ است۔ حضرت نے دینِ الٰہی کا رد کیا اور فتویٰ صادر فرمایا کہ سجدہ تعظیم ناجائز ہے۔ مسلمانوں کے لئے بارگاہِ ایزدی کے سوا کسی کے سامنے سجدہ ریز ہونا ممنوع ہے۔

دربار جہانگیری میں تشریف آوری

اکبر کے بعد اس کا بیٹا جہانگیر سر بر آرائے سلطنت ہوا۔ وہ بھی باپ کے نقش قدم پر تھا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ تبلیغ حق میں شب و روز مشغول تھے۔ حضرت کا حلقہ ارادت روز بروز وسیع سے وسیع تر ہوتا تھا۔

جہانگیر کے درباریوں نے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے خلاف جہانگیر کے کان بھرنے شروع کر دیئے اور اکسانے لگے کہ یہ شخص تیری سلطنت کے خلاف سازش کر رہا ہے۔ سجدۂ تعظیم کو ناجائز کہتا ہے وہ دن دور نہیں جب تیری سلطنت پر قابض ہو جائے گا۔ یہ اپنے ہمنواؤں کی فوج تیار کر رہا ہے چنانچہ جہانگیر نے حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ کو اپنے دربار میں بلایا۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ دربار جہانگیری میں تشریف لائے۔ حضرت مجدد نے مسنون طریقہ پر السلام علیکم کہا۔ جہانگیر نے آداب شاہانہ اور سجدہ تعظیم کا مطالبہ کیا۔ اس پر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی کے فاروقی خون نے جوش مارا۔ حضرت نے فرمایا کہ یہ ایک گمراہی ہے کہ انسان کسی انسان کو سجدہ کرے۔ میرا سر بارگاہ صمدیت کے سوا کسی غیر کے آگے نہیں جھک سکتا۔ جہانگیر یہ صدائے حق سن کر بہت گھبرایا کہ یہ معاملہ کسی طرح نپٹ جائے۔ میری بات بھی رہ جائے۔ چنانچہ اس نے اپنے حواریوں سے مل کر یہ تجویز کیا کہ میں فلاں کمرے میں بیٹھتا ہوں اور حضرت کو اس کھڑکی سے گزار کر اندر لایا جائے۔ حضرت تو محض گزرنے کے لئے جھکیں گے میری بات بھی اس بہانہ سے بن جائے گی۔ جہانگیر کے عمال حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندیؒ کو مقررہ کھڑکی کے پاس لے کر گئے اور اندر گزرنے کو کہا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ معاملہ کو جان گئے حضرت نے گزرنے کے لئے پہلے اپنا ایک پاؤں گزارا پھر دوسرا اس طرح حضرت اندر تشریف لے گئے جہانگیر کو حضرت کے پاؤں دکھائی دیئے۔ اس نے اس کو اپنی ہتک تصور کیا اور طیش میں آ کر اس کی پاداش میں حضرت کو قید کرنے کا حکم دیا۔

گوالیار کا قلعہ اور ایّامِ اسارت

حضرت امام ربّانی مُجدّد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو گوالیار کے قلعے میں قید کر دیا گیا جو کہ حکومت کے باغیوں کے لیے مشہور تھا۔ حضرت مجدّد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ حضرت یوسف علیہ السلام کی طرح جیل میں ہزارہا گمراہوں کے لیے رشد و ہدایت کا مینار ثابت ہوئے۔ حضرت کے فیوض و برکات سے ہزارہا فاسق فاجر، متبع سنّت ہو گئے اور ہزاروں غیر مسلم مسلمان بن گئے۔

نتائج

ڈاکٹر اشتیاق حسین قریشی وائس چانسلر کراچی یونی ورسٹی نے حضرت مجدّد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ کی مساعی جمیلہ کے اثرات کو نہایت جامعیت سے بیان کیا ہے۔ لکھتے ہیں :-

"جہانگیر کے دورِ حکومت میں شیخ احمد سرہندی المعروف بہ مجدّد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ آگے آئے۔ آپ کی مسلسل کوششوں سے تحریک احیائے دین کا آغاز ہوا۔ چنانچہ اس انقلاب و تبدیلی کے نتیجے میں سیاسی سطح پر جو کوششیں کی گئیں وہ اکبر، جہانگیر، شاہ جہاں اور اورنگ زیب عالمگیر کے درباروں کی بدلتی ہوئی فضاؤں میں مطالعہ کی جا سکتی ہیں۔ اکبر بادشاہ آزاد خیالی اور الحاد کا نقطہ عروج تھا جہانگیر کی تخت نشینی سے اس آزاد خیالی کا زوال شروع ہوتا ہے۔

شاہ جہاں اگرچہ ایک پارسا سُنی مسلمان تھا اور دربار میں کسی قسم کی مذہبی ڈھیل برداشت نہیں کرتا تھا تاہم اس نے غیر سنیوں کو بھی مطمئن رکھا۔ اورنگ زیب عالمگیر سُنّیت کا نشانِ نصرت تھا۔[1]

حضرت امام ربّانی رحمۃ اللہ علیہ کی رہائی

جہانگیر کی بیٹی کو خواب میں سرکارِ دو جہاں حضور پُرنور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم کی زیارت ہوئی۔ حضور نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم نے جہانگیر کی بیٹی کو فرمایا کہ ہم تمہارے باپ سے ناراض ہیں کہ اس نے ہمارے ایک مقرّب نورِ نظر امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو قید کر رکھا ہے۔ جہانگیر نے جب یہ خواب سنا تو بہت متاثر ہوا۔ جہانگیر نے حضرت مجدّد سے اپنی کوتاہیوں اور نافرمانیوں کی معافی چاہی اور حضرت کی رہائی کے احکام صادر کئے۔ حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے فرمایا کہ میں اس وقت تک جیل سے باہر نہ آؤں گا جب تک میری یہ شرائط منظور نہ کی جائیں۔ تمام مسمار شدہ مساجد کی از سرِ نو تعمیر کی جائے۔ کفّار سے شریعت محمدیہ کے مطابق جزیہ لیا جائے۔ مسلمانوں سے ذبیحہ گاؤ کی پابندی ہٹالی جائے۔ دربار میں سجدہ تعظیم بند کیا جائے۔ حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی یہ تمام شرائط مان لی گئیں اور حضرت جیل سے باہر تشریف لے آئے۔

---

[1] بحوالہ فاضل بریلوی اور ترک موالات از پروفیسر محمد مسعود احمد ایم۔ اے۔ پی۔ ایچ۔ ڈی۔ شائع کردہ مرکزی مجلس رضا لاہور۔

وفات

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمتہ اللہ علیہ نے وفات سے چند ماہ قبل یہ فرمانا شروع کر دیا کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اس دنیا میں ۶۳ سال جلوہ افروز رہے تو پھر ان کا غلام اس عمر سے زیادہ کس طرح رہ سکتا ہے حضرت عبادات اور ریاضات کی وجہ سے بیمار ہو گئے ضیق النفس کا شدید حملہ ہوا لیکن اس بیماری میں بھی حضرت کے معمولات اور عبادات میں فرق نہ آیا۔ وفات سے ایک روز قبل اپنے اہل خانہ اور خدام سے فرمایا کہ آج کی رات میری آخری رات ہے چنانچہ ۲۸ صفر ۱۰۳۴ھ ۱۶۲۴ء کو فجر کے بعد ۶۳ برس کی عمر میں حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی واصل بحق ہو گئے۔

صورت از بے صورتی آمد برون
باز شد اِنَّا اِلَیہِ رَاجِعُون

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حیاتِ انبیاء علیہم السلام

اَلْاَنْبِیَاءُ یُصَلُّوْنَ فِی الْقُبُوْرِ شنیدہ باشند و حضرت پیغامبر ما علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام شبِ معراج چوں بر قبر حضرت کلیم علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام گزشتند دیدند کہ در قبر نماز می گذارد و ہماں لحظہ چوں بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معاملہ ایں موطن عجائب و غرائب دارد۔ دریں ایام چوں بتقریب فرزندی اعظمی مرحومی نظر برآں موطن بسیار کردہ میشود و اسرار غریبہ بظہور مے آید کہ اگر شمہ ازاں در گفت آید باعثِ فتنہا گردد ہر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضہ ایست از ریاض جنت۔ ہر چند عقل کوتاہ اندیش در تصور آں عاجز باشد چشم دیگر است کہ تماشائے ایں عجوبہا می نماید۔ مجرد ایمان اگرچہ بعد الدنیا و التی منجی است اما رفع کلمہ طیبہ مربوط بعمل صالح است و گریختن از موت گناہ کبیرہ است در رنگ فرار یوم زحف و کسیکہ در زمین وبا باصبر بماند و ہم بمیرد از شہدا است و از فتنہ قبر مامون است و آنکہ صبر نماید و نہ میرد از غازیان است ؎

اِنْ قَالَ لِیْ مُتْ مُتُّ سَمْعًا وَطَاعَۃً ۔۔۔ وَقُلْتُ لِدَاعِی الْمَوْتِ اَھْلًا وَمَرْحَبًا

(از دفتر دوم حصہ ششم ص۲۳ مکتوب ۱۶)

ترجمہ: آپ نے سنا ہوگا کہ انبیاء قبر میں نماز پڑھتے ہیں اور ہمارے پیغمبر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام معراج کی رات جب موسیٰ کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام کی قبر پر گزرے تو دیکھا کہ قبر میں

نماز پڑھ رہے ہیں اور جب اسی وقت آسمان پر پہنچے تو حضرت کلیم اللہ علیہ السلام کو وہاں پایا۔ اس مقام کے معاملات نہایت عجیب و غریب ہیں۔ آج کل چونکہ فرزند اعظم مرحوم کی تقریب پر اس مقام کی طرف بہت نظر کی جاتی ہے۔ اس لئے نہایت عجیب و غریب اسرار ظاہر ہوتے ہیں۔ اگر ان کا تھوڑا سا حال بھی بیان کیا جائے تو بڑے بڑے فتنے پیدا ہونے کا احتمال ہے۔ اگرچہ جنّت کا چھت عرش مجید ہے لیکن قبر بھی جنت کے باغوں میں سے ایک باغیچہ ہے ——— عقل کوتاہ اندیش ان باتوں کے تصوّر سے عاجز ہے وہ اور ہی آنکھ ہے جو اس قسم کی عجوبہ باتوں کو دیکھتی ہے۔ مجرد ایمان اگرچہ چناں وچنیں سے نجات دینے والا ہے مگر کلمہ طیّبہ کا بلند ہونا بھی عمل صالح پر موقوف ہے اور وبائی موت سے بھاگنا یوم زحف یعنی کفار کے مقابلہ سے بھاگنے کی طرح گناہ کبیرہ ہے جو کوئی وبا والی زمین (علاقہ) میں صبر کے ساتھ قیام کرے اور پھر مرجائے شہداء میں سے ہے۔ ؎

پیک اجل کو کہدوں آجا میں تیرے صدقے ||| گر وہ کہے کہ مرجا مرجاؤں میں خوشی سے

فُقَراء کی خِدمَت

مکتوب شریف کہ از روئے التفات ارسال داشتہ بود ند رسید محبّتِ فقراء وتوجہ بایں طائفہ اَز اَجلّ نِعَم خداوندیست جلّ سلطانہٗ از حضرت حق سبحانہ وتعالی استقامت براں مسؤل ومرجُو است نیازیکہ بدرویشاں فرستادہ بودند نیز وصول یافت فاتحہ سلامت خواندہ شد۔ (دفتر اوّل حصہ سوم مکتوب ۱۴۲ صـ۲۰)

ترجمہ: مکتوب جو توجہ کی بنا پر ارسال کیا تھا پہنچا۔ فقراء کی محبت اور اس گروہ سے توجہ رکھنا خدائے تعالیٰ کی بڑی نعمت ہے۔ حق سبحانہٗ تعالےٰ اس پر استقامت عطا فرمائے

وہ نیاز جو درویشوں کے لئے بھیجی تھی وہ بھی وصول ہوئی جس کے لئے حمد و ثنا کافی ہے۔

اللہ تعالیٰ کی خوشنودی حاصل کرنے کا طریق

درویشانے کہ قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشاں ہمتے باید طلب نمود و مددے باید جست تا عنایت حق سبحانہ از دریچہ ایشاں ظاہر شدہ تمام بجانب جناب قدس خود تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را در دے گنجائش نماند تا سر موئے راہ مخالفت شریعت کشادہ است محل خطر ست تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت

محال است سعدی کہ راہِ صفا   تواں رفت جز در پئے مصطفےٰ

صلوات اللہ و سلامہٗ علیہ و علیٰ آلہٖ   (دفتر اول حصہ دوم مکتوب نمبر ۸، صفحہ ۶۹)

ترجمہ: وہ درویش جو شریعت حقہ میں قدم راسخ رکھتے ہیں اور عالم حقیقت سے بخوبی واقف ہیں ان سے اعانت طلب کرنی چاہیئے اور تاکہ حق تعالیٰ کی عنایت ان کے طفیل اپنی طرف کھینچ لے اور کسی مخالفت کی گنجائش نہ رہے اگر شریعت کی مخالفت کا راستہ بال بھر بھی کھلا رہے تو خطرہ کا مقام ہے۔ مخالفت کے تمام راستوں کو بند کرنا چاہیئے ؎

اطاعت ہو نہ جب تک مصطفےٰ کی   کبھی حاصل نہ ہو دولت صفا کی

حضور صلی اللہ علیہ وسلم اللہ کے نور سے پیدا ہوئے

باید دانست کہ خلق محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) در رنگ خلق سائر افراد انسانی نیست بلکہ بخلق ہیچ فردے از افراد عالم مناسبت با و ندارد کہ او صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم باوجود نشا عنصری از نور حق جل و علا مخلوق گشتہ است کما قال علیہ وعلیٰ الہ الصلوٰۃ

وَالسّلام خلقت من نور اللہ و دیگراں را ایں دولت میسّر نشدہ است،
(دفتر سوم حصہ نہم ص۵، مکتوب ۱۰۰)

ترجمہ: جاننا چاہیئے رسولِ اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی پیدائش دیگر افراد کی طرح نہیں کیونکہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باوجود عنصری پیدائش کے حق تعالیٰ کے نور سے پیدا ہوئے جیسے کہ آنحضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا۔ خلقت من نور اللہ (میری تخلیق اللہ کے نور سے ہوئی) کسی دوسرے شخص کو یہ سعادت میسر نہیں ہوئی۔

آپ صلی اللہ علیہ وسلم معراجِ بدنی سے مشرّف ہُوئے

حضرت موسےٰ علیٰ نبینا علیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از طلب رویت زخم لن ترانی خورد و بیہوش افتاد و ازاں طلب تائب گشت و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ محبوب رب العالمین است و بہترین موجودات اولین و آخرین باوجود آنکہ بدولت معراجِ بدنی مشرف شد از عرش و کرسی درگذشت و از مکان و زمان بالا رفت۔ (دفتر اول حصہ پنجم ص۱۵، مکتوب ۲۷۴)

ترجمہ: حضرت موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام طلب دیدار کے بعد لَن تَرَانِی کا زخم کھا کر (جواب پاکر) بے ہوش ہوگئے اور اس طلب سے تائب ہوئے اور حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جو رب العالمین کے محبوب اور تمام موجودات اولین و آخرین میں بہترین ہیں باوجود اس کے کہ جسمانی معراج کی نعمت سے مشرف ہوئے بلکہ عرش و کرسی سے گزر کر حدود زمان و مکان سے بھی آگے تشریف لے گئے۔

حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو بشر کہنے والے مجدّد کی نظر میں

مجوبان کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم را بشر گفتند و در رنگ سائر بشر تصوّر نمودند ناچار منکر آمدند وصاحب دولتاں کہ اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام بعنوان رسالت ورحمت عالمیاں دانستند و از سائر ناس ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اہل نجات آمدند۔ (دفتر سوم حصہ ہشتم ص۱۴۵ مکتوب ۶۴)

جن عقل کے اندھوں نے حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم کو بشر کہا اور دوسرے انسانوں کی طرح تصوّر کیا بالآخر منکر ہوگئے اور جن سعادت مندوں نے ان کو رسالت اور رحمتِ عالمیاں کے طور پر دیکھا اور تمام لوگوں سے ممتاز اور سرفراز سمجھا وہ ایمان کی سعادت سے مشرف ہوگئے اور نجات پانے والوں میں شامل ہوئے۔

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کا ایمان

ازیں تحقیق کہ ایں فقیر باظہار آں موفق شدہ است اعتراضات مخالفاں کہ بر عدم زیادتی ونقصان ایمان نمودہ اند زائل گشت وایمان عامۂ مومناں در جمیع وجوہ مثل ایمان انبیاء علیہم الصلوٰت والتسلیمات نشد زیرا کہ ایمان انبیاء علیہم الصلوٰت والتسلیمات کہ تمام منجلی ونورانی است ثمرات ونتائج باضعاف زیادہ دارد انہ ایمان عامۂ مومناں کہ ظلمت وکدورت دارد وَعَلٰی تَفَاوُتِ دَرَجَاتِهِمْ وہمچنیں ایمان ابی بکر رضی اللہ عنہ کہ وروزن زیادہ از ایمان ایں امت است باعتبار انجلاء نورانیت باید دانست و زیادتی را راجع بصفاتِ کاملہ باید ساخت نمے بینی کہ انبیاء علیہم الصلوٰت والتسلیمات

باعامہ در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات ہمہ متحد تفاضل باعتبار صفات کاملہ آمدہ است و آنکہ صفات کاملہ ندارد گویا ازاں نوع خارج است و از خواص و فضائل آں نوع محروم باوجود ایں تفاوت در نفسِ انسانیت زیادتی و نقصان راہ نمی یابد و نمیتوان گفت کہ انسانیت قابل زیادتی و نقصان است وَاللهُ سُبْحَانَهُ المُلهِم لِلصَّوَابِ

(دفتر اول حصہ چہارم صہ ۱۲۹ مکتوب ۲۶۶)

ترجمہ: اس تحقیق سے کہ جس کے اظہار کے لئے اللہ تعالیٰ نے اس فقیر کو توفیق بخشی مخالفوں کے وہ سب اعتراض جو انہوں نے ایمان کے کم و بیش نہ ہونے پر کئے ہیں زائل ہو گئے اور عام مومنوں کا ایمان تمام وجوہ میں انبیائے علیہم الصلوات والتسلیمات کے ایمان کی طرح نہ ہوا کیونکہ انبیائے علیہم کا ایمان جو کامل طور پر منجلی اور نورانی ہے ، عام مومنوں کے ایمان سے جو مومنوں کے درجوں کے اختلاف کے موجب بہت سی ظلمتیں اور کدورتیں رکھتا ہے ، کئی گنا زیادہ ثمرات و نتائج رکھتا ہے اور اسی طرح حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کا ایمان جو وزن میں اس امت کے ایمان سے زیادہ ہے انجلا اور نورانیت کے اعتبار سے سمجھنا چاہیئے اور زیادتی کو صفاتِ کاملہ کی طرف راجع کرنا چاہیئے ۔ کیا نہیں دیکھتے کہ انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام نفسِ انسانیت میں عام لوگوں کے ساتھ برابر ہیں اور حقیقت اور ذات میں سب متحد ہیں ۔ تفاضل یعنی ایک کا دوسرے سے افضل ہونا صفاتِ کاملہ کے اعتبار سے ہے اور جس میں یہ صفاتِ کاملہ نہیں ہیں گویا وہ اس نوع سے خارج ہے اور اس نوع کے فضائل اور خواص سے محروم ہے لیکن باوجود اس تفاوت کے نفسِ انسانیت میں زیادتی اور نقصان کا کوئی دخل نہیں اور نہیں کہہ سکتے کہ انسانیت زیادتی و نقصان کے قابل ہے ۔

وَاللهُ سُبْحَانَهُ المُلهِم لِلصَّوَابِ ۔

فضیلت شیخین رضی اللہ عنہما

حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ است کہ ابوبکرؓ و عمرؓ ہر دو افضل این امت اند کسیکہ مرا برایشاں فضل دہد مفتری است و او را تازیانہ زنم چنانچہ مفتری را زنند و منازعات و محاربات کہ درمیان اصحاب خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واقع شدہ است بر محامل نیک محمول باید داشت۔ (دفترسوم حصہ ہشتم صفحہ ۳۸ مکتوب ۱۷)

ترجمہ: حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے فرمایا ہے کہ حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ و حضرت عمر رضی اللہ عنہ اس امت میں سب سے افضل ہیں جو کوئی مجھے ان پر فضیلت دے وہ مفتری ہے میں اس کو اتنے کوڑے لگاؤں گا جتنے مفتری کو لگاتے ہیں اور حضرت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام کے اصحاب کے درمیان لڑائی جھگڑوں کو نیک وجہ پر محمول کرنا چاہیئے۔

خلفائے اربعہ کی فضیلت

اُن کی خلافت کی ترتیب کے مطابق ہے

افضلیت حضرات خلفائے اربعہ بترتیب خلافت ایشاں ست چہ اجماع اہل حق ست کہ افضل بشر بعد پیغامبران صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہٗ علیہم اجمعین حضرت صدیق است رضی اللہ تعالےٰ عنہ، بعد ازاں حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہٗ۔

(دفترسوم مکتوب ۱۷)

ترجمہ: حضرت خلفائے اربعہ کی افضیلت ان کی خلافت کی ترتیب کے موافق ہے کیونکہ

تمام اہل حق کا اجماع ہے کہ پیغمبروں کے بعد تمام انسانوں میں سے افضل حضرت صدیق رضی اللہ عنہ ہیں اور ان کے بعد حضرت فاروق رضی اللہ عنہ،

افضلیت شیخین رضی اللہ عنہما پر تفصیلی تبصرہ

امام برحق و خلیفہ مطلق بعد حضرت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالےٰ عنہ، بعد ازاں حضرت عثمان ذوالنورین ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت علی بن ابی طالب ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، و افضلیت ایشاں بترتیب خلافت ست افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آنرا اکابر آئمہ کہ یکے ازایشاں امام شافعی است، شیخ ابوالحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت است فرماید کہ افضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند افضلیت شیخین را بر باقی صحابہ مگر جاہل یا متعصب حضرت امیر کرم اللہ وجہہ میفرماید کسیکہ مرا بر ابی بکر و عمر فضل بدہد مفتری است او را تازیانہ زنم چنانکہ مفتری را زنند۔

(دفتر دوم حصہ ہفتم ص۱۴ مکتوب ۶۷)

ترجمہ: حضرت خاتم الرسل علیہ الصلوٰۃ و السلام کے بعد امام برحق اور خلیفہ مطلق حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، ان کے بعد حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، ان کے بعد حضرت عثمان ذوالنورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ اور ان کی افضلیت ان کی خلافت کی ترتیب پر ہے۔ حضرات شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما کی افضلیت صحابہ و تابعین کے اجماع سے ثابت ہو چکی ہے۔ چنانچہ اس کو ائمہ بزرگواران کی ایک بڑی جماعت نے نقل کیا ہے جن میں سے

ایک امام شافعی علیہ رحمۃ ہیں۔ شیخ ابوالحسن اشعری جو اہل سنت کا رئیس ہے فرماتا ہے کہ شیخین کی افضلیت باقی امت پر قطعی ہے سوائے جاہل یا متعصب کے اس کا کوئی انکار نہیں کرتا۔ حضرت امیر کرم اللہ وجہہ فرماتے ہیں کہ جو کوئی مجھ کو حضرت ابوبکر اور حضرت عمر رضی اللہ عنہما پر فضیلت دے وہ مفتری ہے میں اس کو اسی طرح کوڑے لگاؤں گا جس طرح مفتری کو لگاتے ہیں۔

بزرگوں کی دعا سے قضا بدل جاتی ہے

حضرت قبلہ گاہی ام قدس سرہٗ می فرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہٗ در بعضے از رسائل خود نوشتہ اند کہ در قضائے مبرم ہیچکس را مجال نیست کہ تبدیل بدہد مگر مرا کہ اگر خواہم آنجاہم تصرف بکنم وازیں سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد می فرمودند و ایں نقل مدت ہا در خزینہ ذہن ایں فقیر بود تا آنکہ حق سبحانہٗ وتعالیٰ بایں دولت عظمےٰ مشرف ساخت حقیقت حال منکشف گشت۔ (دفتر اول حصہ سوم صـ۱۲۴ مکتوب ۲۱۷)

ترجمہ: حضرت قبلہ گاہی قدس سرہٗ فرمایا کرتے تھے کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہٗ نے اپنے بعض رسالوں میں لکھا ہے کہ قضائے مبرم میں کسی کو تبدیلی کی مجال نہیں ہے مگر مجھے اگر چاہوں تو میں اس میں تصرف کر دوں۔ میں اس بات پر بہت تعجب کیا کرتا تھا کہ آپ کا فرمان بعید از فہم تھا اور بہت مدت تک یہ خیال فقیر کے ذہن میں رہا۔ یہاں تک کہ حضرت حق تعالیٰ نے اس دولت سے مشرف فرمایا اور حقیقت حال منکشف ہوئی۔

تصوّرِ شیخ

اگر در وقتِ ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاہر شود۔ آنرا نیز بقلب باید برد ودر قلب نگاہ داشتہ ذکر باید گفت میدانی کہ پیر کیست پیر آنکس ست کہ از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانہٗ استفادہ نمائی و مدد ہا و اعانت ہا دریں طریق یابی مجرد کلاہ و دامنے وشجرہ کہ عرف شدہ است درحقیقت از پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم وعادات مگر آنکہ جامہ تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری و باعتقاد و اخلاص با و زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج دریں صورت نیز قوی است۔

(دفتر اول حصہ سوم صـ۳۷ مکتوب ۱۶)

ترجمہ: اگر ذکر کے وقت شیخ کا تصور بے تکلف ظاہر ہو تو اس کو بھی قلب کی طرف لے جانا چاہیئے اور قلب پر نگاہ رکھ کر ذکر کرنا چاہیئے تو جانتا ہے پیر کون ہے؟ پیر وہ ہے جس سے تو خدا تعالیٰ کی پاک جناب کی طرف پہنچنے کا راستہ سیکھے اور اس راستہ میں تو اس سے اعانت حاصل کرے۔ صرف کلاہ و دامن اور شجرہ پر نظر رکھنا جو آج کل معروف ہے پیری و مریدی کی حقیقت سے خارج ہے البتہ یہ رسم و عادت میں داخل ہے۔ ہاں اگر شیخ کامل سے کوئی کپڑا بطور تبرک مل جائے تو اعتقاد و اخلاص کے ساتھ اسے پہن کر زندگی بسر کرنی چاہیئے، ایسی صورت میں بے شمار فوائد و ثمرات کے حاصل ہونے کی قوی توقع ہے۔

نماز کی حالت میں شیخ کا تصوّر بے ساختہ آنا

خواجہ محمد اشرف و رزش نسبت رابطہ را نوشتہ بودند کہ بحدے استیلا یافتہ است کہ

در صلوٰۃ آنرا مسجود خود میداند و مے بیند و اگر فرضاً نفی میکند منتفی نمیگردد محبت اطوارا این دولت متمنائے طلاب ست بجنل کہ باندک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالاتِ او را جذب نماید رابطہ را چرا نفی کنند کہ اُو مسجود الیہ ست نہ مسجود لہٗ چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند ظہور این قسم دولت سعادت مندان را میسر ست تا در جمیع احوالِ صاحب رابطہ را متوسطِ خود دانند و در جمیع اوقات متوجہ او باشند نہ در رنگِ جماعۃ بیدولت کہ خود را مستغنی دانند و قبلہ توجہ را از شیخ خود منحرف سازند (دفتر دوم حصہ ششم صفحہ ۶۷ مکتوب ۳۰

ترجمہ : خواجہ محمد اشرف نے لکھا تھا کہ رابطہ کی نسبت یہاں تک غالب ہوگئی ہے کہ نمازوں میں اس کو اپنا مسجود جانتا اور دیکھتا ہوں اگر بالفرض اس کو دور بھی کرنا چاہتا ہوں تو نہیں ہوسکتا۔

اے محب محترم طالبانِ حق اسی دولت کی تمنا کرتے ہیں اور ہزاروں میں سے ایک کو ملتی ہے۔ ایسے حال والا شخص کامل مناسبت کی استعداد رکھتا ہے اور شیخ مقتداء کی قلیل صحبت سے تمام کمالات کو جذب کرلیتا ہے رابطہ کی نفی کرتے ہو رابطہ مسجود الیہ ہے نہ مسجود لہٗ۔ محرابوں اور مسجدوں کی نفی کیوں نہیں کرتے، اس قسم کی دولت سعادت مندوں کو میسر ہوتی ہے تاکہ تمام احوال میں صاحب رابطہ کو اپنا وسیلہ سمجھیں اور تمام اوقات اسی طرف متوجہ رہیں۔ نہ ان بدبخت لوگوں کی طرح جو اپنے آپ کو مستغنی جانتے ہیں اور توجہ کے مرکز کو اپنے شیخ کی طرف سے پھیر لیتے ہیں۔

عرس مبارک

در ایام عرس حضرت خواجہ جیو قدس سرہٗ بحضرت دہلی رسیدہ بخاطر داشت کہ در ملازمتِ علیہ نیز برسند دریں اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نمودہ چند کلمہ

نامربوط تصدیع دہ گشت اگر درحضور است و اگر در غیبت بہمگی ہمت خواہاں سلامتی ایشان است از انچہ نباید و نشاید و در بعضے اوقات غلبہ خیراندیشی بر آں می آرد کہ للکئے ایشاں را اختیار کردہ از انچہ لائق عتبہ علیہ ایشاں نباشد بتاکید و مبالغہ مانع آید و در مجلس شریف نااہلان را نگذارد اما میداند کہ جمیع آرزوہا میسر نیست بضرورت بدعائے ظہر الغیب رطب اللسان است شاید کہ درمعرض قبول افتد حضرت احرار قدس سرہٗ در بزرگی و کلانی خود می فرمودند کہ ہرچند کفر است کہ کسے چنان کلان شود کہ اگر برہم شود ہمہ عالم برہم شود اما چہ توان کرد کہ مارا بے ماکلاں ساختہ اند امروز آن قسم بزرگے و کلانے نزدیک است کہ در مادہ جناب شما صادق آید چہ رفاہیت شما رفاہیت خلائق است و بالعکس ازین جاست کہ نزد مردم دعا خیر شما در رنگ نزول مطر است ۔ (دفتر اول حصہ چہارم ص۲۴ و۲۳ مکتوب ۲۴۳)

ترجمہ: حضرت خواجہ قدس سرہٗ کے عرس شریف کے دنوں میں دہلی حاضر ہو کر ارادہ تھا کہ آپ کی خدمت میں بھی پہنچے۔ اسی اثنا میں روانگی کی خبر پھیل گئی اس لئے توقف کر کے چند نامربوط کلموں سے آپ کو تکلیف دی ہے۔ فقیر خواہ حضور میں ہو خواہ غیر حاضر ہو ہر دم آپ کے لئے دعاگو ہے کہ اللہ تعالیٰ آپ کو ہر نامناسب اور نالائق امر سے سلامت رکھے بعض اوقات آپ کی خیرخواہی کا فیصلہ اس بات پر لاتا ہے کہ ان کی دلیری کو اختیار کر کے ان چیزوں سے جو آپ کی بلند درگاہ کے لائق نہیں تاکید و مبالغہ کے ساتھ آپ کو ان سے منع کرے اور مجلس شریف میں نااہلوں کو نہ رہنے دے لیکن جانتا ہے کہ امیدیں حاصل نہیں ہوتیں ناچار آپ کے حق میں غائبانہ دعا سے تر زبان ہے شاید قبول ہو جائے۔

حضرت خواجہ احرار قدس سرہٗ اپنی بزرگی اور کلانی کی نسبت فرمایا کرتے تھے کہ ہر چند یہ کفر ہے کہ کوئی ایسا بڑا ہو جائے کہ اگر برہم ہو جائے تو تمام جہان برہم ہو جائے لیکن کیا کیا جائے کہ ہم کو ہماری مرضی کے بغیر بڑا بنایا ہے۔ آج اس قسم کی بزرگی اور کلانی نزدیک ہے کہ آپ کی جناب کے بارے میں صادق آئے کیوں کہ آپ کی خوشحالی سے خلقت کی خوشحالی

ہے اور خلقت کی خوشحالی آپ کی خوشحالی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ لوگوں کے نزدیک آپ کی دعائے خیر بارش کی طرح برس رہی ہے۔

ایصالِ ثواب کا صحیح تصور

ایضاً پرسیدہ بودند کہ ختم کلام اللہ کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تہلیل کردن و ثواب آنرا بوالدین یا باستاد یا باخوان دادن بہتر ست یا یکسے ندادن بہتر بدانند کہ دادن بہتر است کہ ہم نفع بغیرست وہم نفع بخود و درنا دادن نفع مخصوص بخود ست و نیز شاید بطفیل دیگران آں عمل را قبول فرمائند والسلام۔ (دفتر دوم حصہ ہفتم ۶ مکتوب ۷۷)

ترجمہ:- نیز آپ نے پوچھا تھا کہ کلام اللہ ختم کرنا اور نماز نفل کا پڑھنا اور تسبیح و تہلیل کرنا اور اس کا ثواب ماں باپ یا استاد یا بھائیوں کو بخشنا بہتر ہے یا نہیں۔ واضح ہو کہ بارگاہ الٰہی میں بخشنا ہی بہتر ہے کیونکہ اس میں اپنا بھی نفع ہے اور ان کا بھی اور عجب نہیں کہ یہ عمل صالح دوسروں کی طفیل ہی قبول ہو جائے۔

ایصالِ ثواب کا مجددی طریق

پیش ازیں بچند سال داب فقیر آں بودہ کہ اگر طعام مے پخت مخصوص بروحانیات مطہرہ اہل عبا می ساخت و بآں سرور حضرت امیرؓ و حضرت فاطمہؓ و حضرت امامین راضم میکرد علیہم الصلوٰت والتسلیمات شبے درخواب می بیند کہ آں سرور حاضر است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام فقیر بر ایشاں عرض سلام میکند متوجہ فقیر نمی شوند و رُو بجانب دیگر دارند دریں اثنا بفقیر فرمودند

کہ من طعام در خانۂ عائشہ می خورم ہر کہ مرا طعام فرستد در خانۂ عائشہ فرستد
این زمان فقیر دریافت کہ سبب عدم توجہ شریف ایشان آن بودہ کہ فقیر حضرت
صدیقہ را دران طعام شریک نمی ساخت بعد ازان حضرت صدیقہ را بلکہ سائر
ازواج مطہرات را کہ ہمہ اہل بیت اند شریک مے ساخت وبجمیع أہل بیت توسل
مے نمود۔ (دفتر دوم حصہ ششم صہ ۸۵ مکتوب ۳۶)

ترجمہ: چند سال پیشتر فقیر کا یہ طریق تھا کہ لِلّٰہ طعام پکاتا اور اس کا ثواب اہل عبا کی ارواح پاک کو نذر کر دیا کرتا جس میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا اور حضرت امامین رضی اللہ عنہما کو شامل کر لیتا۔ ایک رات فقیر نے عالم خواب میں دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشریف فرما ہیں۔ فقیر نے سلام نیاز عرض کیا تو حضور صلی اللہ علیہ وسلم فقیر کی طرف متوجہ نہ ہوئے بلکہ چہرہ مبارک پھیر لیا۔ پھر ارشاد فرمایا کہ میں حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کے گھر میں کھانا کھاتا ہوں جس کسی نے مجھے طعام بھیجنا ہو وہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کے گھر بھیجا کرے۔ اس طرح معلوم ہوا کہ آنحضورؐ کی توجہ نہ فرمانے کا باعث یہ تھا کہ میں اُمّ المومنین حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کو شریک طعام نہ کرتا تھا۔ بعد ازاں حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا کو بلکہ تمام امہات المومنین کو جو اہل بیت ہیں شریک کر لیتا اور تمام اہل بیت کو اپنے لئے وسیلہ بناتا۔

سیّدنا غوث الاعظم رحمۃ اللہ علیہ

امامِ ربّانی کی نگاہ میں

اما آن قدر خوارق کہ از حضرت سیّد محی الدین جیلانی قدس سرہٗ ظاہر گشتہ است از ہیچ کدام آنہا ظہور نیافتہ آخرالأمر حضرت حق سبحانہٗ سرِ این معما را ظاہر ساخت و معلوم فرمود کہ عروج ایشان از اکثر بلند تر واقع شدہ است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمدہ اند کہ از عالم اسباب بلند تر است (دفتر اول حصّہ سوم صـ۱۲۰ مکتوب ۲۱۶)

ترجمہ:۔ مگر جس قدر خوارق حضرت سیّد محی الدین جیلانی قدس سرہٗ سے ظاہر ہوئے ہیں۔ ویسے خوارق ان میں سے کسی سے ظاہر نہیں ہوئے۔ آخر کار حق تعالیٰ نے اس معمّہ کا بھید ظاہر کر دیا اور جتلا دیا کہ ان کا عروج اکثر اولیاء اللہ سے بلند تر واقع ہوا ہے۔ اور نزول کی جانب میں مقام روح تک نیچے اترے ہیں جو نسبت اس مقام کی عالم اسباب سے بلند تر ہے۔

سیرتِ شہِ لولاک کا بیان

باعثِ سعادت اور وسیلہ نجات ہے

محبت فقرا و ازنباط با او شاں نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقصر بیسر و برگ در جواب آں چہ نویسد مگر آنکہ فقرۂ چند بعبارت عربی ماثور

در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه وعلیٰ آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوٰة والتحیة نماید بلکه مقوله خود بآن ستاید شعر

ما ان مدحت محمداً بمقالتی   لکن مدحت مقالتی بمحمدٍ

فاقول و بالله سبحانهٗ العصمة والتوفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعا یوم القیمة و اکرم الاولین والآخرین عند الله واوّل من ینشق عنه القبر و اول شافع واوّل مشفع واوّل من یقرع باب الجنة فیفتح لهٗ وحامل لواء الحمد یوم القیامة تحته آدم ومن دونه وهو الذی قال علیه الصلوٰة والسّلام نحن الآخرون و نحن السّابقون یوم القیامة و انی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر و انا خاتم النبیین ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فریقین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتاً فجعلنی فی خیرهم بیتا۔ فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتاً وانا اول الناس خروجا اذا بعثو وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتو وانا شفیعهم اذا یئسوا وانا مبشرهم اذا یئسوا والکرامة ومفاتیح الجنة یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد ادم علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیامة کنت امام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر لولاه ما خلق الله سبحانهٗ الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء

والطین شعر نماند بعصیاں کسے در گرو که دارد چنیں سید پیش رو

پس ناچار مصدقان این چنین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند خیر امتہ اخرجت نقد وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا بشان حال ایشان تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیہ او بنوازند و متابعت شریعت رضیہ او سرفراز سازند امروز اموز قلیل را کہ مقرون بتصدیق حقیقت دین او است علیہ الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر برمیدارند اصحاب کہف این ہمہ درجات کہ یافتند بواسطہ یک حسنہ است و آن ہجرت بود از دشمنانِ حق سبحانہٗ وتعالیٰ بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلا سپاہیان در وقت غلبہ دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر نمایاں میشود و اعتبار می گردد کہ در وقت امن اضعاف آن در حیزِ اعتبار نمی آید و ایضًا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطہ متابعت بمرتبہ محبوبیت می رسند چہ محب در ہر کہ از شمائل و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را محبوب خود می دارد مخالفان را از اینجا قیاس باید کرد۔ شعر

محمد عربی کابروی ہر دو سرا است
کسیکہ خاک درش نیست خاک بر سر اوست

اگر ہجرت ظاہری میسر نہ شود ہجرت باطنی را بکمال مرعی میباید داشت باایشان بے ایشان میباید بود لعل اللہ یحدث بعد ذالک امرًا موسم نوروز رسیدہ است کہ دران ایام اہالی آن معاملہ را در تفرقہ میدارد بعد از مضی آن ہنگامہ اگر ارادہ خداوندی جل سلطانہٗ مساعدت نمود امیدوار است کہ شرف ملاقات گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجب املال ست۔

ثبتکم اللہ سبحانہ علیٰ جادۃ آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیہم الی یوم القیامۃ
(دفتر اول مکتوب ۴۴)

ترجمہ: آپ فقراء کے ساتھ ملتے جلتے اور ان سے محبت رکھتے ہیں یہ بے سروسامان فقیر نہیں

جاننا کہ اس کے جواب میں کیا لکھے سوائے اس کے کہ چند فقرے عربی عبارت میں جو آپ کے
بزرگوار خیر العرب صلی اللہ علیہ وسلم کے فضائل میں ماثور ہیں لکھے اور اس سعادت نامہ کو
آخری نجات کا وسیلہ بنائے نہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی تعریف کرے بلکہ اپنے
کلام کو حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کے نام سے آراستہ کرے۔ ترجمہ

پس میں کہتا ہوں اور اللہ ہی سے عصمت اور توفیق ہے۔

تحقیق محمد (صلی اللہ علیہ وسلم) اللہ کے رسول اور حضرت آدم علیہ السلام کی اولاد کے سردار ہیں اور قیامت کے دن لوگوں کی نسبت زیادہ پیروکاروں والے ہوں گے اور اللہ تعالےٰ کے نزدیک اولین و آخرین سے بزرگ ہیں اور پہلے ہیں جو قبر سے نکلیں گے اور اوّل ہیں جو شفاعت کریں گے اور اول ہیں جن کی شفاعت قبول ہوگی اور اوّل ہیں جو جنت کا دروازہ کھٹکھٹائیں گے اور اللہ تعالیٰ ان کے لئے دروازہ کھول دے گا اور قیامت کے دن لواء حمد کے اٹھانے والے ہیں جس کے نیچے آدم اور باقی انبیاء علیہم السلام ہوں گے اور وہ ذات مبارک ہیں جنہوں نے فرمایا ہے کہ قیامت کے دن ہم ہی آخرین ہیں اور ہم ہی آگے بڑھنے والے ہیں اور میں یہ بات فخر سے نہیں کہتا کہ میں اللہ کا دوست ہوں اور پیغمبروں کا پیشرو ہوں اور فخر نہیں اور میں نبیوں کا ختم کرنے والا ہوں اور فخر نہیں اور میں محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ہوں۔ جب اللہ تعالیٰ نے خلقت کو پیدا کیا اور پھر ان کو دو گروہ بنایا اور مجھے ان میں سے اچھے گروہ میں کیا۔ پھر ان کے قبیلے بنائے اور مجھے ان میں سے بہتر قبیلے میں بنایا۔ پھر ان لوگوں کو گھروں میں تقسیم کیا اور مجھے ان میں سے بہتر گھر والوں میں پیدا کیا۔ پس میں از روئے نفس اور گھر کے ان سب سے بہتر ہوں اور میں سب لوگوں سے اوّل نکلوں گا جب وہ قبروں سے نکالے جائیں گے۔ اور میں ان کا رہنما ہوں جب کہ وہ گروہ گروہ بنائے جائیں گے اور میں ان کا خطیب ہوں جب وہ خاموش کرائے جائیں گے اور میں ان کا شفیع ہوں جب وہ روکے جائیں گے اور میں ان کو خوشخبری دینے والا ہوں جب وہ ناامید ہو جائیں گے

اور کرامت اور جنت کی چابیاں لواء احمد اُس دن میرے ہاتھ میں ہوگا اور میں اللہ تعالیٰ کے نزدیک تمام اولاد آدمؑ سے بزرگ ہوں۔ ہزار خادم میرے گرد طواف کریں گے جو خوشنما آبدار موتیوں کی طرح ہوں گے اور جب قیامت کا دن ہوگا میں نبیوں کا امام اور ان کا خطیب اور ان کی شفاعت کرنے والا ہوں گا اور مجھے اس بات کا فخر نہیں ہے" اگر حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی ذات پاک نہ ہوتی تو اللہ تعالیٰ خلقت کو پیدا نہ کرتا اور اپنی ربوبیت کو ظاہر نہ کرتا اور آپ نبی تھے جب کہ آدم علیہ السلام پانی اور کیچڑ میں تھے۔ جن کے راہنما اور پیشوا ایسے نبی ہوں وہ گناہ کے عوض نہ پکڑا جائے گا پس ناچار ایسے پیغمبر سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم کی تصدیق کرنے والے تمام امتوں سے بہتر ہیں کنتم خیر امۃ اخرجت ان کے حال کے مصداق ہے اور حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کو جھٹلانے والے سب بنی آدم سے بدتر ہیں۔ اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّ نِفَاقًا ان کے احوال کا نشان ہے۔

دیکھئے کس صاحب نصیب کو حضور کی سنت سنیہ کی تابعداری سے نوازش کرتے ہیں اور حضور (صلی اللہ علیہ وسلم) کی پسندیدہ شریعت کی متابعت سے سرفراز فرماتے ہیں۔ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کے دین کی حقیقت کو تصدیق کرنے کے بعد تھوڑا سا عمل بجالانا عمل کثیر کے برابر ہے۔

اصحاب کہف نے اتنا بڑا درجہ صرف ایک ہی نیکی کے باعث حاصل کیا اور وہ نور ایمانی کے ساتھ دشمنوں کے غلبہ کے وقت خدائے تعالیٰ کے دشمنوں سے ہجرت کر جانا تھا۔ مثلاً سپاہی دشمنوں اور مخالفوں کے غلبہ کے وقت اگر تھوڑا سا بھی تردّد کرے تو اس قدر نمایاں ہوتا ہے کہ اس کا اعتبار ہوتا ہے کہ امن کی حالت میں اور اس سے کئی گنا اعتبار میں نہیں آسکتا اور نیز جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خدائے تعالیٰ کے محبوب ہیں تو حضور کے تابعدار بھی آپ کی تابعداری کے باعث محبوبیت کے درجے تک پہنچ جاتے ہیں کیوں کہ محب اور عاشق اس آدمی کو بھی جس میں اپنے محبوب کی عادتیں اور

خصلتیں دیکھتا ہے اپنا محبوب ہی جانتا ہے۔ اور مخالفوں کو اسی پر قیاس کرنا چاہیئے۔

وسیلہ دو جہاں کی آبرو کا ہیں نبی سرورؐ

پڑے خاک اس کے سر پر جو نہیں ہے خاک اس در پہ

اگر ہجرت ظاہری میسر نہ ہو سکے تو باطنی ہجرت کو مدنظر رکھنا چاہیئے۔ خلقت کے درمیان رہ کر ان سے الگ رہنا چاہیئے۔ لعل الله یحدث بعد ذالك امرا امید ہے کہ اللہ تعالیٰ اس کے بعد کوئی امر پیدا کر دے گا۔ موسم نوروز آ گیا ہے اور معلوم ہے کہ ان دنوں میں وہاں کے رہنے والے معاملہ کو پراگندہ رکھتے ہیں۔ اس ہنگامہ کے گزر جانے کے بعد اگر خدا تعالیٰ نے چاہا تو امید ہے کہ آپ کی ملاقات کا شرف حاصل ہوگا۔ زیادہ لکھنا موجب تکلیف ہے۔

یثبتکم الله سبحانه علی جادة اباءکم الکرام السلام علیکم وعلیهم الی یوم القیٰمة

اللہ تعالیٰ آپ کو آپ کے بزرگ باپ دادوں کے طریق پر ثابت قدم رکھے۔ آپ پر اور ان پر قیامت تک سلام ہو۔

حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم اور شان لولاک

حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که حقیقة الحقائق ست آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال بر این فقیر منکشف گشته است تعین وظهور حبی ست که مبداء ظهورات و منشا خلق مخلوقات ست در حدیث قدسی که مشهور است آمده است کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیًا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ۔ اوّل چیزیکه ازان گنجینۂ مخفی بر منصۂ ظهور آمد حب بوده است که سبب خلق خلائق

گشتہ اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر مے بود
سر حدیث قدسی لَوْ لَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاک را کہ در شان ختم الرسل
واقع است علیہم الصلوٰت والتسلیمات ایں جا باید جست و حقیقت لَوْلَاکَ
لَمَا اَظْهَرْتُ الرَّبُوْبِيَّةَ را دریں مقام باید طلبید۔

(دفتر سوم حصہ نہم صفحہ ۱۲۸ مکتوب ۱۲۲)

ترجمہ: حقیقت محمدیؐ جو حقیقت الحقائق ہے مراتب ظلال طے کرنے کے بعد آخرکار اس فقیر پر ظاہر ہوئی ہے محبت کا تعین اور ظہور ہے جو تمام مظاہر کی مبدا اور مخلوقات کی پیدائش کا منشا ہے جیسے حدیث قدسی میں ہے۔ میں ایک پوشیدہ خزانہ تھا میں نے چاہا کہ پہچانا جاؤں۔ پس میں نے خلق کو پیدا کیا۔ اول اول جو چیز اس پوشیدہ خزانہ سے ظاہر ہوئی محبت ہے کہ جو مخلوق کی پیدائش کا سبب ہوئی ہے اگر یہ محبت نہ ہوتی تو ایجاد کا دروازہ نہ کھلتا اور عالم عدم میں راسخ اور مستقر رہتے۔ حدیث قدسی (اگر آپ کو پیدا نہ کرنا ہوتا تو آسمان پیدا نہ کیے جاتے جو حضرت ختم الرسل کی شان میں آئی ہے) کا بھید بھی اسی میں ڈھونڈنا چاہیئے اور اگر آپ کو پیدا نہ کرنا ہوتا تو اپنی ربوبیت کو ظاہر نہ کرتا کی حقیقت کو اسی مقام پر طلب کرنا چاہیئے۔

حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کا صحیح تصور

حقیقت محمدی علیہ من الصلوٰت افضلہا و من التسلیمات اکملہا کہ ظہور اول ست و حقیقت الحقائق ست بآن معنی کہ حقائق دیگر چہ حقائق انبیاء کرام وچہ حقائق ملائکہ عظام علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام کا لظلال اند مراو را واو اصل حقائق است قَالَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَام اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ وَقَالَ

عَلَیْہِ وَعَلیٰ اٰلِہٖ الصَّلوٰۃ وَالسَّلَامُ خُلِقْتُ مِنْ نُوْرِاللّٰہِ وَالْمُؤْمِنُوْنَ مِنْ نُوْرِیْ پس ناچار این حقیقت واسطہ بود درمیان سائر حقائق و درمیان حق جلّ و علاو وصول بمطلوب احدے را بے توسط او عَلَیْہِ وَعَلیٰ اٰلِہٖ الصَّلوٰۃ وَالسَّلام محال باشد فھو نبی الانبیاءِ والمرسلین وارسالہ رحمۃ للعالمین عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ازیں جاست کہ انبیاء اولوالعزم باوجودِ اصالت بتبعیت او میخواہند بآرزو داخل امّتان او میگرذند کما وَرَدَ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّات۔

(دفتر سوم حصہ نہم صہ ۱۲۷ مکتوب ۱۲۲)

ترجمہ: حقیقتِ محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) جو ظہور اوّل ہیں سب سے بڑی حقیقت ہے اس کا مطلب یہ ہے کہ دوسرے تمام حقائق کیا انبیاء کرام علیہم السلام اور کیا ملائکہ عظام کے حقائق سب اس کے اظلال کی مانند ہیں اور وہ تمام حقائق کا اصل ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے۔ سب سے اوّل خدا تعالےٰ نے میرے نور کو پیدا کیا اور فرمایا ہے میں اللہ تعالیٰ کے نور سے پیدا ہوا ہوں اور مومن میرے نور سے ۔ پس یہی حقیقت باقی تمام حقائق اور حق تعالیٰ کے درمیان واسطہ ہے اور آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کے واسطہ کے بغیر کوئی مطلوب تک نہیں پہنچ سکتا۔ آپ تمام انبیاء اور مرسلین کے بھی نبی ہیں اور آپ کا تشریف لانا جہان کے لئے رحمت ہے یہی وجہ ہے کہ انبیاء اولوالعزم باوجود اصالت کے آپ کی اتباع طلب کرتے رہے اور آپ کی امت میں داخل ہونے کی آرزو کرتے رہے جیسا کہ حدیث میں وارد ہے۔

اولیاء اللہ کے لطائف کی وسعتیں

آنچہ از بعضے اولیاء اللہ نقل میکنند کہ دریک آن در امکنہ متعددہ حاضر میگردند و افعال متباینہ بوقوع مے آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفہ اند و متشکل باشکال متباینہ و ہمچنیں عزیزیکہ مثلاً در ہندوستان توطن دارد ازان دیار نہ برآمدہ است جمعے از حضرت مکہ مکرمہ مے آیند و میگویند کہ آن عزیز را در حرم کعبہ دیدہ ایم وچنان وچنین درمیان ما وآن عزیز گذشتہ است وجمع دیگر نقل میکنند کہ ما او را در روم دیدہ ایم وجمعے دیگر در بغداد او را دیدہ اند۔ این ہمہ تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفہ۔

(دفتر دوم حصہ ہفتم مکتوب ۵۸ ص ۲۵-۲۶)

ترجمہ: جو بعض اولیاء اللہ سے نقل کرتے ہیں کہ ایک ساعت میں مختلف مکانوں میں حاضر ہوتے ہیں اور مختلف کام ان سے وقوع میں آتے ہیں۔ یہاں بھی ان کے لطائف مختلف جسموں میں متجسد ہو کر اور مختلف شکلوں میں متشکل ہو کر آتے ہیں۔ اسی طرح اس عزیز کا حال ہے جو ہندوستان میں وطن رکھتا ہے اور کبھی اپنے وطن سے باہر نہیں نکلا — بعض حضرات مکہ معظمہ سے آتے ہیں اور کہتے ہیں کہ ہم نے اس عزیز کو حرم کعبہ میں دیکھا ہے اور ہمارے اور اس عزیز کے درمیان ایسی ایسی باتیں ہوئی ہیں اور بعض نقل کرتے ہیں کہ ہم نے اس کو روم میں دیکھا ہے اور بعض بغداد میں دیکھ کر آئے ہیں، یہ سب عزیز کے لطائف ہیں جو مختلف شکلوں میں ظاہر ہوئے ہیں۔

عقاید مجدد رحمۃ اللہ مقبول رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم تھے

و آن رسالہ بالتماس بعضے یاران بیسر شدہ۔ التماس نمودہ بودند کہ نصائح بنویسد کہ در طریقہ نافع باشد و بمقتضائے آں زندگانی کردہ شود الحق رسالۂ غیر مکرر کثیر البرکات است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد کہ حضرت رسالت خاتمیت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ باجمع کثیر از مشائخ امت خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دستِ مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسہ میکنند و بہ مشائخ مے نمایند کہ این نوع معتقدات میباید حاصل کردہ وجماعۂ کہ باین علوم متسعد گشتہ بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و روبروئے آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ایستادہ اند۔ و القصۃ بطولہا و در ہمان مجلس باشاعت این واقعہ حقیر را أمر فرمودند۔

(دفتر اوّل حصہ اوّل مکتوب ۱۶ صہ ۳۵)

ترجمہ: اور یہ رسالہ بعض یاروں کی التماس سے لکھا گیا ہے۔ یاروں نے التماس کی تھی کہ ایسی نصیحتیں لکھی جاویں جو طریقت میں نفع دیں اور ان کے موافق زندگی بسر کی جاوے۔ واقعی رسالہ بے نظیر اور برکتوں والا ہے۔ اس رسالہ کے لکھنے کے بعد ایسا معلوم ہوا کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم اپنی امت کے بہت سے مشائخ کے ساتھ تشریف فرما ہیں اور اس رسالہ کو اپنے مبارک ہاتھ میں لئے ہوئے ہیں اور اپنے کمال کرم سے اس کو چومتے ہیں اور مشائخ کو دکھاتے اور فرماتے ہیں کہ اس قسم کے اعتقاد حاصل کرنے چاہئیں اور وہ لوگ جنہوں نے ان علوم سے سعادت حاصل کی ہے وہ نورانی اور ممتاز اور عزیز الوجود ہیں اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے کھڑے ہیں۔ حاصل کلام اسی مجلس میں اس خاکسار کو اس واقعہ کے شائع کرنے کا حکم فرمایا۔

حسرتا که این چرخ ناهموار ودون　　نیزه زد قلب ماپرکشت زخون
موت عالِمِ موت عالَمْ شد یقین　　عاقلانرا این نشان از یوم دین
می سزد گرخون بگرید آسمان　　بر وفات قطب عالم جاودان
از وفاتش لرزه آمد بر زمین　　چون بماند سالم این قلب حزین
مرشد ما بست برخود این نقاب　　نیست ممکن دیدنش الاّ بخواب
ازکه جویم بعد از وارشاد خویش　　ازکه خواهم درد را درمان خویش
أهل ایمان أز وفاتش درألم　　کوییا ازا بربارد درد وغم
فرقتا وافرقتا گشتم جدا　　ازحبیب خویش ومحبوب خدا
عقل کل بود او ندانستم چنان　　حیرت اندر حیرتم من هرزمان
مرشدی فاضل بنزدی ماچنین　　مابغفلت رفته بودیم آه ازین
مستفید از وی نگشتم رفت او　　تازه شد هجرت شهادت شد دوتو
گربگریم تاقیامت سود نیست　　زانکه اوباری دگرآینده نیست
ای حلمیّ قطمیر آیس مشو　　مشفق است اودرپیش دائم برو
در هزار سیصد وسیست ودو بود　　دعوتش میکرد خلاق ودود
ساعتی هفتم که هجرت روغود　　پنج شنبه بیست ونه ذی القعده بود
ارجعی أمر الهی گوش کرد　　ترك این دار ودیار وهوش کرد
سید عالی مقام عبد الحکیم　　درجوار قرب یزدان شد مقیم
جنة المأوی مقامش شد یقین　　ماند محروم از وصالش مؤمنین
خاك باغلوم آن وجود پاکرا　　چون صدف شد تهنیت آن خاکرا
داغ بر دلها نهاد آن روح پاك　　دوستانش ماند درحسرت هلاك
این چنین حزن وألم دائم بود　　تاکه جان اندر قفس قائم بود
من چه کویم حال آن عالی همام　　کشت او منظور پیران کرام
کوی باغلوم شد مرادار النعیم　　هست دروی سیدم عبد الحکیم

سید عبد الحکیم بن مصطفی آرواسی در ترکیه در شهر آنقره وفات یافت در قریهٔ باغلوم مدفون است «قدس الله سره الاقدس»

حسین حلمی ایشیق مدظله

عارف نوشاهی

بیائید برای چند لحظه آنسوی زمان بعثت خاتم پیامبران حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برویم وببینیم که وضع اخلاقی واجتماعی عربستان چه طور بود۔

در جهان در عصر بعثت، عصری که شاید قدرتهای عظیم اما متزلزل، مذاهب بزرگ اما گرفتار خرافات وکج فکری ها، کشمکش های متولیان، فلسفه های به باد رفته، تمدنهای در حال سقوط، قوانین ظالمانه، اختلافات عمیق طبقاتی، قتل عام ها، جنگها، تعصب هائے ناروا عادات وآداب غلط، پرستش هائے ضد علم و هزاران بدبختی دیگر بوده و قرآن آن را گمراهی آشکار "مبین" دانند . . . . غارت اموال، کشتن افراد و دزدیدن و ربودن زنان جزو حقوق قانونی آنان بود."

خلاصه این که محیط عربستان آمادگی کامل برای بعثت یک "مصلح اعظم" میداشت. پس او صلوات الله علیه آمد ——— مثل خورشید تابان ——— و تمام تیرگی هائے فسق وفجور را از بین برد . . . . . مدت چهارده قرن را طی کرده اکنون بیائیم سر حال و وضع خود مان -

آنچه که بنا بر گفته مورخان، برایمان موجب افتخار می باشد این است که زمان آنسوی بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از "عهد جاهلیت" موسوم است در صورتیکه ما در "عصر متمدن"! "زمان موشک" "عهد تسخیر فضا" و "قرن اتم" زندگی را میگذرانیم - اما فرهنگ وتمدن ما چیست ؟ لباس هائے شیک و زیبا؛ ساختمانهائے آسمان خراش، ماشین هائے مدل نو، نزدوشگاه های سلف سرویس، شب های روشن از نور برق مثل روزند . . . . خلاصه یک زندگی مجهز و مجلل، درخشان و براق -

اما این همه ظاهر است وقشر ——— کرباس است ولباس ——— پوست است و جلد باید ببینیم "تو" چیست ؟ از باطن چه است -

آری دیدیم، داخل این ساختمانهای سر بالا کشیده بوده فروشی و عصمت فروشی . . . . و ناز و نوش و داد و دهش . . . . و دیگر خجالت میکشیم که یک بیک عیوب و ظلمات داخل را

برزبان مانیم۔ بلکہ نتیجہ می گیریم کہ از لحاظ اخلاق بین "عہد جاہلیت" و "قرن اتم" اشتراک خوب بوجود آمده است، همین را می گویند تاریخ خود را تکرار می کند۔

محیط امروز نیز احتیاج به "بعثت" دارد اما نه "بعثت رسالت تازه"، زیرا حضرت محمد مصطفیٰ خاتم الانبیاء و اسلام خاتم الادیان می باشد۔ بلکہ احتیاج به تجدید بعثت و احیای تعلیمات همه گیر اسلام است یا به اصطلاحات قرآن "امر بالمعروف" و "نهی عن المنکر" "جهاد علیہ باطل"۔

جهاد را چند نوع است: جهاد بالسیف، جهاد بالمال، جهاد باللسان، جهاد بالعمل و جهاد بالقلم۔ این پندار درست نیست که ترویج و تبلیغ اسلام تنها با زور شمشیر شده است بلکہ این دین متین در مدت چهارده سده گذشته بمناسبت زمان و مکان از همه نوع جهاد گسترش یافته است۔ آنچه مسلم می باشد این است که در دنیای امروز مسائل اجتماعی بشر با حرب و جنگ حل نمی شود مخصوصاً اصلاح احوال و افکار۔ ویژگی اسلام همین است که پذیرفتن آن هیچ اجبار و اکراه روانمی دارد۔ در عصر حاضر برای تجدید علوم دینی و تعلیمات اسلامی و نشان دادن طریق راست و اصلاح احوال مسلمانان جهاد بالقلم نقش مهمی و مؤثری دارد و جای بسی خوش بختی است که در زمان پرآشوب ما، این مسئولیت را جناب مولانا حسین حلمی ایشیق مد ظله العالی بر عهده گرفته اند خود کتب می نویسند و دیگر متون اسلامی را نیز نشر و توزیع می کنند

کسانیکہ خواه یک بار برخوردار لطف جناب حلمی شده اند، یا مدام مورد محبت و مرحمت ایشان هستند حتماً در قلب خود علاقه فوق العاده نسبت به مشار الیه پیدا می کنند و روان خود را جویای احوال این شخص بزرگوار و خدمت گذار اسلام می یابند۔ بنده نیز از یک سال و چند ماه گذشته پیوسته مورد الطاف و موهبت این راد مرد هستم و از همان زمان خواهان معرفی بیشتر با آنجناب بوده ام۔ برای این کار به جناب حلمی نامه ها نوشتم خواهش ها کردم، تقاضه ها عرضه داشتم اما موفق به کسب احوال و شرح زندگی ایشان نشدم۔ بالاخره پی بردم که در دنیا از دو نوع مردم اند۔

یک نوع از آن مردم که کار برای تشخص خود می کنند

نوع دیگر از آنان که کار را برای رساندن به حد فعالیش انجام می دهند و شخصیت خود را پس پرده قرار می دهند۔

در ماه شعبان المعظم ۱۳۹۶ هجری قمری در ضمن سفر ایران از افغانستان نیز گذر کردم و در هرات

از قبور پر نور شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ هـ ق) و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۷ هـ ق) رحمهما الله تعالی دیدن کردم. هر دو شخص بزرگوار مذکور در تصوف اسلامی و ادب فارسی مقام برجسته و شهرتی بسزا دارند اما از وضع مزارات ایشان یا اگر اجازه بفرمائید تأسفاش گویم از شکستگی و سادگی و کوچکی آنها استنباط می شد که این نوع رجال در هر حال خواهش و نیاز به تشخص خود ندارند جناب مولانا حلمی نیز از نوع مردم اشخاص هستند این وصف خوب را در اصطلاح اخلاقی "اخفا" "عجز" و "شکسته نفسی" می گویند۔

با وجود اخفا و انکسار جناب حلمی لازم دانستم که ایشان را بیشتر بشناسم و بشناسانم. آنچه که درباره شخصیت و خدمات ایشان در مقابل اسلام از این و آن بدست آوردم در دسترس خوانندگان گرامی می گذارم:

نام و نسب: نام آنجناب همان طور که قبلاً متذکر شده "حسین حلمی ایشیق" است، گمان می برم "ایشیق" نام فامیل می باشد. ایشان فرزند ارجمند سعید استنبالی هستند و ترکی نژاد می باشند۔ [3]

آموزش و پرورش:۔ جناب حلمی فوق لیسانس در رشته شیمی و پزشکی درجه گرفته اند [4] و با زبانهای ترکی عربی فارسی فرانسه، آلمانی و انگلیسی آشنائی دارند [5]

کار و خدمت دولتی:۔ ایشان در ارتش ترکیه و دانشگاه خدماتی انجام داده اند و اکنون سرهنگ و استاد بازنشسته هستند [6]

بیعت طریقت:۔ همراه علوم ظاهری جناب حلمی علوم باطنی را نیز کسب نموده اند درین مورد بر دست حضرت سید عبدالحکیم بن مصطفی آروماسی" بیعت کرده فیوض و برکات سلسلهٔ عالیه نقشبندیه و قادریه به بهره اند. جناب حلمی نسبت به پیر طریقت رحمة الله علیه خود خیلی احترام می گذارند. می گویند:

علم و معرفت ندارم. یگانه چیز و نعمت که دارم آن این ست که عالم و عارف و مرشد کامل و مکمل سید عبدالحکیم آروماسی را دیدم و توجه و التفات آن عالی مقام را نائل شدم۔ این عاجز بی سر و پا را شفقت فرمود از دریای بی پایان خود یک جرعه احسان فرمود". [7]

همین نوع خیالات را در جای دیگر این طور ابراز داشته اند۔

"مرشدی و سبب سعادتی عالم و عارف کامل و مکمل در زمان حکمران مرتدان و ختم سلسلهٔ علیه نقشبندیه و قادریه فی ترکیه السید عبدالحکیم بن مصطفی آروماسی" [8]

حضرت سید عبدالحکیم قادری نقشبندی رحمة الله علیه روز پنج شنبه بیست و نهم ماه ذی قعده سال ۱۳۶۲ هـ

قمری (مطابق با ۱۹۴۳م) در شهر آنقره (ترکیه) وفات یافتند و در قریهٔ "باغلوم" مدفون گشتند. نورالله مرقده. اینک چند اشعار در رثای آن حضرت:

حسرتا کاین چرخ ناهموار دون　　　نیزه زد قلب ما پر گشت ز خون
موتِ عالِم موت عالَم شد یقین　　　غافلان را این نشان از یومِ دین
می‌سزد گر خون بگرید آسمان　　　بر وفات قطب عالم جاودان
از وفاتش لرزه آمد بر زمین　　　چون بماند سالم این قلب حزین
مرشد ما بست بر خود این نقاب　　　نیست ممکن دیدنش الا بخواب
از که جویم بعد از او ارشاد خویش　　　از که خواهم درد را درمان خویش
اهلِ ایمان از وفاتش در الم　　　گویا از ابر بارد درد و غم
فرقتا وا فرقتا گشتم جدا　　　از حبیب خویش و محبوب خدا
عقل کل بود او ندانستم چنان　　　حیرت اندر حیرتم من هر زمان
مرشدی فاضل بنزد ما چنین　　　ما بغفلت رفته بودیم آه از این
مستفید از وی نگشتم رفت او　　　تازه شد هجرت شهادت شد و تو
گر بگریم تا قیامت سود نیست　　　زانکه او باری دگر آینده نیست
ای حلمی قطمیر آلیش مشو　　　مشفق است او در پیش دائم برو
در هزار سیصد و بیست و دو بود　　　دعوتش می‌کرد خلاقِ ودود
ساعتی هفتم که هجرت رو نمود　　　پنج شنبه بیست و نه ذی القعده بود
ارجعی امر الهی گوش کرد　　　ترک این دار و دیار و هوش کرد
سید عالی مقام عبد الحکیم　　　در جوار قرب یزدان شد مقیم
جنت المأوی مقامش شد یقین　　　ماند محروم از وصالش مؤمنین
خاک باغلوم آن وجود پاک را　　　چون صدف شد تهنیت آن خاک را
داغ بر دلها نهاد آن روح پاک　　　دوستانش ماند در حسرت هلاک
این چنین حزن و الم دائم بود　　　تا که جان اندر قفس قائم بود
من چه گویم حال آن عالی همام　　　گشت او منظورِ پیرانِ کرام

کوی باغ‌سلوم شد مرا دار النعیم هست دروی سیدم عبدالحکیم [11]

شجره طریقت

جناب حسین حلمی ایشیق خلیفهٔ سید عبدالحکیم آرواسی وی خلیفهٔ سید فهیم آرواسی وی خلیفهٔ سید طه حکاری وی خلیفهٔ مولانا ضیاء الدین خالد کُردی وی خلیفه حضرت شاه عبدالله معروف به شاه غلام علی دهلوی۔ [12]

"آقای حلمی مرد باشکوه و متقی است، پابند صلوة پنجگانه به طریق اهل تسنن کمتر افراد هستند که جان و مال خود را در راه اسلام خرج می کنند وی یگانه مرد است۔ آقای حلمی مهمان نواز نیز است۔ من در استانبول برائے اقامت خود هتل را کرایه کرده بودم اما وی آقای محمد یوجیل [13] را دنبال من فرستاد که مرا از هتل به خانهٔ خود بُرد و جای اقامت فراهم کرد و مهمان خود ساخت۔"

سفر پاکستان

چند سال قبل آقای حلمی به پاکستان هم تشریف آوردند۔ اما سفر ایشان فقط تا کراچی محدود ماند۔ [15]

تصنیفات و تالیفات

جناب حلمی مصنّف و گردآورندهٔ چند کتب ارزنده هستند که اسامی آنها در فهرست انتشارات مکتبهٔ ایشیق ملاحظه می فرمائید۔

اولاد

از اولاد آقای حلمی فقط در بارهٔ یک پسر ایشان معلوم شد۔ وی انگلیسی خوب می داند و معاون آقای حلمی نیز می باشد۔ [16] سلمه الله تعالیٰ۔

مکتبهٔ ایشیق

آنچه که محرک تحریر این مقاله شده همین "مکتبهٔ ایشیق" می باشد که جناب حسین حلمی ایشیق آنرا تاسیس کرده اند و ریاست آن را نیز بر عهده دارند۔ ایشان چند افراد دیگر را تربیت کرده اند که در کارهائے مکتبهٔ مذکور معاونِ آقای حلمی هستند همه این افراد فارغ التحصیل دانشگاه و فداکار می باشند۔ [17]

عوامل تاسیس مکتبه

آن طور که خود جناب حلمی اسباب تاسیس مکتبهٔ ایشیق بیان می کنند۔

"در زمان حال بزرگ ترین عبادت مسلمان برای خشنودی خداوند متعال جهاد برای اشاعت تعلیمات اسلام است۔ در این مورد پیامبر اسلام (ص) می فرمایند یک دیگر را آموزش اسلام

وہید. اگر شما امر بالمعروف را ترک کردید خدا شما را از زیر سلطه حاکم بد قرار خواهد داد" ص۱۸

از اوضاع فعلی ترکیه نیز حرف نظر نمیشود. درین مورد جناب حلمی می گویند

"در دیار ما عالم و سالک و مرشد صحیح نیست. منافقان و بی مذہبان بسیار است ص۱۹

مرام مکتبہ

جناب حلمی می گویند:

"حدیث نبوی است که امت من در ہفتاد و سه فرقه متفرق خواهد شد از میان آنها فقط یک فرقه ناجی است و آنست" اہل سنت والجماعت"۔ ما می خواہیم که مسلمین مخصوصاً افراد فرق وهابی، شیعی، قادیانی و بہائی ص۲۰ را به سوی صراط مستقیم اسلام راہنمائی بکنیم۔

ما سعی می داریم که اسلام را بیشتر گسترش بدہیم۔ برای بدست آوردن این ہدف متون اسلامی نوشته اکابر و مشاہیر اسلام (اہل سنت والجماعت) چاپ خواہد شد" ص۲۱

وضع کار

کتاب ہائے که از طرف مکتبہ ایشیق چاپ میشود به افراد با سواد و علاقہ مند در کشور ہائے مختلف دنیا با پُست زمینی ارسال میشود۔ این نکته خیلی لازم بتذکر و شائسته به تجلیل و تحسین جناب آقای حلمی است که این ہمه کتب به عنوان" ہدیه به شرافت مندی ما" تقدیم میشود ص۲۲ مصارف چاپ و پُست را خود جناب حلمی تحمل می کنند۔ از ین ہم بیشتر کار لائق تحسین این است که جناب حلمی حقوق طبع و نشر ہمه انتشارات مکتبہ ایشیق را به ہر کس داده اند و در عوض این ہیچ نفع مادی نخواسته اند۔ اما برای مصرف این حقوق شرط این است که ناشرین دیگر در متن مطبوعه مکتبہ ایشیق تصرف و تحریف نکنند ص۲۳

مرز محیط کار

بنا بر ہدفهای مکتبہ و زبان ہائے کتب چاپی مکتبہ ایشیق حدس میتوان زد که جناب حلمی مطبوعات خود را در کشور ہائے آسیائی غربی (شامل ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان - ہند) و اروپائی - عربی و افریقای توزیع می کنند۔

واقعیت کار

پس از خواندن این پیش گفتار طولانی لابد خود را آماده به شنیدن نتائج سنگینی و خدمات وزین مکتبہ ایشیق کرده باشید. حق با شما است۔ آقای حلمی با جان و مال خود مکتبہ ایشیق را به سوی ہدفهایش می برند و درین مورد موفقیت نمایان بدست آورده اند بیایید فہرست

مطبوعات مکتبۂ ایشیق را بخوانید - امید وارم پس از مطالعۂ فہرست زیر مؤیدایں گفتارم خواہید شد -

شمارہ	اسم کتاب	اسم مصنّف/مترجم/گرد آورندہ	تعداد صفحات	سال طبع
	اردو			
۱	جواہر البیان ترجمۂ الخیرات الحسان	علامہ شہاب الدین احمد مکی، مؤلف مولانا ظفرالدین رضوی بہاری، مترجم	۴۰۰	۱۳۹۶ھ
۲	مسلک مجدد الف ثانی	جمیل احمد شرقپوری -	۴۷	"
	عربی			
۳	انصاف فی بیان سبب الاختلاف	حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی	۲۹	"
۴	اثبات النبوۃ	شیخ احمد فاروقی سرہندی مجدد الف ثانی	۴۵	"
۵	اجازت نامہ سید احمد نیر المکی الحسینی الاروا سی بن عبدالحکیم بن مصطفی الاروا سی بہ حسین حلمی ایشیق		۱۱	"
۶	اجلی الاعلام ان الفتوی مطلقاً قول الامام	مولانا احمد رضا خان بریلوی	۳۲	۱۳۹۵ھ
۷	اخونۃ الاسلام	آغا عبدالکریم شورش کاشمیری	۲۰	"
۸	الاصول الاربعۃ فی تردید الوہابیہ	خواجہ محمد حسن خان	۱۲۶	"
۹	الجام العوام عن علم الکلام	حجۃ الاسلام امام محمد غزالی	۶۳	۱۹۳۶ھ
۱۰	امشلہ	احمد بن علی استانبولی	۲۷	۱۳۹۵ھ
۱۱	الانوار المحمدیہ من المواہب اللدنیہ	یوسف بن اسماعیل نبہانی	۴۴۰	۱۳۹۲ھ
۱۲	الاوراق البغدادیہ فی الحوادث النجدیہ	سید ابراہیم الراوی الرفاعی، مؤلف عید بن وصیف ازہری مصحح	۲۱	۱۳۹۶ھ

۱۳	البصائر المنکری التوسل باہل المقابر	مولانا حمداللہ داجوی	۱۷۲	۱۳ ۹۵ھ
۱۴	بنا	احمد بن علی استانبولی	۵	"
۱۵	بہجۃ السُّنیہ		۹۶	۱۳۹۶ھ
۱۶	تبصرۃ المومنین فی استحباب التلقین	محمد بن محمد نور رجالی سیامی شافعی عید ابن وصیف ازھری، مصحح	۹	"
۱۷	تحفۃ الاثنیٰ عشریہ (مختصر)	شاہ عبد العزیز دہلوی حافظ غلام محمد بن محی الدین الاسلمی، مترجم	۳۵۰	"
۱۸	تحفۃ العشاق یا رسالۂ حِسریّہ	بہ اہتمام سید ابراہیم فصیح بغدادی	۳۲	"
۱۹	تحفۃ العوامل		۵	۱۳۹۵ھ
۲۰	تسہیل المنافع		۲۰۸	۱۳۹۶ھ
۲۱	تطہیر الفواد من دنس الاعتقاد	شیخ محمد بخیت مطیعی	۲۰	"
۲۲	تنبیہ الغبی بتبرئۃ ابن العربی	علامہ جلال الدین سیوطی	۱۳	۱۳۹۲ھ
۲۳	تنویر الحلکہ فی امکان رُویۃ النبی والملکہ		۲۶	"
۲۴	التوسل بالنبی وجہلۃ الوہابین	ابی حامد بن مرزوق	۲۰۴	۱۳۹۶ھ
۲۵	التوسل بالموتیٰ			"
۲۶	جزء عم من القرآن المجید	کلام الٰہی	۲۴	۱۳۹۵ھ
۲۷	حجۃ اللہ علی العالمین فی معجزات سید المرسلین۔ جلد ۲	یوسف بن اسمٰعیل نبہانی	۱۰۷	۱۳۹۳ھ
۲۸	الحدائق الوردیہ فی حقائق اجلاء النقشبندیہ	عبد المجید بن محمد خالدی نقشبندی	۱۵	۱۳۹۶ھ
۲۹	حدیقۃ الندیہ شرح الطریقۃ المحمدیہ ج ۱ والسیرۃ الاحمدیہ	محمد افندی رومی، مؤلف	۶۲	سال طبع نو نشتند
۳	" ج ۲	عبد الغنی نابلسی، شارح	۱۳	۱۳۹۳ھ
۳۱	خلاصۃ التحقیق فی بیان حکم التقلید والتلفیق	"	۲۸	"

۳۲	خلاصۃ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام - ج ۲	احمد بن زینی دحلان مکی	۱۰۷	۱۳۹۵ھ
۳۳	الدرر السنیہ فی الرد علی الوھابیہ		۵۲	۱۳۹۶ھ
۳۴	دار المعارف (ملفوظات شاہ غلام علی دہلوی)	شاہ رؤف احمد، مرتبہ	۱۶۰	۱۳۹۴ھ
۳۵	الدولۃ المکیۃ بالمادۃ الغیبیہ	اعلیٰحضرت احمد رضا خان بریلوی	۱۵۲	۱۳۹۵ھ
۳۶	ذکر الآثار الواردۃ فی الاذکار التی تحرس قائلہا من کید الجن	ابن حجر مکی	۱۲	۱۳۹۲ھ
۳۷	رسالہ حربیہ (رک: بہ تحفۃ العشاق)			
۳۸	رسالہ فی اثبات کرامات الاولیاء (اللہ)	شہاب الدین احمد بن احمد السجاعی	۱۱	۱۳۹۶ھ
۳۹	رسالہ فی اثبات کرامات بعد الممات	سید احمد بن محمد حسینی حنفی حموی	۱۷	"
۴۰	رسالہ فی تحقیق الرابطہ	ضیاء الدین خالد بغدادی	۱۸	۱۳۹۲ھ
۴۱	رسالہ فی رفع اشکال کرامات وتصرف اولیاء بعد الموت	شمس الدین شیخ محمد الشوبری	۵	۱۳۹۶ھ
۴۲	رسالۃ المنصر فی ذکر وقت صلوۃ العصر	السید احمد بن زینی دحلان مکی	۱۲	"
۴۳	سیف الجبار المسلول علی الاعداء الابرار	شاہ فضل رسول بدایونی	۴۵	۱۳۹۵ھ
۴۴	شرح بدء الامالی	ابو الحسن سراج الدین علی، مؤلف علی بن سلطان محمد قاری، شارح	۴۸	"
۴۵	شفاء السقام فی زیارۃ خیر الانام	تقی الدین ابی الحسن علی السبکی	۲۱۱	۱۳۹۶ھ
۴۶	شواہد الحق فی الاستغاثۃ بسید الخلق	شیخ یوسف بن اسمٰعیل نبہانی	۵۵	۱۳۹۲ھ
۴۷	الصواعق الالٰہیہ فی الرد علی الوھابیہ	شیخ سلیمان بن عبد الوہاب نجدی	۶۴	۱۳۹۵ھ
۴۸	ضلالت الوھابیین			۱۳۹۶ھ
۴۹	الطب النبوی		۲۰۸	"
۵۰	عزی	احمد بن علی استنانبولی	۱۰	۱۳۹۵ھ
۵۱	عقاید	عمر نسفی	۵	۱۳۹۲ھ

۵۲	علماء المسلمين والوهابيون	حسين حلمي ايشيق، گردآورنده		
۵۳	عقد الجيد في احكام الاجتهاد والتقليد	حضرت شاه ولی الله دہلوی	۲۴	۱۳۹۶ھ
۵۴	العوامل	ابی بکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی	۱۰	۱۳۹۵ھ
۵۵	غوث العباد ببيان الرشاد	مصطفى ابو سيف الحمامی	۹۱	″
۵۶	فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية	ابی محمد کبیرا المولوی الفاضل البقوی	۱۱	۱۳۹۶ھ
۵۷	فتاوى في اثبات كرامات اولياء الله از كتاب الفتاوى الحديثية	احمد شهاب الدين بن حجر الهيتمی مکی	۴۶	۱۳۹۵ھ
۵۸	الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل والكرامات والخوارق	علامه جميل افندى صدقى، مؤلف به اہتمام شيخ احمد على المليبی	۷۶	۱۳۹۶ھ
۵۹	الفقه على المذاهب الاربعة ج ۱	عبد الرحمن الجزيری	۳۳۳	۱۳۹۵ھ
۶۰	القول الفصل شرح فقه اكبر	امام اعظم ابو حنيفه، مؤلف محی الدين محمد بن بهاء الدين، شارح	۴۱۴	۱۳۹۵ھ
۶۱	كتاب الصلوة	حسين حلمي ايشيق، گردآورنده	۳۲	″
۶۲	كشف النور عن اصحاب القبور	عبد الغنی افندی نابلسی	۲۸	۱۳۹۴ھ
۶۳	المتنبی القاديانی (با دو مقاله ديگر)	مفتی محمود (پاکستانی)	۲۸	۱۳۹۵ھ
۶۴	مراح	احمد بن علی استانبولی	۲۸	″
۶۵	المسائل المنتخبه			۱۳۹۶ھ
۶۶	المسائل المنتخبه في الرسالة والوسيله	قاضی حبيب الحق پرمولی	۸۰	″
۶۷	المعتقد المنتقد مع تعليق مسمى به المستند المعتمد بناء نجاة الابد	شاه فضل رسول بدايونی، مؤلف مولانا احمد رضا خان بريلوی، تعليق نويس	۲۶۲	۱۳۹۵ھ
۶۸	مفتاح الفلاح	سليمان استانبولی، مؤلف حسين حلمي ايشيق، گردآورنده	۹۲	۱۳۹۴ھ
۶۹	مقصود	احمد بن علی استانبولی	۱۱	۱۳۹۵ھ

۶۰	مقیاس القیاس فی اثبات القیاس	قاضی حبیب الحق پرمولی	۲۲	۱۳۹۶ھ
۶۱	المنحۃ الوہبیہ فی رد الوہابیہ	داؤد بن سید سلیمان بغدادی مؤلف حسین حلمی ایشیق، گردآورندہ	۳۶	۱۳۹۴ھ
۶۲	المنتخبات من المکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی۔	محمد مراد مکی منزاوی، مترجم	۲۲۶	۱۳۹۴ھ
۶۳	منقذ من الضلال	حجۃ الاسلام ابی حامد محمد غزالی	۶۳	۱۳۹۶ھ
۶۴	الناھیۃ عن طعن امیر المومنین معاویہ	علامہ عبد العزیز فرھاروی	۳۶	؍ ھ
۶۵	نخبۃ اللالی لشرح بدء الامالی	علی بن عثمان فرغانی، مؤلف محمد بن سلیمان حلبی ریحاوی. شارح	۱۹۰	۱۳۹۵ھ
۶۶	نور الایمان بزیارت آثار حبیب الرحمن		۴۸	۱۳۹۶ھ
۶۷	نور الیقین فی مبحث الیقین	مصطفی بن ابراہیم کریمی سیاحی، مولف عید بن وصیف، مصحح	۳۸	؍؍
۶۸	الوسیلۃ العظمی		۱۳۲	؍؍
۶۹	ہدیۃ المہدیین	اخی یوسف بن جنید توقادی	۱۰۴	؍؍
	عربی - اردو			
۸۰	طریق النجات	محمد حسن مجددی، مؤلف حافظ محمد ہاشم ابن مؤلف، مترجم	۲۵۰	؍؍
۸۱	عقیدۃ اہل المعالی فی شرح قصیدہ بدء الامالی	ابی الحسن علی بن عثمان، مؤلف مولانا ابی محمد احمد چکوالی، مترجم	۱۵	؍؍
۸۲	مقالہ السماع	مولانا عبد الرحیم جگر الوی	۱۵	؍؍
	فارسی			
۸۳	در المعرفت (مکتوبات امام ربانی از مکتوب ۱۶۳ تا ۱۶۷)	شیخ احمد فاروقی سرہندی	۹	؍؍

۸۴	ضیاء الصدور لمنکر التوسل باهل القبور	ظاهر شاه میاں بن عبد العظیم سواتی	۴۵	۱۳۹۶ھ
۸۵	مکاتیب شریفه	شاه غلام علی دهلوی	۱۶۸	〃
۸۶	مناقب شاه نقشبند		۳۰۴	〃
۸۷	نظام العقائد معروف به عقاید نظامیه	مولانا محمد فخر الدین چشتی نظامی دهلوی	۴۲	〃
	(فارسی اردو)			
	سندی			
۸۸	غایة التحقیق		۸۶	〃
	ملیالم			
۸۹	کتاب السنّی فی ردّ الوهابی جلد ۱	پی محمد کبیر المولوی الفاضل الباقوی	۵۹	〃
۹۰	〃 جلد ۲	〃	۷۲	〃
	انگلیسی			
۹۱				۱۹۷۵م
۹۲		حسین حلمی ایشیق	۱۲۸	〃
۹۳			۲۰	۱۹۷۱م
۹۴		حسین حلمی ایشیق	۱۰۰	۱۹۷۵م
۹۵		〃	۱۶۸	۱۹۷۶م
۹۶	〃 〃	〃	۱۹۴	۱۹۷۵م
۹۷	〃 〃	〃	۱۰۶	〃
۹۸	〃	〃	۲۳۸	۱۹۷۴م

۲ - برای توسعهٔ کار مکتبة الشیق، نام و نشانی هائے دوستان خود (در داخل و خارج کشور) به مکتبه ارسال کنید که به آنان نیز کتب تقدیم شود. هر چه بیشتر دوستانت را معرفی کنید برای مکتبه موجب افتخار و تشکر است و فایده دارد. امّا یاد تان باشد که این دوستان استعداد استفاده از مطبوعات داشته باشند۔

۳ - به مکتبه بنویسید که دوستان شما غیر از زبان ها که مکتبه در آن کتب چاپ کرده است، کدام زبانها می دانند که مکتبه در آن نیز کتب طبع کند. ۲۵ھ

وضع کار و توصیه هائے ذیل می رساند که جناب حلمی برای اشاعهٔ اسلام چه عزائم گشاده روئی و وسعت قلبی کار می کنند۔

پیشنهاد های من برای مکتبة الشیق

طبع بعضی مطبوعات مکتبه افست (عکسی) است و خواندن آن ها سخت می باشد. مانند رسائل همراه المنحة الوهبیة فی رد الوهابیة و غیر آن ها - در آینده برای طبع این نوع کتب از طریق حروف چینی یا کتابت استفاده شود۔

۲ - بعضی مجلد حاوی چند رسائل و کتب می باشد امّا روی جلد فقط اسم یک کتاب چاپ شده است مثلاً در مجلد کتاب المنقذ من الضلال، دو رسالهٔ دیگر هم است۔

درین صورت باید روی جلد تصریح شود و اسامی تمام کتب چاپ گردد. زیرا این مجلدات شامل کتب عکسی می باشند لهذا ترتیب صفحات درهم برهم می شود. همانطور که در مجموعهٔ خلاصة التحقیق در مورد کتاب الحدیقة الندیة شده است. و غیر هم۔

۳ - چند کتب در طباعت ناقص مانده است. مثل حدیقة الندیة فصل ثانی در آخر کتاب اثبات النبوة در آینده مواظبت و دقت شود۔

۴ - امروز "اعلام" "کلید کتاب" شمره می شود. اعلام نه تنها ارزش کتاب را می افزاید بلکه خوانندگان را از صرف وقت زیاد هم نجات می دهد. مطبوعات مکتبة الشیق نیز نیاز به "اعلام" دارند

۵ - مکتبة الشیق بیشتر توجه خود را به جوانان اسلامی مبذول کند و آنان را از راه کج منحرف و منصرف کند. برای این کار باید در زبان هائے رسمی ممالک اسلامی کتب چاپ و توزیع شود. کتب که از لحاظ حجم کوچک و از لحاظ متن جامع و قانع و عام فهم باشند تا کنون بیشتر مطبوعات مکتبة الشیق

توضیحات

۱ - فهرست مذکور را از روی آن کتب تهیه کرده ام که جناب حلمی برائے این جانب فرستاده اند - امّا آن کتب که جلوی آنها اسم مؤلف ثبت نشده ، بمن نرسیده است و اسامی کتب و تعداد صفحات و سال طبع را از فهرست مطبوعه در آخر کتاب "جواهر البیان ترجمهٔ الخیرات الحسان" برداشته ام -

۲ - اگر انتشارات مکتبهٔ ایشیق را طبق مجلدات بشاریم تعداد کم تر است من تمام مجلدات را با دقت بررسی کردم و دیدم که در یک جلد چند رساله جمع و طبع شده است . من هر رساله را شمارهٔ جداگانه داده ام -

۳ - مکتبهٔ ایشیق بیشتر مطبوعات خود را چند بار تجدید چاپ کرده است امّا من بار چاپ را تخصّص نداده ام

۴ - روی جلد هر کتاب خیلی ظریف ، خوش رنگ و جاذبِ نظر است

اگر این جا بگویم که تمام این کار از دولتِ ترکیه پنهانی می شود ، باور نخواهید کرد . امّا این حقیقت ست . خود جناب حلمی می نویسند -

" فقیر در حفظ و امان الٰهی پس پردهٔ خفاء در نشر (کتب) اهلِ سنت مشغول است " - ۲۴ھ

این سعادتی می باشد که خداوند بخشنده به ایشان بخشیده است -

توصیه به خوانندگان | مکتبهٔ ایشیق از خوانندگان مطبوعاتِ خود تقاضه دارد که برای تبلیغ و ترویج مسلک اهل سنت و جماعت با آن معاونت کنند

ریں مورد چند توصیه دارد -

۱ - پس از دریافت کتب به مکتبهٔ ایشیق اعلام وصول کنید و بنویسید که چند کتب در چه زبان دریافته اید -

بزبان عربی است. از این کتب در کشورهای عربی یا دانشمندان زبان عربی در ممالک غیر عربی میتوانند استفاده کنند اما کسانی مثل من که از دستور و زبان عربی آگاهی ندارند، کتب عربی را فقط میتوانند زینت کتابخانه خود قرار دهند یا انبار کنند اما از فواید معنوی آن ها بی نصیب می مانند۔

۶ - در همکاران آقای حلمی کسی نیز باشد که آشنائی کامل با زبان اردو داشته باشد این طور با خوانندگان شبه قارهٔ پاک و هند افهام و تفهیم زیادتر بعمل خواهد آمد۔

حتی ثروتمندان میتوانند به آدرس زیر با آقای حلمی تماس بگیرند با مکاتبه فرمایند و از مطبوعات فوق الذکر مکتبة ایشیق، کتب مورد نیاز خود بطلبند۔

HUSEYN HILMI IŞIK

در پاکستان هزینهٔ پست برای ترکیه به شرح زیر است:

نامه هوائی ۔ . . ۷۵ پیسه

لفافه . . ۹۵ پیسه

در آخر از درگاه خداوند متعال موفقیت بیشتر مکتبهٔ ایشیق را مسئلت دارم و این مقاله را با آرزوی دیدار جناب حلمی به پایان می رسانم۔

پاورقی ها۔

۱ - وان کانوا من قبل لفی ضلل مبین ۔ سورهٔ جمعه ۔ آیه ۲ -

۲ - "جهان در عصر بعثت" مقاله آقایان محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، مطبوعهٔ تهران ۱۳۴۸ خ

۳ - روی جلد کتاب التوسل بالنبی و جهلة الوهابیین و کتب دیگر نیز

۴ - نامهٔ چاپی جناب حلمی که برای هر کس فرستاده میشود۔

۵ - نامه جناب حلمی مورخه ۱ محرم الحرام ۱۳۹۶ هـ ق به آقای محمد نذیر رانجها۔ راولپنڈی -

۶ - نامۂ چاپی جناب حلمی -

۷ - نامۂ جناب حلمی مؤرخہ ۱ محرم ۱۳۹۶ ھ بہ آقای رانجھا -

۸ - تحریر پشت عکس سید عبدالحکیم آروامی کہ از جانب جناب حلمی برای حکیم محمد موسیٰ امرتسری لاہور فرستادہ شد -

۹ - " باغلوم " نزدیک آنقرہ واقع است -

۱۰ - صفحۂ آخر کتاب " مسلک مجدد " مطبوعہ مکتبۃ الشیق

۱۱ - ایضاً -

۱۲ - نامۂ جناب حلمی مؤرخہ ۹ رجمادی الاخرہ ۱۳۹۶ ھجری بہ آقای راںجھا -

۱۳ - آقای تسبیحی ایرانی الاصل ہستند سمت کتابدار کتاب خانۂ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد بر عہدہ دارند -

۱۴ - آقای ابوجیل یکی از افراد تربیت یافتۂ جناب حلمی و استاد دانش گاہ ہستند و از ۲۰ سال در بخش فارسی و عربی (مکتبۃ الشیق) با جناب حلمی ہمکاری می کنند ، بروایت آقای تسبیحی -

۱۵ - روایت آقای تسبیحی -

۱۶ - نامۂ جناب حلمی مؤرخہ ۱ محرم ۱۳۹۶ ھجری بہ آقای راںجھا -

۱۷ - طبق گفتۂ آقای تسبیحی -

۱۸ - نامۂ چاپی جناب حلمی بزبان انگلیسی -

۱۹ - نامۂ جناب حلمی مؤرخہ ۱ ربیع الاول ۹۶ ۱۳ ھ بہ حکیم محمد موسیٰ امرتسری

۲۰ - بہائیت از فرق اسلامی نیست بلکہ اہل بہا ادعا دارند کہ بہائیت مذہب تازہ است کہ پس از نسخ شریعت اسلامی برای بنی نوع انسان پسندیدہ شدہ است ، پیغمبر بہائیان مرزا حسین علی نوری ملقب بہ " بہاءاللہ "

(۱۲۳۳ ھ ق — ۱۳۰۹ ق) می باشند -

از قرآن مجید و کتب حدیث و دیگر متون اسلامی خاتمیت حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم مسلّم و ثابت است - اگر زمینۂ تاریخی بہائیت را در نظر بگیریم روشن می شود کہ این توطئہ

کشورهای استعماری علیه دین متین اسلام می باشند و برای بین بردن اتحاد اسلامی بوجود آورنده اند بهاء الله پیغمبر کاذب و تعالیم آن پوچ است۔

متأسفانه مکتبهٔ ایشیق تاکنون در رد بهائیت متنی چاپ نکرده است۔

خدا آنرا توفیق بدهد که برائے جلوگیری این مذهب ضاله اقدام کند۔

۲۱ - نامهٔ چاپی جناب علی بزبان انگلیسی۔

۲۲ - روی این کتب همیشه این مهر ثبت میشود۔

۲۳ - نامهٔ چاپی جناب علی بزبان انگلیسی۔

۲۴ - نامهٔ جناب علی مؤرخه، المحرم ۱۳۹۶ھ به آقای راانجها۔

۲۵ - نامهٔ چاپی جناب علی بزبان انگلیسی۔

اظهار تشکر

از حکیم اهلسنت جناب محمد موسیٰ امرتسری ثم لاهوری و آقای محمد نذیر راانجها، راولپنڈی خیلی سپاس گزاری میشود که نامه های شخصی جناب علی را فراهم آوردند و در دسترس من قرار دادند از آقای محمد حسین تسبیحی نیز تشکر می شود که خاطرات ملاقات خود با جناب علی را برای من تعریف کردند و این مقاله را تصحیح هم نمودند۔ آقای نور محمد قریشی، راولپنڈی جزاء عقب بمانند که نامه هائے انگلیسی جناب علی را برائے من بزبان اردو ترجمه کردند۔ ایشان را نیز مورد سپاس و ستایش فراوان قرار میدهیم۔

جزاهم الله تعالی احسن الجزاء

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسونها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله یی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

Insaf Watch Company,

Proprietor :— KHAISTA MOHAMMAD Watch Maker,
Bazar Tehsil CHARSADDA, (District Peshawar)

انصاف واچ کمپنی – مالک خائسته ۔ واچ میکر ۔ بازار تحصیل چارسده (ضلع پشاور)

No. ضلع پشاور چارسده ازدفتر جمعیة العلماء افغان Dated ۲ رجب المرجب ۱۳۹۶ JULY 1976
19601

ناظم :- مولوی عبد الواحد آسی تستوی جان الله

این مرثیه جناب حکیم الامة سید عبد الحکیم آرواسی قدس الله سره مرشد المرشدین و مراد المریدین و مرشد عزیز حسین حلمی عشق سعید استانبولی الصیدلی

گشت بر مغرب غروب آب شد — ستیدی عبد الحکیم آفتاب شد
گوهر یکتا صدف عصر بود — قیمتش در جوهر نایاب شد
کان یعسوب الافاضل فی العلی — واصل اعلی رفیق چو شهاب شد
گشت حسین ابن السعید الصیدلی — عشق و اندر عشق او بیتاب شد
زار هم گریان و بریان انفراق — زان که روی مرشدش بحجاب شد
سایهٔ مرشد مربی از سرش — رفت و او حیران درین گرداب شد
اهل قسطنطنیه ایتاما شدند — شیخ آرواسی چو محو خواب شد
دولت و اقبال در باغلوم رفت — انقره دا جنت چون آفتاب شد
یکهزار و سیصد و شصت چهار ۱۳۶۴ — سال وصلش با رب الارباب شد
شد شهید راه حق اے دوستان — رسم عشاقست که بر احباب شد
از کبار نقشبندی عارفان — سیر از سرمد شراب ناب شد
رفت بر خلد برین زین فانیان — گشت باقی در ضیا غرق آب شد
مشرب آسی بدان مشرب رسید — مشربش زان مرجع احباب شد

خویدم صاحبزاده عبد الواحد آسی تستوی ... تحصیل چارسده ضلع پشاور صوبه سرحد پاکستان